وضع مهاجـــــــران

در گرماگرم سقوط تورکستان

تألیف: دکتور عنایت‌الله شهرانی

ویراستار: برهان‌الدین نامق

www.enayatshahrani.com

اهـــــــــداء

به روان پاک همه مجاهدان تورکستان و مهاجران غم‌دیده و رنج‌کشیده و سرگردان تورک و تاجیک که جان‌های شیرین و عمر گران‌بهای خویش را در پای آرمان والا و مقدس جهاد و آرزوی استقلال و آزادی وطن‌شان تورکستان علیه استعمارگران سرخ نثار کرده اند اهداء می‌کنم. بهشت برین جایشان و یادشان جاویدان و ماندگار و گرامی باد.

دکتور عنایت‌الله شهرانی

www.enayatshahrani.com

شناسنامه

- عنوان کتاب: وضع مهاجران در گرماگرم سقوط تورکستان
- تألیف : دکتور عنایت الله شهرانی
- ویراستار: برهان‌الدین نامق
- تایپ: سمیع الله نذیر شهرانی
- صفحه آرایی و طرح پشتی: وحدت‌الله درخانی
- تیراژ: یکهزار نسخه
- ناشر: کانون فرهنگی قیزیل چوپان
- محل چاپ: کابل- افغانستان
- شمارۀ تماس: ۰۷۷۲۱۷۴۵۵۰

حق چاپ برای کانون فرهنگی قیزیل چوپان محفوظ است.

بسم الله الرحمن الرحيم

www.enayatshahrani.com

www.enayatshahrani.com

مقدمـــــه

سرزمین بزرگ تورکستان که مملکت کوچک تاجیکستان در میان هردو تورکستان یعنی شرقی و غربی موقعیت دارد. یک مملکت ویا سرزمین عظیمی است که از نگاه تاریخ و فرهنگ گذشته با شکوهی را دارا بوده و مذهب اکثریت قاطع مردم این سرزمین اسلام و در اسلام وابسته به فقه حضرت امام اعظم ابوحنیفه(رح) می‌باشند.

طوریکه در مقالات متعدد تذکر یافت نام‌های قدیم این خطهٔ پهناور بنام‌های توران و تورکستان است و بعد از اسلام یک بخش آن منطقه بین دو دریا یعنی سیر دریا و آمو دریا بنام ماوراءالنهر یاد می‌گردید. چون سمرقند، بخارا، خوارزم و خوقند در اطراف دریاهای سیحون و جیحون (آمو دریا ویا پنج) قرار دارند و شهرها و مناطق عمده این خاک می‌باشند از آن‌سبب اعراب آنرا ماوراءالنهر خوانده اند.

دین مبین اسلام در سال (۷۰۶ میلادی) در مناطق تورکستان کبیر در دورهٔ خلافت عبدالملک بن مروان توسط قوماندان مشهور عرب به اسم قتیبه ابن مسلم مشهور به «فاتح» شیوع پیدا می‌کند و در ظرف نه ویا ده سال اکثریت مردم این مناطق به اسلام گرویده می‌شوند و سرزمین تورکستان مربوط به جامعه اسلام می‌گردد و چنان دین اسلام درین خاک ناکرانمند و این ملک پهناور محکم و استوار می‌گردد که می‌گفتند:

سمرقند صیقل روی زمیـــن است
بخارا قـــوت اسلام و دیـــن است

دین اسلام بر مردمان تورکی‌زبان با آنکه نو بود ولی اثرات کلی وارد می‌کند و مردمان آن خصوصاً بعد از اینکه بغرا خان پادشاه ایلک خانیان یا آل افراسیاب یا قراخانیان (در سال ۹۵۶ میلادی) به اسلام می‌گراید جوقه- جوقه مشرف به دین اسلام می‌گردند.

خلیل احمد حامدی یکی از پژوهشگران پاکستانی از قول دکتور عبدالرحمن ذکی می‌نویسد که: در سال (۱۰۴۸ میلادی) تنها در یک روز بیش از دوصد هزار خانواده در تاشکند و فاراب به دین اسلام مشرف شدند (المسلمون فی‌العام الیوم ج ۴، ص ۷۸). مزید بر آن او در کتاب خویش در تاریکی‌های سرخ می‌نویسد که تورک‌ها بالخاصه در تورکستان به دین اسلام با علاقهٔ خاص داخل شدند ولی روس‌ها خواستند دین را در محیط تضعیف نمایند. او علاوه می‌کند کلمهٔ «تورک» هم به معنی کلمهٔ مسلم است از اینرو حکومت روسی کلمهٔ «تورک» را از همه مناطق به کلمات دیگری تبدیل می‌سازند. (ص ۵ در تاریکی‌های سرخ)

www.enayatshehrani.com

واقعاً طوریکه گفته آمدیم روس‌ها این مملکت وسیع تورکی‌زبان را عمداً به نام‌های مختلف و ممالک مختلف از قبیل قرغزستان، اوزبیکستان، تورکمنستان، آذربایجان، قزاقستان، باشقیردستان، تاتارستان و قرمیه که همه تورکی زبان می‌باشند نام‌گذاری کرده و کلمهٔ «تورک» را که یکی معنی آن اسلام است از میان بردند.

بعد از اینکه تورکستان قدیم بنام تورکستان اسلامی یاد گردید و جزء جهان اسلام بشمار رفت علم دین و مفکورهٔ اسلام تا نیمهٔ سده نزده‌هم میلادی بدورهٔ عروج قرار داشت. حامدی می‌نویسد که: «تورکستان مهد علوم و فنون اسلامی بود؛ این سرزمین مرد آفرین، محدثین و فقه‌های بزرگ و نامور، مفسرین و تاریخ‌دانان جلیل‌القدر، شعراء و ادبای چیره‌دست، فلاسفه و حکمای شهرهٔ آفاق و ارباب فن و اصحاب ورزیده علم را زنده‌گی بخشید. قریه- قریه تورکستان به قندیل‌های علم و کلتور فروزان بود درس‌گاه‌ها و کتب‌خانه‌ها فراوان بود نغمه‌های توحید و سنت در فضا طنین می‌افگند، هر وادی گل به دامان و هر قصبه گهر زا بود. شئون و عظمتی را که بغداد و قاهره، اندلس و قیروان از آن مستفید بود، مرو و بخارا، سمرقند و فرغانه نیز از این شکوه بهره‌مند بودند.

این بود سخن علم و فکر، در ساحه سیاسی نیز تورک‌های تورکستان کبیر کارنامه‌های بزرگی از خود بجا گذاشتند، سلاجقهٔ عظام از این سرزمین سر بلند کردند، اینجا مهد زنده‌گی فرمانروایان عثمانی است، آنان در گوشه- گوشه قلمرو اسلامی قدم گذاشته و بر اوضاع سیاسی تأثیر انداختند». (ص ۱۹ در تاریکی‌های سرخ) نا گفته نباید گذاشت که مردم تاجیک نیز در همه این افتخارات و فعالیت‌های دینی از ابتدا تا انتها دخیل بوده و همه افتخارات دینی مشترک است بین تورک و تاجیک که تاجیکستان را هم روس‌ها در کنار دیگر ممالک نام‌گذاری کردند.

بعد از سال (۱۸۶۸ میلادی) تجاوزات و حملات زیادی از طرف نصارا یعنی روس‌های تزار بخاطر ضعیف ساختن دین مبین اسلام صورت گرفت و تا حدی روس‌ها آزادی مردمان تورکستان را تصاحب کردند ولی مردم متدین تورکستان کبیر با آنهم به دین خود پابند و براه شریعت روان بودند. سه امام از داغستان مثل غازی ملا محمد، حمزه بیک و شیخ شامل در همین دوره‌های که دین اسلام رو به تضعیف بود در داغستان و چیچین و بالاخره در ساحات قفقازستان مجاهدت‌های زیادی را به انجام رسانیدند و در میان این سه امام مجاهدین آغازگر فعالیت‌های جهادی غازی ملا محمد بود در حالیکه این سه امام در جهاد بودند در یک محاصرهٔ بسیار خطرناک امام اول شان ملا محمد توسط عمال روس و دشمنان دین اسلام به درجهٔ رفیع شهادت رسید، در همین حلقهٔ تسخیر شیخ شامل وجود داشت هر چندیکه به او فیرهای گلوله گردید ولی اصابت نکرد و جان بسلامت برد. بعد از شهادت ملا محمد، حمزه بیک، بحیث امام مسلمین در جلو جهاد قرار گرفت و زیاده از یک و نیم سال عمر به او وفا ننمود و او هم درجهٔ شهادت را نصیب شد.

بعد از وفات امام حمزه بیک شیخ شامل(علیه‌الرحمه) را به امامت برگزیدند و این امام بیست و پنج سال تمام جهاد نمود و می‌گویند طویل‌ترین دوره جهاد را او پیموده است.

www.ebrayatshahari.com

بسال (۱۹۱۷میلادی) زمانیکه حزب کمونیست روسیه بسرکردگی لینین بر سر اقتدار آمد مناطق مسلمان‌نشین را یکی بعد از دیگری به دسایس و نیرنگ‌های گوناگون تحت تسلط درآورده و تا حد توان و قدرت به دین مبین اسلام صدمه و ضرر رسانید.

مسلمانان تورکستان کبیر چون دیدند که روس‌ها بخاطر استیلای مناطق اسلامی‌شان دست یازیده اند، ناگزیر به دفاع خونین دست زدند، جهاد این مسلمانان دست کم دوازده سال را در بر گرفت.

واقعاً جهان کفر خاصتاً روس‌ها به انکشاف دین اسلام و فرهنگ بسیار قوی در تورکستان کبیر حسد می‌بردند و در فکر آن بودند که وسایل و ذرایعی را بیابند تا ریشه‌های محکم فرهنگ اسلامی را خشک سازند زیرا در بخارا بگفته جامی(علیه‌الرحمه):

سکه که در یثرب و بطحا زدند

نوبت ثانی بـــــــه بخارا زدند

سکه اسلام پس از یثرب بطحا زده شده بود و بگفته مولانا امروز بغداد بخارا شده از آن‌رو روس‌ها به پلان بسیار شوم یعنی دست به تجاوز علنی زده به تورکستان کبیر حملات بی‌رحمانه کردند. بدبختانه در آن وقت نشرات و ارتباطات خیلی کم بود و ممالک هم‌جوار نیز نتوانستند به همکاری‌هایی دست بزنند، بالاخره بعد ازا مدافعه جان‌نثارانه مردم مسلمان هریک از ولایات یکی بعد دیگری در تار بد فرجام عنکبوت روس قرار گرفت و نتیجه آن شهادت ملیون‌ها انسان مسلمان و ضعف اسلام در منطقه انجامید.

یکی از قهرمانان بزرگ اسلام بنام ملا ابراهیم بیک لقی بخاطر دریافت کمک و آماده‌گی به جهاد در افغانستان آمد و مدتی را در خاک افغانستان خاصتاً در ولایات شمالی با همراهانش سپری نمود ولی متأسفانه حکومت آنزمان با وی یاری ننمود و دست خالی پس بطرف ماوراءالنهر شتافت و به جهاد خود ادامه دارد. تا اینکه بدست روس‌ها گرفتار و اعدام گردید.

درباره جهاد ملت بخارا دو کتاب توسط دو برادر نوشته شده است و شاید کتاب‌ها مقالات زیاد دیگر تحریر شده باشد، که معلومات درباره نیست مرحوم جمشید خان شعله برادر بزرگ ارواح‌شاد محمد علم فیض‌زاد و شخص شادروان فیض‌زاد هرکدام مطابق سلیقه و ذوق خود با معلومات دست‌داشته‌شان دربارۀ فعالیت‌های مجاهدین خصوصاً ملا ابراهیم بیک لقی یادداشت‌های داشتند و آن معلومات خویش را در دو کتاب مختلف بطبع رسانیدند.

از شادروان جمشید خان شعله که شاعر و نویسنده بزرگ قطغن و بدخشان می‌باشد نوشته شان در بعضی موارد تائید نمی‌گردد. اما شادروان استاد علم فیض‌زاد، در کتاب خود نکاتی را ذکر نموده است که قابل یادآوری می‌باشد.

در این مجموعه دربارۀ جهاد ملت بخارا ویا تورکستان بشکل آفاقی ذکر گردیده و تفصیلات آورده شده است در هردو کتاب مذکور تفصیلات داده شده و تاجائیکه از فحوای نوشته‌های شان معلوم می-گردد چشم‌دیدهای شان است.

www.enajatbahari.com

نویسنده این سطور در امریکا بسر می‌برم و تماس زیاد با معمرین ندارم و معلومات من از زبان یک-تعداد بازمانده‌گان اعلیحضرت شادروان سید عالم خان پادشاه بخارا و بعضی کتب و رسالات است که بدسترسم قرار گرفته است.

شادروان سید عمر خان، شادروان سید منصور عالمی و شادروان سید عبدالکبیر عزمی شهزاده‌گان بخارا برایم نامه‌ها نوشتند و دیوان‌ها و کتاب‌های شان را با سوانح پدر مغفور شان فرستادند. که مؤثق-ترین معلومات در زمینه بشمار می‌رود.

شاهدخت بزرگوار محترمه شکریه جان رعد که الحمدلله در قید حیات می‌باشند، بنام‌شان همه دانشمندان افغانستان و منطقه آشنایی دارند. مادرشان که ملکه بخارا بود در امریکا وفات یافتند که خداوند آنان را غریق رحمت نماید.

شکریه جان رعد یا شاهدخت نازنین زمانیکه دانست من درباره جهاد ملت بخارا چیزی می‌نویسم لطف‌ها فرمود و مهربانی‌های خواهرانه نمود، از مهربانی‌ها و تشویق‌های‌شان نهایت ممنون می‌باشم.

و من‌الله‌التوفیق

دکتور عنایت‌الله شهرانی

www.enayatshahrani.com

فهرست مطالب

فصل اول

امیران آغازین منغیتیان ۱
چگونه‌گی اوضاع بخارا در عهد امیران متأخیر منغیتیان ۱
درنگی گذرا بر گذشته امیرسید عالم خان پادشاه بخارا ۵
چرا امیر بخارا امیرسیدعالم خان به افغانستان آمد؟ ۷
تصاویری از آخرین شهزاده‌گان بخارا و امیران گذشته آنان ۱۰
افکار و باورهای نا همگون درباره بخارا و بخارایان ۱۴
دیدار امیر حبیب‌الله کلکانی با امیر سید عالم خان انجامین پادشاه بخارا ۲۹
نامه سید امیر مظفر پادشاه بخارا عنوانی فرمان فرمای ممالک هند و یسرای سند ۲۱
تصاویری از امیران متأخیر بخارا ۲۶
سه جدول از سلسله امیران منغیتیه بخارا ۳۲

فصل دوم

فرزندان شادروان امیرسید عالم خان انجامین پادشاه بخارا

فرزندان شادروان پادشاه بخارا امیرسیدعالم خان ۳۵
نامهٔ شاهدخت شکریه جان رعد ۳۷
نامهٔ شهزاده سیدعمر خان عالمی ۳۸
نامهٔ شهزاده سید منصور خان عالمی در مورد کارنامه ماندگار نادره یکی از دختران مبارز و قهرمان ماوراءالنهر علیه اشغالگران روس ۳۹
سرنوشت سیدعبدالکبیر عزمی یکی از فرهیخته و آزاده شهزاده‌گان بخارا در افغانستان ۴۲
نمونه‌های از سروده‌های عالی و برین این گرامی شهزاده سخنور و ادیب بخاری ۴۵
- عروس لاله ۴۵
- سروش صبحگاه ۴۵
- شهاب نگاه ۴۶
سروده های درباره بخارا ۴۷
- نورعلم سرودهٔ شهزاده سیدمنصور خان عالمی درباره بخارا ۴۷
- سقوط بخارا سرودهٔ قاری عبدالله عارف چاه آبی ۴۸
- اندوه در مرگ امیربخارا و انور پاشا ۵۰
- در سوگ شهادت انور پاشا ۵۲

www.enayatshahrani.com

فصل سوم

ملا محمد ابراهیم بیک لقی مجاهد و قهرمان مردی از ماوراءالنهر

ابراهیم بیک لقی یا قهرمان ماوراءالنهر ۵۵
قیام ابراهیم بیک لقی علیه روس‌ها ۵۵
فتح و تسخیر حصار ۵۶
ابراهیم بیک لقی و افغانستان ۵۹
شهادت ملاابراهیم بیک لقی ۶۳
انور پاشا ۶۹
دولت محمد بی ۷۳
حاتم بیگ مشهور به اوتم بیک یا وطن بیک ۷۳
ایشان داوود و یک‌تعداد دیگر از مجاهدان ماوراءالنهر ۷۵
شیرمحمد بیک ۷۸
حاجی سمیع و چند تن دیگر از مجاهدان ماوراءالنهر ۷۹
یاران مجاهد و قهرمان ابراهیم بیک لقی و یک تعداد مجاهدان دیگر ماوراءالنهر ۸۰
گفته‌های ناشنیده از زبان ذوالفقار خان دربارهٔ انور پاشا ۸۲

فصل چهارم

بعضی یادداشت‌ها درباره ملا ابراهیم بیک لقی

مجاهد و قهرمان ملا ابراهیم بیک لقی (امروز بخارا فردا افغانستان) ۸۵
یادداشت الحاج ایرگش اوچقون در ارتباط به سلسله شیرمت بیک ۹۰
اسمای دختران حاجی قوشاق بیک ۹۱
چهره اصلی مجاهد قهرمان ابراهیم بیک لقی از دفتر K.G.B بدست آمد ۹۳
سرنوشت خانوادهٔ مجاهد جان بکف ملا ابراهیم بیک لقی ۹۷
ابراهیم بیک لقی، بقلم نبی جان باقی ۹۸
ابراهیم بیک لقی بقلم نورالله تالقانی ۱۰۳

فصل پنجم

دانشمندان و مجاهدان

استادان شایق افندی بخاری ۱۰۷
یادداشت شادروان استاد خلیل‌الله خلیلی در خصوص استاد شایق افندی بخاری ۱۰۸
هفتاد سال در فراق بخارا (یادنامه‌یی از مرحوم مولوی عبدالرؤف) ۱۱۱
مصطفی بیک چوقای اوغلی ۱۱۵
اعضای کابینه طرفداران سوسیالیزم ۱۱۸
دختر قهرمان ماوراءالنهر نادر خان ۱۱۹

www.enayatshahrani.com

فصل ششم

ظلم‌های حکومت افغانستان بر مهاجران تورک و تاجیک بخارا

لست اسمای تورکی و تاجیکی که به واژه‌های پشتو تبدیل شده ۱۲۳
وقایع مهاجران تورکستان؛ از کتاب تاریخ آسیای میانه ۱۲۷
دورهٔ تبعید ۱۳۱
ظلم‌های حکومت افغانستان بر مهاجران مظلوم مجاهد تورکستان از زبان استاد خلیلی ۱۳۴
در زندان ولایت کابل ۱۳۴
ظلم‌های زندانیان بی‌گناه زندان ولایت ۱۳۵
چشم‌دید استاد خلیلی درباره زندانی شدن بخاراییان در کابل و توهین به آنان ۱۳۷
مختصر کی خاطرات؛ از کتاب پیغام جاودان نوشته استاد محمد ابراهیم عفیفی ۱۳۹
یکی از چشمدیدهای خودم نوشته خالد صدیق چرخی ۱۴۲
یک داستان دیگر از قتل مهاجران تورکستان در دوران حکومت های محمد نادر شاه و برادران او، نوشته عنایت‌الله شهرانی ۱۴۴
بعضی معلومات دیگر دربارهٔ افغانستان و مهاجران از کتاب سید منصور عالمی ۱۴۸
شیوه‌های تحفه‌گیری از امیر بخارا ۱۵۵

فصل هفتم

عکس‌ها ۱۵۶

فصل هشتم

مدارک و اسناد ۱۸۰
منابع و مآخذ ۳۱۲

www.enayatshahrani.com

❊ ❊ ❊

اعلیحضرت امیر سید عالم خان

پادشاه بخارا

فصل اول

امیران آغازین منغیتیان

اصل تورکان منغیت از دشت قبچاق می‌باشند ابوالفیض خان را می‌توان گفت که ابوالآبای این سلسله به شمار می‌رود. اگرچه وی از اجداد حکام بعدی از محمد رحیم خان نمی‌باشد، ولی محمد رحیم خان که صدراعظم او بود با کشتن ابوالفیض خان و از میان برداشتن عبدالمؤمن خان فرزند ابوالفیض خان و برادر عبدالمؤمن، عبدالله‌خان، شخص خود رحیم‌خان در سال (۱۷۴۵میلادی) بنام خان در تخت بخارا قرار می‌گیرد که اصلاً وی ابوالآبای منغیتیان می‌باشد. بعد از وفات محمد رحیم خان برادر زاده‌اش دانیال اتالیق در سال (۱۷۵۰میلادی) بر مسند امارت به شکل وکیل بخارا بکار می‌پردازد و نواسه خویش و محمد رحیم خان را بنام فاضل توره به صفت پادشاه یا سلطان بخارا مسمی می‌کند ولی خودش همه امور مملکت را بدست خویش قبضه کرده به پیش می‌برد.

مدتی بعد فاضل توره در برابر دانیال اتالیق قیام می‌کند ولی اتالیق فاضل توره را از سلطنت برطرف کرده نواسهٔ دیگر رحیم خان را بنام ابوالغازی به سلطنت بر می‌گزینند.

ابوالغازی در زمانیکه دانیال اتالیق صاحب قدرت بود هیچ‌نوع صلاحیت و اقتداری نداشت و همه قدرت بدست دانیال اتالیق قرار داشت و دانیال پس از سی و هشت سال حکمرانی در سال (۱۷۸۵میلادی) وفات می‌کند.

www.emarjaten.mirani.com

چگونه‌گی اوضاع بخارا در عهد امیران متأخیر منغیتیان

گفتیم امیر بخارا در ابتدای حال شخصی بود باسم ابوالفیض از سلالهٔ شیبانی‌ها و صدراعظم ابوالفیض خان بنام محمد رحیم خان از اوزبیکان و طایفه منغیت بود، ابوالفیض را کشت و پسر ابوالفیض را که در سال (۱۷۴۳میلادی) بنام عبدالمؤمن یاد می‌شد و نه سال داشت بحیث امیر معرفی نمود و مدتی سپری نشده بود که عبدالمؤمن مذکور را هم از میان برداشت و برادر کوچک اورا که عبدالله خان نام داشت در سال (۱۷۴۴م) منحیث امیر اعلام داشت فقط پس از یک سال عبدالله خان را نیز به قتل رسانید و خود بر سریر قدرت نشست.

رحیم خان اوزبیک یک دختر داشت و آن دختر در اول به عقد عبدالمؤمن در آمده بود ولی بعد از مرگ عبدالمؤمن برادرزاده رحیم خان به اسم دانیال اتالیق دختر کاکایش یعنی دختر رحیم خان را بزنی گرفت. رحیم خان چون شخص هوشیار و مدبر بود حکومت بخارا را به بسیار خوبی تا سال (۱۷۵۰م) به پیش برد. و برادرزادهٔ خود را که هم دامادش بود جانشین خود مقرر کرد و خودش متوجه فتوحات شهرهای سمرقند و شهر سبز (کش) گردید.

بعد از مرگ رحیم خان اوزبیک در سال (۱۷۵۰م) دانیال اتالیق به انتخاب بزرگان وارث ملک بخارا گردید ولی او نواسهٔ رحیم خان را بنام فاضل توره که خورد سال بود باسم سلطان بر سر تخت نشاند و خودش بنام وکیل سلطنت در همه امور دست بکار شد، به اینترتیب مدتی سپری نشده بود که فاضل-توره و نار بوته بیک هردو نواسه رحیم خان را به حیث حاکم شهرهای اطراف مقرر نمود و ابوالغازی نواسه دیگر رحیم خان را در سال (۱۷۶۴میلادی) به عنوان پادشاه برگزید و خودش به اسم وکیل سلطنت همه امور را در اختیار داشت و خود دانیال در سال (۱۷۸۵میلادی) وفات کرد و پس از مرگ او بیگی جان مراد که نام اصلی اش امیر شاه مراد بود بر سریر قدرت تکیه زد.

بیگی جان مراد که فرزند دانیال اتالیق بود؛ در وقت حیات پدر ترک دنیا کرده و با مردم رفت و آمد نداشت و شب و روز مصروف مطالعات کتب دینی بود و در گوشهٔ خلوت انزوا اختیار می‌کرد؛ چون بعد از مرگ پدرش سرکشان و مخالفان از هرسو دست به اختناق و فتنه‌جویی زدند بناءً اعیان و اشراف مملکت بخارا اورا وادار ساختند تا وارث ملک پدری گردد؛ اما وقتیکه او بر سریر قدرت نشست همه مخالفان را سرکوب و حتی تا ممالک همجوار پیشرفت‌هایی کرد و ملک بخارا را بدان وسیله وسیع‌تر ساخت و مقام سلطنتش نیز محکم‌تر گردید بالاخره امیر شاه‌مراد هفده سال حکم راند و در سال (۱۸۰۰میلادی) چشم از جهان پوشید.

بعد از مرگ امیر شاه‌مراد پسرش امیر حیدر بمقام سلطنت می‌رسد و امیر حیدر را گفته اند که شخص عالم، متقی و پیرهیزگار بوده وی در کنار همه کارهای حکومتی شاگردان زیادی را تربیه نموده و می‌گفتند که بعضی از شاگردان او بدرجه اجتهاد رسیده اند، پرهیزگاری او تا حدی در نزد مردمان معلوم می‌شد که می‌گفتند اورا کرامت است.

در وقت حکومت امیر حیدر جنگ‌ها و خونریزی‌های زیاد رخ داده است و او با حکمرانان و یا خلفای عثمانی از در سازش پیش آمده آنان را هم‌مذهب و هم‌زبان می‌دانست و رابطهٔ خوبی را بدین‌وجه با ایشان برقرار ساخت و مدت حکومت امیر حیدر بیست و شش سال بود.

بعد از وفات امیر حیدر، فرزندش امیر میرحسین‌خان دوماه و بیست روز سلطنت کرد و بعد از آن امیر میرعمرخان بمقام سلطنت رسید و مدت سلطنت هردو در حدود یک سال بود (۱۸۲۶میلادی) اما در سال (۱۸۲۸میلادی) امیر نصر الله خان بخاطر رفع اختلافات خانواده‌گی بجای برادرش در تخت سلطنت نشست. در زمان حکومت امیر نصرالله خان جنگ میان خوقند و بخارا صورت گرفت و در نتیجه محمد علی خان، خان خوقند بدست وی افتاد و او را با مادرش نادره بیگم بی‌رحمانه بقتل رسانید. او مرد مقتدر و عیاش بود و مدت سی و پنج سال حکومت کرد.

در سال (۱۸۶۲میلادی) امیر مظفرالدین پس از مرگ پدرش یعنی امیر نصرالله خان بر اریکهٔ قدرت تکیه زد. در دوران امیر مظفرالدین مداخلات روس‌ها به تورکستان آغاز می‌یابد و در پیمان هائیکه سال (۱۸۶۵میلادی) بنام حکومت مستقل تورکستان در تحت اثر و فرماندهی اورنبرگ قرار می‌گیرد و مرکز تورکستان شهر تاشکند انتخاب می‌شود و بعداً جنرال کافمان به عنوان اولین فرمانروای تورکستان انتخاب می‌گردد و روس‌ها روز بروز به حملات و تسخیر شهرها دست می‌زنند و پای خود را در خاک

www.ershayatshahrani.com

تورکستان محکم می‌سازند، با آنکه روس‌ها به امیر مظفرالدین پیمان بسیار مشکل را تحمیل ساخته بودند از آن تخلف ورزیده امیر را مجبور می‌سازند که سیاست خارجی خود را به مشورهٔ روس‌ها به پیش ببرد.

امیر مظفرالدین در سال (۱۸۸۶میلادی) وفات می‌یابد و فرزند او امیر سید عبدالاحد خان به امارت بخارا که ولیعهد پدر بود می‌نشیند.

امیر سید عبدالاحد خان شخص هوشیار و مدبر بود، او سعی بخرچ داد که نفوذ روس‌ها را از سرزمین تورکستان دور داشته باشد از جمله یک تعداد علماء و دانشمندان را بصورت پنهانی تربیه نمود و این کانون تربیه او را در تاریخ مدرسهٔ عبدالاحد خان یاد می‌کنند؛ هم‌چنین یک گروپ زیاد متعلمین را به تورکیه و روسیه جهت فرا گرفتن تعلیم فرستاد. از جمله کسانیکه به تورکیه اعزام گردیدند یکی هم استاد مرحوم هاشم شایق افندی بود که بعد از پناهنده‌گی سیاسی در افغانستان کارها و خدمات علمی و ادبی زیادی را انجام داد.

امیر سید عبدالاحد خان هم‌چنان به کسانیکه از خارج آمده بودند اجازه نشر جراید را داد و به نشریه‌های دیگری که بنام های «بخارای شریف» و «توران» یاد می‌گردید، خصوصاً به آنهائیکه از تورکیه فارغ‌التحصیل شده بودند اجازه نشر داد و بدین‌وسیله در این نشریه‌ها مفکوره پان‌تورکیزم ویا توران در این وقت در کنار مسایل دینی نیز نشر می‌گردید. می‌گفتند که شاگردانیکه در تورکیه تحصیل می‌-نمودند امیر عبدالاحد خان تمام مصارف‌شان را از جیب شخص خود بدوش گرفته بود یک نشریهٔ دیگری که امیر سید عبدالاحد خان از بودجهٔ دربارش در سمرقند بدوش گرفته بود بنام «آئینهٔ سمرقند» یاد می‌شد و در آنجا بطبع می‌رسانید نیز خیلی با ارزش بود.

چون هدف روس‌ها را عبدالاحد خان بخوبی درک کرده بود و روس‌ها نیز دانسته بودند که امیر عبدالاحد خان با تربیه نمودن جوانان و نشر جراید می‌خواهد مملکت بخارا و تورکستان را از شر روس‌ها خلاص نماید بناءً روس‌ها به یک سلسله فسادهای سیاسی و اختلاف‌اندازی دست یازیدند، از جمله اختلافات میان شیعه و سنی را توسط اعمال زر خرید خویش در میان مردم دامن زدند و در میان جوانان تجدد پسند هم فعالیت‌هایی از قبیل اینکه پیران و مذهبی ها خرافات‌پسند و مرتجع می‌باشند را نیز سر براه ساختند.

امیر عبدالاحد خان تا سال (۱۹۱۰میلادی) امارت کرد و در آن سال پدرود حیات گفت پس از وی امیر سیدعالم خان آخرین پادشاه و یا امیر بخارا بر سر تخت نشست، بدبختانه زمانیکه وی بر تخت طلایی بخارا تکیه کرد ریشه‌های سرطانی شیطان بزرگ یا کمونیزم و بلشویک در رگ‌های مردمان تورکستان جوانه زده بود، امیر سید عالم خان این پادشاه بسیار حلیم و شخصیت نرم‌مزاج که ضمناً به نسبت حرکت مردمش و بیگانه‌گان تیره‌بختی را احساس می‌کرد با مشکلات زیادی روبرو شد.

آن کسانیکه در تورکیه عثمانی تحصیل کرده بودند و تبلیغات و فعالیت‌های زهرآگین را که به نام آته تورک نسبت به دین و مذهب از جانب دشمنان دین و مذهب شنیده بودند، آهسته– آهسته خود را از جهان دین و مذهب دور نگاه می‌داشتند و البته این وضع هدف روس‌ها را بخوبی می‌توانست برآورده

www.enayatshahrani.com

سازد زیرا روس‌ها در همه حال از تبلیغات ضد مذهب و دین بر جوانان آغاز نموده و بعداً خواسته‌های شان را برآورده می‌ساختند.

صدرالدین عینی دانشمند شناخته‌شدهٔ تاجیکستان و دوستان او به برانداختن حکومت بخارا دست داشتند شعر مشهور عینی بدین قرار بود:

«انتقام، انتـــــقام ای رفیقان
ای جفا دیده‌گان ای رفیقان»

سازمان انقلابی جوانان بخارا را که در تاشکند تأسیس شده بود و بر ضد حکومت اسلامی بخارا فعالیت می‌کرد احمد ذکی ولیدی توغان مسؤلیت داشت که با حکومت کمونستی روسیه یعنی حکومت لینین ارتباط قایم نماید، چنانچه فیض‌الله خواجه از اشخاص مهمی بود که از آن طریق با حکومت کمونستی روس ارتباط گرفت و بعدها خودش طعمه روس‌ها گردید.

در انقلاب (۱۹۱۷میلادی) حکومت تاشکند که بدست روس‌ها بود با توده‌های زیاد طرفداران کمونستش روز بروز قوت می‌گرفت و در دسامبر (۱۹۱۷میلادی) حکومت شریعت اسلامی را منسوخ ساخت.

www.enayatshahrani.com

درنگی گذرا بر گذشته امیر سید عالم خان پادشاه بخارا

سید عالم خان فرزند سید امیر عبدالاحد خان پادشاه بخارا، در سال (۱۸۸۰م) متولد و بعد از فراگیری علوم متداولهٔ ابتدائیه در سال (۱۸۹۳م) به عمر سیزده سالگی در سن پیترز بورگ روسیه به غرض تحصیلات بالاتر در خصوص قانون سلطنت و حکومت‌داری از جانب پدرش فرستاده می‌شود.

اگرچه برنامهٔ تحصیل سید عالم خان هفت ساله بود، ولی به اثر تقاضای پدرش پادشاه بخارا برنامهٔ تحصیلش به سه سال تقلیل یافت و بگفته شخص امیر سید عالم خان: «مدت سه سال تعلیم علوم نظام مملکت را حاصل نموده ختم کرده امتحان دادم». (ص اول خاطره‌های امیر عالم خان...)

وی بعد از برگشت به بخارا، دوازده سال منحیث حاکم ولایت قرشی (نسف) کار نموده و بعد از آن از ولایت قرشی تبدیل و در ولایت کرمینه، بمدت دو سال دیگر کار کرده است.

اعلیحضرت امیر سید عبدالاحد خان که بیست و شش سال پادشاهی نموده بود در سال (۱۹۱۱م) وفات یافت و بجایش امیر سید عالم خان در تخت موروثی پدر در مقام سلطنت بخارا، جانشین می‌گردد.

باید یادآورشد پیش از به سلطنت رسیدن اعلیحضرت امیر سید عالم خان قراردادهایی بین بخاراییان و روس‌ها برقرار شده بود و به تعقیب آن بعد از یک حمله روس‌ها قرارداد دیگری صورت گرفت ولی از آنجائیکه روس‌ها سیاست شیطانی خود را در طول تاریخ به اثبات رسانیده اند، بناءً در سال (۱۹۲۰م) در بخارا بالشویک‌ها داخل و روس‌های شیطان یکی از طرفداران خویش را بنام فیض‌الله خواجه به ریاست-جمهوری مقرر و محی‌الدین خواجه را منحیث معاونش انتخاب نمودند.

اعلیحضرت پادشاه بخارا امیر سید عالم خان بعد از مجادلات زیاد به دوشنبه رفت و روس‌ها در سال (۱۹۲۱م) به دوشنبه حمله نموده و آن شهر را متصرف شدند، پادشاه مذکور در ساحه حصار موقع گرفته با یک تعداد قوماندانان و مجاهدین خود چون محمد سعید بیک پروانچی، عبدالحفیظ پروانچی، ابراهیم بیک لقی وغیره تا مدت شش ماه بمقابل روس‌ها صف‌آرایی نموده و جنگ‌های زیادی نمودند.

درین هنگام قوایی دیگر روسیه، علاوه از قوای موجوده دوشنبه به کمک آنان رسیده و بعد از جنگ-های زیاد ناچار در سال (۱۹۲۱م) داخل خاک افغانستان گردیدند.

امیر سید عالم خان که از طریق گماشته‌هایش خود با حکومت افغانستان در تماس بود، بعد از ورود در خاک قطغن وارد کابل گردید، اولاً در حسین‌کوت بعداً در قلعه فتوح و سپس در شهر کابل اقامت نمود.

درین وقت پادشاه بخارا به امید اینکه شاه امان‌الله خان در جهاد با وی همکاری نماید چندین بار می‌خواست که به مدد مردم افغانستان و پشتیبانی شاه امان‌الله بر علیه روس‌ها بجنگد ولی شاه امان‌الله و اطرافیانش به اشاره روس‌ها نه تنها با وی همکاری نکردند بلکه اورا در کابل تحت نظارت خویش قرار

دادند تا جایی‌که نه تنها از دید و وادیدهای وی با زعمای جهان اسلام جلوگیری کردند بلکه اورا ممنوع-الخروج نیز ساختند.

اگرچه که شاه حبیب‌الله خان کلکانی، علاقهٔ فراوان به جهاد داشت علیه روس‌ها می‌خواست دست به عمل بزند ولی در مدت بسیار کمی که حکومت وی داشت نتوانست کدام کاری را به انجام برساند.

در وقت حکومت نادرشاه، امیر سید عالم خان پادشاه بخارا به مشکلات زیادی روبرو گردید. پادشاه بخارا نمی‌توانست به خارج برود و برعلیه روس‌ها کاری را انجام بدهد، حتی اجازهٔ آنرا نیافت به مکه مکرمه رفته و ادای فریضه حج را بنماید.

در زمان نادرشاه ده‌ها هزار مهاجر تورکستان در راه آمدن به افغانستان از دست روس‌ها و افغان‌ها کشته شدند هزاران مهاجر در زندان‌های کابل به شمول اطفال، کهن‌سالان و زنان فرستاده شدند، تعداد زیاد آنان اعدام ویا بعد از شکنجه‌های زیاد وفات یافتند. هزاران دیگر در ولایات غربی مخصوصاً ارغنداب و هلمند تبعید گردیدند.

بالاخره اعلیحضرت امیر سید عالم خان پادشاه محترم و مسلمان بخارا در سال (۱۳۶۳هجری قمری) مطابق (۱۳۲۳خورشیدی) در کابل به عمر (۶۴ ساله‌گی) دار فانی را وداع گفت و خداوند متعال اورا غریق رحمت خود بسازد و مزارش در شهدای صالحین می‌باشد.

یکی از قلم‌بدستان نامور و فرهیخته کشور در آنوقت درباره این فرمان‌روای فرزانه و آزاده چنین می-نویسد: «امیر سید عالم خان نه تنها به فضلا و دانشمندان احترام بسیار می‌گذاشت و در بین مردمش، مقبولیت و محبوبیت عام داشت بلکه از ملازمانش کسی را ندیده‌ام که نقل ستم کرده باشد. موصوف در مقام حمایت زیر دستان بوده در تعظیم علماء و فقرا برآمده است و آنهائیکه بتاریخ بخارا آشنایی ندارند بدانند امیر بخارا در افغانستان هم نقش برجسته و مؤثر در جنبش آزادی بخارا داشت و ما از خدماتش بخوبی یاد می‌کنیم امید است که فردا دیگران نیز به تفصیل یاد خواهند کرد و من یکی از جملهٔ محبان و مخلصانش می‌باشم و به آن مباهات می‌کنم».

www.emarjatshamrani.com

چرا امیر بخارا امیر سید عالم خان به افغانستان آمد؟

به قلم سید عمر عالمی

امیر سید عالم خان بتاریخ (۱۰ فبروری ۱۹۲۱میلادی) بنابر وعده‌های کمک که از طرف اعلیحضرت امیر امان‌الله خان پادشاه افغانستان برایش داده شده بود وارد افغانستان شد. اعلیحضرت پادشاه افغانستان مکرراً نظر به درخواست امیر سید عالم خان کتباً و شفاهاً وعده‌های کمک می‌کرد البته این کمک‌ها تهیه سلاح بود که می‌خواست به پول نقد خریداری نماید و از راه‌های غیرمستقیم برای مجاهدین بخارا که تحت قیادت ملا ابراهیم بیک غازی جهاد جریان داشت ارسال نماید. با آن که می-دانست حکومت افغانستان دوست دست‌نشاندهٔ روس‌ها را بنام جمهوریت خلق بخارا برسمیت شناخته بود؛ اما نظر به علایق دوستی و اسلامی که یک برادر همسایه مکرراً تأکید می‌کند تا به افغانستان بیابد ناگزیر شد بتاریخ (۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ هجری قمری) رود آمو را عبور کند. در اوایل قصد داشت تا بطرف هند برتانوی بروند اما قراری‌که شخصاً اظهار می‌کردند این اقدام را نظر به اینکه دنیای اسلام مورد نکوهش قرار ندهند که چگونه امیر بخارا با وجود اطمینان‌های که از طرف شاه امان‌الله خان داده می‌شد رهسپار دیار انگلیس‌ها گردید. بهر حال با توکل بخداوند متعال با افغانستان آمد از طرف شاه افغانستان محلی برای سکونت بنام قلعه فتوح در (۱۱) کیلومتری جنوب کابل تهیه شده بود استقامت گزید.

قراریکه شخصاً اظهار می‌کردند که آوردن من به افغانستان بنام تهیه کمک برای مجاهدین بخارا توطئه‌ای بیش نبود زیرا بین دولت لینین و افغانستان فیصله‌های در خفا صورت گرفته بود به هر شکلی که امکان داشته باشد سید عالم خان را در افغانستان نگهدارد و نگذارد که بطرف هند ویا کدام مملکت دیگر برود چنانچه بعد از مدتی ثابت گردید که هیچ‌گونه کمک از هیچ‌ناحیه وجود ندارد بنابرآن مأیوسانه از شاه امان‌الله خان خواهش کرد تا برایش اجازه داده شود بزیارت کعبهٔ شریفه برای ادای حج عازم شود این درخواست نیز به لطایف‌الحیل معطل قرار داده شد بدین معنی که انشالله در آینده قریب ما هردو بزیارت خانه خدا خواهیم رفت. بعد از مدتی چون خود را کاملاً محبوس احساس می‌کرد طور خفیه با سفارت انگلیس تماس گرفت تا اگر امکان داشته باشد نظر به موافقه انگلیس به پشاور برود چنانچه برای انجام این منظور تقریباً یکهزار عدد سکه طلا بخارا که زر خالص می‌باشد بپردازد. متأسفانه این خبر از طرف جاسوسان افغانستان بسمع نادرشاه رسانیده شد و این اقدام نیز ناکام گردید.

ابراهیم بیک غازی حینیکه شهر بایسون در محاصره او بود دولت افغانستان از سید عالم خان امیر بخارا خواهش کرد فرمانی عنوانی ابراهیم بیک صادر نماید تا از ورود عساکر روس که در کنار آمو دریا موضع گرفته اند و هر آن خوف آن می‌رود که دریا را عبور و به افغانستان حمله نمایند جلوگیری نماید. ابراهیم بیک از دیدن این فرمان امیر بخارا که توسط دولت افغانستان برایش رسانیده شده بود متحیر گردید که چگونه می‌تواند محاصره بایسون را که تقریباً دوهزار عسکر سرخ و حکومت دست نشانده روس‌ها در حال محاصره ما هستند و عنقریب تسلیم می‌شوند بگذارد و بطرف جنوب یعنی دریای آمو

www.enajatsharani.com

رهسپار شود چون از یکطرف فرمان برایش رسیده بود و از طرف دیگر اصرار از حد زیاد نماینده‌های افغانستان اورا مجبور ساخت تا دست از محاصره شهر برداشته و عازم کنار آمو دریا شود بعد از ورود ملاحظه می‌کند که هیچ سر و صدای از ورود عساکر روس به سرحدات افغانستان بلند نمی‌شود و بعد از تحقیق و تجسس زیاد معلوم می‌شود که عساکر قطعاً باین طرف‌ها نیامده است بناءً دوباره بطرف بایسون حرکت می‌کند و موضوع را به امیر بخارا اطلاع می‌دهد چون شفرای که طبیعی است وسیله است صورت گرفته بود هفته‌ها را در بر گرفت و روس‌ها از موقع استفاده کرده از محاصره خارج و از کمین‌گاه‌ها بالای افراد ابراهیم بیگ حمله‌ور می‌شوند ابراهیم بیک بعد از دادن تلفات سنگین که ازین توطئه برایش رسیده بود فوق‌العاده متأثر گردید و برای جمع‌آوری مجاهدین که بهر طرف پراگنده شده بودند اقدام کرد و موضوع را به امیر بخارا اطلاع داده اظهار داشت تا بهر وسیله که امکان داشته باشد یک مقدار سلاح برایش رسانیده شود امیر بخارا با پرداخت سکه‌های طلا و نقره از مردم جنوبی افغانستان (جاجی و منگل) سلاح بدست می‌آورد که اکثراً تفنگ‌های یازده تیر آلمانی می‌بود. سواران اوزبیک که نزد امیر بخارا منتظر می‌بودند این سلاح‌ها را از راه‌های صعب‌العبور با نهایت احتیاط که بدست محافظین افغانستان اسیر نشوند از دریای آمو عبور می‌دادند برای ابراهیم بیک می‌رسانیدند خلاصهٔ کلام این جنگ‌ها مدت زیادی دوام کرد و بالآخره از اثر نرسیدن سلاح و مهمات حربی و ازدیاد روز افزون قوای روس و از همه مهمتر شهادت انور پاشا غازی ابراهیم بیک به افغانستان هجرت کرد و بمنزل امیر بخارا اقامت گزید. حکومت افغانستان برای مخارج او ماهانه مبلغ پنجصد روپیه کابلی معاش تعین نمود.

زمانیکه از اثر انقلاب امیر حبیب‌الله کلکانی شاه امان‌الله خان افغانستان را ترک نمود و امیر حبیب‌الله کابل را مسخر کرد ابراهیم بیک با اجازه امیر بخارا دوباره عازم ولایات شمالی افغانستان گردید تا بتواند مجاهدین هم‌رکابش و دیگر مهاجرین که انتظار او را داشتند را مسلح بسازد و دوباره محاربه را علیه روس‌ها آغاز کند اما آمدن غلام نبی خان چرخی و جنگ‌های وی برای اشغال کابل مشکلاتی را ایجاد نمود که ابراهیم بیک بزودی نتوانست قوای مجاهدین را دوباره تنظیم نماید با آنهم تا جائیکه در توانش بود با سلاح دست داشته و یک‌مقدار سلاحیکه از کابل باخود آورده بود به جمع‌آوری و تنظیم مجاهدین پرداخت درینجا باز توطئه دیگری صورت گرفت که گویا ابراهیم بیگ با غلام نبی خان چرخی همدست گردیده و با معاونیت و همکاری روس‌ها با قوای دولتی داخل پیکار شده است و در کابل آوازه دروغی شیوع یافت که امیر بخارا درین اغتشاشات دست داشته است و می‌خواهد که افغانستان را به روس‌ها تسلیم نماید. حتی با این هم اکتفا نکرده و افواهاتی را نیز دامن می‌زدند نادرشاه امیر بخارا را اعدام خواهد کرد. مدتی بود که اوضاع نسبتاً آرامش یافت حکومت از امیر بخارا خواهش کرد تا فرمانی برای ابراهیم بیک بفرستد که به قوای دولت تسلیم شود ابراهیم بیک بعد از گرفتن فرمان که در آن تذکار یافته بود بصورت فوری دست از جنگ با قوای افغانی باز داشته از دریا عبور کنید و علیه روس‌ها به محاربه دوام بدهید و الا من از شما راضی نخواهم بود ابراهیم بیک جواباً بعرض رسانید که من هیچگاه بالای قوای عسکری افغانستان حمله نکرده‌ام اما افغان‌ها می‌خواهند مرا دستگیر نمایند و آنان بالایم حمله می‌کنند و مرا مجبور بدفاع می‌سازند و حتی مانع عبور من از دریا می‌شوند. ابراهیم بیک بعد از

www.enayatshahrani.com

مدتی از دریا عبور کرده دو باره به جهاد علیه روس‌ها ادامه داد و بالآخره بعد از محاربات شدید بدست دشمن اسیر بدرجهٔ شهادت رسانیده شد چنانچه مدت‌ها بعد از رادیو دوشنبه مرکز امروزی تاجیکستان ضمن پروگرام‌های موسیقی خود می‌خواندند که «ابراهیم آواره شد به جنگ ما کشته شد».

حکومت افغانستان مابقی مجاهدین را که در شهر های شمال افغانستان سکونت اختیار کرده بودند با همکاری عساکر روسی که به لباس محلی شمال مملکت ملبس بودند دستگیر و از راه تخار و تالقان بکابل اعزام داشته که اکثراً زن، مرد و طفل با پای پیاده و مردها در زنجیر و زولانه به امر شاه محمود خان تحت قوماندانی محمد علم خان فرقه مشر لوگری رانده می‌شدند اکثر این اسیران در ارتفاعات کوتل تالقان بقتل رسیدند و یا از اثر ضعف بهلاکت رسیدند که اجسادشان در تپه‌های کوتل مذکور مدفون گردید که می‌گویند اکثرا با زنجیر و زولانه دفن شده اند. در همان زمان مردم محلی حماسه ساخته و می‌سرودند که:

«از کوتل تالقان کســی تیر نشد
وز مردن آدمی زمین سیر نشد»

در جمله این اسرا خانم ابراهیم بیک و خسر برهاش بنام مصطفی قل که پسر بچه ده ساله بود نیز شامل بودند مردها در محابس دهمزنگ و زن‌ها بشمول خانم ابراهیم بیک و مصطفی قل ده ساله در محبس اناث قلعه‌چه خمدان محبوس بودند که در زمان صدارت دوکتور محمد یوسف که از محابس ذکور و اناث شخصاً بازدید می‌کرد خانم ابراهیم بیک و دیگر زن‌ها که خیلی ضعیف و ناتوان گردیده بودند از حبس رهایی یافته و در نهر سراج هیرمند برایش زمین اعطا گردید. مابقی مهاجرین بخارایی و ترکستان با پای پیاده بنابه امر محمد گل مهمند بطرف چخانسور از راه میمنه و هرات تبعید گردیدند.

دولت افغانستان تصمیم گرفت که از امیر بخارا خواهش کند تا جهاد را علیه روس خاتمه بدهد و برای این منظور بعد از مذاکره زیاد بالآخره توسط سردار عبدالرسول خان مامای ظاهرشاه و ملکه حمیرا در روز یکی از اعیاد که اکثراً امیر بخارا برای تهنیت نزد ظاهرشاه می‌رفت برایشان خاطر نشان گردید که دیگر قسمت و تقدیر چنین بوده است بهتر است جنابعالی صاحب‌نظر به اینکه افغانستان علایق دوستی با دولت اتحاد شوروی دارد از ادامه جهاد صرف نظر کنند.

امیر بخارا بعد از شنیدن این خواهش درحالیکه خیلی متأثر گردیده بود خاموشانه محفل شاهی را ترک و روانه اقامت‌گاه خود شد و همیشه با حسرت ازین منظر غم‌انگیز یاد می‌کرد.

امیر بخارا بتاریخ (۹ ثور ۱۳۲۳ خورشیدی) به عمر (۶۴ سالگی) وفات نمود جنازه آن مرحوم با تشریفات رسمی از طرف دولت تشیع گردید و ظاهرشاه شخصاً برای فاتحه در مسجد شاه دوشمشیره تشریف آوردند و به بازمانده‌گان اظهار تسلیت فرمودند.

این بود شمه‌ای از داستان زنده‌گی امیر سید عالم خان.

سید عمر عالمی.
مری یلند ۱۴ نومبر ۱۹۹۷

www.emarjashahani.com

تصاویری از آخرین شهزاده‌گان بخارا و امیران گذشتهٔ آنان

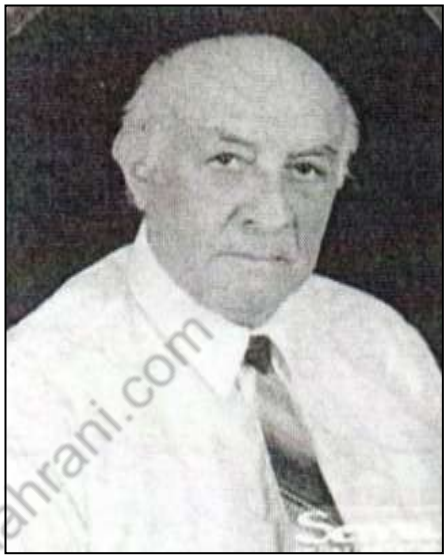

سید عمر خان عالمی در سال (۱۹۹۳م)

سید عمر خان عالمی در سال (۱۹۲۱م)

www.enayatshahrani.com

سید منصور عالمی

سید عبدالکبیر عزمی

فوتوی اعلیحضرت امیر بخارا
خدمت محترم داکتر صاحب شهرانی تقدیم است.
ارسالی محمد آصف آهنگ

امیر سید عالم خان

امیر سید عالم خان در مکتب حربی روسیه

www.enayatshahrani.com

اعلیحضرت امیر سید عالم خان، پادشاه بخارا

امیر مظفرالدین، امیر بخارا
(۱۸۶۰-۱۸۸۵م)

امیر عبدالاحد خان، امیر بخارا
(۱۸۸۵-۱۹۱۰م)

امیر نصرالله بهادرخان

خدایار خان امیر خوقند

www.enayatshahrani

افکار و باورهای ناهمگون دربارهٔ بخارا و بخاراییان

روس‌ها و کسانیکه ضد حکومت اسلامی امیر سید عالم خان کار می‌کردند، بحد توان سعی کردند تا حکومت بخارا را بدنام و ناپایدار معرفی نمایند. چنانچه روس‌ها بعد از تسخیر بخارا چنین آوازه‌ها را براه انداخته بودند: «چای ناخورده جنگ کردن» این جمله و جملات دیگری برعلیه مردم و حکومت بخارا توسط روس‌ها و گماشته‌گان ساخته می‌شد و بمردم می‌گفتند که آنقدر مردم و حکومت ضعیف و بی-غیرت هستند که از برنامه چای‌خوری خود در مقابل جنگ تیر نمی‌شوند. همین‌گونه این دشمنان تورکستان و تورکان مردم تورکستان را ملت فرسوده و پوسیده نیز گفته اند.

گفته‌ها و جمله‌های فوق بجز تهمت و دروغ برعلیه مردم مجاهد و قهرمان بخارا و حکومت آن چیزی دیگری نبود. برای اینکه بر گفتار فوق دلیلی آورده باشیم به پاراگراف ذیل که توسط فیض‌الله خواجه و کالیسوف گفته شده است توجه می‌نمائیم: «ملاها (روحانیون) با احساسات نیک مجهز به سلاح‌های ناقص مانند چاقو، شمشیرهای زنگ‌آلود بزودی وارد میدان کارزار شدند، من به چشم خودم دیدم آنان در یک دست چقماق و در دست دیگر چاقو گرفته و بدون هراس در مقابل مسلسل‌های پیشرفته ما مردانه پیش می‌آمدند. ایشان در مقابل توپ‌های ما سینه‌های خودرا سپر ساخته و بدینگونه یک توپچی را کشتند». (ص ۴۹ تاریخ خزن‌الملل بخارا)

عبارات فوق اعتراف دشمن‌های واقعی مسلمانان بخارا می‌باشد که بگونه مثال آوردیم و ما صدها دلیل و برهان دیگر به غیرت و شهامت مردم بخارای شریف و تورکستان مرکز دین مبین اسلام داریم که در مقابل روس‌ها جنگیده اند و روس‌ها را از دم تیغ بیدریغ کشیده اند.

جنگ مردمان تورکستان کم از کم دوازده سال را در بر گرفت و روس‌ها و حزب کمونست تورکستان بجز از مسایل پروپاگندی چیزی از حقیقت نمی‌گفتند.

می‌گویند که بخارا از قدیم دارای گنجینه علم و هنر بوده وقتیکه چنگیز بخارا را فتح کرد به تعداد سه ملیون کتاب در کتابخانه‌های بخارا موجود بود و چون روس‌ها ملک بخارا را اشغال کردند در آن وقت تعداد کتب بخارا از تخمین بدور بود و مردمان می‌گفتند که هزاران کتاب یا در دریاها انداخته شدند ویا اینکه سوختانده شدند. آن تعداد کتب که ضرورت موزیم‌های روس‌ها بود همه را به توسط ریل به مراکز روسی انتقال دادند.

مساجد و عبادتگاه‌ها را به موزیم‌ها و طویله‌های حیوانات تبدیل کردند و تعداد زیادی آنها را شهید ساخته و بخاک یکسان نموده مردمان مسلمان را از مسجد و نماز منع نمودند.

مؤلف کتاب در تاریکی‌های سرخ می‌گوید: «از آن روزیکه سوسیالیزم در سرزمین‌های تاتار و باشقرد قدم نهاده تا امروز هفت هزار و هشتصد مسجد شهید و منهدم گردیده و بیست و پنج هزار عالم و استاد به شهادت رسیده اند». (ص ۱۹۱)

www.enayatshahrani.com

با آنکه مردمان غیور باشهامت و مسلمان تورکستان به قیمت جان خود به جهاد ادامه دادند بخاطر اینکه آنان از دین مبین اسلام و میهن شریف بخارا دفاع می‌کردند. بعد از غلبه یافتن روس‌ها بر ایشان روس‌ها با عمال وطن‌فروش شان پروپاگندهای زیادی را سر براه ساختند و اینکه چکوسلواکیا را به دو ساعت تسخیر کردند هیچ نشریه‌یی به آنان نگفت که: «چای ناخورده جنگ نمی‌شود» و ممالک دیگر را نیز هذالقیاس کسی چیزی نگفته است.

روس‌ها و عمال‌شان دسیسه‌های زیادی برای قتل امیر مرحوم سید عالم خان ساختند ولی خوشبختانه همه دسایس کشف گردید در یکی آن دسایس که چهل نفر به قتل امیر موصوف مؤظف گردیده بودند، دسیسه مذکور کشف و همه دسیسه‌چیان بقتل رسیدند.

روس‌ها در هر مرحله‌ایکه ناکام می‌شدند ویا در مقابل مجاهدین و امیر بخارا شکست می‌خوردند از در صلح پیش می‌آمدند و وقتیکه راه حمله و ویرانی بخارا را پیدا می‌کردند بیدریغ حمله‌های شوم خود را انجام می‌دادند.

اینست یک صحنه بسیار مؤثق که دربارۀ مبارزۀ شجاعانه مردم بخارا آورده شده است:

در کتاب «تاریخ حزن‌الملل بخارا» دربارۀ وضع نیروی عساکر روس‌ها و مقاومت امیر و مردم بخارا در هنگام حمله روسها بر بخارا چنین ذکرشده: «روس‌ها علاوه بر شصت و پنج هزار عسکر منظم یکصد و بیست هزار از نیروهای رضاکار روسی و تورکستانی را باخود داشتند و فراریان و تبعید شده‌گان بخارایی هم با آنان شامل بودند و نیروهای امیر بخارا به چهار حصه تقسیم شده بودند گروه‌های بنام تورکی مشتمل بر بیست و پنج هزار نفر در خصوص توپچی‌گری و مسایل دیگر رزمی، گروه‌های قفقازی در حدود پنج هزار سوارکاران با تفنگ‌های پنج تیره روسی و وسایل دیگر رزمی با دوهزار نفر دیگر. گروه دیگری بنام ملیشه‌ها دست کم دو هزار نفر و گروه دیگر را بنام جانبازان عربی می‌گفتند مشتمل بر هفت هزار نفر هم‌چنان گروه دیگری وجود داشت که گارد محافظت امیر بخارا یاد می‌شدند.

با آنکه روس‌ها عسکر بسیار منظم و دارای قوت بودند ولی از قهرمانان بخارایی سخت پر حذر بودند و در بسیاری مواقع نمی‌توانستند جنگ‌های بالمقابل را به عمل آورند چنانچه که در یک دسیسه خصوصی خود چنین فیصله نمودند که باید بر بخارا شبیخون بزنند و در بیست و هفت آگست (۱۹۲۰میلادی) ناجوانمردانه در تاریکی شب توپ‌ها را بطرف منار شهر بخارا راست نموده فیرها کردند و در پایتخت بخارای شریف که در شهر کهنۀ بخارا قرار داشت خسارات زیادی را وارد کردند، به شهر جدید نیز کارهای ظالمانه انجام دادند در اینجا از زبان خود روس‌ها بشنوید که درباره جانبازی‌های بخارایی‌ها خودشان چه اعترافاتی کرده اند؛ مؤرخان و نویسنده‌گان روسی، خود نیز به این امر معترف اند که مردم بخارا با وجود بی‌نظمی مقاومت دلیرانه کردند، جوشوا کسونتز شاهد عینی جنگ چنین می‌نویسد: «در کنار دیوارهای شهر جنگ سختی در جریان بود هردو جناح با شدت تمام با همدیگر در ستیز بودند. چندین بار راه‌ها به قبرستان تبدیل شد و چندین‌بار ارتش سرخ به نزدیک دیوارهای شهر رسیدند؛ ولی هربار زیر باران گلوله‌ها کشته‌ها بجا می‌گذاشتند و دیگران به عقب فرار می‌کردند. چندبار بر برج‌های شهر حمله‌های ناکام انجام دادند. گاه چنان اتفاق می‌افتاد که دروازه‌های شهر باز می‌شد ولی یک گروه

www.erayatshahani.com

ملاها (روحانیون) با دست خالی و تعدادی مسلح با تفنگ خارج گردیده و بر قوای توپچی ما حمله‌ور می‌شدند. دوبار چنان پیش آمد که یک گروه از قوای ما به دروازه مشهور شهر دروازه قراقلی نیز رسیدند ولی هر بار با مقاومت سختی روبرو شدند. در کوچه‌های تنگ مردم بر سرشان بمب‌های دستی را می-ریختند آنان با دادن تلفات سنگین ناکام به عقب بر می‌گشتند.

چون روز سوم فرا رسید نبرد با شدت بیشتر بار دیگر آغاز شد، یک فکر قلب‌مان را می‌آزرد و آن اینکه اگر ما این بار یک گام به عقب برگردیم، پس انقلاب بخارا چند سال (گام) دیگر به عقب بر خواهد گشت و رفقای ما یا اعضای سازمان انقلابی بخارا به سختی کوبیده خواهند شد و دیگر سری نخواهد توانست که در آنجا بلند شود. همین اندیشه مارا آماده جنگ سرنوشت‌ساز و قاطع ساخت توپخانهٔ ما با شلیک‌های پی در پی سوراخ‌های در دیوار بوجود آورد و بدین‌وسیله راه حمله در شهر هموار گردید، در کوچه‌های تنگ و تاریک (شهر بخارا) وجب به وجب مقابله علیه نیروهای ما صورت می‌گرفت و ما در هر خانه و بام با مقاومت (مردم) دست و گریبان بودیم». (ص ۶۰ تاریخ حزن‌الملل بخارا)

گفتار فوق درباره مردانگی‌ها و شجاعت‌های مردم بخارا توسط شاهد عینی که خود نیز دشمن بود تحریر یافته و این نشان می‌دهد که سخت‌ترین جنگ‌ها علیه روس‌ها جنگ‌های بخارا بوده که روس‌ها بر آن مواجه شده اند. پس چطور می‌توان آن پروپاگندهای روس‌ها را که می‌گفتند: (چای ناخورده جنگ نمی‌شود) قبول نمود. زیرا وجب به وجب خاک بخارا از خون شهیدان سرخ گردیده و بگفته خود روس-های معترف کوچه‌ها به قبرستان‌ها مبدل شده بود.

عثمان خواجه که یک‌تن از طرفداران روس‌ها بود روز سوم مقاومت مردم را در مقابل قشون سرخ چنین می‌آورد: «در سومین روز جنگ فیض‌الله خواجه به من اطلاع داد که در جبهه‌های شهر بخارا مجاهدان به بسیار مردانگی می‌جنگند بر این اساس فیصله شد که هر اندازه نیروی رضا کار موجود باشد آنان را بزودی به همین جبهه‌ها بفرست هنگامی که این خبر به من رسید، پای من از زمین کنده شد و بی‌حال شدم. آن‌گاه که حواسم کمی خوب شد جهت مشوره نزد فرماندار روسی رفتم و بعد با هزار تن از رضاکاران به سوی پایتخت (مرکز بخارا) رهسپار شدم وقتی به آنجا رسیدم برایم معلوم شد که جنگ به نفع ارتش بخارا روان است». (ص ۶۱ تاریخ حزن‌الملل بخارا)

باید گفت: «هر وقتیکه یک مملکت سقوط می‌نماید، یک علت عمدهٔ سقوط آن ملت از آن است که مردم خود آن ملت ویا تعدادی از خود فروختگان در آن رخنه می‌اندازند،» چنانچه کلمات فوق عبارت از گفتار عثمان خواجه و عبدالله خواجه می‌باشد که هردو در اول بنام انقلابی و طرفداران سرسخت روس‌ها بودند و به این فکر بودند که بعد از فتح بخارا به مناصب عالی تقرر خواهند یافت. ولی دیری نگذشت که به زیر تیغ جلادان روسی قرار گرفتند و اینکه صدرالدین عینی شخص موافق اینان و یار و همدم‌شان چطور کشته نشد سوال‌ها موجود می‌باشد.

چندی با ذلت و خواری و بی‌غیرتی عقب روس‌ها را گرفتند و تعدادی از خود و خانواده و زنده‌گی صرف نظر نمودند و خود را فدای دین و ناموس و وطن ساختند. آنانی که به صفت مجاهد شناخته شدند هم در دنیا و هم در آخرت مقام یافتند کسانی که اسماء مبارک‌شان ثبت دفاتر دنیایی نشده و خودرا

www.erfanshahrani.com

فدای ناموس و دین کردند خداوند با لطف و شفقت پروردگاری به مجاهد وعده آخرت کرده است در فردوس اعلی مکان‌شان باشد.

درباره جسارت مردمان ماوراءالنهر و مبارزهٔ طولانی ایشان برعلیه روس‌ها صدها و حتی هزاران داستان گفته و شنیده شده است. ما در افغانستان بسیاری از آن مهاجرین را بچشم سر دیده‌ایم؛ آنان یک‌تعدادشان مجاهد بوده و برعلیه روس‌ها جنگیده بودند، تورکستانیان و تاجیکستانیان طوریکه تاریخ شاهد است در تیراندازی و اسپ‌دوانی شهرهٔ آفاق دارند. در خصوص تیر اندازی‌های ایشان اشعار فراوان است مثلاً می‌گفتند:

باکم از ترکان تیر انداز نیست
طعنهٔ تیـــر آورانم مـــی‌کشد

و هم‌چنان بابرشاه بعد از فتح هند به میر بیانه که متوسل به بهانه‌ها می‌شد در ضمن نامه‌یی چنین نوشته می‌کند:

با تـــرک ستیزه مکن ای میر بیانه
چالاکی و مردانگی ترک عیان است

درمیان داستان‌های جنگ‌های بی‌باکانه مجاهدان بخارا علیه روس‌ها نویسنده این سطور داستانی را از زبان روان‌شاد ایشان یحی‌خان یکتن از باشندگان اورگوت سمرقند که از سن ده سالگی تا هفده سالگی با برادران و پدر و کاکاهای خود برعلیه روس‌ها جنگیده است و مدت هفت سال تمام در کوه‌ها و جبهه-های جنگی بسر برده چنین شنیده است:

«مجاهدین و اسپ‌سواران و تیراندازان ماهر تورکان و تاجیکان بدون هراس و ترس و بیم از مرگ و از دشمن در جبهات جنگ و لشکرهای روس‌ها با تیر و تفنگ حمله می‌کردند و بسیار دیده می‌شد که فقط سه یا چهار سوار در جبهه روس‌ها که بصورت منظم صف‌آرایی و منتظر حمله در یکی از ساحات مردم مسلمان بودند، قبل از حمله ایشان با اسپان جلد و بادپیما چنان بسرعت بداخل لشکر روس می-تاختند که ده‌ها عسکر بزیر پای اسپان می‌شدند و سر چندین روس‌ها را در هوا با شمشیرهای بران پرتاب می‌کردند. این یکی از تکتیک‌های تورکستانیان در مقابل روس‌ها بود که بعد از مغشوش ساختن و پاشان شدن عساکر روس، مجاهدین که در کمین انتظار حمله را داشتند با شتاب تمام بر روس‌ها چنان می‌تاختند که نه سودای سر خود را داشتند و نه رحمی بر حیات آنان می‌نمودند و بی‌باکانه تا حد توان مبارزه می‌کردند».

ایشان حاجی یحی خان که در کشور تورکیه بسر می‌برد یکی از این صحنه‌ها را چنین تشریح کرد: «روزی شنیده شد که در کنار فلان تپه لشکری از روس‌ها کمین گرفته اند و می‌خواهند که در فلان قریهٔ بالای مجاهدین حملهٔ غافلگیرانه نمایند؛ اطفال خورد سال مسلمانان که معمولاً به مجاهدین این اخبار را می‌رسانیدند، این موضوع را به گوش چند نفر کلانان مجاهدان رسانیدند و مجاهدان با شنیدن این موضوع چند نفر محدود و جلد را که در تیراندازی نظیر نداشتند به جان روس‌ها فرستادند. و ما از دور به حمله مجاهدان می‌نگریستیم. خداوند(ج) می‌داند که زمانیکه سواره‌های محدود به آنان حمله می-

www.enayatshahrani.com

کردند، چشمان ما از دیدن اسپ‌ها عاجز می‌شد ایشان مانند باد بودند گویی پرواز داشتند و ما چنان می‌پنداشتیم که ایشان از تیر تفنگ اینان تیزتر حرکت می‌کنند ایشان با آنکه دو نفرشان شهید شده بود و سه نفرشان ده‌ها روس را مردار ساخته بودند و چنان کارروایی‌های را انجام دادند که بزبان نمی‌توان آورد. مثلاً یکی از آن سوارها را دیدیم که بزیر اسپ خود را گرفته با پای‌های خود، خود را بر اسپ بسته و هر ثانیه بر دشمن ضربه می‌دهد و یک یا دو تن از دشمن را بزمین می‌زند و اسپ او هم چنان هوشیارتر از صاحبش است که گویی خداوند(ج) به آن اسپ عقل داده بود، در اخیر سه نفریکه جان بسلامت برده بودند همین سوارکار خدا داد که بجز از قدرت خداوندی او به این معجزه دست نمی‌یافت، در پای چپ خود گلوله خورده و بعدها پایش زخمی باقی ماند. و گفت که بعدها شنیدیم یکسال بعد این وقت آن تیر انداز خداداد و ماهر، شهید شده است.

شادروان عبدالله عزام که به جهاد افغانستان همکاری‌های زیادی نمود و تا رمق جان خدمات ارزنده نمود درباره کرامات جهاد افغانستان کتابی تألیف نموده و در عالم عرب آن کتاب را تقدیم نموده است او با پذیرفتن اینکه خداوند(ج) به مجاهد کراماتی را قایل است این داستان را نیز به کرامات مجاهدین تورکستان نسبت داده اند. و این هم یکی از آن داستان‌های قهرمانی مجاهدان تورکستان که از زبان یکی از مهاجرین اندیجانی روایت کرده اند او می‌گوید: «روزی جنگی بسیار خطرناک بین روس و مسلمانان در اندیجان در گرفت و جنگ با اسپ‌ها و پیاده‌ها بود. از گوشه‌های دیوار زنان و پیران و اطفال شاهد جنگ بودند، یکی از مجاهدین خداداد و خدا پناه در هر نیم ساعت داخل جنگ می‌شد و ده‌ها نفر از دشمن را از دم تیغ می‌کشید و بعداً یکدم از جبهه می‌گریخت و در گوشهٔ خود را تکان می‌داد از لباس او صدها پوچک کارتوس بزمین می‌ریخت و باز دوباره به جبهه در میان جنگ‌آوران می‌شتافت و به این شکل سه یا چهار مرتبه به این کار موفق شده و پی هم چنان روس‌ها را بزمین می‌انداخت که گویی علی(کرم‌الله وجهه) در خیبر است.

در ختم جنگ که به نفع مسلمان‌ها خاتمه یافته بود آن شخص را یافتند و گفتند که چگونه خداوند(ج) تو را زنده نگاهداشت. آن شخص قطعاً نمی‌خواست این موضوع را به کسی بگوید و خاموش ماند و چیزی نگفت».

آنچه را که روس‌ها بر علیه تورکستانیان و تاجیکان پروپاگند کرده اند بکلی عاری از حقیقت می‌باشد و سراپا دروغ است حتی آنان در مقابل وطن، ناموس و دین خود از خون‌های پاک گرم و جان عزیز خود گذشتند چه جائیکه اینکه بر ایشان بگویند: «چای ناخورده جنگ نمی‌شود» این مردم غیور و مسلمان حتی ده‌ها روز را در سنگرهای داغ بدون آب و نان بسر می‌بردند. در زمستان در زیر برف و یخ در کوه‌ها و دشت‌ها و در کنار سنگ‌ها و حصارها سنگر می‌گرفتند و در تابستان گرم و توفنده در دشت‌های سوزان پای برهنه سنگرها ترتیب می‌دادند و از گزند مار و گژدم در امان نمی‌ماندند.

آیا کسانیکه تاریخ را خوانده اند نمی‌دانند که این مردم اولادهٔ سامانیان نیستند؟ سبکتگین نامدار که ساحه شرقی افغانستان را مسلمان ساخت از ماوراءالنهر نیست و آلپتگین که مرکز خود غزنی را انتخاب کرد از کجاست؟ تگینیان، کوشانیان و یفتلیان آیا از تورکستان بروز نکرده اند؟

www.eslahshahani.com

آیا امیر تیمور جهانکشا که بیشتر از نیم جهان آن وقته را بدست آورد و در سی‌ونه جنگ بزرگ کامیاب گردیده از شمار گذشته‌گان ایشان نیست؟ او پدر همین مبارزان مردمان ماوراءالنهر است. امیر تیمور آن کسی است که حتی شخصاً بمانند پهلوانان کشتی‌گیر با رقیبان در میان دو لشکر می‌آویخت و آنان را با نیزه و شمشیر نقش زمین می‌ساخت. او مرد آهنین تن بود و تن آهنین و عزم آهنین داشت نبوغ علمی داشت و بگفتهٔ اسقف نصرانی حافظهٔ خداداد داشت که در یک وقت بصد قوماندان خود وظیفه‌های مشخص تعین می‌کرد و هرگز آن وظایف را با نام‌هایشان فراموش نمی‌کرد مگر او حافظ قرآن نبود و قرآن را از اول تا به آخر و از آخر تا به اول از حافظه نمی‌خواند و تفسیر قرآن و نزول آیات قرآن پاک را نمی‌دانست؟ مگر او در ممالک مفتوحه با علما و روحانیون از احترام خاص پیش‌آمد نمی‌کرد؟ حافظ شیرازی و ابن خلدون آیا از بخشش‌های سخاوتمندانه او بدور ماندند؟

آیا بابرشاه، در اندیجان تولد نشده و او در آوان یازده سالگی هوای امپراتوری را در سر نمی‌پرورده و آیا او نیم‌قارهٔ هند را بزور بازوان فولادین خود فتح نکرده؟

منظور از این گفته‌ها این است که روس‌ها این دشمنان دین تنها و تنها می‌خواستند این مردم را نرم‌صورت و خواب‌برده معرفی نمایند. برخلاف آنکه حقیقت است وانمود سازند مبارزات دوازده ساله تورکستانیان بحدی خونین و حماسه‌آفرین بود که در تاریخ نظیر نداشت.

اما در خصوص قلم‌بدستان و علمای کرام و عظام تورکستان در فصول اولی این سلسله مقالات نوشته‌ها داریم که در جریده کاروان به نشر رسیده است و ضرورت نمی‌افتد تا دوباره در آن‌باره ذکر شود.

روس‌ها در بر انداختن حکومت بخارای شریف از هر دسیسه که می‌توانستند توسط آن کامیاب شوند کار گرفتند و قوه‌های جدید و تازه نفس به تعقیب قوای اولی‌شان افزوده می‌گردید با آنکه حمله‌های روس‌ها منظم و پیش از پیش طرح شده بود، مردم بخارا جانبازی‌ها کردند، خون‌های پاک و گرم خود را فدای دین و وطن کردند، پادشاه بخارا شخص بیدار و هوشیار بود، در همه مسایل فعالیت می‌کرد و چون قسمت مردم و ملک بخارا این بوده که هفتاد سال بدست بزرگترین دشمن دین یعنی روس‌ها قرار بگیرند پادشاه بخارا امیر سید عالم خان در سی و یکم آگست (۱۹۲۰میلادی) مجبوراً از بخارا یا مهد علم و دانش و یا مرکز دین اسلام که بعد از یثرب و بطحا بود برآمد و بطرف غجدوان شتافت و به تعقیب آن بطرف افغانستان آمد و بدین‌وسیله حکومت سلسله خاندان منغیتیان که مؤسس آن محمد رحیم خان بود که در حقیقت حکومت او از آغاز حکومت عبدالمؤمن خان فرزند ابوالفیض خان در (۱۷۴۳میلادی) آغاز یافته بود تا آگست سال (۱۹۲۰میلادی) دوام کرد و بدین‌وجه حکومت خاندان بسیار شریف و نجیب منغیتیان که در انکشاف دین اسلام و حمایت از آن خدمات ارزنده‌یی کرده اند بپایان می‌رسد و بعد از آن لازم می‌افتد که پادشاه مرحوم بخارا را بعد از داخل شدن به افغانستان و اقامت ایشان را بعد از قلعه مراد بیک و حسین‌کوت در قسمت جنوبی کابل مطالعه نمائیم و شجره و اولادهای اورا یک به یک معرفی نمائیم.

سقوط بخارا تمام جهان اسلام را غمگین ساخت مسلمانان جهان آنهائیکه درد و احساس هم‌دینی باهم داشتند تأسف فراوان کردند. آن بخارائیکه امام بخاری(رح) را در بغل پرورده بود امام ترمذی(رح) و

امام ماتردیدی و صدها هزار عالم، مجتهد، متبحر در آن سرزمین اسلام نشو و نما کرده بودند، نوابغی چون ابوریحان بیرونی، نسفی، هندوانی، قفال چاچی، ابواللیث سمرقندی وغیره در آن دیار کتب و رساله‌ها نوشتند و در آنجا درگذشتند، همه بدست روس‌ها افتاد.

آن مسلمانانیکه آرمان پاک به خاطر آزادی جهان اسلام داشتند، همه را با خود به آخرت بردند. مردم عوام و خواص هرکدام تا سال‌های زیاد در فکر بخارا و دین اسلام بودند و همیشه دعا می‌کردند که خداوند(ج) آن روزی را بیاورد که بخارا دوباره مربوط جهان اسلام گردد و بی‌شک خداوند دعای مسلمانان را می‌پذیرد و لطف خداوندی خود را به بنده‌گان ارزانی نموده است.

و اینک آن‌روز فرا رسید که الحمدلله بخارا آزاد گردید و قصرها و عمارات طاغوتی روس‌ها درهم شکست و فرعونان روس از داخل خراب گردیدند.

دیدار امیر حبیب‌الله کلکانی با امیر سیدعالم خان انجامین پادشاه بخارا

در این وقت پادشاه بخارا که به جناب عالی مشهور بود و امان‌الله خان به خاطر دوستی با شوروی اورا متأثر ساخته بود، می‌خواست توسط خواجه بابو، حبیب‌الله خان را ملاقات کند (این را باید فراموش نکنم اولین‌باری که حبیب‌الله به کابل رسید، عبدالغفور خان که خویشاوندی نزدیک با عنایت‌الله خان داشت و در آن‌وقت وزیر مالیه بود، مخفیانه از طرف ملک محسن به قتل رسیده بود) باز بیایم به قصهٔ ملاقات پادشاه بخارا؛ پادشاه بخارا با خواجه بابو و چندین خان دیگر کوهدامن آشنایی داشت حبیب‌الله خان پادشاه بخارا را در قصر گلخانه ملاقات کرد. در این ملاقات شیرجان خان، خواجه بابو و من هم حاضر بودیم. حبیب‌الله خان دست پادشاه بخارا را چون سید بود، بوسید، هردوی‌شان مثل دو رفیق صحبت کردند.

پادشاه بخارا حبیب‌الله خان را حین صحبت پسرم خطاب می‌کرد. پادشاه به حبیب‌الله گفت: «پسرم مثل اینکه من ترا کدام جایی دیده‌ام!» حبیب‌الله خان با تبسم گفت: «بلی، من همان کسی هستم که در موقع اقامت شما در حسین‌کوت که خانهٔ سابق مستوفی محمد حسین خان و بعد از قتل او، حکومت برای مدتی در اختیار شما گذاشته بود، مرا دیده بودید. من اسپ وحشی شما را رام کردم و شما امر کردید که مرا در لیست نوکرهای شما علاوه کنند. اما من امر شما را قبول نکردم و برای‌تان گفتم: هرگاه شما برای جنگ با روس‌ها بروید، من به حیث یک عسکر با شما می‌روم!» پادشاه بخارا در حالی که چشم‌هایش پر از اشک شده بود گفت: «امان‌الله مرا فریب داد!»

حبیب‌الله از جایش بلند شده گفت: «هرگاه ضرورتی داشتید مرا خبر کنید!» پادشاهی که هنوز دو روز از سلطنت او نمی‌گذشت، پادشاهی بی‌سواد و انگور فروش سابق کوهدامنی و پادشاهی که همه چیز را از دست داده بود، بهم دست دادند، روی‌شان را به طرف بخارا گشتانده و وعدهٔ آزادی بخارا را به همدیگر دادند و ملاقات‌شان در همان‌جا ختم شد. (ص ۷۷ یادداشت‌های استاد خلیلی)

www.enayatshahrani.com

نامهٔ سید امیر مظفر پادشاه بخارا عنوانی فرمان‌فرمای ممالک هند و یسرای سند

JOURNAL OF THE PAKISTAN HISTORICAL SOCIETY

of Timûr's Asia, was lost to the Russians. It was the fall of Samarqand that urged Amir Muẓaffar to seek the co-operation of his southern neighbours in order to checkmate the northern inroads. The letter given below forms part of the secret correspondence between the Viceroy of India and the Secretary of State, now preserved in the Commonwealth Relations Office Library, London. The Government of India's response to this communication was highly discouraging:—

فرمان فرمای ممالک هند و یسرای سند ملکه معظمه
پادشاه جم جاه انجم سپاه خورشید کلاه فریدون دستگاه بهرام
صولت کیوان رفعت برجیس منزلت عطارد فطنت ناهید مرتبت
موسس اساس سلطنت قاهره مشید قواعد دولت باهره فرمان فرمای
بلاد های فرنکستان حکمران ممالک های هندوستان واقف حقائق
شریعت عیسوی کاشف دقائق ملت مسیحی سرامد نتائج عناصر و
اجرام انتخاب مجموعه لیالی و ایام سلاله دودمان خواقین
عظام نتیجه سلاطین کرام اعنی خاقان اضخم شهنشاه معظم
همواره تر دماغ باده خوشدلی و مسرت و انبساط و سر خوش
نشاط کامرانی و خرمی و نشاط باشند۔ پس از وفور ستائش لائقه
و ابلاغ تحف دعا و ارسال ثنای آنهای حکومت پیرای ملک
آرا بوده باشد بحمد و للمنه احوالات کرامی بعون عنایت بے
نهایت سبحانی و بلطف و افضال بیغایات یزدانی مواد خرمی و
شگفته و بهجت و مسرت و ابواب حصول مرادت و سعادت
از جهات سته ، بر چهره اولیای دولت قاهره آماده و کشاده و
آئینه ضمیر از رنگ کدورت و ملال مصفا و ساده روندگان و
ایندگان از محفوظیت طرق و معار هر دل جمع و آسوده می
باشند چون حراست و پاسبانی مملکت و رعایا بر ذمه ارباب دولت
و اصحاب سلطنت از جمله واجبات ملکی و ملی است خطه
ماوراءالنهر که قطعه ایست از ربع مسکون مشهور و معلوم که
از قدیم‌الایام در حیطه تصرف و اقتدار آباء کرام و اجداد عظام‌ما
که مکارم اخلاق و محاسن اوصاف آنها در زبر تواریخ مسطور

www.tenayatshahani.com

است و رعایت امن و رفاهیت و معموری بود ـ بعد از پیوستن والد بزرگوار بجوار رحمت باریتعالیٰ زمام مهام این ملک بفضل او تعالیٰ حواله کف کفایت این نیاز مند درگه گردید ـ بعد از فرصت قلیله طایفه روسیه را داع تصرف این بلاد شده عازم گردید که بین‌الفریقین جنگ چند مرتبه واقع‌شده، اخرلامر اهل اسلام بنابر مهارت‌جنگ نظام نداشتن مقاومت کرده نتوانستند تا که طایفه روسیه بعض قلاع را بخداع بعض رابه جنگ گرفته بحسب تقدیر مالک الملک حقیقی متصرف گردید، لهذا اهل اسلام راه صلح و آشتی را بحکم و یصالحم الامام اهل الحرب کان الصلح خیرللمسلمین پیش گرفته، تا که درمدت صلح به تهیه اسباب غزا کوشش نموده در رفع شر اینطائفه روسیه و تدارک او عامه رعایه ازان شهر یار جستنی شدید شاید بحکم الاشیا مرهونه باوقاتها نائره فتن طایفه مذکوره بیار مندی و اعانت ان‌عالیمرتبه معظمه روی میداده باشد، بنا بران بطریقه سفارت و ایلچی که سیادت پناه عباس خواجه را نامزد آن آستان علیه نموده مع نامه محتوی مشتمل بر دوستی و مؤدت ارسالداشته و رجاء واثق و امید صادق از مکارم اخلاق و محا سن اشفاق آن والا جاه چنان است که از برای صلاح کار عامه رعایا سعی جمیل نموده دعابرجماع مسلمین را ازخورد و بزرگ درباره دولت بے نهایت علیا از جمله مغتنمات مے انگاشته باشند خالی از کرم شاهانه خواهد بودن، باقی کلام صداقت پیام دوستی انجام را وارد حضور مسرت و بهجت سرور گردیده بعرض علیا رساند موجب صدق انگاشته الطاف بے نهایت شاهنشهی را ارزانی میفرموده باشند، خالی از نتیجه کرم نخواهد بود ـ

جمادی‌الاولیٰ ۱۲۸۸ھ

مهر
سیدامیرمظفر

A LETTER FROM THE AMIR OF BUKHARA TO THE GOVERNMENT OF INDIA (1870-71)

by

DR. M. ANWAR KHAN, DEPARTMENT OF HISTORY,
UNIVERSITY OF PESHAWAR

Napoleon is supposed to have said that Europe would some day go Cossack. Europe, no doubt, had partly gone to Russia, but no less did Asia feel the brunt of that imperialism in the nineteenth century. Russia had an eager eye on Asia since the days of Peter the Great, but this project became only practicable in the nineteenth century. Within the first half of this century, Russia seized almost all the important cities on the western fringe of the Persian border. The rest of the century she spent in conquering and consolidating for herself what is today called the Russian Turkestan. The Khanate of Khokand was the first victim to succumb to Russian encroachment. Chamkand was taken over in 1864, Tashkand in 1865, and in the following year Khojand fell to the invader. Khokand fell powerless. Then the Amirate of Bukhārā became a prey to the Muscovites.

Political rivalry between the Khanates of Khokand, Bukhārā, and Khiwā, the three established states of Central Asia, was decidedly the main factor for paving a way to a successful Russian entry in this part of the East. Amir Muẓaffar al-Din of Bukhārā got up from his slumber too late to defend his dominion effectively. Realising his inability to fight the sturdy Russians, he sued for conciliation, but the terms proposed by the rival were too humiliating.

By the close of the year 1866 the Russians took over Uratippa and in the middle of 1868 Samarqand, the beauty

I. The great ruler of the countries of India, Viceroy of India, Queen the Great, King of Jamshed's grandeur, of troops as many as stars, of crown like the sun, of administration like Farīdūn, of the fear of Bahrām, of the hight of Kaywān, of the status of Birjis, of the wisdom of 'Uṭṭārud, of the position of Nahīd, the founder of the powerful kingdom, the strengthening authority of the laws of the successful state, the ruler of the cities of Britain and of India, the one who knows the realities of the Law of Christ, the opener of the secrets of the Christian school of thought, the person who is the issue of the elements of heavenly bodies, the selection of the combination of days and nights, the unique person of the house of great Khāqāns, the offshoot of the respectable kings i.e. Khāqān-i-'Āẓam and the great emperor, may his mind be always wet with the wine of joy, and may he be under an ecstacy with the effect of success and happiness. After submitting ex-

tensive praise and eulogies and sending the gifts of prayers I wish he may rule for ever and I do hope from the blessings and bounties of God the Almighty that all sources of happiness and joy will be at his disposal and the gates of good luck and desires will be opened at the faces of the people responsible for running the administration of the strong kingdom and the mirror of his conscience will be clear of the dust fog of illwill and grief, the hearts of the travellers will be at ease and satisfied owing to the safety of the highways because the caretaking of the country and its people is assigned to the rulers who consider it a national and regional duty.

II. The area of Transoxiana which is a known and famous piece of land and from times immemorial forms a part of the suzerainty of my forefathers of whose morals and virtues there is a detailed mention in the pages of history, has been proverbial for prosperity and internal peace.

The administration of this piece of land was transferred to myself after the death of my father. After some time a group of Russian people cherished the occupation of this land and a battle took place between the parties. The Muslims could not withstand due to lack of experience of fighting and some of the forts were captured by the Russians and, as Fate would have it, came under their sway. According to the injunctions of the Holy Qur'ān, viz, "it is better for the believers (Muslims) to sue for peace which is an action of great value" the Muslims applied for peace so that they should be able to exterminate the Russians in the meantime and should prepare themselves in a better way and should apply to you (request you) for help in the interest of the people. Now because "every action depends upon its opportune moment" therefore I have nominated 'Abbas Khwajah as an emissary to your exalted threshold and have given him a letter full of sentiments of friendship and affection. It is expected of your exalted morals and feelings of love, that keeping in view the welfare of our people you will by acceding to our wishes, earn the heartfelt and sincere prayers and good whishes of ours, and this will not be beyond the royal bounties. The rest of our feelings of a true friendship will be conveyed to you when our envoy reaches your court and this will be considered by him a matter of great honour and privilege. You are requested to shower endless royal bounties upon him and this will not be but out of generosity and affection of yours.

Seal

Syed Amir Muzaffar

Jamadi al-Ūlā,

1228 A.H.

www.sarmishahani.com

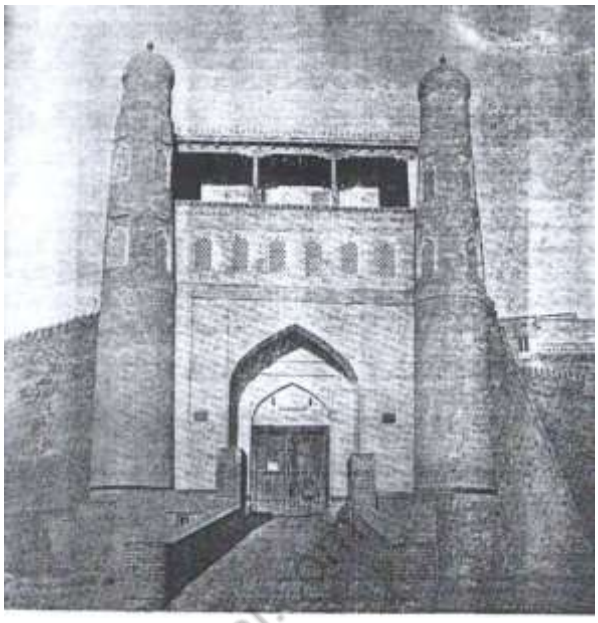

نمایی از ارگ سلطنتی بخارا

لوح مزار امیر شاه مراد

در بین راه وسط شهدای صالحین قریب گنبد سه الغ گنبدی بنا یافته و در بین گنبد مرقد شاه موصوف است که در صندوق سنگ فراز مرقدش این عبارت مرقوم میباشد:

« این حظیره پر الم حامل قبضه خاک امارت و فخامت بنیان سیادت پناه پادشاه هفتم و اخیر سلسله مانغیته بخارا ی شریف اعنی جناب عالی مغفور امیر سید عالم خان ابن مرحوم سید عبد الاحد ابن امیر سید مظفر خان ابن امیر سید نصر الله خان ابن (امیر سعید) سید حیدر خان ابن امیر شاه مراد ملقب بمعصوم غازی ابن امیر دانیال خان میباشد که در سال دهم سلطنت آنمرحوم امارت بخارای شریف از طرف کفار روس استیلا و خودش بصورت مهاجر فی سبیل الله بخاک همسایه محسن و مسلم خود افغانستان پناهنده شده وبعد از انقضای بیست و سه سال زیست درین خاک اسلامی بعمر ۶۴ سالگی روز شنبه ۹ ثور ۱۳۲۳ شمسی مطابق پنجم جمادی الاول ۱۳۶۳ هجری ندای ارجعی را لبیک و چشم از دنیای فانی پوشیده حق تعالی روحش را در جوار رحمت خویش جا دهد آمین »

مزار شادروان امیر سید عالم خان آخرین پادشاه بخارا

www.enayatshahrani.

تصاویری از امیران متأخیر بخارا

امیر سید عبدالاحد متخلص به عاجز

سید صدیق خان حشمت و سید اکرم خان پسران سید امیر مظفر خان

www.hayatsh.com

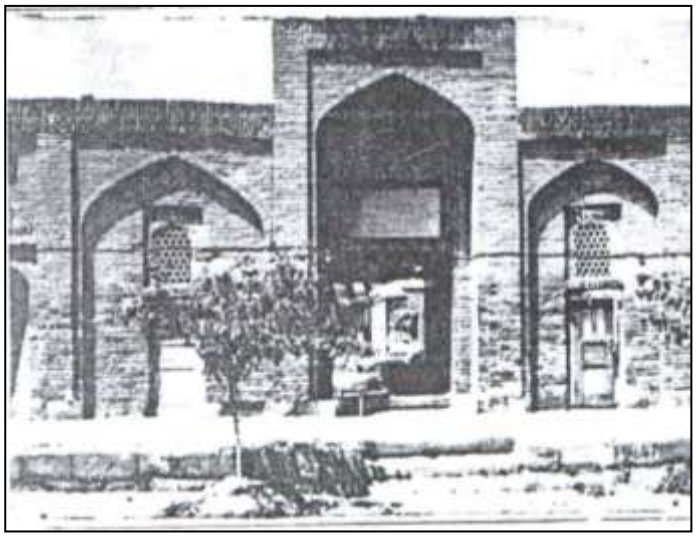

نمایی از آرامگاه امیر عبدالاحد خان در ولایت کرمینه

نظر بفرمایش امیر سید عالم خان این مرثیه با خط جلی بروی سنگ درب ورودی آرامگاه امیر موصوف نوشته شده است:

ای دل چو نیست دار جهان جای اطمینان — هرگز مبند دل بـه تمنای این جهان
بنـگر چـگونه رفت سـوی روضهٔ نعیم — سید امـیر عبدالاحد خسـرو زمـان
پـژمرده گشت روی‌گلشن او وای صد دریغ — بـرگ درخت عمر فـرو ریخت در خـزان
روی فلک بـدود نـدامت سیاه شد — روزی که رفت آن شه بـرنا از این مـیان

www.enayatshahrani.com

قصر ستاره ماه خاصه در بخارا

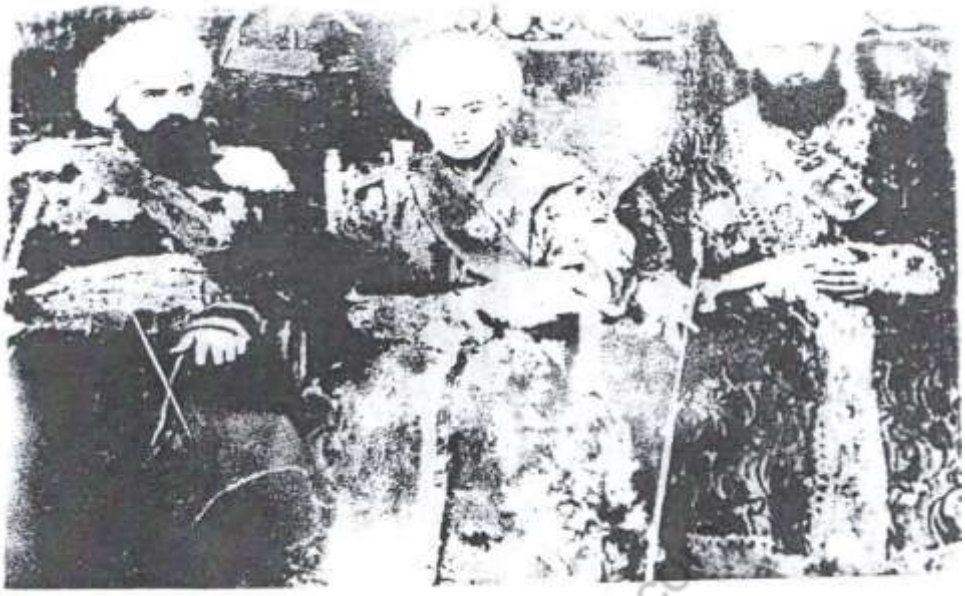

نصرالله قوشبیگی　　سید عالم خان　　سید امیر عبدالاحد خان

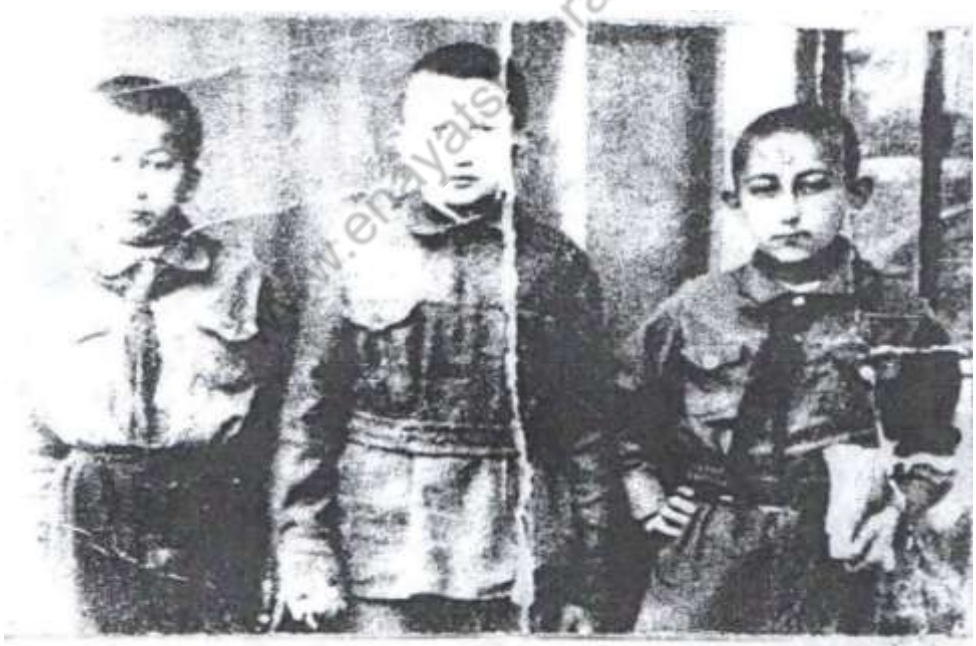

سید سلطان خان　　سید شاه مراد　　سید عبدالرحیم

این سه فرزند شاه بخارا در روسیه ماندند و نتوانستند از بخارا برآیند، تا سال‌های اخیر زنده‌گی‌شان در مسکو حیات بسر بردند و در همانجا وفات یافتند.

سید عمر عالمی، اصل‌الدین کالان، سید ابراهیم عالمی و سید کبیر عزمی

رئیس انجمن نویسندگان (جمال کمال)وبعضی اعضای انجمن درتاشکند

سید عالم خان امیر بخارا

امیر عبدالاحد خان سرلشکر

سید سلطان خان　　سید شاه مراد　　سید عبدالرحیم

سه فرزند مرحوم سید عالم خان پادشاه بخارا، که بصورت گروگان بدست روس‌ها قرار یافتند.

در عکس بالا پدرشان سیدعالم خان با پدرکلان‌شان سید عبدالاحد خان

روی جلد کتاب تاریخ حزن‌الملل بخارا
چاپ پاریس

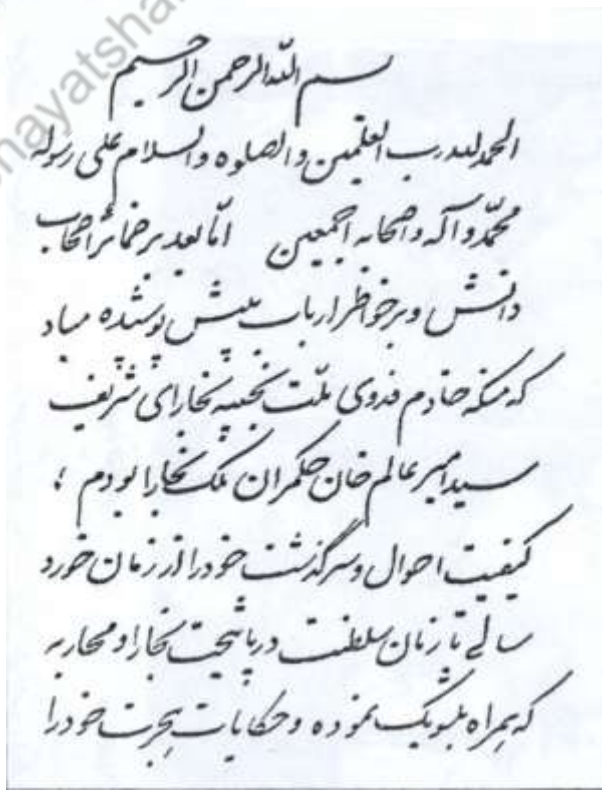
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العلمین و الصلوه و السلام علی رسوله
محمد و آله و اصحابه اجمعین اما بعد بر خاطر احباب
دانش و بر خواطر ارباب بینش پوشیده مباد
که منکه خادم فدوی ملت نجیبه بخارای شریف
سید امیر عالم خان حکمران ملک بخارا بودم ؛
کیفیت احوال و سرگذشت خود را از زمان خورد
سالی تا زمان سلطنت در پایتخت بخارا و محاربه
که همراه بلشویک نموده و حکایات هجرت خود را

برگ اول کتاب تاریخ حزن‌الملل بخارا
چاپ پاریس

www.enayatshahrani.com

سه جدول از سلسله امیران منغیتیه بخارا

جدول سلالهٔ منغیت ها در بخارا

(۱۲۰۰هـ ۱۷۸۵م – ۱۲۸۴ هـ ۱۸۶۸ میلادی)

۱- محمد رحیم خان (وفات ۱۱۷۲ هـ)؛

۲- دانیال بی (در حدود ۱۱۷۲ هـ)؛

۳- شاه مراد بن دانیال (امیر معصوم) جلوس ۱۲۰۰ هـ مطابق (۱۷۸۹میلادی)؛

۴- حیدر شاه بن شاه مراد جلوس (۱۲۱۵ هـ ۱۸۲۶میلادی)؛

۵- حسین بن حیدر (پنجاه روز) جلوس ۱۲۴۲ هـ ۱۸۲۶ میلادی؛

۶- عمر بن حیدر (۱۲۴۲ هـ - ۱۸۲۶ میلادی)؛

۷- نصرالله بن حیدر (۱۲۴۲ هـ - ۱۸۲۶میلادی)؛

۸- مظفرالدین بن نصرالله (۱۲۷۲ هـ - ۱۸۶۰ میلادی)؛

۹- امارت بخارا ۱۲۸۴ هـ ۱۸۶۸ میلادی از این تاریخ به بعد بخارا استقلال خویش را از دست می-دهد و بگونه وابسته روسیه می‌ماند و وفات امیر مظفر در (۱۳۰۳ هـ مطابق ۱۸۸۵ میلادی) صورت یافته است؛

۱۰- عبدالاحد بن مظفرالدین (جلوس ۱۳۰۳ هـ مطابق ۱۸۸۵ میلادی)؛

۱۱- امیر عالم خان بن عبدالاحد (۱۳۲۹ هـ مطابق ۱۹۱۰ میلادی)؛

۱۲- امیر عالم خان از جانب بلشویک ها بگونه کلی در سال ۱۳۳۸هـ مطابق ۱۹۲۰میلادی از سلطنت جدا می شود؛

(برگرفته از کتاب تاریخ آسیای میانه تألیف سید مبشر سلیمان کاسانی ترجمه برهان‌الدین نامق، چاپ کابل، ۱۳۹۵ خورشیدی)

www.enayatshahrani.com

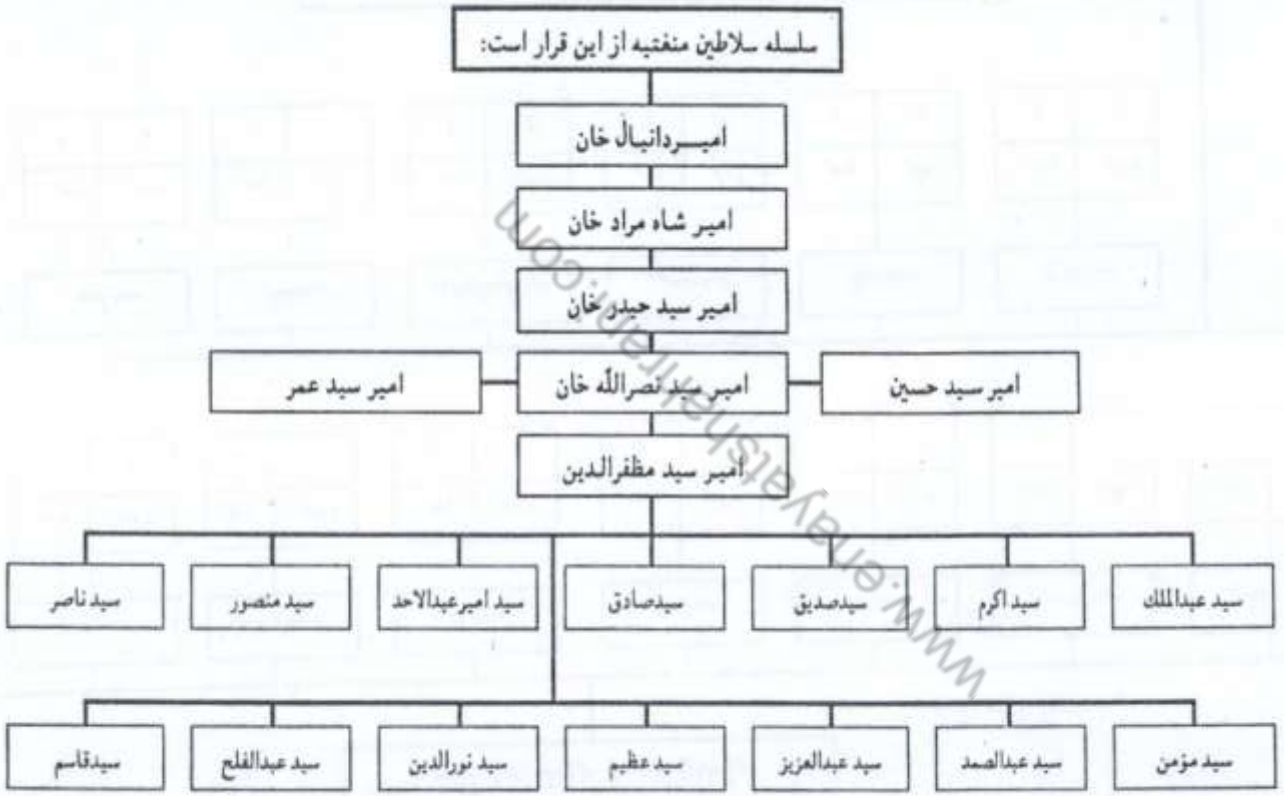

نوت: از چهارده پسر سید مظفرالدین ۲۶ نواسه، نرینه بغیر دختری مانده است.

امیر سیدعالم شاه

فرزندان امیر و فرزند زاده گانش

	دختر	پسر
سید سلطان	۰	۰
سیدشاه مراد	۰	۰
سیدرحیم	۰	۰
سیدعمر	۱	۷
سیدمراد	٤	۵
سیدابراهیم	٤	۸
سیدرحیم	۲	۳
سیدعارف	۵	۱
سیدفتاح	۵	۳
سیدعباد	۵	٤
سیدمنصور	۲	٦
سید عبدالهادی	۳	۲
سیدغفار	۰	۰
سیدکبیر	۵	۳
سیدحاجی	۵	۰
سیدجان	۳	۳
سیدستار	۲	۱
سیدعبدالرؤف	۱۰	۵

نوت: دختران امیر مرحوم به شانزده تن میرسند.

www.eqtedarshahrdari.com

فصل دوم

فرزندان پادشاه بخارا شادروان امیر سید عالم خان

اعلیحضرت شادروان امیر سید عالم خان پادشاه بسیار محترم و مسلمان بخارا که دین مبین اسلام را همسان اسلاف خود بخوبی حفظ و قوانین آنرا مراعات و مرعی‌الاجرا قرار داده بود؛ با تأثر و افسوس‌های بسیار خود را واژگون‌بخت تصور کرده و راه هجرت را مطابق سنت پیغمبر(ص) اختیار کرد و اینکه انصار با او چه کردند همه فرزندان گرامی او و اطرافیانش می‌دانند.

از فرزندان پادشاه مرحوم، نویسنده این سطور (شهرانی) آقای شهزاده سید عمر خان پسرشان را در پشاور ملاقات نموده‌ام و آن شخصیت محترم بعداً بدیار امریکا پناهنده گردیده و از احوال شان چندان خبری نیست و شاهدخت شکریه جان رعد که آوازش را از طریق امواج رادیو افغانستان ملیون‌ها انسان شنیده است و فعلاً در صدای امریکا نطاق زبان اردو می‌باشد در امریکا حیات بسر می‌برند. خوشا به آن استعداد خداداد که به زبان آبایی و اجدادی‌شان تورکی و بزبان‌های دری و اردو از عالی‌ترین نطاقان بحساب می‌آیند. ایشان هم یکی از فرزندان ارجمند و عزیز شاه مرحوم اند.

محترمه شاهدخت فتیحه جان لهیب که از جمله زنان ملک‌صفت است که او هم از نواده‌های شاه مرحوم بخارا و فعلاً در امریکا بسر می‌برند و نیز خانم داکتر صدرالدین صابر که شخصیت با تربیه و تهذیب خاص می‌باشند و از جمله شاهدختان اند از همین خانواده محترم و گرامی بوده و من درباره عموم آنان که در کجا و در کدام محل حیات بسر می برند معلومات ندارم. امیدوارم که دوستان دانشمند ویا کسانیکه با این خانواده گرامی قرابت دارند اشخاص اهل خانواده و فرزندان آن شاه مرحوم را در اوراق تاریخ ثبت نمایند.

خانوادهٔ اعلیحضرت امیر سیدعالم خان از آغاز حکومت تا اخیر مردمدار بودند و سخاوتمندی تمام داشتند، تمام اتهامات که دربارهٔ آنان شده، از طرف روس‌ها، عمال روس‌ها و از تبلیغات شیطانی و طاغوتی روس‌ها و خود فروخته‌گان آنان می‌باشد و هیچ ربط و پیوندی با ایشان ندارد.

در خاتمه می‌خواهم تذکر دهم که یکی از شخصیت‌های بسیار مشهور و سخنور شناخته شده چاه‌آب بنام عارف چاه‌آبی که از شاعران مردمی، خوش‌کلام، طنزگوی و ظریف‌طبعان آن‌دیار می‌باشد و از وقایع بخارا در آن زمان هر آن باخبر می‌شد و مرحوم شهید ابراهیم بیک لقی قهرمان مجاهدان را بچشم دیده و غزوات اورا بارها از زبان دوستان و هم‌رکابان آن شنیده است و هم‌چنان سقوط امارت ملک بخارا و اسلام را در زنده‌گی در تخارستان شنیده است. در این مورد شعر پر از حسرت سروده که آن شعر را

www.enayatshahrani.com

منحیث نمونهٔ انعکاس شکست بخارا در وطن ما می‌باشد از کتاب آقای فیض‌زاد اقتباس نموده‌ایم که در لابلای کتاب آورده شده است.

فرزندان روان شاد سید عالم خان امیر بخارا که در افغانستان متولد شده اند و عبارت از ۱۵ پسر و ۲۰ دختر می‌باشند.

اسامی پسران ایشان قرار ذیل است:

۱- سیدعمرخان ۲- سیدمرادخان ۳- سیدابراهیم خان ۴- سیدعبدالرحیم خان ۵- سیدعارف خان ۶- سیدعبدالفتاح خان ۷- سیدعبادالله خان ۸- سیدمنصورخان ۹- سید عبدالهادی خان ۱۰- سید عبدالغفار خان ۱۱- سید عبدالکبیر خان متخلص به عزمی ۱۲- سید محمد سعیدخان ۱۳- سید حاجی خان ۱۴- سید عبدالستارخان ۱۵- سید عبدالروف خان.

سه پسر امیر مرحوم بخارا که در بخار متولد گردیده اند عبارت اند از: سید سلطان خان، سید شاهمراد خان و سید عبدالرحیم خان که دو نفر بدرجه شهادت رسیدند و سید شاهمراد که شامل مسلک نظامی گردیده بود الی وقت وفاتش به رتبه جنرالی رسیده بود.

و سه نفر از پسران شان که در افغانستان متولد شده بودند وفات کرده اند:

۱- سید مراد ۲- سید عبدالفتاح ۳- سید حاجی

یک نفر از شمار دختران که در رشته ژورنالیزم تحصیلات عالی دارد بنام شکریه رعد فعلاً در VOA شامل کار است.

از جمله ۲۰ نفر دختر ۷ نفر آن وفات کرده اند باقی در قید حیات می‌باشند.

www.enayatshahrani.com

نامه شاهدخت شکریه جان رعد

شاهدخت شکریه جان یکی از دختران پادشاه عالیجاه بخارا اعلیحضرت شادروان سید عالم شاه خان می‌باشد که در کابل نشو و نما یافته و بزبان‌های مختلف می‌تواند تکلم کند و بنویسد. در زبان فارسی دری صاحب صلاحیت و از نویسنده‌گان شهیر افغانستان می‌باشد.

باری به نسبت لیاقت و دانش وی منحیث مدیره مجله مشهور «ژوندون» در مطبعه عمومی کابل کار می‌کرد و مجله را بی‌نهایت زیبا و پرکیف بطبع می‌رسانید.

این شاهدخت نازنین تورکستان‌زمین کارهای ارزنده‌یی را در افغانستان انجام داده و نام جاودانه بخود کمایی کرده است.

نگارنده این سطور زمانیکه می‌خواستم دو رساله کوچک دربارۀ پادشاه مرحوم بخارا یا پدر بزرگوارشان و نیز در خصوص مجاهد قهرمان فرمانده خاص پادشاه مذکور در قید تحریر درآورم، به جهت اخد معلومات به حضور محترمه شاهدخت شکریه جان رعد تیلفون نمودم و از هدف و مقصد خود برایشان حکایه کردم.

محترمه از روی لطف و مهربانی نامه‌یی را برای برادر شان فرستادند که بشکل تبرک، اینک آن نامه را قید این کتاب می‌سازم. (شهرانی)

«برادر عزیزم عنایت‌الله شهرانی! بعد از صحبت تیلفونی با شما، تصمیم و اراده من قوی‌تر شد تا درباره پدر بزرگوارم کتاب خود را آغاز کنم. در این عمر کوتاه اعتباری نیست. شوهرم مرحوم عظیم رعد نویسنده خوبی بود. ولی منتظر فرصت ماند تا با خیال آرام نوشته‌هایش را به اتمام برساند، اجل امان نداد و نوشته‌ها ناتمام ماند.

تراژیدی خانواده ما دلخراش است گرچه در حال حاضر هیچ خانواده‌یی افغان بی‌داغ نیست ولی اهل خانواده پدر و مادر من هر آنچه بسر شان آمد از جانب خداوند(ج) دانسته آه نکشیدند.

ما از زمانه‌های قدیم یک کتاب قلمی «روضةالشهداء» از مولانا حسین واعظ داشتیم که تراژیدی‌ها و قصه‌های اسف‌انگیز و دردناک پیامبران را از آدم تا این دم در برداشت. و مخصوصاً در ماه محرم خواندن کتاب را به آواز بلند آغاز می‌کردیم. وقتی بروز عاشورا می‌رسیدیم در حادثۀ کربلا، من، مادرم، خواهران من زار- زار می‌گریستیم. و مادرم میگفت، خداوند آنانی را که دوست می‌دارد، درین جهان با درد و الم روبروی شان می‌سازد، مگر پیامبران و بزرگان چه گناهی داشتند که با چنین عذابی درین جهان روبرو گردیدند. و ماهم تسکین می‌یافتیم و آرام می‌شدیم من تا هنوز به همین عقیده هستم.

بهر حال کتاب فقیرانه برادرم سید کبیر عزمی را که با پول بسیار کم در ایران بچاپ رسانیده است برایتان می‌فرستم، طوریکه تیلفونی گفتم غلطی‌ها دارد، تا اندازه‌ای اصلاح کردم بعد طوری‌که بود گذاشتمش همان ساده‌گی کتاب بذات خود کیفیتی دارد. خداوند نگهدارتان باشد».

(خواهرتان شکریه رعد عالمی)

«راستی یکی نوشته‌ام به انگلیسی یکی از طرف یونیورستی دیوک بچاپ رسیده و دیگری زیر چاپ است. انشالله کتاب تاریخ را بزبان فارسی خواهم نوشت».

www.enayatshahrani.com

نامه شهزاده سید عمر خان عالمی

جناب فاضل محترم برادر عزیز عنایت‌الله شهرانی!

از اینکه آن برادر محترم مطالبی را راجع به فامیل اینجانب در روزنامه «کاروان» به نشر سپرده بودید تشکرات ما را بپذیرید.

خوش وقتیم اینکه شخص محترمی پیدا می‌شود و یادی از یادرفتگان که در تنگنای غربت و اختناق عمر خود را در خوف و رجا گذرانده اند بعمل می‌آورد. پدر مرحوم ما با انتهای مأیوسی در افغانستان زنده‌گی را پدرود گفت و خاطرات خودرا برشته تحریر درآورده بود حکومت افغانستان اجازه نشر نداد بناءً آنرا در فرانسه توسط وکیل مختارش بطبع رسانید که نسخه‌هایی به لسان فرانسوی نیز از ترجمه آن بطبع رسیده و اما متأسفانه بدسترس نیست.

اینک قرار که به تیلفون عرض کردم شمهٔ از واقعات زنده‌گی سید عالم خان امیر بخارا را بخدمت ارسال داشتم امید است مورد استفاده تان قرار بگیرد. ضمناً یک کتاب بنام تاریخ بخارا که به لسان عربی توسط مرحوم سید عبدالمبین پسر عم ما در مکه معظمه بطبع رسیده است ارسال کردم ممکن است از این کتاب نیز استفاده شده بتواند در خاتمه مؤفقیت‌های بسیار و طول عمرتان را از درگاه ایزد متعال استدعا دارم .

با عرض احترام

سید عمر عالمی

۱۴ نومبر ۱۹۹۷

www.enayatshahrani.com

تصویر شهزاده سید منصورخان عالمی
نویسنده و شاعر

نامه شهزاده سید منصور خان عالمی در مورد کارنامه ماندگار نادره یکی از دختران مبارزه و قهرمان ماوراءالنهر علیه اشغال‌گران روس

www.emarjashahrani.com

عرض سلام و احترامات غائیبانه‌یی خودرا حضور آن دانشمند گرامی تقدیم نموده بشما مباهات کرده می‌نویسم:

ما در طول تاریخ پر نشیب و فراز خود کارنامه‌های گذشتگان خودرا خوانده و شنیده‌ایم. اگر از گذشته‌ها چشم بپوشیم به منزله پا زدن بتاریخ زنده‌گانی ما است و برای اینکه بگذشته سرپوش نگذاشته باشیم نظر بفرموده شما موضوعی را از خاطرات ماما اسماعیل که مربوط به نادره است نقل نموده شما را در جریان می‌گذاریم.

نادره کیست؟

ملا رحمت‌الله بای با دو پسرش یکی بنام «سعید» و دیگری بنام «نعیم» و دختری هم بنام «نادره» زنده‌گی دولتمندانه‌یی را در شرق «کرمینه» پیش می‌بردند. پسرانش در اسپ‌تازی، بزکشی، پهلوانی و تیراندازی سرآمد وقت خود بودند.

نادره در سال (۱۹۰۴ میلادی) در قصبهٔ «ضیاءالدین» بدنیا آمد، خواندن و نوشتن را در مکتب خانگی بپایان رسانید. او اسپ‌سواری، تیراندازی و شطرنج را از برادران خود آموخت و او را شطرنج‌باز ماهری می‌گفتند، پخت و پز و دوخت و کارهای خانه را از مادر آموخته بود. موصوفه در میدان بزکشی با برادرانش موهایش را زیر کلاه ترکمنی پنهان می‌کرد و کمر را با دستمال سرخ می‌بست و بز را از برادرانش قاپیده به دایره حلال می‌رسانید، شهرت نادره در قصبه بالا گرفته بود و بسیاری جوان‌ها خواهش ازدواج را با وی داشتند اما وی از ازدواج سر باز می‌زد.

می‌باید یادآور شد که این دختر شجاع و دلیر با عناصر خود فروخته داخلی و کمونست‌هائیکه در نیمه‌های شب با زور و فشار به خانه‌هائیکه خالی از مرد بودند و به ناموس خلق خدا تجاوز می‌کردند و

کسی نمی‌توانست در مقابل آنان مقاومت نشان دهد در همچو شب‌های تاریک هولناک از خانه با کارد و شمشیریکه با خود داشت با برادرانش بیرون می‌شد و بنام خدا کمونیست‌های بخارا و روس‌ها را کشته می‌انداخت تا جائیکه جرئت شب‌گشتی را در نهادشان خفه کرد.

برادرانش در هنگام تجاوز بالشویک‌ها بر حریم‌شان در سال (۱۹۲۳ میلادی) به شهادت رسیدند و ملا رحمت‌الله بای در اثر سفاکی و رزالت جوانان در میانه سال (۱۹۲۵ میلادی) مجبوراً با خانم و دخترش باینطرف آمو دریا هجرت اختیار کرده در «اندراب» سکونت‌پذیر شدند. وقتی خبر آمدن جنرال ابراهیم بیگ در تالقان بگوش مردم تاجیک و اوزبیک و ترکمن رسید همه میان‌سالان و جوان‌ها بسوی او شتافتند.

در تاریخ «بخارا گهواره ترکستان» اشاره رفته است که با آمدن حکومت نادرشاه مهاجرین ماوراءالنهر وقایع تلخی را در سراسر سمت شمال افغانستان کشیدند، دارایی و اموال‌شان از طرف حکام وقت کابل و کار فرمایان روس غارت و چپاول می‌شد.

در یکی از همین روزها دو نفر روسی که لباس افغانی در تن داشتند و به زبان روسی تکلم می‌کردند بخانه ملا رحمت‌الله بای داخل شده خواهان پول و زیور شدند. پدر و مادر نادره بخاطر حفظ جان و ناموس دخترشان یک‌مقدار پول و زیوریکه به‌آینده نادره ارتباط می‌گرفت گذاشته بودند به ناخدایان تسلیم دادند تا نادره را از چنگال خرس‌های قطبی بدور نگهداشته باشند. اما این کافران به آن قناعت نکرده به لت و کوب پدر و مادرش برآمدند.

نادره که شاهد این منظره دردناک در عقب دروازه بود با شمشیر و کاردیکه برادرانش به وی هدیه داده بودند و قبلاً با خود گرفته بود با یک لحظهٔ کم که انتظار نمی‌رفت با یک ضربه شمشیر سر یکی را از تن جدا کرده و آن دیگر که بتلاشی اشیای قیمتی در اطاق دیگر رفته بود با ضربهٔ کارد پهلویش را دریده و هردو را به جهنم فرستاد و مردهٔ شان را در چاه انداخت.

پدر و مادر نادره در اثر لت و کوب خدا بیزاران مانند دیگر بی‌گناهان جان سپرده بودند.

جمع‌آوری زن‌ها چگونه آغاز شد؟

نادره قبلاً با این مصیبت‌ها و واقعات تلخ آشنا بود اندوهی بدل راه نداد و او می‌دانست که کسی بدرد مردم ستم‌دیده نمی‌رسد و می‌باید مانند زن‌های دیگر در کنج خانه نشسته برای دفاع از جان و ناموس خواهرانش کاری انجام دهد؛ همانا! زن‌ها را بدور خود جمع کرده گفت: همه می‌دانیم که بیشتر از برادران ما بنام هم‌سنگران ابراهیم بیک کشته شدند و بسیاری از همشیره‌ها با این پیش‌آمدها شوهران-شان را اینجا از دست داده اند و بسیاری از خواهران ما مورد تجاوز قرار گرفتند و هیچکس بجان و مال خود اطمینان ندارد و از موسفیدان هم کاری ساخته نیست.

بیائید ترس را از خود دور سازیم و از خاموشی بیرون آئیم، اگر ترس را بدل راه دهیم همه چیز را از دست داده‌ایم می‌دانم بسیاری از خواهران که اینجا جمع شده اند سواد دارند و در کتاب‌ها خوانده اند که زن‌ها چه شهامت و دلیری‌هایی در مقابل دشمن از خود نشان داده اند.

www.ehayatshahrani.com

نادره برای اینکه رضایت عمومی را بدست آورده باشد و سخنان خود را به ایشان تحمیل کرده باشد گفت: در سال‌های که بخارا شاهد کشتن و به دار آویختن و ناموس (شکنی) بود؛ من با همین دست‌هایم بسیاری از دشمنان دین را نابود کرده‌ام و سلاح‌شان را گرفته‌ام، اکنون وظیفه شما خواهران سوگوار من اینست که باید ما با تمام قوه از ناموس خود دفاع کنیم و سلاح بدست آریم و نگذاریم پدران و مادران پیر ما کشته شوند و می‌باید این وظیفه مقدس را عملی نمائیم.

نادره جسارت را در نهاد ایشان زنده ساخت که بر ضد دشمن متفق شوند و به کشتن دشمنان دین نظر واحد داشته باشند. بیشتر دخترها داوطلبانه حاضر گردیدند که طلسم خموشی را بشکنند.

دشمن دین و ناموس که در برای طمع‌ورزی و هوس‌بازی در کوچه‌ها و خانه‌ها سر می‌زدند و اخلاق نیکویی نداشتند در دام فریب دخترهای جوان شجاع می‌افتادند و به مجرد داخل شدن در منزل نادره، فرمان مرگ خود را بدست خود امضا می‌کردند.

نادره بنابر کینه‌یی سابقه که با افراد منفور داشت با کمک هم‌دستانش دشمن را گردن می‌زد و مردهٔ-شان را در چاه دفن می‌کرد.

اندک اندک کار بجایی رسید که همه دربارهٔ مفقودی کمونست‌ها و کسان ضد اسلام سخن‌ها می-گفتند. حکام وقت در اندیشه افتاد و برای فهمیدن این راز بر سر هر کوچه و پس‌کوچه و خانه‌ها گماشته‌گان خود را گماشت.

نادره در آن هنگام جدی بودن خطر را از وجود گماشتگان احساس کرد و به خواهرانش هشدار داده گفت: روس‌های ناپاک و کثیف و مزدوران روسی دست‌های ناپاک خود را برای بدست‌آوردن ما از هرسو دراز کرده اند و ما نمی‌توانیم با این وضع تحمل‌ناپذیر موجوده زنده‌گی دردآلود و محرومیت‌ها را در اینجا پیش ببریم.

پیشنهاد می‌کنم که از اینجا محتاطانه بیرون رویم و خویشتن را نزد ابراهیم بیک و مجاهدانیکه در «تالقان» فعالیت می‌کنند برسانیم.

همانا! نادره روانهٔ میدان جنگ شد و مقدار زیاد تفنگچه موذر ماشین‌دار و چند میل تفنگ پنج‌تیره را که از دشمنان با همکاری و هم‌دستی خواهرانش بدست آورده بود بقسم ارمغان پیشکش جنرال ابراهیم بیگ نمود و خود در جبهه لشکر اسلام شامل شد. بقیه را در ص ۱۸۴ تاریخ «بخارا گهواره ترکستان» مطالعه کرده اید.

می‌باید گفت: از متن مکتوب فاضل دانشمند معلوم می‌شود که شرح حال جنرال ابراهیم بیک و همچنان تصویرهای اجداد اینجانب نزدشان موجود بوده، امید می‌رود که بفرستادن کاپی آن بنده را شیفته و مدیون خود سازند من سرافرازی عزت و اقبال آن دانشمند عزیز را از خدای بزرگ آرزومندم.

با تقدیم حرمت

سید منصور «عالمی»

مؤرخه ۱۰-۹-۱۹۹۹

www.enayatshahrani.com

شهزاده سید عبدالکبیر عزمی
شاعر بلند پایه

سر نوشت سید عبدالکبیر عزمی یکی از فرهیخته و آزاده شهزداه‌گان بخارا در افغانستان

این شهزاده ادیب و شاعر با درد و شیوا بیان، چون پدرکلانش اعلیحضرت امیر عبدالاحد خان پادشاه بخارا، شاعر زیبا کلام می‌باشد.

از اینکه شخص جناب‌عالی اعلیحضرت شادروان امیر سید عالم خان پادشاه بخارا دانشمند و تحصیل-یافته بودند با همه مشکلات و تکالیف سیاسی و هجرت فرزندان خویش را باسواد تربیه نمود جنابان سید عمر خان عالمی، سید منصور خان عالمی، سید عبدالکبیر عزمی و محترمه شاهدخت نازنین شکریه رعد که چهره شناخته شده می‌باشد و دیگر اعضای خانواده گرامی‌شان همه از نعمت سواد بهره کافی دارند.

نوشتن درباره هریک شهزاده‌گان بخارایی ایجاب وقت زیاد را می‌نماید البته بعد از فاجعه ورود ارتش سرخ هرکسی به هر دیاری رفتند و زیستند و هم دار فانی را وداع گفتند.

درینجا فقط شرح حال جناب شهزاده عزمی را در چند سطر محدود بطور خلاصه تحریر می‌داریم:

سید عبدالکبیر عزمی عالمی فرزند اعلیحضرت روان‌شاد سید امیر عالم خان در سال (۱۳۱۳هـ ش) تولد و تعلیمات ابتدایی را در مکتب منوچهری مرادخانی در کابل بپایان رسانیده است و اینک حیات او بقلم خودش:

«در زمستان سال فراغت از مکتب (۱۳۲۹ شمسی) درست زمانیکه مهاجرین اورته آسیا بدعوت دولت ترکیه و خواهش خودشان رفتنی ترکیه بودند، دولت افغانستان برای ما در نهر بغرا (ناد علی) زمین داده ما را در قعر زمستان اعزام آن والا نمود، تا با برادران مهاجر اعزامی ترکیه نه پیوندیم».

حوزه نادعلی پروژه زراعتی نو تأسیس دولت بود، مایان از جمله ناقلین آن بشمار می‌رفتیم رفتن ما در حوزه باعث تشویق دیگر ناقلین گردید. نادعلی زمین هموار دشتی وسیع بود که نسبت نداشتن آب و باران کافی در سرتاسر آن یکدانه درخت به نظر نمی‌خورد.

خانه‌های خامهٔ یک‌منزله که توسط عساکر ساخته شده بود، برای ما تخصیص داده بودند، که بنام تعمیرات عسکری یاد می‌شد و از بازار ناد علی تقریباً ده کیلومتر فاصله داشت.

www.enayatshirani.com

دیدن این تعمیرات که در بین دشت خاره اعمار شده بود و در اطراف آن اشجار و حتی گیاه خودروی هم بنظر نمی‌رسید، مایان را عاصی ساخت، اما نسبت وعده و وعیدهای مامورین حوزه ما که این زمین و خانه‌ها را بعد از قابل زرع ساختن برای شما توزیع می‌داریم. بهرحال بتقدیر خود تن در داده، ذریعه دهقان‌ها و بازوی خویش به زمین‌داری همت گماشتیم. زمین‌ها که انرژی آفتاب را ذخیره داشتند، دو سال حاصلات قناعت‌بخش دادند، اما بعداً آهسته– آهسته نسبت داشتن (گاز) آب را جذب نکرده شوره-زار شد و حاصلات را سوخت.

روی ضرورت هرگاه از گل آن خشت برای اعمار می‌ریختیم، خشت مذکور در آن هوای گرم (۵۰) پنجاه درجه ماه‌ها خشک نمی‌شد، زنده‌گانی روز بروز در آن والا دشوارتر می‌گردید.

نسبت عدم حاصل زمین‌ها کم کم قحطی هم رونما گردید، برای آرد خوراکه ما بیست الی بیست و پنج کیلومتر فاصله‌ها را طی کرده شام‌های گاو گم بخانه باز می‌گشتیم.

و از طرفی مکتب هم نبود، حتی در مرکز نادعلی هم مکتب نبود این مشکلات مرا بر آن داشت تا اشیای خانه را فروخته مصارف کرایه راه کابل را تهیه نمایم همان بود که بعد از چهار سال ناقلیت بکابل باز گشتیم و بخانه کرایی سکونت اختیار نمودیم.

جهت بدست آوردن کار بشعبات مربوط دولتی مراجعه کردم نسبت نداشتن تذکره معذرت خواستند. اخیراً به توصیه دوستی بریاست صکوک که رئیس آن مرحوم صوفی عبدالحمید خان قندهاری خطاط شهیر وطن بود مرا بروی عاطفه بشری بحیث اجیر درجه هشت به شعبه نمره آن ریاست مقرر فرمود که هفت سال در آنجا ایفای وظیفه کردم.

نسبت تبدیلات آمرین و نداشتن تذکره دستم از کار گرفته شده و مدتی بیکار ماندم به اعتماد یکنفر از قومی‌مان با خانم و طفل شش ماهه‌ام اعزام لشکرگاه گشتم و مدیریت اداری زراعت که اکثراً برادران هزاره بودند از صله رحم کار گرفته به اثر تصدیقنامه ریاست صکوک مرا بحیث مامور رتبه یازده مقرر نمودند و مدت شانزده سال در آن پروژه بحیث مامور اداری مامورین و محاسبه مشغول خدمت بودم.

زمان حکومت داوود خان که موضوع تذکره و عسکری را جدی گرفته بود مجبوراً از جلال‌آباد با کمک دوستان تذکره اخذ کردم.

دوران حکومت تره‌کی که زمان بگیر و بکش بود من هم بی‌نصیب نمانده مدت دوماه و دوهفته بندی شدم بعداً برائت حاصل و بوظیفه‌ام باز گشتم، چند ماه بعد که سال‌نو شد اضافه بست گردیدم و در آن ایام پریشانی مکتوبی از برادرم سید ابراهیم خان که با کاروان مهاجرین اوزبیکیه نظر به دعوت ترکیه عازم ترکیه شده بودند، دریافتم که نوشته بودند، دولت ترکیه اقارب نزدیک ما را در سال (۱۹۸۳م) به ترکیه می‌آورد شمایان در پاکستان بروید و سفارت ترکیه مراجعت کنید فرصت را غنیمت شمرده اشیای خانه را به نیم قیمت پنهانی فروخته طور قاچاق از طریق قمرالدین به پاکستان خودرا رسانیدم.

بعد از هفت ماه انتظاری دولت ترکیه مارا با طیاره به ترکیه نقل داد هنگامیکه از هواپیما پیاده شدیم به استقبال بی‌شائبه‌یی از طرف دولت و مردم قرار گرفتیم که بیان آن مشکل است والی ادنه بیرق ترکیه را برای ما داده گفت این بیرق و این خاک شما ترک‌های اصیل! در خانه اولادهایتان خوش آمدید!

www.enayatshahrani.com

ترکیه پنج‌سال معاش و برای جوانان کار و خانه نشیمن به تقسیط بیست سال برای ما عطا کرد. از همه مهم‌تر که بداخل دوماه برای ما تذکره تابعیت ترکیه را توزیع کرد که به اثر آن من سه مرتبه ایران یک مرتبه افغانستان و در سال (۱۹۹۳م) بدعوت رئیس‌جمهور اوزبیکستان از تاشکند- بخارا، سمرقند تا ترمذ دیدن کردم.

غم روزی مخـــور برهم مزن اوراق دفـــتر را که پیش از طفل ایزد پر کند پستان مادر را

«لاادری»

قبل از ما قزاق‌های فراری چین در ترکیه مهاجرت نموده پارچه‌های اضافه برش چرم‌های جمپردوزی را که ترک‌ها آنها را در خاکروبه‌ها می‌انداختند. جمع‌آوری کرده و چارگوشه برش نموده و آنها را دوخته به شکل دوشک دو متره آورده و جمپرهای چرمی از پارچه چرم ساخته ببازار اروپا عرضه کرده و دلار بدست آورده و به پول ترکیه تبادله می‌کردند. ما که نسبت ندانستن زبان ترکی در خانه بیکار بودیم و با یک مشت پول که از بازار استامبول و یا ازمیر بدست می‌آوردیم چرم پارچه خریده در همین کار اقدام کردیم. من که یک اندازه به خیاطی آشنایی داشتم جمپردوزی را شروع نمودیم که عایدات خوب داشت رفته، رفته کارم رونق گرفت.

الحمدلله امروز از چرم‌های درست جمپرهای مود روز می‌سازیم کار ما در سال چهار ماه است هشت ماه بیکار هستیم. من در ایام بیکاری هشت ما مطالعه و شعر می‌سرایم درین مدت هفده سال ذخیره اشعارم نسبت به اشعار (سابق) که از بین رفته است، چهار برابر شده بشمول کتاب منظومه (امیر بخارا) اشعارم به ده هزار بیت می‌رسد امید است در زمان حیات خویش آن‌ها را چاپ نمایم.

با داشتن وطن آبایی خویش اوزبیکستان (بخارا) و وطن که خون ناف مادر آن ریخته افغانستان در وطن سومی ترکیه عمر بسر می‌بریم، آینده بدست تقدیر تا خدا چه می‌خواهد. آنچه رضای اوست به آن رضائیم. چنانچه شاعری می‌فرماید:

سر نوشت ما بدست خود نوشت خوش نویس است او نخواهد بد نوشت
گر رود سـر بر نـگردد سرنوشت ایـــن را باید بـــه آب زر نـــــوشت

با عرض حرمت (سید عبدالکبیر عزمی) ۱۸-۱-۲۰۰۰ میلادی

«دانشمند بادرد و مهربان (شهرانی) صاحب سلام علیکم! نخست صحتمندی شما را از بارگاه خداوند تمنا نموده امیدوارم به لباس صحت ملبس باشید. من با فامیل خویش صحت داشته بدعاگویی هموطنان مشغولم برادران هریک سید ابراهیم خان عالمی، سید رحیم خان عالمی و سید منصور خان عالمی برایتان احترامات تقدیم می‌دارند... در اخیر نامه روی شما را بوسیده بخداوند می‌سپارم.

به محفل شمع تابان در گلستان رنگ و بو باشی
الهی هـــــــر کجا باشی بهـــــار آبرو باشی

برادرتان عزمی[1]، سال ۲۰۰۰ عیسوی، ترکیه

[1]- نوت: جناب شهزاده سید عبدالکبیر عزمی یک دیوان خود را بنام «امیر بخارا» با نظم بسیار زیبا غالباً در تورکیه بطبع رسانیده است برایم فرستادند (به برادرم ع، شهرانی تقدیم می‌دارم عزمی ۱۱-۱۰-۱۹۹۷م).

www.eniyatshahrani.com

نمونه‌هایی از سروده‌های عالی و برین این گرامی شهزاده سخنور و ادیب بخاری

مخمس بر غزل اقبال(رح)

عروس لاله

منال همچو نـی از بینوایـــی درد انـــگیز بره مغلط چـــو طفل سرشـک خاک مبیز
ز گـــرد کـــم نه‌یی ای مـــردهٔ تألـم خیز دلیل مـــنزل شوقـــم بدامنـــــم آویز
شرر ز آتش نا بم بخاک خـــود آمیز
بهار هـــر سو چـــو مشاطه ای سحر آغاز بـــروی عالمیان کـــرد باب جنت باز
کشود شاهد گل‌چـــهره چمن پـــرداز عـــروس لاله بـــرون آمـــد از دریچه ناز
بیا که جان تو سوزم ز حـــرف شور انگیز
فصولی را که بهاران همیشه مـــی پویند ز خـــار گل ز خس بـــاز لالـــه می‌رویند
سخنوران که مـــضامین بـــکر می‌جویند بهر زمـــانه بـه اسلوب تـــازه می‌گویند
حکایت غـــم فرهاد و عشرت پـــــرویز
زمان زمان جهان (عزمی) طـــرح‌های بست گهی صـــنم بپرستید و گاه بت بشـــکست
بحق گویی چو (اقبال) کـی چنین پیوست اگر چه زاده هندم فـــروغ چشم من است
ز خـــاک پـــاک بخارا و کابل و تبریـــــز

۱۹۹۸/۳/۱ غازی عنتب ترکیه

سروش صبحگاه

آهنگ غمین تـرانه‌ام مـــن افسانه عـــاشقانه ام من
فـــریاد غمـم نـــوای دردم تصویر غـم زمانـــه ام من
گلبانـک سروش صبحـگاهم آوای نـــی شبانه ام من
از وسعت مشربـــم مپرسید غرق یم بیـــکرانـــه ام من
در راه اجل ز ضـــعف پیـری بنشسته در آستانه ام من
دریاب کـه آب زیـــر کاهـــم ایستاده مـگر روانه ام من
بـــر زلف سخن طـــراز معنـــی
از چاک دل (عزمی) شانه ام مـن

غازی عنتب ترکیه ۱۹۹۵/۹/۱۲

www.enayatshahrani.com

شهاب نگاه

کناره گیر من از آهوی رمیدهٔ مـن بیا چو نور نظر شو نهان بدیدهٔ من
شب فـــراق، شهاب نگاه تـو تابد ز هـر ستارهٔ پرتـــوی سپـیدهٔ من
بیا بـه غنچه لب مهر بر دهانـم زن نما ببوسه نـوازش لب گزیدهٔ مـــن
قسم بناز تو من بی‌نیازم از دو جهان تویـی یگانه پسند دل و گزیدهٔ من
ز فیض وصل تـو آرام بیقـراری دل ز ماه روی تو روشن چراغ دیدهٔ من
بیا که بـــهر وداع تو پای می‌ســوزد چوشمع‌صبحگاه جان بلب‌رسیدهٔ من
سکوت مرگ شده بیتو طاری بر (عزمی)
گرفته بـوی لحد طبـــع آرمیدهٔ من

غازی عنتب ترکیه ۱۹۹۵/۹/۱۹

شراب آتشین

به پـــرتوی رخ تابنده ماهتابی تـــو بحسن دیده فریبنده آفتابـــی تـــو
بنازکیی لب مـــــوج بادهٔ رنـــگین بلطف ناز دو پستان خـــود حبابی تو
ببازوان بلورینی چـــــون ید بیضا به مرمرین بدنـی چـــون سـیم نابی تو
بقد چو سروی سهـــی و بزلف سنبل تو دهان چـو غنچه به عارض گل گلابـــی تو
بآن دو نـرگس مخمور و مست بی‌خوابی دو جـام لاله‌یی پـر از آتشین شرابی تو
بسان قطره اشکـــم شفافـــی و پاکـی بـــرنگ شبنم گل‌ها خوش‌آب و تابـی تو
بخـوی تند شراری ز ابـــر بـــرق غضب بآتشین نگهـــی تیری از شهابی تـــو
بمصرع قدی چـــو طبع من خجالت سرو به بیت ابروت خـــود فرد لاجوابـی تو
ز پای تا بسرت لطف شعر مـــــن دارد بیاض حسن غزل‌های انتخابی تـــــو
کمال حسن تو حیران نموده (عزمی) را
مهـــی دو هفته مـــن یا که آفتابی تو

۱۴/۱/۱۳۵۳ کابل

www.erayatshahrani.com

سروده‌هایی درباره بخارا

سروده شهزاده سید منصورخان عالمی در مورد بخارا

نور علم

در جـهان باشد بخارا جنت روی زمیـــن وصف خاکش کی توان کرد از زبان آن و این
معنـــی بُخ عـــلم باشد شهر علم باشد بخار نـــور علمش نـور فشانست جهان را راستین
کیست نشناسد محمد بن اسماعیل امـــام ترمـــــذی آن فقیه از خرمن او خوشه چین
کافـر آنست منـکر محمود و مسعودش شود قدرت اسلام فـزون شد از این مشت آهنین
عـارف کامل بهاؤالدین یـــــکتای زمان هست اسم پاک او سر دفتـر کل عـــــارفین
بوعلـــــــی آن فیلسوف نامـــدار بی‌مثال در طبابت کافـــــر و اسلام باشندش رهین
شهرت البیرونـی تا آسمان‌هـــا رفته است عـــلم مینازد ز او در سرزمین هند و چین
روشن است از نـــور علم نصر فارابی جهان مـادر دهـــــر مثل او دیـگر نزاده در زمین
یـــکه تاز دهـــر بودی تیمور صاحب قران وصف‌او را کی توان‌کرد در زمین چرخ برین
در زبان تورکـــی آورد اولین منظومـــــه را طوطـــی طبع نوائی در سخن بس شکرین
هر که بشناسد شهنشاه اولوغ بیگ در نجوم دامـــــن پروین گرفته زآسمان انـدر زمین
بابـــــر و اکبر همایون بی مثال اندر جهان مثلشان هرگـــز ندیده چشم آسمان و زمین
هنـــــد مینازد بسی از خسرو شیرین کلام هست در علم بیان هم بیدل ما شـــــکرین
خـــواهر بابرجهان آرا[1] چو بلبل نغمه خوان از گلستان ادب چیده است گل‌های نویـــن
گلبدن[2] بیگم مؤلفی همایون نـــامه است اولین تاریخ نـــویس در شـرق آن در سمین
دختر شاه جهان‌گیر مخفـی کی مانـد بدهر همچوخورشید است‌عیان زیب‌النسای‌مه‌جبین
در بیان آورده نتـــــــوان از ادیبان بـخار خامـه ام عاجز بود در این حدیث شکـــرین

نکته‌ها پوشیده است در حرف حرف این غزل
«عالمی» پنهان نمـــی ماند سخن در آستین

www.enayatshahrani.com

---

[1] - جهان‌آرا بیگم در کابل باغ جهان‌آرا را بناء کرده که فعلاً به باغ زنانه مسمی است و این منطقه بنام شهرآراء یاد می‌شود.
[2] - گلبدن بیگم دختر اعلیحضرت ظهیرالدین محمد بابر است اولین تاریخ‌نویس از طبقه نسوان در منطقه و شرق می‌باشد.

برگرفته از کتاب دیوان عارف چاه آبی بکوشش محمد ابراهیم چاه آبی لاهور۱۳۷۳ خورشیدی.

سقوط بخارا سروده قاری عبدالله عارف چاه‌آبی

در زیر میغ کـــفر نهان آفتاب شد زین غصه و الم جگر خـــلق آب شد
آتش زبانه زد دل مردم کباب شد از تخت عدل، عزل تو عالی جناب شد
وا حسرتا! که ملک بخارا خـــــراب شد[1]
دین شد ذلیل و دشمن دین کامیاب شد

بی رونقی پدید شد از اهل بد خصال از کثرت روس سیه‌روی لا ابـــال
امروز یافت سلطنت تیمـــوری زوال هرجا که بود اهل هنر گشت پایمال
وا حسرتـــا! که ملک بخارا خـــراب شد
دین شد ذلیل و دشمن دین کامیاب شد

دل داغ شد ز کجرویی چرخ بی‌مدار بربـاد رفت گنبد و گلدسته و منار
شد اهل‌علم‌عاجز ومحزون‌و خواروزار سلطان با وقار شد از ملک خود فرار
وا حسرتـــا! که ملک بخارا خـــراب شد
دین شد ذلیل و دشمن دین‌کامیاب شد

شاهیکه بـــود سایهٔ الطاف‌کـردگار از جـــود کرده مرهم هر سینهٔ فگار
از گردش سپهرکج‌آهنگ بـی‌مدار آورده رخت خویش به ویرانهٔ «حصار»
وا حسرتا! که ملک بخارا خراب شد
دین شد ذلیل و دشمن‌دین کمیاب شد

در حرب‌گاه لشکردشمن‌کشیده صف اهل جدید حمله نمودند ز هر طرف
از تیر خصم سینهٔ اسلام شد هـــدف افتاده مرد و زن همه در معرض تلف
وا حسر تا! که ملک بخارا خراب شد
دین شد ذلیل و دشمن این کامیاب‌شد

از فتنهٔ زمانه عجب دار و گیر شد خلقی به‌دست‌دشمن دین دستگیر شد
دل‌ها همه نشانهٔ پیکان تیر شد از ظلم روس پرده نشینان اسیر شد
وا حسرتا! که ملک بخـــارا خراب شد
دین شد ذلیل و دشمن دین‌کامیاب شد

---

[1] - در پی تجاوز بلشویک‌ها و روس‌ها به بخارا امیر محمد عالم خان مشهور به «جناب عالی» تاب مقاومت نیاورد و بخارا را ترک گفت، حزب کمونیست بخارا به دست نشانده‌گی از سوی شوروی قدرت را بر دست گرفت و در نخستین اقدامات خود با ستیزه گسترده بر ضد علما و روحانیون و نهادهای دینی پرداخت. سقوط بخارا که روزگار درازی یکی از بزرگترین کانون-های علمی و فرهنگی اسلام در جهان بود واکنش وسیعی را در جهان اسلام به ویـژه در همسایه‌گی آن افغانستان به بار آورد و مسلمانان را درباره آنچه در بخارا روی می‌داد متأثر ساخت. شعر آبدار عارف بیانگر همین اندوه است.

www.enayatshahrani.com

از شش‌جهت‌که لشکر ادبار سرکشید　　خورشید بخت شد به تهٔ ابر ناپدید
قوم جدید شومی گرو برد از یزید　　با ناله گفت هر که چنین ماجرا شنید
وا حسرتا! که ملک بخارا خراب شد
دین شد ذلیل و دشمن دین کامیاب شد
بنوشته بود کاتب تقدیر در ازل　　در کشور شـــــریف بخارا فتد خلل
گردد فرار ملک شهنشاه بی‌بدل　　مطرب به آه و ناله همی‌خواند این غزل
وا حسرتا! که ملک بخارا خراب شد
دین شد ذلیل و دشمن دین‌کمیاب شد
خون جگر ز مردمک دیده کرد جوش　　از بـی نظام ماندن خاقان عدل پوش
وز هر کناره نالهٔ غم می‌رسد به گوش　　مرغ سحر ز شاخ صنوبر زد این خروش
وا حسرتا! که ملک بخارا خراب شد
دین شد ذلیل و دشمن دین کامیاب شد
چرخ فلک چه حادثه افگند در جهان　　پیچیده دود ظلم به اطراف آسمان
برباد شد خزینهٔ دیـــرینهٔ کیان　　هرگز ز عمر رفته نیابد کسی نشان
وا حسرتا! که ملک بخارا خراب شد
دین شد ذلیل ودشمن‌دین کامیاب شد
کس جاودان بر عرصهٔ روی زمین نماند　　جز نام نیک نقشی ز تاج و نگین نماند
هرگز نشان ز قیصر و خاقان چین نماند　　از فتنه زمانه‌که چین بـر جبین نماند
وا حسرتا! که ملک بخارا خراب شد
دین شد ذلیل و دشمن دین کامیاب شد
ساقی بیار باده که ایـام پرغـم است　　هرکس به سر نهاده کلاهی ز ماتم است
قانع به‌داد حق شو وگر بیش و گر کم است　　قصر امید و صبر ز فولاد محکم است
وا حسرتا! که ملک بخارا خراب شد
دین شد ذلیل و دشمن دین کامیاب شد
از گریه وحشیان بیابان رمیده گفت　　مرغ چمن ز شاخ گلستان پریده گفت
مهتاب شد هلال به قـد خمیده گفت　　«عارف» ز دیده اشک ندامت چکیده گفت
وا حسرتا! که ملک بخارا خراب شد
دین شد ذلیل ودشمن دین کامیاب شد

www.erayatshahani.com

اندوه در مرگ امیر بخارا و انور پاشا

فریاد ازین زمانه پرشور و پر شرر — هـر صاعقه ز پرده بر آرد یکی خبر
مغلوب شـد امیر بخارا ز ظلم روس — پروانه‌وار چو تیغ غـزا بست بر کمر
آن یکه‌تاز عرصهٔ میدان رزم و کین — در جنگ بر سپاه همه‌جا یافته ظفر
هنگام آنکه انور غازی[1] به او رسید — گویا که یافت طایر اقبـال بال و پر
دود از نهاد روس برآمد به نه سپهر — گـم‌کرده افسران بد اندیش پا و سر
غافل ز حادثات سپهرکـــج اقتدار — تنها به‌جنگ روس درآمد دو شیر نر
بردند حمله آن دو تهمتن به رزمگاه — کـردند آفرین همـه با آن دو پر هنر
کشتند کافــران سیـــه روزگار را — تــا چاشتگاه عید ز انــدازه بیشتر

ناگاه از قضا و قـــدر چرخ دون پرست
افگند آن دو حامی دین را به خاک پست

افتاده آن دو مرد دلاور هـر آنکه دید — زد پنجه از فراق گریبان ز هـم درید
از ماتم دو حامی دین چرخ کوژ پشت — یک‌تشت‌خون تیره شدو از شفق چکید
فریاد و آه و ناله ز هرســـو بلند شد — خوناب غم ز دیدهٔ احباب سرکشید
اهل مجاهدین همه سودند کف به‌کف — دیدند در میانـــه دو سردار را شـهید
شد بی‌نظام و گشت پــراگنده پردلان — هرکس به روز تیره به گوشه‌ای خزید
بس تلخ گشت کام جــهان ازین ستم — در مهد طفل سینهٔ مــادر همـی‌گزید
آن روز گشت لشـکر اســلام رنگ‌زرد — چون از زمین دو حامی دین‌گشت ناپدید
«عثمان‌قلی» به اسپ پدر چون سوار شد — مــردانه‌وار در طلــب کار زار شـــد
ناگاه از قضا و قـــدر چرخ دون پرست — افگند آن دو حامی دین را به خاک پست
انگیخت رخش در صف اعدا چو پور زال — بگرفت کافران سیـــــه‌روی را دوال
همچون پلنگ هرطرفـی می‌کشاد چنگ — می‌کشت روسیاه بد اندیش‌چـون شغال
خودگو که حال عسکر روسی چگونه شد — کاید به خیـل صعوه چو شاهین تیز بال

---

[1]- انوربیک پاشا که شرح حالش در مسمط شماره (۵) می‌آید.

www.enayatshahrani.com

جمـــع مخالفین همـه ماندند تیره روز — از جرئت و تهور این طفل خـورد سال
خوشحال آن پدرکه از او مانده این پسر — پیروز بخت پـــر جگر و صاحب کمال
از صبح تا به شام به میـدان رزمـــگاه — بهر خدا و خون پدر می‌کند جـــــلال
تا کام دل نبرد ز دشمن نداشت دست — خون پدر گرفته زهـــــی نطفهٔ حلال
چشم کسی ندیده و نشنوده گوش‌کس — امروز ســـاز جنگ تو ای مصطفی‌کمال

ناگاه از قضا و قـــــدر چرخ دون پرست
افگند آن دو حامی دین را به خاک پست

در روز حرب با صف دشمن شود به جنگ — نی وهم فیل موت خورد نی غـــم تفنگ
گـر هست در میانـــهٔ کهسـار بلجوان — پیوسته جای لعل بـــود در میان سنگ
صاحب قران دهـر اگر خوانمش رواست — زیـرا به قتل روس‌کمر بست بی‌درنگ
گر اتفاق اهـــل مسـلمان بهم بـــود — بی‌شبهه تاج و تخت ستد از کف فرنگ
چون تیغ تیزش آب ز خون جگر خورد — بـــوسیده است آئینه کفـر پای زنگ
دارم بدل کنم همه جنـگ تـرا کتاب — یعنی شوم بـــه صله دلچسپ کامیاب
دشت قصیده دور و من خسته پای‌لنگ — دست رسا کجا که کشم پای در رکاب
از جنگ خویش همت عالی بلند گیر — در آسمان به گردن خورشید کن طناب

ناگاه از قضا و قـــــدر چرخ دون پرست
افگند آن دو حامی دین را به خاک پست

www.enayatshahrani.com

در سوگ شهادت انور پاشا

ای دوستان ز غصـــه یکی قصه سر کنم — از خون اشک دامـــن اسلام تـــــر کنم
این درد تا بـه چند بـود در دلـــم نهان — باید برون ز رخنـــهٔ چـــاک جگر کنم
می‌سوزد از جـــفای فلک عضو عضو من — رمزی گـــر از شـهادت انـور[1] خبر کنم
تسکین نیافت خاطرم از گـــریه دوستان — داغ غمش چـگونه من از دل بـــدر کنم
آتش فتاد خـــرمن عمـــرش بباد رفت — اکنون روا بود کـــه به آتش گـــذر کنم
رو آورم به ســـوی معاند ز راه خصـم — جای دگر نماند ز دشـــمن حـــذر کنم
چون لاله داغ شد جگـــر دوستان دریغ — افسوس‌خورده ناله بـــه شام و سحرکنم
کان دوحهٔ مراد به ملـــک بقا شتافت — ای‌خاک برسرم که‌کس از وی‌نشان‌نیافت

آن آفتاب اوج شجاعت شـــــهید شـــد
خورشید زیـــر ابـــــر ستم ناپدید شد

آن پردلی کـــه در صف هیجا سوار بود — بر عارضش ز لمعهٔ نـــــور آشکار بود
از گرز همتش سر اعـــدا به خاک پست — وز تیر غیرتش دل دشـــــمن فگار بود
یعنی به نام انور غـــــــازیی پاک دین — اسلام را همیشه به ســـــر افتخار بود
اورا به صد فریب فلک از وطـــن بریـد — گویا که چرخ در پی او کینـــــه‌دار بود
آورد بلجـــوان و نشاندش بـه صدر ناز — تیر قضا مگر ز کمین استـــــوار بـود
چون روز عید جنگ مخالف به‌هم رسید — چشمش‌که از شراب شـهادت خمار بود
بشکست آن‌خمار و قضا کار خویش کرد — آن‌لحظه آســـمان و زمین سوگوار بود

شد آفتاب تیره و گـردون ستاره ریخت
عقد نظام لشـــکر اســـلام را گسیخت
حسرت نصیب انـــور غازی شـهید شد
یعنی حسـین کشته به دست یزید شد

---

[1] - انور: انوربیک معروف به انور پاشا، انور بی، انور غازی، رهبر دلیر و محبوب جهاد مسلمانان تورکستان در برابر تجاوز رژیم شوروی و تسلط کمونیزم که کارنامه‌های ماندگار از خود به‌جا گذاشته است، مسلمانان نیم‌قاره هند اورا شیر اسلام لقب داده بودند.

انور بیک در (۱۸۸۱م) در قسطنطنیه (ترکیه کنونی) تولد شد. در کابینه سلطان مراد پنجم شاه عثمانی (۱۹۱۴- ۱۹۱۸م) وزیر حرب بود. در جنگ جهانی اول به طرفداری جرمنی به حیث یک فرمانده نیرومند شرکت کرد، در سرنگونی عبدالحمید دوم شاه عثمانی نقش فعال داشت، مدتی هم از سوی دولت عثمانی والی لیبیا بود.

پس از سقوط دولت عثمانی به بخارا آمد و رهبری قیام مسلمانان را در (۱۹۲۱ میلادی) به دست گرفت شهرهای حصار و دوشنبه را از تصرف روس‌ها بدر کشید.

سر انجام در روز عید قربان (۱۹۲۲ میلادی) در بلجوان از سوی روس‌ها غافلگیرانه به شهادت رسید.

(برای معلومات بیشتر رجوع شود به کتاب: ابراهیم بیک لقی، نوشته محمد علم فیض‌زاد).

www.ehayatshahrani.com

هرگز مکن امیـــد بر این کهنه روزگار — بر هیچ گلبنی ندهـــــــد رنگ اعتبار
سرگشته‌یی نیافته در وادی مـــــراد — لب‌تشنه‌یی نخـورده از او آب خوشگوار
گاهی سوار را به زمیـن می‌زند به‌خاک — گاهی پیاده را بـــه جـفا می‌کند فگار
گاهی کشد حسین علـــی را به کربلا — گاهی ز خاندان بزرگان کشـــــد دمار
آغشته گـــه بخون شهیدان کند کفن — گه پنجه یتیم دهـــــد در دهان مار
نفروخت یک‌چراغ که اورا سحر نکشت — نشگفت یک‌گل که ندادش به جور خار
آن پر دلی‌کـــه بر سر دشمن دلیر بود — از تیر فتنه گشت تنش همچـــو لاله‌زار

افسوس‌کان سپهر سعادت به خاک رفت
دور از دیار خویش دل چاک چاک رفت
گریید خون که انور غازی شـــهید شد
یعنی حســین کشته به دست یزید شد

بارید خـــون دیده که شیر ژیـــان نماند — رونـــق فزای عـــرصه روی جهان نماند
دل‌ها بـــداغ نـــاله و حسنت کباب شـد — کان غـــازی دلاور صاحب قـــران نماند
بفشرده شد ز غصه گلـــوی جهانیـــان — انـــــدر ضمیر خلق مجال فغان نمانـــد
رفت از میانـــه صولت آن قهرمان دریـغ — اقبال و بخت برسر کس جاودان نمانـــد
باد خـــزان وزید چمن برگ و بار ریخت — دیگر طراوتـــی به گل ارغـــوان نماند
دل خون شد و ز تار مژه ریخت بر زمین — یعنی که یک‌دو روز دیگر در جهان نماند
آن شیر صولتی که به میـــدان رزمـــگاه — کفار را مقابل خـــود یک زمان نمانـــد
آخر از این جهان به رسم رفت زیر خاک — جز داغ و درد بر جـــگر دوستان نماند

آن ساعتـــی که انـــور غازی شهید شد
گویا که روزگار بـــــه کام جدیـــد شد
حسرت نصیب انـــور غازی شـهید شد
یعنی حسین کشته بدست یزیـــــد شد

تا باد چرخ، اختـــــر طالع به کام باد — اسلام را فتوح و ظفر مســـــــتدام باد
گر پر دلی بـــه تیغ معاند شهید شد — او را میان روضهٔ رضـــــــوان مقام باد
رفت از زمانه انور غازی بـــــه نام نیک — صد پردلی دیگـــر به‌جهان نیک‌نام باد
گر دســـته‌گلی ز خزان ریخت بر زمین — صد سرو بر کنار چمن ســـــبز فام باد
یعنی امان‌الله خـــــــــداوند روزگار — ادا پنج نـوبت او صبـــــــح و شام باد

www.enayatshahrani.com

هم غازیان عرصهٔ دین بـــاد سرخ‌روی هم نائبان دیـن نبی شـــــــادکام باد
تیر دعای خسته دلان بر هــدف رسان اورا همیشـــــــه تـوسن اقبال رام باد
هر غازیی که در ره اســـلام شد شهید جایش درون روضه دارالســـــــلام باد

آن صفـــــــدر محارب اعدا شهید شد
بر مومنان جفـــــــای زمانه مزید شد
یارب دعای «عارف» اگر هست مستجاب
پیوســـــته باد حامی اســـــلام کامیاب

«عارف چاه‌آبی»

www.enayatshahrani.com

فصل سوم

ابراهیم بیک لقی یا قهرمان ماوراءالنهر

ابراهیم بیک لقی یکی از شخصیت‌های معتمد امیر سید عالم خان آخرین پادشاه بخارا بود که پس از حمله روس‌ها رهبری مجاهدان ماوراءالنهر را بدست گرفت شخص ابراهیم بیک فرزند عیسی خواجه و از حصار بخارا می‌باشد. پدر ابراهیم بیک یا عیسی خواجه (بعضی‌ها پدرش را بنام چقه‌بای هم گفته‌اند) شخصیت مشهور و نامی وطن خود بود و ریاست قبیله تورک‌های لقی را بدوش داشت لقی یکی از نود و چندم طایفه از طوایف تورکان بوده که بیش از نیم ملیون آنان در خاک فعلیه تاجیکستان حیات بسر می‌برند و ابراهیم بیک و خانواده او بدین قوم منسوب می‌باشند.

انجامین پادشاه بخارا امیر سید عالم خان بعد از مقاومت زیاد بر علیه روس‌ها یعنی جنگ و گریزها بداخل افغانستان و بعداً در کابل استقامت گزید و ابراهیم بیک مشهور که از مجاهدان بزرگ و رزمندگان نامی بود به کفالت امیر بخارا جهاد می‌کرد (این واقعه در سال ۱۹۲۱ میلادی صورت گرفت) بعدها فعالیت‌های ابراهیم بیک غازی بخاطر آماده‌گی جهاد برعلیه روس‌ها بویژه در قطغن‌زمین و تورکستان جنوبی (۱۳۰۹هـ ش) صورت می‌گیرد.

www.enayatshahrani.com

قیام ابراهیم بیک لقی برعلیه روس‌ها

ابراهیم بیک شخصیت مشهور و شناخته شده وطن خود از نگاه علمیت و دانش و تقوا و هم از جهت شهرت خانواده‌گی و شجاعت نامدار بود. بعد از اینکه استعمار کثیف روس‌های خونخوار در ساحهٔ تورکستان کبیر آغاز یافت نه‌تنها قیام ابراهیم بیک یک قیام بزرگ علیه روس‌ها محسوب می‌شود، بلکه در هر گوشه و کنار ماوراءالنهر قیام‌های زیادی برعلیه استعمارگران روسی آغاز می‌یابد. باید گفت قیام ابراهیم بیک یکی از آن قیام‌های مشهوری‌ست که روس‌ها را به لرزه در می‌آورد او در اول به همراهی مردمان لقی که در وادی حصار و درهٔ لقی سکونت داشتند و از مردمان جنگجو و تیراندازان و سوارکاران ماهر تورک می‌باشند، جهاد خویش را آغاز می‌کند و بعدها اقوام دیگر تورک و تاجیک بنابر احساسات عمیق اسلامی و وطندوستی، با ابراهیم بیک همراهی می‌کنند.

وقتی جهاد علیه روس‌ها گسترده‌تر می‌شود و قوماندان‌های جهادی بیشتر گردیدند در هر منطقه و شهر و ساحه پوسته‌های مجاهدان پیهم تشکیل می‌یابد و سازمان‌های بزرگ‌تر بوجود می‌آیند. بخارای شرقی و ساحات درهٔ لقی و حصار بخارا زیاده‌تر به رهبری شخص ابراهیم بیک دست به فعالیت می‌زنند و بسیاری از قوماندانان و مجاهدان بزرگ او از قوم لقی بودند چنانچه بعد از شکست ابراهیم بیک مردم

لقی خسارات زیادی را از دست روس‌ها دیدند و هزاران طفل یتیم و بیوه زن از دست ظلم و استبداد روس‌ها دست به هجرت زدند.

دولت محمد بی که اصلاً یکی از شخصیت‌های بزرگ تاجیکان بود مدتی را با ابراهیم بیک یکجا به جهاد سپری می‌نماید ولی بعدها بنابر عللی میان هردو اختلافات پیدا می‌شود و دولت محمد بی یک-تعداد پیروان و لشکر خود را ضم لشکر انور پاشا می‌سازد و شخص دولت محمد بی و انور پاشا در یک سنگر و ابراهیم بیک در سنگر دیگر دست به جهاد مقدس می‌یازند. به جنگ‌های خونین علیه روس‌ها به مقابله بر می‌خیزند. در حالیکه ایشان در میان خود اختلافاتی داشتند ولی در مقابل روس‌ها متحدانه می‌جنگیدند و از پلان‌های حملهٔ یکدیگر آگاهی داشتند، خوشبختانه اختلافات جزئی اینان که به اثر فعالیت‌های دشمنان‌شان روس‌ها بمیان آمده بود بزودی رفع می‌گردد و تا گذشت مدت اندک همه آنان چه تورک و تاجیک متحدانه برعلیه روس‌ها در یک سنگر تا رمق جان می‌جنگیدند.

فتح و تسخیر حصار

ابراهیم بیک به یاری خداوند(ج) و مردم غیور خود به حصار حمله می‌کند و دشمنان دین را سرکوب می‌سازد و از قلعهٔ حصار سلاح و مهمات جنگی فراوان بدست می‌آورد. چون قلعه حصار موقعیت جنگی خوبی را دارا بود لذا این محل را مرکز خود قرار داده و چندین شهر و دهات را یکی پی دیگر به تصرف خود در می‌آورد از جمله شیرآباد و قرشی علیا را نیز تصرف می‌نماید. در سال (۱۹۲۵میلادی) ابراهیم بیک از مناطق کوهستانی بخارا بر قوای بلشویک حملات بسیار قوی را سر براه می‌سازد که به اثر این حملات و فشارها قوهٔ روس‌ها شکست خورده و غنایم رزمی از قبیل توپ‌ها، هجده هزار میل تفنگ، سیصد هزار مرمی، پنجصد قبضه شمشیر، دو عراده تانک جنگی، دو فروند طیاره و یک‌تعداد ماشین را بدست می‌آورد. (از نوشتهٔ آقای فیض‌زاد). گرچه ابراهیم بیک آرزو نداشت که با فتح ماوراءالنهر بکدام منصب و یا رتبه برسد؛ بلکه منظور او فقط شکستن صفوف مهاجمان و استعمارگران و اهل کفر بود. و چون انور پاشا از تورکان عثمانی بود با طرفداران خود در ماوراءالنهر دست به فعالیت زدند، ابراهیم بیک در مرحله اول با وی دست به مخالفت زد، بدلیل اینکه انور پاشا از طریق مسکو بعد از ملاقات با لینین بدانجا آمده بود و ابراهیم بیک بر انور پاشا و جهاد او شک داشت و بعدها که ابراهیم بیک فعالیت‌های انور پاشا را بچشم خود دید تا اندازه‌یی با او موافق شد و چنانچه که انور پاشا بعد از تسخیر دوشنبه غنایم زیادی را بدست آورد و حدود یکصد نفر روس را بقتل رسانید و تعدادی را هم به اسارت گرفت. لذا در ماه اپریل (۱۹۲۲ میلادی) ملاقاتیکه انور پاشا و ابراهیم بیک نمودند، ابراهیم بیک بقول کتاب «جنبش اسلامی» و کتاب «قیام باسمه‌چیان» از انور پاشا معذرت خواست با اینکه در ابتدا به مجاهد بودن او شک داشت.

زمانیکه دوشنبه پایتخت فعلیه تاجیکستان توسط انور پاشا فتح گردید. مجاهدان تورک و تاجیک در اطراف انور پاشا جمع شدند و تعداد عساکر جهادی تزئید یافت و هم‌چنان پاشای مذکور از اعتبار زیاد برخوردار گردید.

www.enayatshahrani.com

بعد از مؤفقیت در بسیاری از مناطق ماوراءالنهر انور پاشا به نیابت ابراهیم بیک با امضای چند نفر از رهبران به روس‌ها چنین نامه فرستاد: «به نماینده شوروی در شهر بایسون! ما نماینده‌گان مردم بخارا بشما ابلاع می‌داریم که تصمیم گرفته‌ایم که بعد از عبور از دریای بایسون تا زمانی با شما به جنگ ادامه بدهیم که کشور ما را ترک بگوئید ما خون‌ریزی نمی‌خواهیم ولی وظیفه مقدس خود می‌دانیم تا با کسانیکه بر خلاف آرزوی مردم ما مملکت ما را اشتغال کرده اند به مقابله بپردازیم. مسرور خواهیم بود تا خون خود را بریزیم و در راه وطن به شهادت نایل گردیم». (جنبش اسلامی ص ۹۳۰)

روس‌ها ناگزیر یک هیئت را نزد انور پاشا فرستادند تا با مردم تورکستان مذاکره نمایند اما نتیجهٔ از این مذاکره بدست نیامد ولی انور پاشا به آنان می‌گفت که مجاهدان تورکستان هیچ راهی به بجز از برآمدن شما از خاک تورکستان نمی‌بینند و ایشان تا آخرین رمق حیات با شما خواهند جنگید.

بعد از اینکه ملا ابراهیم بیک به افغانستان آمد، امیر امان‌الله خان در اول بطرفداری مردمان بخارا فعالیت می‌کرد و چون ارتباط او با لینین قایم شد همکاری با مجاهدان را قطع کرد.

زمانیکه امیر حبیب‌الله خان کلکانی بر تخت سلطنت کابل تکیه زد، چون خودش در جمله مجاهدان ماوراءالنهر در مقابل روس‌ها اشتراک و جنگ‌ها کرده بود و از مظالم روس‌ها آگاهی داشت، سخت می‌کوشید تا به مجاهدان خاصتاً از طریق ملا ابراهیم بیک لقی به جهاد مردمان ماوراءالنهر مدد و همکاری نماید و چنانچه با ابراهیم بیک در زمینه ملاقات‌ها و وعده‌ها کرده بود. ولی دیری نگذشت که سلطنت کوتاه‌مدت امیر حبیب‌الله خان کلکانی توسط نادرشاه بر انداخته شد.

در دورهٔ نادر شاه به مجاهدان ماوراءالنهر پیش‌آمد خوب صورت نگرفت، شخص نادرشاه در وقتیکه در حکومت امان‌الله خان مؤظف صفحات شمال بود طرفدار مجاهدان ماوراءالنهر بود ولی بعد از اینکه بر سریر قدرت نشست نه تنها هیچ التفاقی به مهاجران و مخصوصاً مجاهدان ماوراءالنهر ننمود بلکه سعی کرد آنان را دوباره بطرف ملک‌شان براند.

نادرشاه که سلطنت نو بنیاد داشت، اطرافیانش نیز به او مشوره نمی‌دادند تا با مجاهدان خدمت نماید و از مجاهد بزرگ و قهرمان سترگ اسلام ملا ابراهیم بیک شهید اورا می‌ترسانیدند و می‌گفتند مبادا او به این سلطنت تو چشم دوخته باشد ویا دلایل دیگر که خداوند(ج)خوبتر می‌داند. نادرشاه هیچ همکاری ننمود و بر علاوه برادرش شاه محمود را برعلیه او در قطغن فرستاد تا او را از خاک افغانستان بیرون کند.

ملا ابراهیم بیک شخصی بود که روس‌ها و کمونست‌ها از او به لرزه آمده بودند. او چنان روحیه روس‌ها را شکسته بود که روس‌ها در جنگ‌های مقابل نمی‌توانستند با او مقابله نمایند. ابراهیم بیک بدون‌شک می‌توانست با قوه و قدرتیکه داشت درد سر بزرگ به نادرشاه باشد ویا اینکه در مقابل شاه محمود به جنگ اقدام نماید ولی او یک مؤمن و مسلمان متعهد بود و هرگز نمی‌خواست در میان مسلمان‌ها خون‌ریزی صورت بگیرد. بناءً به اشخاصیکه شاه محمود نزد ابراهیم بیک پیغام فرستاده بود ابراهیم بیک چیزی نگفت و پیش خویش سنجید که از حکومت نادر خیری در جهاد مردم تورکستان نمی‌رسد و برای اشخاص خود در جرگه بهارک تالقان گفت که ما با مسلمانان نمی‌جنگیم و باید این مسلمانان بدانند که در جنگ از آنان ترس و بیم ندارم تنها به امر خداوند(ج)، نمی‌خواهم خون مسلمانان را بریزم.

www.ehayatshahrani.com

ابراهیم بیک آن قهرمان نام‌آور تورکستان بعد از مأیوسی از طرف حکومت نادرشاه بطرف ماوراءالنهر شتافت، یک‌عده قوماندانان ابراهیم بیک با او بودند و تعداد زیادی ایشان به هدایت او در خاک ماوراءالنهر در حال جهاد و جنگ بودند و ابراهیم بیک با آنان وصل شد و دوباره به جنگ‌های چریکی خود بر علیه روس‌ها اقدام نمود.

ابراهیم بیک جنگ‌آور و جنگ‌آزمؤده بود که بسیاری از مناطق ماوراءالنهر را بارها بدست‌آورده بود و جنگ‌های چریکی و صف‌آرایی‌ها را بخوبی می‌دانست بعد از خروج از افغانستان حملات خودرا در ماوراءالنهر در مقابل روس‌ها شدیدتر و قوی‌تر ساخت و می‌دانست که این‌بار بجز از خداوند(ج) دیگر پناهگاهی ندارد و می‌گفت یا غازی یا شهید و چنانچه که این هردو درجه را نصیب گردید.

متأسفانه در ماه جون (۱۹۳۱میلادی) یک‌تعداد همراهان او از قبیل عیسی خان، علی‌مردان خان، تاش محمد بیک، غائب بیک وغیره توسط روس‌ها و ملیشه‌های کمونست دستگیر و اعدام شدند و ابراهیم بیک با عدۀ محدودی از مجاهدین هم‌چنان در جهاد خویش سرعت می‌بخشید و عمال روس را دسته– دسته از میان می‌برد. بدبختانه هنگام حملات بی‌باکانه بر روس‌ها این مجاهد سترگ یعنی ملا ابراهیم بیک لقی به اثر بمباردمان روس‌ها زخم شدید برداشت، اما بآنهم او در حال مریضی و زخم سخت از حملات دست‌بردار نمی‌شد و او تا حد توان با خونریزی که در وجودش پیدا شده بود در حرکت بود تا اینکه ضعف جسمی و خونریزی او را ناتوان ساخت و عمال روس و کمونست مؤفق شدند تا وی را زنده دستگیر سازند و چنانچه بعد از گرفتاری بلا فاصله او را اعدام کردند و شهادت در راه خدا نصیبش گردید تاریخ شهادت این مجاهد والا مقام جون سال (۱۹۳۱میلادی) می‌باشد.

قبل از اینکه ابراهیم بیک شهید از افغانستان مأیوسانه برآید، نزد پیر قیزیل ایاق که از تورکمنان افغانستان می‌باشد رفته و از او مشوره‌ها گرفته بود. همچنان پیش از اینکه خاک قطغن را ترک گوید به مردمان افغانستان گفته بود که حکومت شما به جهاد اسلامی با آنکه مسلمان هستند همکاری نکردند و باید بدانند که اگر بخارا توسط روس‌ها تسخیر شود سرحد افغانستان با روس‌ها نزدیک‌تر می‌شود هردو هم‌سرحد می‌گردند که در آنصورت روس‌ها چشمان‌شان را به تسخیر افغانستان می‌دوزند و اگر امروز بخارا بدست روس افتد یقیناً فردا همین حال بر افغانستان خواهد آمد و شعار امروز بخارا فردا افغانستان را در میان مردمان سمت شمال بیادگار گذاشته بود تا اینکه هم اکنون دیدیم که از کثافت روس‌های کمونست تا امروز بعد از دخول‌شان همه در غم و اندوه بسر می‌بریم.

زمانیکه ابراهیم بیک در افغانستان مصروف جمع‌آوری قوه برعلیه روس‌های کمونست بود ریش-سفیدان، اربابان، قریه‌داران، زن‌های پیر، ملاها، خانان و ملکان اکثراً در مساجد، قوشخانه‌ها، مجالس و محافل عام بدرگاه حضرت باری تعالی و قادر توانا و قاضی‌الحاجات استدعا می‌کردند که مسلمانان در مقابل کفار غالب آیند؛ ولی کسی نمی‌دانست که در تسخیر بخارا نزد خداوند(ج) چه حکمتی بوده.

بعد از برآمدن امیر مجاهدان راه اسلام یعنی ابراهیم بیک لقی از افغانستان در کوچه‌ها و پس‌کوچه‌ها بزرگان، جوانان و اطفال راجع به غیرت، مردانگی، شجاعت و عدل و داد او شعرها می‌خواندند و داستان‌ها می‌گفتند.

از جمله شاعر بلندپایه و مردمی چاه‌آب روان‌شاد قاری عبدالله عارف شعرهای زیادی سروده است که فقط دو مصرع از گفتارش از طریق استاد علم فیض‌زاد بدست ما رسیده است:

«بیک شریف ســـــــوی مزار شد»
«او را سپرد حیدر دلدل سوار کن»

هم‌چنان دخترکان و اطفال و جوانان چنین زمزمه‌ها می‌کردند:

غزماله جان غزماله + ابراهیم بیک لاله
تیرش مثال ژاله + پروای تیر نداره
ابراهیم بیک لاله
ابراهیم بیک لقی + (. . . . .)
(. . . . .) + ما بین لشکر طاقی
ابراهیم بیک لاله.

www.emajatshahrani.com

ابراهیم بیک لقی و افغانستان

ابراهیم بیک در سال (۱۹۲۸عیسوی) بخاک افغانستان داخل شد، او بعد از پناه گزینی پادشاه بخارا هفت سال تمام جهاد کرد و کارهای جهادی او مردمان کمونست و بلشویک‌های بر سر اقتدار را به لرزه انداخته بود، بدبختانه بسیاری از مجاهدان بزرگ مثل انور پاشای تورک و همراهان او مخصوصاً دولت محمد بی جام شهادت را نوشیده بودند. قحطی و قیمتی و همکاری‌نکردن مسلمانان وغیره موضوعات جهاد و زنده‌گی را در سرزمین بخارا مشکل ساخته بود؛ با آن‌هم نماینده‌گان و دوستان ابراهیم بیک بصورت چریکی فعالیت‌های ضد روسی را انجام می‌دادند.

در زمانیکه ابراهیم بیک در افغانستان بود امیر امان‌الله خان از سلطنت خود دست کشید و بطرف قندهار حرکت کرد و جای او را امیر حبیب‌الله خان کلکانی اشغال نمود و بعد از آن نادرشاه در تخت سلطنت کابل تکیه زد.

در زمان حبیب‌الله خان کلکانی ابراهیم بیک بسیار احترام می‌گردید، حتی او در زمان حمله روس‌ها به مزار شریف از طرف حبیب‌الله کلکانی مؤظف گردیده بود که با روس‌ها بجنگد و او هم آمادگی خود را نشان داده بود؛ چون روس‌ها و غلام نبی خان از حمله به مزارشریف با آنکه بسیاری مردم افغانستان را شهید ساخته بودند پس به عقب نشستند ملا ابراهیم بیک بخاطر دفاع از مردم مسلمان افغانستان خود را تا ایبک رسانیده بود؛ در این وقت حکومت کابل بدست نادرشاه افتاد و ابراهیم بیک دیگر فکر رفتن کابل را نکرد و بطرف قندوز و نهرین حرکت کرد.

نادرشاه سعی می‌کرد به هر وسیله‌ایکه شود با ملا ابراهیم بیک لقی از در صلح پیش آید و می‌گفتند که ابراهیم را معاون ریاست تنظیمیهٔ مزارشریف مقرر نموده بود. دوستان و مخبران نادرشاه همه احوال ابراهیم بیک را مطالعه می‌کردند؛ چون ابراهیم بیک با سیصد نفر از سر افسران خودش در باغ جهان-نمای تاشقرغان به دعوت نان شب آمدند. یکی از اشخاصیکه از طرف حکومت نادر در دعوت نان شب وجود داشت بصورت مخفی به ابراهیم بیک چنین خبر داد که اورا از طریق منصب دادن دستگیر خواهند کرد. ملا ابراهیم بیک که خودش هم دل نا دل بود از طرف شب با دوستان گوشه‌یی از دیوار باغ را سوراخ کرده بطرف قطغن روانه شدند.

در قطغن ناظر محمد صفرخان بحیث مذاکره کننده با ابراهیم بیک مؤظف گردید و خودش رئیس تنظیمیه ولایت قطغن و بدخشان بود؛ تاجائیکه گفته شد؛ ارتباطات میان ناظر محمد صفرخان و ابراهیم بیک بسیار مؤفقانه بود و ناظر محمد صفرخان چند پیشنهاد را به ابراهیم بیک بقرار ذیل عرضه کرد:

اول: آنکه تمام اسلحه دست داشته خود و اعضای او باید به حکومت تحویل گردد و دوم به روس‌ها حمله ننماید و از جهاد برعلیه آنان صرف‌نظر نماید، به کسانیکه از قوم لقی با ابراهیم بیک مهاجر می-باشند یک‌جای مسکونی ساحهٔ قطغن داده شود و حیات‌شان را در آنجا به پیش ببرند هم‌چنان مردم ویا قوم لقی می‌توانند در هر منطقه افغانستان رفت و آمد نمایند.

ابراهیم بیک بجواب حکومت افغانستان گفت: که من‌را طوریکه همه می‌شناسند دشمن‌دار می‌باشم و روس‌ها بخون من تشنه هستند، از آنرو شرایط دیگری را که بما داده‌اید تشکر می‌کنم و به آنها موافقم، مگر دادن سلاح برای من کار آسان نیست زیرا دشمن اسلام ویا دشمن دیرینه‌ام روس‌ها به هیچ صورت از تعقیب من دست نمی‌بردارند و من می‌خواهم روس‌ها بر من غلبه نیابند و برخلاف می‌خواهم به آن دشمنان اسلام غالب آیم.

روس‌ها چون شنیدند ویا دریافتند که حکومت افغانستان با ابراهیم بیک در حال مذاکره می‌باشد و نیز می‌دانستند که وی در قطغن می‌باشد از آنرو، بنام تعقیب ابراهیم بیک در جون سال (۱۹۳۰م) از طریق چاردره قندوز یک حمله ناگهانی بر خاک افغانستان کردند و این حرکت خطرناک، بی‌موقع و خلاف قوانین بین‌المللی بود، خوشبختانه بمجرد این حملهٔ و تعرض روس‌ها احساسات وطندوستی و اسلامی مردمان قطغن را بجوش آورده، همه مردمانیکه قدرت دفاعی داشتند، بصورت جوقه– جوقه جمع و علیه روس‌ها مقاومت‌هایی کردند که روس‌ها را در حیرت انداخت و اکثریت قوای روس که در حدود یک‌هزار نفر و یا بیشتر از آن بود کشته شدند. و تعدادیکه باقی مانده بودند دوباره به عقب‌نشینی و فرار آغاز کردند. رهبری مردمان قطغن را یک شخص بنام مولوی صاحب محمد یوسف خان که از خان-آباد بود بدست داشت. روس‌ها سعی می‌کردند تا از طریق چاردره قطغن را فتح و به قوهٔ ابراهیم بیک شبیخون بزنند اما به آنجا نرسیده خودشان شکست فاحش خوردند و خاک مارا ترک گفتند.

بدبختانه حکومت افغانستان به ابراهیم بیک پیغام فرستاده بود که باید برعلیه روس‌ها نجنگد بقرار کتاب «ابراهیم بیک لقی» نوشته فیض‌زاد مؤلف آن علاوه می‌نماید که: «درین وقت ابراهیم بیک با قوای معینی و سرکرده‌های خود مانند اوتن بیک (وطن بیک و حاتم بیک هم نوشته و گفته‌اند)، کوهکن بیک،

www.enayatshahrani.com

ایگم بیردی و ملا ذاکر وغیره در قوه قره باتور مربوط ایل‌آباد (علی‌آباد) مرکز گرفتند و منتظر بروز حوادث بعدی و آماده‌گی حمله علیه دشمن دیرین خود یا روس‌ها این تجاوزگران و اشغالگران خارجی به خاک افغانستان شدند. ابراهیم بیک دید که روس‌ها با وی دست‌رسی ندارند و فاصله بین‌شان زیاد است و حکومت افغانستان در برابر این خلاف‌رفتاری اقدامی هم نکرد، او نه‌تنها از طرف حکومت افغانستان اجازه نداشت علیه روس‌ها به جنگ اقدام کند بلکه از طرف خود حکومت افغانستان هم تحت مراقبت شدید قرار داشت. و روسها به کدام گروه کوچک او هم نزدیک شده نتوانسته بودند» ص ۵۹ .

بقرار گفته علم فیض‌زاد: «حکومت افغانستان بعداً یک اعتراض‌نامۀ شدیداللحن به روس‌ها نمود، وی علاوه می‌دارد یک شخص بنام ملا جوره بیست و شش سال بعد از همین حملۀ روس‌ها چنین گفته است: (که وی از جمله مهاجمان روس بود که روس‌ها همه آن قوه را بخاطر از بین بردن ملا ابراهیم بیک فرستاده بودند یعنی در سال ۱۳۰۹ خورشیدی بداخل افغانستان به تعقیب ابراهیم اعزام شده بودند از چند گروپ تشکیل یافته بودند همچنان از گروپ‌های دیگر تلفات زیادی دیده بودند)». (همان کتاب ص ۵۹)

شخصیکه این عتراف را نموده است از کسانی می‌باشد که در اول بطرفداری انقلابیون بخارا فعالیت می‌کرد و بعد از اینکه از کرده خود پشیمان و ضد روس‌ها شد از طریق دریای آمو به افغانستان مهاجرت اختیار کرد و در کابل دوکان کلچه‌فروشی داشت.

حمله ناجوانمردانۀ روس‌ها بداخل خاک افغانستان و اقدام بخاطر قتل ابراهیم بیک، ابراهیم بیک را وادار کرد که باید همه وقت مسلح و آماده جنگ باشد، البته این جنگ نه با افغان‌ها بلکه با روس‌ها و عمال ایشان بود اگرچه برای ابراهیم بیک دوستانش چنین فهمانده بودند که روس‌ها به اجازه حکومت افغانستان به تعقیب ما و شما آمده اند، که این امر باعث از بین رفتن توافقات قبلی حکومت افغانستان و ابراهیم بیگ گردید.

در میزان (۱۳۰۹ هـ ش) احمد علی‌خان از طرف حکومت افغانستان با جمعی از صاحب‌منصبان و آق‌سقالان ولایت قطغن در میدان خان‌آباد، دور از در و دیوار با ابراهیم بیک غازی و یارانش اجتماع کردند. در قسمت اینکه ابراهیم بیک چرا در میان یک حویلی ویا قصر مجلس نکرد فیض‌زاد چنین می‌گوید: «ابراهیم بیک این قهرمان جهاد ماوراءالنهر که سال‌ها در دشت‌ها و کوه‌ها با روس‌های تجاوزگر و کمونست‌های خدا ناشناس جنگیده بود کمتر در چهار دیوار خانه‌ها محصور می‌بود». (همان کتاب ص ۶۰).

در میان مجلسیان هرکس هر نظری می‌داد یکی از طرفداران حکومت به طرفداری آن بمقابل ابراهیم بیک سخن گفت، وقتیکه ابراهیم بیک وی را شناخت گفت چندی قبل بمن چنین گفته بودی و حالا چه می‌گویی! او در جواب گفت: خیر است آن وقت آن گفتم و حالا این می‌گویم! ابراهیم بیک لقی گفت: من بچه نیستم که به هر سازی‌که شما بزنید برقصم من تورک هستم یک لر و یک لفظ.

هم‌چنان ابراهیم بیک در همین مجلس اظهار داشت: که حکومت شما دشمن من و دشمن مسلمانان و دشمن شما هم است برای سرکوبی من بداخل خاک خود بیگانه‌گان این روس‌ها را اجازه داد از آن رو

www.ehsanbakhtari.com

نمی‌توانم سلاح خود را برای شما بدهم، و این را شما باید بدانید که با شما جنگ ندارم و با شما جنگ نخواهم کرد و تا وقتیکه در خاک شما هستم از خاک شما به روس‌ها حمله نمی‌کنم. درین جلسه بسیار مهم و تاریخی حکومت افغانستان و ابراهیم بیک، به یک نتیجه نرسیدند.

بعد از به نتیجه‌نرسیدن جلسه خان‌آباد ابراهیم بیک بطرف تخار لنگر انداخت و در بهارک تالقان مدتی اقامت گزید و در جلسه بهارک به دوستان و یاران خود گفت: «که ما قطعاً با افغان‌ها جنگ نمی-کنیم» و بعد از آن تقریباً شش‌ماه در حدود چاه‌آب و رستاق با یاران خود حیات بسر برد و تقریباً یک حصه زیاد قطغن در تحت کنترول ابراهیم بیک بود که احتیاجات عساکر او با مجاهدینش از طرف مردم مرفوع می‌گردید.

بعد از مذاکرات ناکام چندین برخورد کوچک بین اقوام لقی و مردم صورت گرفت که همه بزودی خاموش گردید و اما در زمستان (۱۳۰۹هـ ش) بیک با جرئت تمام به نزد پیر قیزیل ایاق از طریق مزارشریف رفت و مشوره پیر قیزیل ایاق با او این بود: «که با حکومت افغانستان جنگ نکند» و بعد از اینکه از پیر قیزیل ایاق دعا و مشوره گرفت دوباره جانب قطغن آمد و قوای حکومت افغانستان نتوانست به او حمله نماید بعد از این چون ابراهیم بیک به حکومت افغانستان تسلیم نشد شاه محمود برادر نادرشاه مردمان را تشویق نمود تا ابراهیم بیک را دستگیر نمایند. اما این کار یک کار آسان نبود.

ابراهیم بیک خودش از دریای آمو عبور کرد و یک‌تعداد افراد او که در ساحه چاه‌آب بودند از طرف قوای حکومت افغانستان تعقیب می‌شدند. ملا ابراهیم بیک این قهرمان و مجاهد مرد واقعی قبل از اینکه از افغانستان برآید بیاران خود گفت: «که هرکس خواسته باشد می‌تواند به جهاد در خاک بخارا نرود» همچنان در داخل خاک بخارا آن‌طرف دریای آمو در کوه خواجه مؤمن برای یاران خود گفت که اگر خواسته باشند به جنگ ادامه ندهند اختیار دارند».

و او با عدهٔ از دوستان وداع کرد و با تعدادی از همراهان بسیار نزدیک خود به جنگ و جهاد علیه روس‌ها دوام داد و تا اینکه در اوراق قبل گفتیم درجه رفیع شهادت را نصیب گردید.

از این‌رو تاریخ نام مجاهدان سر بکف اسلام مخصوصاً ملا ابراهیم بیک، دوست شیخ شامل(علیه‌الرحمه)، انور پاشای تورک عثمانی وغیره را به خط زرین نوشته است، روح آن رادمردان و سپاهیان اسلام که بخاطر اسلام خون‌های پاک و گرم و عزیز خود را ریختند شاد باد.

www.enayatshahrani.com

شهادت ملا ابراهیم لقی

(از کتاب «بخارا گهواره تورکستان» تألیف سید منصور عالمی)

جنرال ابراهیم بیگ نظر به فرمان ولی‌نعمت خود متن نامه امیر عالم را برای میهن‌پرستان قرائت کرده گفت: «بعضی حرف‌ها و الفاظ در نامه حکومت کابل آنقدر آزار دهنده و نازیبا است که آدم آرزو می‌کند نشنیده باشد؛ زیرا نیش گزند این نامه فرستاده دولت کابل متوجه جناب‌عالی و یاران بی‌گناه ماست و ما که در طول تاریخ سرفراز زیسته‌ایم اکنون باید بخاطر زنده نگهداشت برادران بی‌دفاع خود که در مناطق دور از جبهه جنگ زنده‌گی می‌کنند دست از جنگ برداریم».

از لحن نامه حکومت افغانستان پیداست که دوام دادن جنگ به قیمت جان برادران ما در سراسر ولایات شمال تمام خواهد شد و من از فدائیان جان بکف که تا الحال برای آزادی وطن جنگ کرده، صدها کشته و هزاران مجروح داده اند، ممنون و سپاسگذارم. مجاهدین ما در تاریخ با احترام یاد خواهند شد ولی تأسف در اینست که حکومت‌های افغانستان نخواستند در این جهاد با ما یاری دهند و بلکه مانع فعالیت جنگی ما نیز شدند.

زنبور درشت و بی‌مـــروت را گوی
باری چو عسل نمی‌دهی نیش مزن

باید به دولت کابل ثابت کنیم که در سرشت مجاهدین تحمل و گذشت و فداکاری و جسارت وجود دارد همه می‌دانیم این نخستین‌بار نیست که دست بالشویک‌ها به تجزیه ما چه در بخارا و چه در افغانستان دراز شده و آنانیکه می‌خواهند تاریخ ما را بیک حکایت فراموش‌شده مبدل بسازند، ملت توران‌زمین از مبارزه برای آزادی وطن کوتاهی نخواهد کرد.

عزیزانم! یقین بدانید در این ایامیکه من از شما دور می‌شوم از رنج و عذاب‌تان غافل نیستیم امید است که یأس و نومیدی را از خود دور نگهدارید، ای‌کاش می‌توانستم با شما دلاوران به آنطرف آمو می-رفتم. خود می‌دانید که قیودات و کنترول رفت و آمد از هردو طرف در سرحدات گرفته شده، به همین دلیل رفتن جمعیت را بوطن فعلاً مساعد نمی‌بینم و بشما فدائیان اسلام وعده می‌دهیم آنچه در توان دارم در راه احقاق حق و محو دشمن صرف خواهم کرد.

بعضی از مؤرخین تظاهر می‌کنند که گزارشات را بی‌طرفانه منتشر کرده اند درحالیکه در مورد مردان تاریخ و فداکاری‌های ایشان یا عمداً یا از روی کم‌معلوماتی سکوت اختیار کرده ویا در نکوهش آنان سعی ورزیده اند که آقای یسوی یکی از این قماش نویسنده‌گان می‌باشد.

آقای یسوی خالی‌ذهنانه در صفحه (۷۷) کتاب خود رویداد درباره جنرال ابراهیم بیگ لقی می‌نویسد: «شخص ابراهیم بیگ خیلی‌ها دلاور و کوتاه عقل بود و...» با این کوته‌نظری و بخل عقیدتی گذشته از

www.emarjatshahrani.com

اینکه از وجود یک حقیقت کتمان کرده شد به گذشته‌گان و افتخارات تاریخی توده عظیمی از ملت بزرگ ماوراءالنهر نیز توهین بعمل آمده است.[۱]

آنکه چون پسته دیدمش همه مغز
پوست در پوست بود همـــچو پیاز

یسوی در نوشته خود از دو جمله‌ایکه باهم سازگار نیست، استفاده برده است بنابرآن ما از یسوی صاحب می‌پرسیم که این ملا ابراهیم بیک بود که علم قرآن، علم الاهیات، علم حدیث و علم فقه را در مدارس بخارا بپایان رسانیده مشهور به ملا ابراهیم بیک گشت؟

۱- اگر ایشان از آن مطلع نیستند گناه بی‌خبری شان بگردن خودشان است اما نباید یک شخصیت علمی و مجاهد کبیر را به سبکی یاد کرد؛

۲- آیا یسوی از این حقیقت که ابراهیم بیگ لقی مدت (۱۲) سال جنگ با قوی‌ترین نیروی نظامی جهان ادامه داد انکار می‌کند یا از آن خبر ندارد؟ اگر جواب یسوی مثبت باشد، پس ما را با منکرین و بی‌خبران کاری نیست؛

۳- پیش‌گویی (۶۳) سال قبل ملا ابراهیم لقی کمر بجهاد بسته و عازم آنطرف آمو بوده و بالاخره به حقیقت پیوست بگوش آقای یسوی نرسیده او گفته بود:« امروز بخارا؛ فردا افغانستان» و این پیشگویی بعد از (۶۳) سال بحقیقت پیوست.

فاضل محترم محمد آصف بلخی که در مجله «میثاق خون» چنین می‌نویسند: «تاریخ هرگز نمی‌تواند جفاها، سیه‌کاری‌ها، خیانت‌کاری‌ها و ناجوانمردی‌ها را هضم کند ویا تا ابد در تاریکی‌ها نگه بدارد. امروز بخارا، فردا افغانستان این عنوان چهار کلمه درشت و درست (۶۰) سال پیش در لحظات بسیار حساس، در دامن سبزستان و شبنم آجین پامیرات در کنار دریای‌کف به لب پنجه از زبان مجاهد مردی برآمد و سر راست در عمق تاریخ دو ملت همسایه و مسلمان فرو ریخت، آن‌مرد پیشتاز مجاهدین پرتلاش فراجیحون بود که با ادای این جمله عصاره همه پیشتابی‌ها و پس‌منظرهای پر خطر را دو ثلث نموده آشکارا کرد که در بیان این واقعه تلخ پای مسایل نژادی در میان نبوده و نیست و امید است مرا بدستان سرایی و حکایت محکوم نکرده در واقع‌بینی برآیند».

---

[۱]- در جواب ص ۱۰۷ حقایق تلخ ترکستان:

یسوی خوب می‌داند که امیر عالم خان موافقه خود را نظر به بعضی اصلاحاتیکه اعضای حزب بخارا می‌خواستند به اعلان رسانید تا جوانان را از خود راضی نگهداشته باشد. چنانچه در سال (۱۹۱۴م) پروگرام‌های مکاتب جدید را عثمان خواجه و حامد خواجه در بخارا پایه‌گذاری نمودند. اما چون دیده شد که در این مکاتب جدید تعلیم اسلامی را نیاموخته بلکه فلسفه مارکس و لینن تدریس می‌شد از طرف سید عالم شاه مسدود گردید.

www.erayatshahrani.com

عساکر اردوی سرخ شوروی به موافقهٔ نادرشاه برای تعقیب ابراهیم بیک وارد افغانستان می‌شوند

www.enayatshahrani

ملیشه‌های نادرشاه در جریان جنگ با افراد ابراهیم بیک در شمال افغانستان

عساکر اردوی سرخ شوروی در تعقیب ابراهیم بیک

هنگامی‌که ابراهیم بیک مجروح بدست عساکر شوروی اسیر می‌شود

www.elnayatshahrani.com

بدین‌ترتیب ابراهیم بیک را به تاشکند انتقال داده و به قتل می‌رسانند

شهید غازی ابراهیم بیک لقی، قهرمان ماوراءالنهر [1]

[1]- عکس‌ها از کلکسیون دکتور شرعی جوزجانی

یاران مجاهد قهرمان غازی ابراهیم بیک لقی
و یک‌تعداد مجاهدان دیگر ماوراءالنهر

در بخش اول درباره مجاهد سترگ و نستوه ماوراءالنهر بعضی مطالب و آگاهی‌های لازم را یادآور شدیم در اینجا باید علاوه کنیم که ملا ابراهیم بیک از یک‌طرف یک عالم زبردست در علوم دینی و از طرف دیگر از خانواده تورکان لقی بود، بناءً قیام او بزودی طرفداران زیادی پیدا کرد؛ خاصتاً وقتیکه مردم مسلمان ماوراءالنهر بچشم سر می‌دیدند که استعمارگران روسی نه‌تنها وطن عزیزشان بخارا یا مرکز دین اسلام را تسخیر کرده اند؛ بلکه علاوتاً دشمنی خود را با دین و علمای دین برملا می‌ساختند.

ابراهیم بیک لقی بعد از آغاز جهاد بزودی یاران و دوستان فداکار به اسلام را بدور خود جمع می‌نماید و هریک از شخصیت‌های برجسته آنان را منحیث قوماندان ویا رهبر حوزه‌های مختلف مقرر می‌نماید.

بدبختانه اسنادی بدست نیامده است که نام همه مجاهدین بدست بیاید؛ بلاتردید به صدها هزار ایشان شهید شدند و صدها هزار آنان بی‌خانه و مهاجر گردیدند؛ هم‌چنان بعد از تسخیر بخارای شریف هیچ‌کس نمی‌توانست نام مجاهدان راه خدا را ترتیب دهد و یا یادداشت نماید، زیرا آنانی که این کار را می‌نمودند از طرف روس‌ها بزودی به دار آویخته ویا تیر باران می‌گردیدند.

درین بخش فقط چند چهره بسیار شناخته شده را بصورت مثال می‌آوریم و از خداوند(ج) طلب معاونت می‌نمائیم که در آینده شخصیت‌های دیگری از مردمان مجاهد ماوراءالنهر را که مبارزات زیادی را براه انداخته بودند دریابیم.

www.enayatshahrani.com

انور پاشا

(مسلمانان جهان متحد شوید!)، (دولت کبیر مسلمانان تورکستان کبیر متحد شوید!) شعارهای فوق توسط انور پاشا در مقابل شعار لینین و یا کمونستان که می گفتند: (کارگران جهان متحد شوید!) ساخته و گفته شده بود.

انور پاشا که نام اصلی‌اش انور بی است بنام‌های انور پاشا و انور بیک مشهور است به روایت «تاریخ جنبش اسلامی در مقابل کمونیزم روس» نوشته مروت می‌گوید که به انور پاشا لقب سردار که در افغانستان و نیم‌قاره معمول است داده شده است اما این موضوع قابل تأمل می‌باشد.

انور پاشا در قسطنطنیه یا استانبول امروزی بتاریخ (۲۲ نومبر۱۸۸۱م) تولد یافته است و از تورکان نامی تورکیه کنونی یا تورکیه عثمانی است.

انور بیک که به حیث وزیر جنگ دولت اسلامی تورکیه ویا خلافت عثمانی‌ها کار می‌کرد و داماد سلطان مراد پنجم بود، برعلاوه آن در جنبش «جوانان تورک» نیر شامل بوده و قبل از اینکه به تورکستان بیاید محکمه نظامی استانبول اورا محکوم به مرگ می‌نماید در سال (۱۹۱۹م) یعنی در این وقت انور پاشا در برلین بسر می‌برد. در جرمنی انور پاشا نام خود را به «پروفیسور علی بیک» عوض می-کند. دوستانش که با وی در محکمه نظامی محکوم به اعدام گردیده اند عبارت از طلعت پاشا، جمال بیک و داکتر ناظم بودند.

انور پاشا در جرمنی با یکی از رهبران بلشویک که در برلین زندانی بود، در زندان ملاقات می‌کند و انور پاشا که بنام پروفیسور معروف شده بود در روسیه اورا بنام پروفیسور علی بیک می‌شناختند و در روسیه انور پاشا نیز جمال پاشا را با خود داشت.

پس از اینکه انور پاشا در کانفرانس باکو هدف اصلی روس‌ها را می‌داند و درک می‌نماید، به تورکستان می‌آید و خلیل پاشا همزمان به آن خودرا با او رسانیده به گروپ انور پاشا داخل فعالیت می‌گردد.

ورود انور پاشا در تورکستان همزمان به هجوم نامیمون کمونست‌های روس صورت گرفته بود زمانیکه انور پاشا در تورکستان داخل می‌گردد، چون وی یک جنرال بزرگ و با تجربه بود و تجربه‌های شش‌صد سالهٔ خلیفه‌ها ویا سلطنت عثمانی را خوانده و آزموده بود از این جهت ورود وی تأثیرات زیادی را در جهاد اسلامی تورکستان وارد می‌آورد.

اولتر از همه اینکه با رفتن انور پاشا به تورکستان یک عده شخصیت‌های کاردان ویا بگفته آقای مروت پیش‌قدمان جنبش پان‌تورکیزم با وی که از تورکیه آمده بودند پیوستند.

www.arayatshahrani.com

دوم اینکه مجاهدین تورکستان هریک بدون نظم و ترتیب به جهاد ادامه می‌دادند و یک رهبریت واحد وجود نداشت که با ورود انور پاشا این مشکل تا حدی حل گردید.

سوم: مردمان تورکستان با هم‌دیگر در خصوص رهبریت اختلافات داشتند و اختلافات‌شان بحدی بود که در قسمت نفع شخصی‌شان حتی در جنگ با مخالفان که صورت می‌گرفت و روس‌ها از آن بهره می‌گرفتند دریغ نمی‌شد و با ورود انور پاشا این مشکل نیز مرفوع گردید.

چهارم: با ورود انور پاشا در تورکستان مردمان مسلمان باشقوردستان و تاتارستان نیز در جنبش آزادی‌خواهی تورکستان با انور پاشا همراهی کردند و بدبختانه هنوز هم بعد از فروپاشی اتحاد شوروی دو مملکت فوق به شمول قریمیه و چیچنستان به آزادی خود نایل نشده اند.

ورود انور پاشا در تورکستان حتی به ممالک همسایه تأثیرات بسزایی کرد و انور پاشا محبوبیت‌های زیادی را نصیب گردید. چنانچه مردمان مسلمان هندوستان به انور پاشا لقب «شیر اسلام» را دادند. و در یکی از کانفرانس‌های بزرگ مسلمانان هندوستان سوالی پیش آمد که گفتند اگر روزی فرا رسد که ما مسلمانان آزاد شویم رهبری لشکر مارا که بدست بگیرد؟ همه به یک آواز گفتند که:«انور پاشا».

جملات فوق می‌رساند که یکی از علت‌های ناکامی انور پاشا محبوبیت او در میان مسلمانان جهان بود و هندوستان که زیر دست انگلیس‌ها قرار داشت، انگلیس‌ها از محبوبیت او رنج می‌بردند و علت اصلی که انگلیس‌ها به انور پاشا معاونت ننمودند همین نکته بود، با آنکه انگلیس‌ها نمی‌خواستند قوه روس‌ها آنقدر بداخل تورکستان پیش برود ولی ترس انگلیس‌ها از این بود که انور پاشا اگر موفق به آزاد ساختن تورکستان گردد، بعد از آن بطرفداری مسلمانان هند برتانوی و برعلیه حکومت انگلیس‌ها اقدام خواهد کرد.

در فصل گذشته گفتیم که انور بیک با مجاهدان بخارا بعد از اینکه اهداف شوم روس‌ها را درک کرد همکار گردید. مروت درباره تصمیم‌گیری انور پاشا به این موضوع چنین می‌آورد: «من تصمیم گرفته‌ام که بخارای شرقی بروم، اگر پیروز شویم غازی خواهیم بود و در غیر آن در صحنه جهاد شهید خواهیم شد ما بخاطر تورکستان باید بجنگیم و مبارزه کنیم، اگر ما از مرگی‌که سرنوشت برای ما تعین ساخته بترسیم در آنصورت زنده‌گی سگ را اختیار کرده‌ایم و سزاوار نفرین و لعنت اولاد و احفاد خواهیم بود. ولی اگر ما برای آزادی‌مان بمیریم، برای آنانیکه بعد از ما می‌آیند سعادت و آزادی را تضمین خواهیم کرد.» (ص ۸۵ جنبش باسمه‌چی).

اگرچه انور پاشا بذات خود یک مسلمان پر حرارت بود و می‌خواست تورکستان را از شر کفار برهاند؛ ولی طوریکه در فصول گذشته یادآور شدیم ملا ابراهیم بخاطر اینکه انور پاشا از سلطان عثمانی سرپیچی کرده و جنبش جوانان را بمیان آورده بود، هم‌چنان از طریق مسکو و ملاقات با لینین در بخارا داخل شده بود به او اعتماد ننمود و مدت شش هفته اورا در توقیف نگهداشت و بعداً چون هدف و نیت انور بیک به ابراهیم بیک معلوم شد اورا رها کرد.

دولت محمد بی یکی از مجاهدان بزرگ تاجیکستان و دوست او ایشان سلطان با انور پاشا یکی گردیدند و انور پاشا بزودی صاحب بیست هزار لشکر اسلام گردید و در جنوری (۱۹۲۲م) دوشنبه را از

www.erayatshahrani.com

دست روس‌ها آزاد کرد و صد نفر روس‌ها را بقتل رسانید و به تعداد بیش از هشتاد نفر به انور بیک تسلیم شدند و هم‌چنان بعد از شکست روس‌ها در شهر دوشنبه غنایم زیادی بدست مجاهدین افتاد.

تسخیر دوشنبه حیثیت انور پاشا را بسیار بلند ساخت و یک‌تعداد رهبران مجاهدان با او پیوستند از جمله شخصی بنام کور شیرمت (شیر محمد بیک)، راز محمد بیک برادر خود را با پنجصد نفر رزمنده در لشکر انور پاشا به همکاری فرستاد.

بعد از حمله به بایسون از طرف انور پاشا، روس‌ها یک هیئت را به خدمت انور پاشا فرستادند تا با او مذاکره نمایند و انور پاشا خواهش آنان را نپذیرفت و به ترتیب و تنظیم مجاهدان خود پرداخت در کتاب «ابراهیم بیک لقی تألیف فیض‌زاد» از ترتیب قوای انور پاشا در ماه جولای (۱۹۲۲م) چنین یادآوری شده است:

۱ - یک‌هزار و سیصد نفر را به قوماندانی آچیل بیک؛

۲ - یک‌هزار و پنجصد نفر تحت قوماندان قره قل بیک کورگانی؛

۳ - یک‌هزار نفر تحت قوماندانی بهرام بیک و قوماندانان دیگر هریک مثل آق باش بیک، حاجی عبدالقادر که در اول با روس‌ها بود و بعداً با مجاهدین پیوست، ملا همراه قل و حمید بیک، عبدالمجید، سید احمد خان، اسرار خان، خال بوته، یوسف بیک و نصرت بیک دارای جبهات و اشخاص بودند که تحت قوماندهٔ انور پاشا به جهاد می‌پرداختند.

بدبختانه انور پاشا مشغول طرح پلان‌های بزرگ جهادی بود که در جولای (۱۹۲۲ میلادی) افغانستان مجاهدان رضاکار افغانی را از بخارا طلبید و نگذاشت که آنان با مجاهدان بخارا یا تورکستان همراهی کنند.

ذکی ولیدی طوغان چنین می‌آورد: « انور پاشا و همراهان‌شان در بلجوان تا موسم عید قربان قرار گرفته و پلان‌های تعرضی را بر روس‌ها طرح می‌کردند که در این وقت به لشکر اسلام خبر می‌رسد که دستهٔ قریباً سیصد نفری از روس‌ها به قرارگاه انور پاشا نزدیک شده می‌روند؛ انور پاشا با خبر شدن از این موضوع بدون آنکه عساکر خود را جمع نماید با بیست و پنج نفر از همراهانش در مقابله با دشمن می‌شتابد.

با رسیدن به قوهٔ روس انور پاشا هفتاد و پنج عسکر روسی را خلع سلاح نموده و بعداً با شمشیر برهنه بر روس‌ها حمله‌ور می‌شود؛ بدبختانه در حالت جنگ تن به تن کدام گلوله عساکر روسی به وی اصابت می‌کند و در آن وقت جام شهادت را می‌نوشد. با شهادت این مجاهد بزرگ جهان اسلام و سر افسر بزرگ جهانی در تورکستان قیامت برپا می‌شود و هیچکس تصور نمی‌کرد که آن شیر عالم اسلام بزودی جام شهادت بنوشد. در جنازه او کم از کم بیست هزار نفر جمع شده بودند. مردمان که به جنازه او آمده بودند سعی می‌کردند تا از موی سر ویا ریش او در خانه‌های خود بنام برکت ببرند و آنرا بنام موی مبارک نگهداری نمایند.

انور بیک یک روز قبل از شهادتش بر همسر خود چنین نامه نوشته بود: «... باور کن که من ترا و وطن خود را بخاطری ترک نگفته‌ام که ثروت و سلطنت را طوریکه دشمنان من تبلیغ می‌کنند بدست

www.ehsayatshahrani.com

آورم؛ من از آن سبب این دوری از خودت را تحمل می‌کنم که وظیفه مقدس خودرا که خداوند(ج) به من سپرده است نه بصورت نظری بلکه بصورت عملی انجام دهم این یک وجیبه مقدس هر فرد مسلمان است که در راه خدا جهاد نماید تا مظلومان را از چنگ ظالمان برهاند من از خداوند(ج) شکر گذارم که این وظیفه خود را نه به صورت نظری؛ بلکه بصورت عملی انجام می‌نمایم، لطفاً به نمازت مقید باش و بصورت خاص بسلامتی من دعا نه‌نمایی که خودپسندی خواهد شد.» (جنبش باسمه‌چی، مروت)

مرگ انور پاشا به روحیه مردمان مسلمان تمام منطقه تأثیر وارد کرد و عالم اسلام همه غمگین شدند بنام او مرثیه‌ها سرودند و ماتم‌ها گرفتند و اینک دو بیت آن اشعار را از کتاب فیض‌زاد نقل می‌کنیم:

پستی طالـــع ما اینکه قضا را تیری　　خـــورد بر سینه آن اشهد بالله‌العظیم
داد جان در سر اخلاص تن قربانش　　عشر ذی‌الحجه پیوسته به غفران رحیم

بعد از یک‌ساعت از شهادت انور پاشا، دولت محمد بی یکی از مجاهدان بزرگ نیز به زخم تیر درجه شهادت یافت.

خداوند انور پاشای مجاهد و مبارز اسلام را در جنت برین جای دهد و باید یک سخن را پوشیده نگذاریم که خلافت اسلامی تورکیه بزرگ از آغاز خلافت سلطان عثمان غازی تا دور انور پاشا خدمت-گذار و حامی دین مبین اسلام بود و بیش از شش‌سده تا عهد سلطان عبدالحمید(رح) باشکوه و دبدبهٔ خاص در میان مسلمانان و کفار قرار داشت. بعضی حرکات انور پاشای جوان که در هنگام غرور جوانی بود باعث ضعف تورکیه بزرگ گردیده است.

شیر محمد بیک یکی از سران مجاهدین ماوراءالنهر
و از بزرگترین دشمنان روس‌ها

دولت محمد بی

یکی از بزرگترین مبارزین و قهرمانان تاجیکستان می‌باشد که در مرحله اول با انور پاشا یکجا شد و فعالیت‌های جهادی را با تمام افسران و قوماندانان و عساکر خود به پیش می‌برد با شادروان ملا ابراهیم بیک شهید تا حدی رقابت داشت و بعدها همه بفهموم و هدف جهاد مقدس می‌رزمیدند.

زمانیکه انور پاشای بزرگ شهید شد، دولت محمد بی با قوای خود به عقب او آمد و بدبختانه به او هم گلولهٔ دشمن اصابت کرد و در یک مزرعهٔ گندم نیمه‌جان پناه برد و رفیق و فرزند خوانده‌اش ملا محمد عمر به عقب او شتافت و اورا در گندم‌زار غرق خون یافت و در سر زانوی وی بعد از چند دقیقه داعی اجل را لبیک گفت. (از قول فرزند ملا عمر شادروان داعی)

سنگ‌توده سنگ‌وره دولت محمد بی‌جنگ وره
کشتند پاچا انوره
ای پادشاه عالم گوش دار که عرض دارم
صد غزار قرضدارم
صد حیف های بخارا صد حیف های بخارا
صد غزار قرضدارم

جنازه‌های انور پاشا و دولت محمد بی در «بوستان چگن» دفن شدند که هزاران نفر تا امروز به زیارت‌های ایشان اتحاف دعا می‌نمایند. فرزند دانشمند ملا عمر بیک شادروان داعی که اوهم کتابی درباره قیام ابراهیم بیک مجاهد تهیه داشته است به نویسنده این سطور در پشاور گفت که خاطرات انور پاشا و خاطرات خود ملا عمر خان در چاه‌آب ولایت تخار در یکی از اتاق‌های خانهٔشان قرار داشت ولی او نمی‌دانست که در هجوم کمونستان افغانستان آن خاطرات هنوز وجود دارند یا خیر.

www.enayatshahrani.com

حاتم بیک مشهور به اوتم بیک یا وطن بیک

یکی از شخصیت‌های برجسته جهادی ماوراءالنهر که با روانشاد غازی ابراهیم بیک لقی یکجا جهاد می‌کرد حاتم بیک بود او یک قوماندان برجسته و رزمنده باغیرت و پهلوان پیل‌تن بود از او در تمام قطغن‌زمین و بدخشان و تورکستان جنوبی هنوز هم داستان‌های رزمجویی‌های ابراهیم بیک و حاتم بیک را در شب‌های زمستان بزیر صندلی‌های گرم، قوشخانه‌ها، در مجالس، توی‌ها و شادمانی‌ها و حتی در مجالس سوگ مردمان با یکدیگر قصه می‌کنند و می‌گویند و جوانان و خوردسالان به شنیدن قصه شهادت این مجاهدین همه تن گوش می‌شوند. یکی از دلایلی‌که در این مناطق یادشده مردمان سخت برعلیه روس‌ها رزمیدند تأثیر همین داستان‌ها و قصه‌ها بوده است.

داستان کشته شدن حاتم بیک را که در مجالس آغاز می‌نمایند در اخیر مجلس اشک از چشمان همه شنونده‌گان می‌ریزد.

محمد اسمعیل مشفق یک‌تن از نویسندگان مزارشریف در جریده «اندیشه» که به سردبیری شادروان اسدالله ولوالجی در شهر مزارشریف در زمان حاکمیت جنبش ملی اسلامی افغانستان در تورکستان و

قطغن‌زمین به نشر می‌رسید درباره حاتم بیک معلومات موثق یعنی چشم‌دید مردمان را می‌نگارد او می-نویسد: «بعد از اینکه ابراهیم بیک لقی از دریای آمو بطرف ماوراءالنهر می‌رود و خاک افغانستان را ترک می‌نماید. حاتم بیک با یک‌عده از یاران خود بطرف بلخ راهی می‌شود، دوستان او خالدار بیک، چاری لقی، جمعه ایشیک و خواهرزاده حاتم بیک بنام یولداش بیک که تقریباً بین نه تا سیزده شخص می-شدند در دامنه کوه البرز قرار می‌گیرند.

اما مدتی بعد حکام وقت از وجود آنان احساس ترس نموده و در مقابل‌شان سوقیات نظامی را سر براه می‌سازند و تعرضات زیادی را برعلیه آن مجاهدان صورت می‌دهند؛ بناءً حاتم بیک با یاران خود به ارتفاعات کوه‌های ولسوالی سانچارک در مواضع مستحکم خودرا قرار داده و بدفاع از خود می‌پردازند؛ آن ارتفاعاتیکه حاتم بیک موضع گرفته بود مردمان آن ارتفاعات را بنام «تپه حاتم بیک» یاد می‌نمایند.

حکومت نادر بعد از خروج ابراهیم بیک هر فرد مسلح ماوراءالنهری را دستگیر و سلاح شان را ضبط می‌نمود و از جمله از ورود حاتم بیک به سانچارک حکومت اینان را سخت در زیر فشار قرار می‌دهد؛ چنانچه چندین برخورد بین ملیشه‌های افغانی و گروه حاتم بیک صورت می‌گیرد و در همه این جنگ‌ها حاتم بیک کامیاب می‌گردد و عمال حکومت را پی هم شکست می‌دهد و قریه‌های بسیاری را در زیر فرمان خود قرار می‌دهد او سعی می‌کند که بشیوهٔ عیاران با مردمان عمل و رفتار نماید، ظالمان و سودخواران را جزا داده و با بی‌نوایان و ضرورت‌مندان همکاری و یاری می‌نماید.

چون سلاح‌های زیادی را حاتم بیک از مردمان مهاجم افغانی بعد از شکست‌شان بدست می‌آورد لذا آن سلاح‌ها را در دشت شیرم از محلات سانچارک مخفی می‌دارد و از آن راز بجز از دوستان بسیار نزدیک و یک شخص که مسؤول استخبارات او می‌باشد بنام «کریمی لقی» کسی نمی‌داند.

حکومت وقت به اندازه توان فشارهای زیادی بر قوه حاتم بیک وارد می‌کند؛ ولی بصورت قطع نمی-تواند اورا شکست دهد ویا بدست آورد؛ پس به فعالیت‌های مخفی دست می‌زند و هم‌چنان به کسانیکه حاتم بیک را دستگیر نماید وعده انعامات را می‌دهد و به اثر فعالیت یک‌تعداد از گماشته‌گان حکومت کریم لقی مخفی‌گاه سلاح را به آنان نشان می‌دهد و ایشان سلاح‌های غنیمتی حاتم بیک را می‌گیرند و بعد از اینکه حاتم بیک از موضوع خبر می‌شود به اقراری کریم لقی آن اشخاص را می‌یابد و بر آنان فشار وارد می‌سازد تا سلاح‌ها را مسترد نمایند آنان هم ظاهراً اعتراف نموده و قول می‌دهند که دوباره سلاح‌ها را بدهند.

بدبختانه حاتم بیک و همراهانش را یک‌تعداد از همان اشخاص گماشته‌گان حکومت بفریب در محفل «گوراوغلی گویی» دعوت می‌نمایند و دم– دم صبح حاتم بیک و همراهانش را آن اشخاص به همکاری حکومت دستگیر می‌نمایند.

حاتم بیک به بسیار خونسردی می‌گوید که از روزیکه من در قریه شما آمده‌ام بجزء از همکاری با ضعیف و ناتوانان چیزی دیگری نکرده‌ام و شما متأسفانه فریب حکومت را خورده‌اید و بدانید که حکومت به شما هم وفا نخواهد کرد. و توقع من از شما اینست که لطفاً مرا به حکومت زنده تسلیم نکنید و خودتان به قتل من دست بزنید و در همین خاک دفن نمائید؛ از طرف دیگر از شما متوقع‌ام خواهرزاده

www.erayatshahrani.com

نوجوانم یولداش بیک که در همه فعالیت‌های جهادی مرا همراهی نموده و می‌خواستم اورا مجاهد راه اسلام تربیه نمایم صدمه نرسانید. زیرا او فعلاً خوردسال است و در آینده مجاهد خوبی خواهد شد.

بدبختانه عمال شوم و مزدور حکومت بعد از اینکه یولداش بیک نوجوان مجاهد را به پیش چشمان حاتم بیک بقتل رسانیدند چند لحظه بعدتر خود حاتم بیک را شهید ساختند. وصیت حاتم بیک همین بود که اگر قصد کشتن یولداش را داشته باشید به پیش چشم من نکشید. ولی برخلاف خواهش او در مقابل چشمانش اورا شهید ساختند.

موی‌سفیدان مزار و میمنه و قطغن از جوانمردی حاتم بیک به این جمله بسنده می‌کنند «هی دیگه حاتم بیک واری نفره مادر نمی‌زایه».

ایشان داود و یک‌تعداد از مجاهدان دیگر ماوراءالنهر

یکی از فضلا و علماء و دانشمندان مشهور ماوراءالنهر می‌باشد. ضمناً حافظ قرآن مبارک بود و زمانیکه ابراهیم بیک لقی به افغانستان داخل شد، ایشان داود را بحیث امام خود مقرر داشت؛ ایشان داود قبل از ابراهیم بیک به افغانستان آمده بود و ایشان داود قرآن پاک را به آواز رسا و گیرا قرائت می‌کرد و در ادبیات نیز دست‌رسی کامل داشت و یکی از بیدل‌شناسان مشهور بود، در مجالس او یک‌عده کثیر آزاد با او اشتراک می‌کردند و درباره اشعار بیدل، مولانا و حافظ بحث‌ها می‌نمودند.

ایشان داود بجرم اینکه او پیش‌امام ملا ابراهیم لقی بود با یک‌عده زیاد مهاجران بخارایی در کابل بزندان انداخته شد و مدت شانزده سال در محبس بسر برد و وفات او در ینگی قلعه که از ولسوالی‌های ولایت تخار می‌باشد و در ماوراء کوکچه واقع است در سال (۱۳۴۷هـ ش) صورت گرفته است.

کوهکن بیک: او یکتن از مجاهدان راه اسلام و شخصیت سر بکف بوده و با ابراهیم بیک یکجا شهید گردیده است؛

حییت بیک: یکی از قوماندانان بزرگ ابراهیم بیک بود که در وقت جهاد در ماوراءالنهر شهید گردید؛

خرم بیک: برادر حییت بیک می‌باشد که بعد ازشهادت حییت بیک بجایش قرار گرفت این قوماندان بزرگ اسلام در جنگ‌های داخلی افغانستان به شهادت رسیده است؛

عادل بیک: یکی از سر افسران جهاد بوده و با ایگم بیردی یکجا جهاد می‌کرد. چون ایگم بیردی زخم شدید برداشته بود و نمی‌توانست از مجروحیت بسیار شدید به جهاد ادامه بدهد با عادل بیک هردو به قوای روس تسلیم شدند. روس‌ها به ایگم بیردی گفتند که باید به افغانستان بروی و سر حاتم بیک را بیاوری؛ او چون مجروح بود و حرکت کرده نمی‌توانست به عوض او عادل بیک را فرستادند و عادل بیک با یک نفر روس بداخل افغانستان آمد تا حاتم بیک را از میان بردارد؛ عادل بیک چون مجاهد بود و هم ایگم بیردی به او مشورهٔ خصوصی داده بود؛ بعد از دخول به افغانستان آن روس را سر می‌برد و سلاح و مهمات او را گرفته واپس به آنطرف نمی‌رود.

ایگم بیردی: از شخصیت‌های بسیار مشهور و از قوماندانان نهایت جسور و از مجاهدان دلیر ماوراءالنهر است وقتیکه اولاده خود را در چاه آب افغانستان می‌رساند دوباره به جهاد بر می‌گردد و

www.enayatshahrani.com

طوریکه ذکر شد بعد از برداشت زخم شدید از تیر روس‌ها تسلیم می‌شوند و روس‌ها او را اعدام می‌نمایند؛

قوقن بیک: وی پسر صفر محمد بیک و از جمله طرفداران ابراهیم بیک که از طرف حکومت در کابل اعدام شد؛

خالدار بیک: یکی از شخصیت‌های مشهور و مجاهد بود که به قومانده ابراهیم بیک جهاد می‌کرد و در افغانستان وفات نمود؛

ملا ذاکر: یکی از شخصیت‌های بسیار مهم بود که به جهاد عشق می‌ورزید و ابراهیم بیک را تشویق می‌کرد تا زودتر به ماوراءالنهر برگردد و به جهاد آغاز نماید، ملا ذاکر نیز بعد از گرفتاری اعدام گردید؛

با ناق بیک: پسر دولت محمد بی مشهور می‌باشد که او هم بعد از رفتن به ماوراءالنهر به همراهی ملا ابراهیم بیک به اصابت گلوله زخم برداشت و بعدها اعدام گردید؛

کمال پروانه‌چی: یکی از شخصیت‌های مشهور و مجاهدان دلیر می‌باشد که با ابراهیم بیک یکجا سال‌ها را به جهاد سپری می‌نماید؛ او در افغانستان آمد و در گوشه‌ای حیات بسر می‌برد اما عمال سیاه‌روی روس‌ها بصورت مخفی از دریا عبور نموده در خاک افغانستان بخانه او حمله می‌کنند و اورا شهید می‌سازند و سر اورا با خود به روسیه می‌برند؛

راز محمد بیک: برادر شیر محمد بیک می‌باشد که او را شیر محمد بیک با پنجصد نفر مجاهد به نزد انور بیک می‌فرستد تا با اویکجا به جهاد ادامه دهد؛

عبدالقادر بیک: فرزند دولت محمد بی مشهور و از مجاهدان با نام و نشان ماوراءالنهر است؛

دانیال بیک: این مجاهد بزرگ و شخصیت برازنده ماوراءالنهر به حدی شخصیت عالی و مهم داشت و تا اندازه‌یی در جهاد جسارت‌ها نشان داده بود که بعد از شهادت انور پاشا مجاهدان او را بجای انور پاشا برهبری مجاهدین مقرر کردند؛

ملا عبدالقادر: یکی از مجاهدان دلیر ماوراءالنهر بود که برعلیه روس‌ها جهاد می‌کرد و او فعالیت‌های تحت فرمان اعلیحضرت امیر سید عالم خان مرحوم را اجرا می‌نمود؛

ایشان سلطان: شخصیت مهم جهادی است که با انور پاشا یکجا جهاد می‌نمود؛

علی رضا: یکی از اعضای کودتا برضد روس‌ها می‌باشد؛

عثمان خواجه: نیز بفرمان انور پاشا با علی رضا یک کودتا برعلیه روس‌ها را تنظیم نمود؛

ارگش: یکی از شخصیت‌های مبارز و مسلمان تورکستان بود که تا سپتمبر (۱۹۱۸م) بقول «جنبش باسمه‌چی» خود را امیرالمسلمین اعلام می‌نماید و یکی از رهبران جنبش اسلامی تورکمنان بود که بعد از خانان خوقند مثل آنان تاج‌گذاری نمود؛

جنید خان، خان تورکمن: تورکمن‌ها یکی از طوایف و عشایر تورکان است، بدبختانه روس‌ها طبق کارهای معموله و به روش انگلیس‌ها در تفرقه‌اندازی دست رسا داشتند و سعی کردند میان تورکمن و دیگر طوایف تورکان که برادر هم‌خون، هم‌زبان و هم‌مذهب همدیگر می‌باشند تفاوت‌هایی ایجاد نمایند از

www.enayatshahrani.com

جنگ انداختن ایشان بهره‌ها بردند این تفرقه‌اندازی را میان تورک و تاجیک، قرغیز و قزاق و تاتار و آذر وغیره نیز دامن زدند. ذکی ولیدی طوغان از علمای مشهور تورکستان که در اول طرفدار سرسخت انقلاب کمونیسم بود و بعدها به تورکیه فرار کرد چنین اعتراف می‌کند: «روس‌ها که از دشمنی اوزبیک و تورکمن سود می‌بردند به آن دامن می‌زدند». (قیام باسمه‌چیان ص ۵۷)

جنید خان یکی از شخصیت‌های زمین‌دار و باقدرت تورکمنان در خیوه بود؛ او یک شخص بسیار باغیرت و دلاور بود، قوم تورکمن را بسیار دوست داشت، جنید خان در اول بجای اینکه بنام اسلام و کفر بجنگد بنام تورک و روس جنگید اما بعدها ملتفت این نکته گردید و دانست که جنگ کفر و اسلام مقدس‌تر از جنگ نشنلیستی می‌باشد. او در اول قدرت خود یک حکومت نظامی را بوجود آورد. در کتاب «جنبش باسمه‌چیان» مروت می‌گوید که: «جنید یک سیستم حکومت را به وجود آورد که ستون فقرات آن را آلتی باشی‌ها (قوماندانان نظامی محلی) تشکیل می‌داد. این قوماندانان به جنید مسؤل بودند و به خان خیوه کدام کاری نداشتند». ص ۵۷

روس‌ها تا درجه آخری سعی می‌کردند از طریق جوانان و تفرقه‌اندازی‌های قومی برعلیه جنید خان فعالیت کنند در حالیکه جنید به فکر استیلای بسیاری از ساحات تورکستان حتی تا آمو دریا بود.

روس‌ها با جوانان و عساکر منظم روس با سلاح‌های خفیفه و ثقیله به طرف مربوطات جنید خان حرکت کردند و جنید خان مجبوراً به طرف قراقرم حرکت کرد. و روس‌ها درین وقت حساس برعلیه جنید خان به تبلیغات سوء پرداختند و اورا که بزرگترین ملاک و شخصیت برازنده وطن بود بنام مزدبگیر انگلیس تهمت بستند.

روس‌ها بزودی صدراعظم و وزیر دفاع وغیره شخصیت‌های مسلمان و مردمی را تیر باران کردند و اشغال خیوه در حقیقت یک زنگ‌خطر به بخارا بود و امیر سید عالم خان از این موضوع آگاه بود و سعی می‌کرد راه‌های مطلوب را بخود انتخاب نماید.

بعداً یک گروپ مردمان تورک بطرف خیوه حمله آغاز نمودند و بسیاری مناطق خیوه را بدست‌آوردند که درین قیام عمومی مردم هم شامل بودند، ملاها، دانشمندان و ملاکین همه شرکت داشتند و البته رهبری این حرکت را در همه حال خود جنید خان به پیش می‌برد و این حرکت در سال (۱۹۲۴م) واقع شد. جنید خان سعی بخرچ داد که مرکز خیوه را بدست آرد و روس‌ها با قوای بسیار زیاد خود بدفاع آن پرداختند و کمک‌های خارجی برایشان از طرف روس‌ها رسانیده شد.

هم‌چنان روس‌ها با قوای کمونست‌های داخلی، قوای سرخ شوروی و سلاح‌ها و مهمات و عساکر تازه-دم با جنید خان قهرمان باغیرت تورکمن در سادیوار جنگ دیگری را سر براه ساختند که طرفین تلفات زیادی و کشته‌ها بجا گذاشتند و جنید خان در این جنگ بسیار مدهش که شهر خیوه را محاصره کرده بود، از محاصره دست کشید، زیرا منظماً کمونستان و روس‌ها مناطقی را که او در آن در حرکت بود و فعالیت می‌کرد بمباران می‌کردند، بادرنظرداشت این موضوع جنید خان خود را بطرف صحراهای دورتر از آنان قرار داد.

www.enayatshahrani.com

در بین تورکمنان یک‌عدهٔ زیادی مجاهدین بروز کردند که متأسفانه همانند سایر مجاهدین مناطق دیگر نام‌های گرامی و محبوب‌شان ذکر نگردیده است و طوریکه گفته آمدیم خدا آن روزی را بیاورد که نام‌ها و کارنامه‌های قهرمانان ماوراءالنهر را کسانیکه یادداشت‌ها دارند در قید مطبوعات آورند تا مردمان و محققان از آن استفاده نمایند.

تورکمنستان که در کنار اوزبیکستان قرار دارد در دامن خویش علمای دینی بسیار پرورانیده است با اغتنام از وقت باید گفت که علامه سبکی در طبقات‌الشافعیه گفته که: «مرو واسطه‌القعد و خلاصه‌النقد» است و علاوه می‌کند: «مرو شهر بس بزرگ، رهایشگاه عظیم، بهارستان علما و عشرت‌کدهٔ ملاک و وزراست». (طبقات‌الشافعه، ج ۱ – ص ۱۷۳)

در تورکمنستان امامان و پیشوایان بزرگ دین متولد گشته اند، بریده بن حصیب(رض) از صحابه کرام در مرو می‌زیستند. در تورکمنستان علم حدیث بسیار پیشرفت کرده بود. حافظ محمد بن غیلان از همین خاک است (۲۳۹هـ ق). ابو درداء مروزی (۳۶۷هـ ق)، هدیه بن عبدالوهاب مروزی (۲۴۱ هـ ق). امام ابو اسحاق ابراهیم بن احمد مروزی (وفات ۳۴۰ هـ ق) و امام نسایی از همین خاک پر فیض می‌باشند و صدها محدث و مؤلف و دانشمند دیگر از همین خاک تورکمنستان سر برآورده اند.

شیرمحمد بیک

وی یکی از برازنده‌ترین و سرسخت‌ترین دشمنان روس‌ها و از مجاهدین باقدرت و نیروی ماوراءالنهر می‌باشد. شیر محمد بیک را از بس که روس‌ها دشمن واقعی می‌دانستند بنام (کور شیرمت) یاد می‌کردند. شیر محمد بیک هرکی را که دشمن روس‌ها بود دوست می‌دانست و او را تقویه می‌کرد.

چون انور پاشا یا قهرمان تورک به روس‌ها ضربه‌های شدید وارد کرد شیر محمد بیک فوراً پنجصد نفر از مجاهدین خودرا به سرکرده‌گی برادرش راز محمد بیک به کمک انور پاشا فرستاد.

شعار بزرگ شیر محمد بیک این بود که می‌گفت: «تورکستان برای تورکستانیان است». شیرمحمد بیک کتاب خاطرات دارد، که نظر به گفتار ذکی ولیدی طوغان، او کتاب خاطراتش را دیده و خوانده است.

محمد امین خان که قوای او بنام «لشکر سفید مسلمانان تورکستان» یاد می‌شد در یکی از جنگ‌های مدهش با روس‌ها شکست خورد و جان به سلامت برد ولی بعدها محمد امین و یک‌تعداد از همراهانش به روس‌ها تسلیم شدند در این وقت شیر محمد بیک که با آنان بود قطعاً به روس‌ها تسلیم نشد. بعد از اینکه محمد امین به روس‌ها تسلیم شد، روس‌ها اورا نزد شیر محمد بیک فرستادند تا تسلیم شود ویا رابطه خوب با روس‌ها داشته باشد. شیر محمد بیک این موضوع را که محمد امین نزد او بیاید از خدا می‌خواست؛ زیرا او به روس‌ها تسلیم شده بود و این خلاف آرزوی شیر محمد بیک بود بمجرد اینکه محمد امین نزد شیر محمد بیک آمد، محمد امین را جابجا هلاک ساخت.

شیر محمد بیک در ماه می (۱۹۲۰م) به همکاری سایر جنبش‌های اسلامی یک حکومت اسلامی را اساس گذاشت، هم‌چنان شیر محمد بیک که خیلی ضعیف و پیر شده بود در تومان مرغیلان در مقابل

www.enayatshahrani.com

روس‌ها بشدت دفاع کرد و در کنار او اسرائیل بیک در تومان اندیجان نیز به دفاع شدید در مقابل روس-ها دست یازید.

شیر محمد بیک که به هیچ نیروی روسی تن در نمی‌داد و مقاومت‌های قوی را برپا می‌کرد کسانیکه فریب روس‌ها را خورده بودند به شیر محمد بیک دعوت می‌دادند تا با آنان یکجا شود و حتی نظام خواجه نیز آخرین خواهشات خودرا به شیر محمد کرد و گفت که با آنان برود ولی شیر محمد بیک طوریکه گفته آمدیم به آنگونه خواهشات برخلاف بود، در ماه می یعنی اول (رمضان ۱۳۳۷هـ) برادر خود تاش محمد را به افغانستان به عنوان نماینده فرستاد و خود مشغول تشکیلات اداری خوقند قدیم گردید. تشکیلات او چنین بود:

۱ - ملا جان قاری را به اسم رئیس؛

۲ - اکبر خان ایشان را منحیث شیخ‌الاسلام؛

۳ - عبدالسلام قاری را بحیث سرکاتب؛

۴ - نذیر جان بحیث مدیر مالیه؛

۵ - ملا حاجی نیاز را بحیث وقایع نگار.

و همین‌سان یک شورای اسلامی را برپا کرد که مشتمل بر دوازده نفر بودند و ایشان اشخاص نهایت معتمد شیر محمد بای و فرغانه‌چی‌ها بودند هم‌چنان شیر محمد بیک، قاضی، مینگ‌باشی، امین و ایلیک باشی‌ها را تعین و شخصی را بحیث سرکرده و کلان کارخانه اسلحه‌سازی مقرر کرده بود.

شیر محمد بیک بعد از اینکه ضعف و ناتوانی بر او غلبه یافت مدتی خودرا در نیزارهای شمال مرغیلان مخفی نگهداشت و قرار روایات کتاب‌های «جنبش باسمه‌چی» و «قیام باسمه‌چی» بطرف افغانستان شتافت. سال (۱۹۲۲م).

www.enayatshahrani.com

حاجی سمیع و چند تن دیگر از مجاهدان ماوراءالنهر

امیر سید عالم خان زمانیکه از قصر سلطنت خویش برآمد، سعی کرد، شخصی را به قیادت مبارزین مسلمان پیدا کند و آنرا کفیل خود بسازد. در آن حالت پریشانی او حاجی سمیع را به قیادت تعیین نمود و سالم پاشا که از دوستان انور پاشا بود با حاجی سمیع وی را همراه ساخت حاجی سمیع، ایشان سلطان را که از همراهی با او و جهاد اباء ورزیده بود دستگیر نموده اعدامش کرد. حاجی سمیع بعد از اینکه از طرف عساکر روس تحت فشار آمد و بطرف دریای آمو فرار کرد و قبل از فرار خود یک بیانیه جذاب بمردمان تاجیک ارائه داشت و بطرف افغانستان رفت قبل از رفتن به افغانستان بقرار روایت: «جنبش باسمه‌چی» او که با انور پاشا یک‌جا جهاد می‌کرد به دوشنبه سفر کرده عثمان خواجه و علی رضا را با خود متفق ساخت و بر ضد روس‌ها یک کودتا را سر براه نمود.

عبدالسلام قاری: یکی از مجاهدین سترک و همکار شیر محمد بیک بود؛

اسرائیل بیک: از شخصیت‌های بسیار مهم و مبارز ماوراءالنهر بود که رهبری جبهات مجاهدین را بدست داشت. چنانچه زمانیکه شیر محمد بیک قوماندهٔ مجاهدین مرغیلان را بدست گرفت، اسرائیل بیک رهبری و قوماندهٔ مجاهدین اندیجان را بدست داشت؛

محمد امین بیک: او یکی از رهبران برجسته مسلمانان، در مراحل اولیه جنبش آزادی‌خواهی و ملی مسلمانان تورکستان بود؛ قوای محمد امین بنام «لشکر سفید مسلمانان تورکستان » یاد می‌گردید.

در اثر «جنبش باسمه‌چی» درباره محمد امین چنین آمده است: «عسکر سرخ با تمام قدرتش بالای محمد امین بیک حمله نمود، دسته و گروپ محمد امین بیک با شکست مواجه گردید ولی خودش توانست از صحنه جنگ فرار نماید ولی بعدها محمد امین خان و یک‌تعداد همراهانش به دشمن تسلیم شدند». محمد امین بعداً بحیث نماینده روس‌ها نزد شیر محمد بیک می‌آید و شیر محمد بیک اورا بقتل می‌رساند؛

خالدار بیک: از همراهان حاتم بیک و از جمله مجاهدان مشهور است. و شاید این همان خالدار بیک باشد که با ابراهیم بیک یکجا جهاد میکرد.

چاری لقی: از همراهان حاتم بیک از جمله مجاهدان مشهور است؛

جمعه ایشیک: از همراهان حاتم بیک و شخصیت مشهور و مبارز ماوراءالنهر می‌باشد؛

یولداش بیک: این مجاهد جوان خواهرزاده حاتم بیک بوده و همرای وی جهاد کرده است وی را با حاتم بیک که مامایش بود در قریه سانچارک، طرفداران حکومت افغانستان شهید کرده اند؛

محی‌الدین قورباشی: این مجاهد سر بکف یکی از مجاهدان دلیر و معروف بود بعد از شیر محمد بیک مقام رهبریت مجاهدین را بدست می‌گیرد؛

مظفر قاری: این مجاهد یکی از همکاران و هم‌رکابان شیر محمد بیک می‌باشد؛

اصیل بیک: یکی از قوماندان انور پاشا بود که در سمرقند فعالیت داشت همراهان اصیل بیک، قاری کامل و اصیل قوکسا بودند؛

قره‌قل بیک کورگان: از قوماندانان جهادی انور بیک بود؛

بهرام خان: از قوم تاجیک از جمله قوماندانان انوربیک بود؛

رحمان‌قل خان: از جمله رهبران بزرگ مجاهدین می‌باشد. در تورکستان هنوز هم بنام او شعرها در بین مردم مروج است و خواننده‌ها از قهرمانی‌های او کمپوزها ساخته اند؛

مکیان فاراب: از قوماندانان انور بیک بود؛

www.enayatshahrani.com

حلیم‌قل بیک: از قوماندانان جهادی انور پاشا بود؛

همراه‌قل بیک: از رهبران مجاهدین بود؛

عبدالحلیم: یکی از قوماندانان مجاهدین بود؛

قاری محمد: از قوماندانان مجاهدین بود؛

اسد بیک: از قوماندانان مجاهدین بود؛

اقبال بیک ساری: از قوماندانان مجاهدین بود؛

حاجی عبدالقادر اورگوت: این شخص در اول طرفدار روس‌ها و بعداً رهبری مجاهدین را داشت؛

مامور نیازی بیک: یکی از شخصیت‌های تعلیم‌یافته مجاهدین بود؛

تراب بیک: هم از جمله مجاهدین تعلیم‌یافته بود؛

ملا همراه‌قل جزاقلی: در جمله اولین مبارزین اسلام و یکی از قوماندان‌های مجاهدین بود؛

یوسف بیک: از قوماندان مجاهدین در گروپ انور پاشا بود؛

نصرت بیک: از جمله قوماندانان انور پاشا بود؛

عبدالقهار: یکی از مبارزین مشهور مسلمانان بود.

تعداد مجاهدین ماوراءالنهر از صدها هزار تجاوز می‌نماید. احصائیه شهدای ماوراءالنهر هنوز گرفته نشده و شاید صورت درست آن هرگز بدست نیاید زیرا تمام اسناد در وقت استعمار روس‌ها از بین برده شده است. هم‌چنان موی‌سفیدان و کلان‌سالانی که همه این کشتار و قتل عام‌ها را توسط روس‌ها دیده بودند وفات کرده اند و از ترس جان یادداشت نگرفته اند.

مسلمانان مبارز ومجاهدین ماوراءالنهر را روس‌ها «اشرار» می‌گفتند و این عجب بود که مردم از خاک، دین و ناموس در مقابل تجاوز روس‌ها دفاع می‌کردند آنان را «اشرار» نام می‌نهادند.

مترجم کتاب «قیام باسمه‌چیان» علی کاتبی کلمه «باسمه‌چی» را روسی گفته و معنی آنرا به زبان روسی «یاغی» آورده است. اما این نادرست است کلمه «باسمه‌چی» کلمه تورکی است معنی مهاجم ویا ایلغارکننده را می‌دهد و روس‌ها این کلمه را بمعنی تبلیغ برعلیه مجاهدان تقریباً بمفهوم «اشرار» استعمال می‌کردند.

www.enayatshahrani.com

گفته‌های ناشنیده از زبان ذوالفقار خان درباره انورپاشا

«مطابق حدیث مبارک حضرت محمد(ص) که فرموده اند. من اعان ظالماً سلطه‌الله علیه: یعنی کسیکه به ظالمی کمک کند، خداوند(ج) همان ظالم را بجان خودش مسلط می‌سازد». (ص ۱۶۶ کتاب منشی ملا احمد خان هروی تألیفی، وزیر اخی کرخی)

«تا جائیکه مشهود است، در موضوع تورکستان دولت افغانستان مراعات حفظ مناسبات را می‌کند، ورنه به این آسانی روس‌ها نمی‌توانستند، ممالک غنی و آباد اسلامی را محو و به مملکت پهناور خویش ادغام کنند». (ص ۱۶۳ همان کتاب)

در کتاب «منشی ملا احمد خان هروی تألیفی محمد وزیر اخی کرخی چاپ کانادا در سال ۱۹۹۸ میلادی» این مطالب را می‌خوانیم:

«یکنفر از خوانین طائفه جمشیدی بنام ذوالفقار خان پسر مرحوم محمد زمان خان که شجاعت و مردانگی این خاندان در حفظ وطن خصوصاً در حمله قاجاری‌ها در هرات در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ درج است. ذوالفقار خان با سه پسرش بنام‌های محمد نبی، حاجی شیرعلی خان تا (۱۳۳۷هـش) حیات داشت او قصه می‌کرد، که پدرم ذوالفقار خان در قطغن با سردار محمد نادر خان رئیس تنظیمیه در تماس بود و چون خان تربیه یافتهٔ دربار و مدت‌ها بدربار سلاطین هرات، قندهار و کابل مقام عمده را ایفا کرده بود طرف توجه سردار محمد نادر خان واقع شده همه روزه بدربار حاضر و در امور مرجوعه از وی نظرخواهی می‌شد، ذوالفقار خان قصه کرده بود که انور پاشای ترکیه مدت زیادی را در فرغانه و بخارا مشغول جهاد بود و از هیچ‌طرف کمک و پشتیبانی به او نمی‌رسید قاصدها و مراسلات متواتر او به سردار محمد نادرخان می‌رسید که از متون آن معلومات کافی ندارم، واضح است که انتظار حمایت و کمک از دولت افغانستان را داشت. اخیراً سردار محمد نادرخان لازم دید تا هیئتی را نزد انور پاشا بفرستد، هیئت مشکلات دولت و موقف فعلیه افغانستان را (سراپا معاذیر دروغ و ساختگی بود) با معاذیریکه نمی‌تواند با مجاهدان کمکی بنماید حضوراً به او بگوید، ذوالفقار خان خود در این جمله هیئت بود.

ذوالفقار خان قصه کرده است که ما رفتیم و پیام و سفارش‌های سردار محمد نادر خان را با خود داشتیم. در بین کوه‌های که مقر جهاد انور پاشا بود رهنمایی شدیم، چند شب و روز وقت گرفت تا آنجا رسیدیم، در همان بیابان سراپرده‌های مکمل و لشکری تنظیم‌یافته دارای تشکیلات منظم عسکری مانند ممالک پیشرفته آن زمان بود مارا به‌جایی رهنمایی کردند، به انتظار نشستیم در اطراف ما عساکر نگهبان بودند چندی بعد در انتظارخانه بعد از صرف چای و نان مارا به حضور انور پاشا بردند، مرد خیلی فهمیده و با وقار و دارای سیمای خوب بود و از روحیه‌اش شجاعت نمودار و از ناصیه‌اش ایمان پدیدار بود؛ بسیار متواضع و بزبان تورکی صحبت می‌کرد ترجمان به زبان دری در مجلس حاضر بود و ماهم ترجمانی با خود برده بودیم.

www.erajatshahani.com

دربار شاهانه در آن بیابان و سنگر جهاد داشت که به حیرت رفتیم، صحبت آغاز شد، ما سفارش‌های سردار محمد نادر خان را زبانی آنچه گفته بود و فرموده بود از روی یادداشت خود برایش گفتیم و همه را با دلایل مفصلاً ارائه کردیم همه گفته‌های ما را به غور و تعمق گوش گرفت.

در جواب ما گفت: ممالک اسلامی این سرزمین مورد هجوم کفر واقع شده و تجاوز به دین، مذهب، مسجد، شرف و ناموس مسلمانان صورت گرفته ما کمر خود را به جهاد در مقابل کفر بسته کرده‌ایم و در این راه از همه نعمات دنیایی و حتی خانواده و اولاد خود گذشتیم، به هیچ‌کس هم فشاری و اصراری نمی‌ورزیم که با ما همراه شود: حتی به برادران هم‌سنگر خود؛ ما وظیفه خود می‌دانیم که صدای جهاد خودرا و ظلمی که بر مسلمان‌ها می‌شود به سمع صاحبان قدرت که به همسایگی ما قرار دارند برسانیم اگر به جهاد سهمی می‌گیرند وظیفه اسلامی و ایمانی خود را ایفاء می‌نمایند خوب و اگر به ملحوظات مفاد دنیایی خود را بی‌طرف کشیده و به این نام از جهاد شانه خالی می‌کنند نه خود جهاد می‌کنند و نه از مجاهد حمایت می‌کنند، البته خدا می‌داند به اعمال شان.

ما از دولت افغانستان هیچ کمکی و معاونتی در جهاد نمی‌خواستیم. همین‌قدر تقاضا داشتیم، زمانیکه در قسمت تورکستان اشغالی و محاربه با روس عرصه ما تنگ شود برای دم‌راستی در داخل افغانستان آنهم در کوهستان‌ها می‌آمدیم و نفس راست می‌کردیم تا آماده‌گی حمله مابعد را می‌گرفتیم اینقدر می-خواستیم مطمئن شویم که دولت افغانستان بما حمله نکند.

اگر همین جواب را نادرخان در روزهای اول تقاضا به ما می‌داد ما به کار خود می‌فهمیدیم آن وقت اینقدر ضعیف هم نشده بودیم دو سال را این شخص به امروز و فردا به اخذ اجازه از حضور امان‌الله خان پادشاه افغانستان گذشتاند؛ حالا که تمام قوای ما به شهادت رسید جواب یأس می‌دهد. از شواهدی که بدست آمده در این مدت این شخص بی‌دلیل پیشنهادات مارا به سمع امان‌الله خان نرسانیده و حتی چندین بار تقاضا کردم که موقع داده شود خودم بکابل رفته شخصاً با امان‌الله خان مذاکره کنم. اما این شخص به وعده‌های غیر حقیقت ما را نگذاشت نزد شاه برویم. وقتی بما جواب رد می‌دهد که همه راه بما ذریعه روس بسته شده جز کشته‌شدن بدست روس چاره‌ای نداریم.

توکل ما به خداوند(ج) و مرگ در راه خدا، دین اسلام و خاک و وطن اسلامی افتخار ماست، دنیا با ظاهر فریبنده‌اش گذشتنی است، امیدواریم در کوششی که حتی‌الوسع کرده‌ایم جهاد برحق و مشروع در راه خدا بوده، خداوند(ج) از ما راضی باشد. (از صفحه ۱۶۵ تا ۱۶۹ همان کتاب)

www.ayatshahari.com

www.enayatshahrani.com

فصل چهارم

بعضی یادداشت‌ها درباره ملا ابراهیم لقی

مجاهد و قهرمان ابراهیم بیک لقی
«امروز بخارا فردا افغانستان»

داکتر عنایت‌الله شهرانی

(جریده امید شماره (۲۰۱) سال ۱۹۹۶ مسیحی، اندیانا)

در شماره (۱۸۴) جریده امید در صفحه ششم عنوان «ابراهیم بیک لقی و اتم بیک...» نوشته آقای سید فرهاد به چشمم خورد و به مجرد دیدن عنوان مذکور مرا وادار بدان ساخت تا جریده را مرور ناکرده مضمون مذکور را تا آخر بخوانم.

از فحوای گفتار سید فرهاد چنین دانسته شده که در مجله آئینه افغانستان، جناب سید کریم محمود چنین آورده اند: «واقعات عبارت بودند از جنگ دوم شمالی با حکومت و متعاقب آن دست‌درازی روس‌ها توسط ابراهیم بیک لقی و اتم بیک در ولایت قطغن آنزمان که آن منطقه مرکز تاخت و تاز مزدوران روسی گردیده بود. تا اینکه شاه محمود برادر نادرشاه مامور سرکوبی مزدوران روسی در آن ناحیه گردیدند و... که ابراهیم بیک و اتم بیک را مجال دم‌راستی نمی‌دهند و مجبورش می‌سازند تا با تلفات زیاد از دریای آمور عبور و نزد باداران روسی خود پناه ببرند».

با تائید از نظرات نیک و واقع‌بینانه سید فرهاد، باید علاوه نمایم که در همه امور و ساحات حق‌نویسی و حق‌گویی یک فریضه اسلامی و انسانی است. بخاطر امیال سیاسی حق نباید پوشانیده شود و تاریخ باید مسخ نشود و اینکه درباره خود و خواهشات خود ویا مملکت خود و مردم خود مبالغه‌ها و اغراق را بکار می‌بریم. در حقیقت اهل دانش و مطالعه به معنویات ما پی خواهند برد.

مسئله ابراهیم بیک لقی که به طرفداری از جنبش اسلامی تورکستان و به نماینده‌گی از امیر سید عالم خان پادشاه بخارا برعلیه روس‌ها می‌جنگید. در گذشته بسیار دور واقع نشده است. موی‌سفیدان و آق‌سقالان معمر، واقعات و فعالیت‌های جهادی ملا ابراهیم بیک را بچشم سر دیده اند و همچنان یکتعداد مردمان باسواد آن وقت یادداشت‌هایی به یادگار گذاشته اند؛ از جمله یادداشت‌های ملا محمد عمر که فرزندش داعی آن یادداشت‌ها را طی کتاب تکمیل و تهیه داشته است که نویسنده این سطور آن کتاب را در پشاور خوانده و نظریه داده است.

www.enayatshahrani.com

شاید صحیح‌ترین تاریخ‌ها آن باشد که مردمان و اکثریت جامعه با مقایسه چشم‌دیدها بدان موافق باشند. بدون تردید می‌توان گفت که هیچ‌یک از اشخاصیکه در آن‌دوران فعالیت‌های جهادی شهید ملا ابراهیم بیک را دیده اند تا حال جزئی‌ترین شک و شبهه‌یی به مسلمان بودن و مجاهد بودن او ندارند.

چون جهاد یک فریضه اسلامی و یک امر پروردگاری است که از دوران طلوع اسلام بعنوان «جهاد فی سبیل‌الله » تا حال باقی‌مانده است. نباید این کلمه را تحت اثر ملیت ویا خواهشات شخصی استعمال نمائیم زیرا اسلام سرحد ندارد ما صف‌آرایی‌های پیغمبر بزرگ و رهبریت آن سید المرسلین(ص) را بر مجاهدان در مقابل کفار خوانده‌ایم ملا ابراهیم بیک که خود یک عالم توانا و دانشمند عالی‌مقام در ساحه علوم دینی و سیاست بود. با نیات پاک و پیروی از میراث بزرگان اسلام با عشق آتشین به دین، مردم و خاک پاک بخارای شریف به جهاد در راه خدا دست برد.

این مسئله را که ابراهیم بیک مجاهد بود ویا نبود نمی‌توانیم به قسم‌خوردن حل نمائیم و یا اینکه با زورگویی و فشار بر مردم بقبولانیم بلکه دو راه بسیار معقول را می‌توانیم بخاطر حل و یافتن حقیقت در پیش گیریم. اول: ملاقات و مصاحبه با اشخاص که آن وقایع را بچشم سر دیده اند و دوم اینکه درباره این شخصیت تورکستانی مقالات و تحقیقات بسیار صورت گرفته است، بگونه مثال توجه به مآخذ ذیل باید نماییم:

- کتاب «مجاهد قهرمان ابراهیم بیک لقی» نوشته محمد علم فیض‌زاد، چاپ پشاور، دلو ۱۳۷۲ هـ ش؛
- «قیام باسمه‌چی‌ها» نوشته ذکی ولیدی طوغان، چاپ تهران ۱۳۶۸؛
- کتاب «خاطرات امیر سید عالم خان پادشاه بخارا»؛
- کتاب «تاریخ جنبش اسلامی و ملی مسلمانان آسیای مرکزی در مقابل کمونیسم روس» نویسنده فضل‌الرحیم مروت با ترجمه عبدالجبار ثابت، چاپ پشاور ۱۳۶۳ هـ ش؛
- کتاب «تاریخ حزن‌الملل بخارا» به کوشش محمد اکبر عشیق کابلی، ناشر اتحادیه نویسندگان افغانستان (وفا) ۱۳۷۰ هـ ش. جریده «اندیشه»؛
- ابراهیم بیک و سرنوشت درد انگیز وی، مزارشریف، ۱۳۷۲ هـ ش.
- اولین (در حقیقت دومین) تجاوز روس‌ها بخاک افغانستان. نوشته استاد مرحوم خلیلی؛
- مجلات میثاق خون وغیره که همه آن نمایانگر کارنامه‌های ماندگار و جاویدان آن مجاهد قهرمان و رزمنده اسلام علیه روس‌ها اشغالگر و متجاوز می‌باشد.

شنیده شده است که کدام رساله کوچک از طرف شخصی که پدر محترم‌شان عضو برجسته حکومت وقت آنزمان بوده نوشته اند و شادروان ابراهیم بیک را عمال روس وانمود کرده اند و آن بخاطری‌ست که خواسته اند خود و حکومت آن وقت را بخاطر کمک نکردن به مسلمانان ماوراءالنهر برائت دهند، همه می‌دانند که پادشاه بخارا به ابراهیم بیک لقی فرموده بود که به وکالت او جهاد را سر براه بسازد و اگر با پشتیبانی افغانستان صورت می‌گرفت بخارای شریف یعنی مرکز اسلام و دین که جامی(علیه‌الرحمه) گفته بود:

سکه که در یثرب و بطحا زدند　　نـوبت ثانی بـــــه بخـارا زدند

www.enayatehani.com

بدست کفار روسی به آسانی قرار نمی‌گرفت. با آنکه آن بیچاره‌گان بی‌مدد و یاری مسلمانان و همسایگان کوشیدند. دوازده سال تمام بر روس‌ها حملات دلاورانه انجام دهند و بیش از دو ملیون شهید بدهند توجه کنید به کتاب‌های با اسناد از جمله کتاب خلیل احمد حامدی بنام «در تاریکی‌های سرخ» وغیره.

بعد از اینکه امیر حبیب‌الله خان کلکانی بر تخت سلطنت کابل تکیه زد. به خاطر اینکه خودش در جمله مجاهدین ماوراءالنهر و مجاهدین افغانی برعلیه روس‌ها شرکت داشت و از مظالم و فساد روس‌ها آگاه بود. سخت می‌کوشید تا به مجاهدین خاصتاً از طریق ملا محمد ابراهیم لقی بخارا را که مرکز عمده دین اسلام بود از اشغال و تجاوز روس‌ها نجات دهد؛ اما پروگرام‌های او نیمه‌کاره ماند و جای اورا محمد نادرشاه اشغال نمود.

می‌گفتند زمانیکه محمد نادرشاه از طرف امیر امان‌الله خان در صفحات شمال وظیفه‌دار بود بطرفداری مجاهدین ماوراءالنهر کار می‌کرد ولی متأسفانه در زمان حکومتش به دلایلی از همکاری با مجاهدین تورکستان دست‌بردار شد از جمله یکی اینکه سلطنت او نو بنیاد بود و از قدرت روس‌ها در حذر بود و دیگر اینکه اطرافیانش از ملا ابراهیم بیک لقی آن جنگ‌آور بزرگ و قهرمان اورا می‌ترسانیدند و می‌گفتند که مبادا هدف دیگری داشته باشد و سلطنت ترا در خطر اندازد و محمد نادرشاه در میان مسلمانان افغانستان و ماوراءالنهر نام خوبی را بدین سبب بدست نیاورد.

داستان ملا ابراهیم بیک لقی و وقت اقامت او در افغانستان بسیار مطول است و گنجایش این مقاله را ندارد در اواخر اقامت ملا ابراهیم بیک محمد نادر خود شاه محمود خان را با جمعی بطرف او فرستاد و چنان وانمود ساخت که تو می‌دانی و جهادت لطفاً از خاک ما برو و در خاک خود هرچه را می‌خواهی آن را کن.

واقعاً از مذاکراتی که ملا ابراهیم بیک با نماینده‌های حکومت افغانستان قبل از برآمدنش انجام داد بسیار مأیوس شد و بدون جنگ و کشتار در وقت برآمدن از خاک ما جملهٔ ذیل را بزبان آورد :«ای مسلمانان افغانستان من بفکر گرفتن ملک شما نیامده‌ام و در این ملک اسلامی به پناه آمده‌ام تا جهاد را برعلیه کفر سر براه سازم شما یقین داشته باشید که اگر این مشکل امروز به بخارا آمده است فردا به افغانستان آمدنی است».

زمانیکه امیر امان‌الله خان از طرف امیر حبیب‌الله کلکانی مفرور شد از طریق چمن به هند برتانوی داخل شده او کسی بود که بزرگترین قدرت آن زمان یعنی انگلیس را به لرزه در آورده بود؛ در سرحد مردمان از وی در حذر شدند و امیر امان‌الله خان این شعر را برایشان خواند:

ما در این در نه پی حشمت و جاه آمده ایم
از بد حادثه اینجا بـــــــــه پناه آمده ایم

ملا ابراهیم بیک همچنان در جرگه بهارک تالقان با رزمندگان چنین فیصله کرده بود که با مسلمانان افغانستان و مخصوصاً با قوه شاه محمود خان نجنگند با آنکه او سخت رزمنده بود و تجارب حملات و فتوحات را داشت و اقعاً بعد از اینکه روس‌ها با اشغال بخارا با مملکت ما همسرحد شدند نفوذشان بیشتر

www.enayatshahrani.com

گردید و طوریکه همگان دیدیم اول بخارا شد و بعداً افغانستان که تا حال از عذاب آنها خلاصی نیافته‌ایم و ابراهیم بیک راست گفته بود «امروز بخارا فردا افغانستان».

یکی از قهرمانان بزرگ دیگر و یار و همدم ابراهیم بیگ به نام اتم بیک (حاتم بیک یا وطن بیک) است که توسط عمال حکومت افغانستان در سان‌چارک (سنگ‌چارک) جوزجان دستگیر و کشته شد او در وقت شهادت به قاتلان گفته بود: ای برادران ناجوان اسلام! بمن هرچه که می‌خواهید باکی نیست و من بسوی خدا می‌روم. این خواهرزاده نوجوانم را می‌خواستم مجاهد تربیه کنم و فعلاً کم‌سن است. اورا بعد از شهادت من شهید نسازید بدبختانه قبل از کشتن حاتم بیک خواهرزاده‌اش را مقابل چشمانش کشتند.

ابراهیم بیک جنگ‌آزموده که بسیاری از مناطق ماوراءالنهر را بارها بدست‌آورده بود و جنگ‌های چریکی و صف‌آرایی‌ها را بخوبی می‌دانست بعد از خروج از افغانستان حملات خودرا در ماوراءالنهر در مقابل روس‌ها شدیدتر و قوی‌تر ساخت و می‌دانست که این‌بار دیگر پناهگاهی ندارد و می‌گفت یا غازی یا شهید! متأسفانه در ماه جون (۱۹۳۱ میلادی) یک‌تعداد همراهان او از قبیل عیسی خان، علی مردان خان، تاش محمد بیک و غایب بیک وغیره توسط روس‌ها و ملیشه‌های کمونیست دستگیر و اعدام شدند و ابراهیم بیک با عدهٔ معدودی از مجاهدین همچنان در جهاد خویش سرعت می‌بخشید و عمال روس‌ها را دسته دسته از میان می‌برد بدبختانه هنگام حملات بی‌باکانه بر روس‌ها این مجاهد سترگ یعنی ابراهیم بیک به اثر بمباردمان روس‌ها زخم شدید برداشت اما با آنهم او در حال مریضی و زخم سخت از حملات دست‌بردار نمی‌شد و بالاخره ضعف جسمی و خونریزی شدید اورا ضعیف ساخت عمال روس و کمونیست موفق شدند اورا زنده دستگیر کنند و چنانچه بعد از گرفتاری بلافاصله اورا اعدام کردند و تاریخ آنهم همان جون سال (۱۹۳۱میلادی) بود خداوند(ج) اورا غریق رحمت کند.

اسمای یکعده قهرمانان اسلام که در کنار وی جهاد می‌کردند قرار ذیل اند:

ایشان داوود از سادات بخارا (امام جماعت ابراهیم بیک شهید)، حاتم بیک از قوم قونغرات، کوهکن بیک، شیر محمد بیک، خرم بیک، ایگم بیردی لقی، کمال پروانچی، خالدار بیک، ملا ذاکر وغیره.

یکی از اشخاص بسیار مشهور و غازی و دلاور تورکستان عبارت بود از دولت محمد بیک که سرکرده-گی مجاهدین را بدست داشت و با انور پاشا پهلوی هم رزم می‌کردند و او یک ساعت بعد از شهادت انور پاشای تورک بر سر زانوی ملا محمد عمر خان دوست دیرینش بعد از برداشت زخم تیر روس‌ها به شهادت رسید.

اصل و نسب ملا ابراهیم بیک لقی چنین است که او فرزند عیسی خواجه از باشنده‌گان حصار بخارا می‌باشد پدر ابراهیم بیک رئیس قبیله بزرگ تورکان لقی و از جمله شخصیت‌های سرشناس و برجسته قوم خود و در میان ایشان از احترام زیاد برخوردار بود. ابراهیم بیک لقی در تورکستان صغیر یا تورکستان جنوبی ویا تورکستان افغانی و قطغن‌زمین محبوبیت زیاد داشت و هنوز هم در خانه‌ها و قوشخانه‌ها درباره او داستان‌ها گفته می‌شود دو مصرع از اشعار شادروان عارف چاه‌آبی را که ابراهیم بیک را بچشم سر دیده است بدست داریم و در وصف آن مرحوم گفته است:

بیک شریف ســـــوی مزار شد
اورا سپرد حیدر دلدل سوار کن

عوام‌الناس نیز سروده‌های عامیانه درباره مقام جهادی و قهرمانی‌های ابراهیم بیک دارند. بگونه مثال:

غزماله جان غزماله ابراهیم بیک لاله
تیرش مثال ژاله پروای تیر نداره
ابراهیم بیک لاله
ابراهیم بیک لقی ما بین لشکر طاقی
(طاق است)

(نقل از کتاب محترم محمد علم فیض‌زاد)

در خاتمه متذکر می‌شویم که ملا ابراهیم بیک لقی به هیچ صورت و به هیچ منطق عمال روس نبود. بلکه یک مجاهد سترگ و نستوه‌مرد از زمرهٔ مسلمانان ماوراءالنهر خاصتاً تورکستان بوده با دولت افغانستان جنگ نکرده است و بعد از مذاکرات و مأیوسی از حکومت کابل و گرفتن مشوره از پیر قیزیل ایاق به خاک ماوراءالنهر با نماینده‌گان و جنگ‌آورانش که مصروف جهاد بودند پیوست کسانیکه او را از عمال روس دانسته اند. در حقیقت اشتباه و خیانت گذشته‌گان پلشت و پتیاره خویش را می‌خواهند بدین‌وسیله پنهان نمایند آفتاب را بدو انگشت نمی‌توانیم پنهان کنیم جهاد و قهرمانی‌ها و کارنامه‌های ماندگار ملا ابراهیم بر همه‌گان به‌ویژه اهل مطالعه و صاحبان بصیریت و بینش اظهر من‌الشمس است. نوشته‌های آنان فقط به مفهوم طرف‌داری از حکومت آن وقت می‌باشد و رساله‌ایکه از طرف یک شخص گمنام و مجهول‌الهویه بر ضد ابراهیم بیک نوشته شده فقط پوشانیدن و پنهان کردن عدم همکاری حکومت آن وقت به ابراهیم بیک می‌باشد و بس دیگر کدام چیزی در پی ندارد.

www.enayatshahrani.com

یادداشت الحاج ایرگش اوچقون در ارتباط به سلسله شیرمت بیک

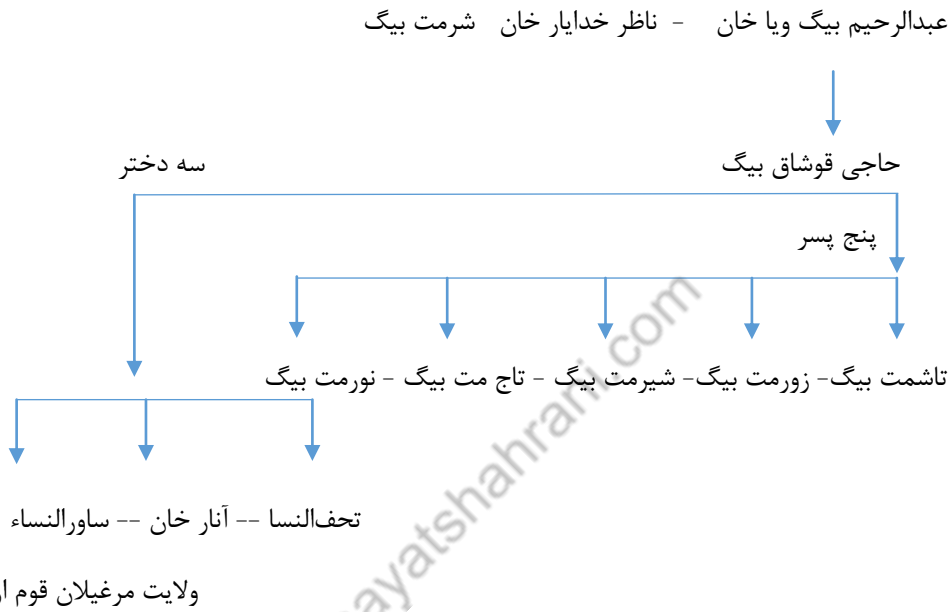

ولایت مرغیلان قوم ارغند

برادر گرامی استاد شهرانی السلام علکیم!

نخستین آرزوی ما سلامتی شهرانی‌ها علی‌الخصوص خانوادهٔ نجیب و متعلقات جناب‌تان می‌باشد.

الحمدلله اینجانب با اهل فامیل با صحت و تندرستی مشغول زنده‌گی بوده غیر از فراق وطن و دوری از دیدار وطنداران دیگر کدورت نداریم انشالله آن روزها نیز دور نخواهید بود و نا امید شیطان است.

برادر عزیز!

معلوماتی‌را که در تکمیل مقاله خیریه شما لازم می‌دانم قرار مصاحبه تلفونی ما به وعده خود وفا نموده بخدمت‌تان و قرار خواهش جناب عالی بقدر توان به لسان فارسی تقدیم می‌کنم انشالله مقبول و مفید تمام خواهد شد:

سلسله شیرمت بیگ از عبدالرحیم خان شروع می‌شود: عبدالرحیم خان بابا کلان قهرمان مقاله شما شیرمت بیگ بوده در دربار خدا یار خان سمت ناظری (وزارت) را داشته است.

شیرمت بیگ فرزند قوشاق بیگ مشهور به حاجی قوشاق خان می‌باشد. حاجی قوشاق و قوشاق حاجی در راه حج و مخصوصاً بعد از ادای حج در برگشت خود در استانبول وفات می‌کند از حاجی قوشاق سه دختر و پنج اولاد نرینه به یادگار مانده است.

www.enayatshahrani.com

اسمای دختران حاجی قوشاق بیگ

۱- تحف‌النساء خانم؛

۲- آنار خان؛

۳- ساورالنساء خانم می‌باشد.

و فرزندان و پسران حاجی قوشاق به ترتیب سن از کلان به خورد و یا کوچک قرار ذیل است.

۱- تاشمت بیگ؛

۲- روزمت بیگ که در مقاله شما رازمت بیگ قید شده است؛

۳- شیرمت بیگ (یکی از قهرمانان رساله شما)؛

۴- تاج مت بیگ؛

۵- نورمت بیگ یکی از فعال‌ترین برادرهای شیرمت بیگ و تا آخر عمر با برادر کلان خود بوده است.

اولادهای قوشاق بیگ حاجی و پدر بزرگوارش عبدالرحیم بیگ همه‌گان در شهر قوم آریق و در ولایت مرغیلان تولد شده غیر از نورمت بیگ، شیرمت بیگ و روزمت بیگ دیگران همه در همان خاک یعنی در قوم آریق مدفون می‌باشند.

منجمله تاریخ تولد شیرمت بیگ در (۱۸۹۳میلادی) در قوم اریق بوده، محل و تاریخ وفاتش در شهر آدنه جمهوریت ترکیه در سال (۱۹۷۰میلادی) یعنی در سن (۷۷)ساله گی واقع شده است.

هر حکایه ویا واقعه تاریخ یک منشأ و سبب دارد و حکایه جهاد شیرمت بیگ قرار ذیل بیان می‌شود:

روس‌ها به سلسله قبض و غصب خود دوام نموده در مرغیلان آمده اند و تمام قیشلاق‌ها و محله‌جات مرغیلان پر از عساکر روس می‌باشد (می‌شود) و اهالی محلی در هرجا در کوچه و بازار بعضاً با عساکر روس داخل مذاکره (شده) و حتی (داخل) مقابله سخت می‌شوند و بعضاً به قتل قتال ختم می‌گردد.

بهمین‌طور یک‌روز در دۀ تاشلاق شیرمت بیگ با یک عسکر یونیفورم(دار) روس بچنین مناقشه داخل می‌شود در نتیجه عسکر روس شیرمت بیگ را مهاجر می‌خواند و برو از این شهر می‌گوید.

نفس شیرمت بیگ وجدانی آن این حقارت را قبول نمی‌کند با یک انفعال فوری که نمونه آنرا در شهر مزارشریف در مقابل طالبان مشاهده کردیم خنجر خود را از بغل کشیده در سینه عسکر روس می‌زند و عسکر روس البته از پا افتیده بخون خود می‌تپد و شیرمت بیگ فرار می‌کند.

از این بعد برای شیرمت بیگ روی خانه و دیدار شهر زهر می‌شود و آمده نمی‌تواند و قرار گفته راوی اکثراً شب‌ها را در قبرستان گربابا (Gerbaba) می‌گذراند.

شیرمت بیگ تنها نیست رفقایش روز به روز زیاد شده می‌رود و بالاخره قرار عادت اسلامی جوانان به فتوای جهاد ضرورت می‌بینند تا علناً به جهاد شروع کرده بتواند چرا که بدون فتوا طبقه عوام داخل جهاد شده نمی‌توانند و رتبه شهادت ویا غازی‌گری میسر نمی‌شود . بالاخره شیر محمد بیگ با چهار برادر خون شریک خود و دیگر قورباشی مشهور محمد امین و شخص دیگر بنام حسام‌الدین بیگ یک داملا را پیدا کرده در همان قبرستان مشهور هفت نفر بشمول ملا عمر چه داملا، بعد از فتوای داملا برای جهاد قسم یاد می‌کنند و از اینجا جهاد فعلاً شروع می‌شود.

www.enayatshahrani.com

جهاد شیرمت بیگ را شما مفصل تشریح کرده اید من در این ساحه داخل نمی‌شوم اما نتیجه این جهاد همه بی‌حاصل نبوده بعضی نتائج تاریخی هم بار آورده است.

از آن‌جمله مجاهدین در سوم ماه می (۱۹۲۱ میلادی) باز گردهم آمده یک تشکیلات جدیدی بنام حکومت مؤقت تورکستان تشکیل داده و بعد از این تاریخ عملیات چریکی شان منتظم‌تر جریان کرده است و تعداد مجاهدین قرار فرموده خود شیرمت بیگ که خودم از زبانش شنیده‌ام و همچنان از زبان برادرزاده‌اش انور بیگ می‌شنویم به صد هزار رسیده است و غنائم زیادی حاصل شده است.

در همین دوره به شاه بخارا ایلچی روان می‌شود اما وضعیت امیر هم خوب نیست و حتی برای امیر مشکل است هم به بخارا و هم در فرغانه رسیده‌گی کند برای فعلاً گفته می‌شود هرکس از محل خود دفاع کند.

نتیجه عمومی را می‌دانیم چرا عالم غرب و اتفاق انگلو روس آسیای مرکزی شمالی و جنوبی را تماماً به مرگ مطلق محکوم ساخته اند و از هیچ نقاط جهان کدام کمک موضوع بحث نمی‌باشد.

تاج مت بیک در همین دوره حکومت وفات می‌کند.

روزمت بیگ اولاً به نماینده‌گی کاشغر گماشته می‌شود و در حین بازگشت در کهسار از اثر لخشیدن برف یعنی در اثر آوالانچ (برف‌کوچ) با رفقایش زیر برف مانده جان می‌دهند بالاخره (۱۹۲۴ میلادی) شیرمت بیگ و نورمت بیگ ترکستان را ترک می‌کنند.

حکایه‌های مهاجرت آنان را همه می‌دانیم و در قسمت رسالهٔ شما ذکر شده است تنها بعد از گرفتاری ابراهیم بیگ مشهور به ابراهیم لقی یکبار دیگر به ترکستان برگشته طالع خود آزمایش می‌کنند اما نتیجه حاصل نمی‌شود.

بالاخره نورمت بیگ و برادر کلان او اولاً به افغانستان و بعداً به ترکیه مهاجرت نمود.

در سال (۱۹۷۰ میلادی) شیرمت بیگ و بعد از چهارده سال یعنی در دهم جنوری سال (۱۹۸۴ میلادی) برادر خورد و خوردترین برادرها در شهر آدنه در جمهوریت ترکیه امانت حق را تسلیم کرده برای ما حکایه‌های مردانه‌گی و قهرمانی اولادهای ترکستان را میراث می‌گذارند. انا لله و انا الیه راجعون.

اضلاع متحده امریکا- نیوجرسی

۱۲فبروری سال ۱۹۹۷میلادی

امضاء

الحاج ایرگش اوچقون

مرتب و نگارنده

www.erayatshohani.com

داکتر عنایت‌الله شهرانی

چهره اصلی مجاهد قهرمان ملا ابراهیم بیک لقی که از دفتر K.G.B بدست آمد

از هفتاد سال به این‌طرف کارهای خارق‌العاده جهادی شهید غازی ملا محمد ابراهیم بیک لقی مجاهد قهرمان ماوراءالنهر، در افغانستان ورد زبان‌هاست، آنچه که اورا شهره آفاق قرار داده همانا اسلامیت، شجاعت و جهاد او بر علیه کفار می‌باشد.

بعد از شهادت ملا ابراهیم بیک لقی توسط روس‌ها و دستگاه جهنمی K.G.B کسی نتوانست چهره ابراهیم بیک را پیدا نماید و فقط یک چهره با سله و چین در حلقه‌های نویسندگان شهرت یافت که آن چهره و صورت در حقیقت از ا براهیم بیک نبود، بلکه بگفته شاهدخت فرزانه شکریه رعد بنت امیر سید عالم خان آن صورت، صورت امیر مظفر پادشاه بخارا می‌باشد که تا این‌دم بصورت غلط بنام ابراهیم بیک و صورت آن قبول شده است.

تا اینکه در جریده «هفته‌لیک اوزبیکستان ادبیاتی و صنعتی، رکن تاریخ و تقدیر» در سال (۱۹۹۲ عیسوی) هفدهم اپریل در صفحه پنجم شماره شانزدهم آن یکی از نویسندگان اوزبیک بنام نبی جان باقی تحت عنوان «ابراهیم بیک لقی» مقاله‌یی را نشر نمود که جریده مذکور در سال (۱۹۹۸ میلادی) توسط پروفیسور خیرالله عصمت‌الله از نویسندگان مشهور و طراز اول اوزبیکستان که فعلاً در اندیانا یونیورستی منحیث پروفیسور ایفای وظیفه می‌نماید به نگارنده این مضمون رسانیده شد.

اگرچه نوشته‌هائیکه یک‌تعداد حق‌گویان و مؤرخین منصف در خصوص ملا ابراهیم بیک انجام داده اند می‌رساند که وی مردانه‌وار جهاد کرد و مردانه‌وار شهید شد، اما دفتر مفسد K.G.B تسلیمی او را به آن دستگاه شرح می‌دهد. اما بدون‌شک و تردید او یکی از دشمن‌های درجه‌یک روس‌ها و ملحدانی که با روس‌ها همنوایی داشتند بود.

شادروان استاد خلیلی می‌گوید: «ابراهیم بیک سالار آزادی‌خواهان و دشمن سرسخت روس‌ها که قبلاً به افغانستان پناهنده شده بود با سید حسین بود، تخمیناً دو هزار سوار ابراهیم بیک را همراهی می‌کرد.

این سواران برخی از همراهان امیر سیدعالم شاه خان پادشاه بخارا بود و برخی هم قبلاً به هدایت کابل از مهاجرین بخارایی ساکنان قطغن و بدخشان اندراب بهم رسیده بودند». (میزان، شماره ۳۹ ص پنج سپتمبر ۱۹۹۹م)

مجاهد بودن و ضد روسی بودن ملا ابراهیم بیک مثل آفتاب روشن است. تنها بعضی کسانیکه بطرفداری حکومت نادرشاه کار می‌کردند. برعلیه ابراهیم بیک پروپاگندهایی کردند از آن جمله اشخاص مثل سید کریم محمود که جوابش را دانشمند گرانقدر سید فرهاد و من نگارنده این سطور در مقالات علیحده در جریده «امید» نوشتیم و رساله‌یی تحت نام «راه‌های حل بحران افغانستان» بقلم فیض احمد فیضی کابلی که نگارنده آنرا خوانده‌ام و بقول مرحوم استاد محمد علم فیض‌زاد آن رساله کاملاً غلط و ساخته‌گی می‌باشد و نویسنده آن رساله تا که توانسته است از فعالیت‌های ضد جهادی حکومت نادرشاه

www.enayatshahrani.com

چشم بپوشد. (مراجعه شود به صفحات ۱۰۳ – ۱۰۴ و بعد کتاب قهرمان مجاهد ابراهیم بیک لقی تألیف محمد علم فیض‌زاد).

طوریکه در یکی از مقالات نوشته بودم که حکومت نادرشاه به مهاجرین و مجاهدین ماوراءالنهر مزاحمت‌های زیادی را بنفع روس‌ها انجام داد و برای اینکه قناعت خوانندگان در اینجا حاصل گردد امریه شاه محمود وزیر حربیه آن زمان را از کتاب «مجاهد قهرمان ابراهیم بیک لقی» نقل می‌نمائیم: «شاه محمود وزیر حربیه، دایرهٔ مخصوص، اخلاص همراه... از صداقت و مردانگی شما که بمقابله اشرار نابکار همت نموده بودید دانسته‌گی بمن حاصل شده انشاءالله تعالی صداقت شما رایگان و پوشیده نخواهد ماند. بخدمات وطن عزیز خود همه وقت متوجه باشید تا رضا خداوند عالمیان(ج) را حاصل کنید که خوشنودی حضور مبارک اعلیحضرت غازی و اینجانب است. اگر ابراهیم بیک را نسبت به مردانگی و صداقت و سربازی خود دستگیر نمایید و یا به قتل برسانید انعاماً مبلغ بیست‌هزار افغانی و علاوتاً مکافات لازمه بشما مرحمت می‌شود. هم‌چنان سر اوتم بیک (اوتن) احتمالاً حاتم بیک و دیگر سر کردگان اشرار را بیارید همت کنید نیز به یک اندازه لازمه انعام و مکافات داده خواهد شد، علاوه بر آن اشخاص درست با اعتبار خود شما اگر برای همچو خدمات تعیین کنید خورسند خواهم شد، احوالات خودرا همیشه اطلاع کنید و اگر فرصت داشته باشید یک دفعه بخاطرجمعی نزدم بیائید».

«مهر و امضای شاه محمود» (نقل از صفحه ۸۰ همان کتاب)

شما ببینید کسی‌که در راه اسلام خدمت می‌نماید و از ناموس اسلام دفاع می‌نماید او را اشرار می‌گویند هم‌چنانیکه در وقت مداخله بی‌شرمانه روس‌ها مجاهدین را در افغانستان اشرار می‌گفتند در چند سطر پیش گفتار زیبای شادروان استاد خلیلی را آوردیم و باز برای تقویه گفتار خویش از زبان آن مرحوم می‌آوریم که می‌گوید: «در این سفر با مرحوم ابراهیم بیک معرفت و صحبت دست داد من مردی به آن شهامت و منطق و قاطعیت رای کمتر دیده‌ام، صحبت وی لطف‌ها داشت، با وجود آن حاکمیت در سپاه و بیابان‌نوردی، در صحبت‌های خصوصی متواضعانه و مؤدبانه حرف می‌زد و به سخن دیگران گوش می‌نهاد، ریش شانه‌زده چشم‌های سحار و جبهه گشادهٔ وی شکوه و هیبتی داشت که مخاطب را بخود جلب می‌نمود بقول متبنی:

الخیـل واللیل و البیدا تعرفتی والســـیف والرمح والقرطاس والقلم
(اسپ و شب و بیابانم می‌شناسد و شمشیر و نیزه و قرطاس و قلم)

وی دریشی سوارکاری و موزه‌های سیاه براق عبایی برنگ خاکستر می‌پوشید دستارهای گاه آشفته و گاه منظم می‌بست. شمشیرش جانب چپ و حمایل مبارک قرآن طرف راستش آویخته می‌بود، هنگام سواری اکثر با نوک تازیانه فرمان می‌داد» (میزان، ص ۶ شماره ۳۹ استاد خلیلی).

در مزارشریف در زمان فرمان‌روایی جنرال عبدالرشید دوستم نشریهٔ کوچکی بنام «اندیشه» به سردبیری شادروان اسدالله ولوالجی آن نستوه‌مرد وارسته و فرهیخته نشر می‌شد. در یکی از شماره‌های آن دربارهٔ دسیسه قتل حاتم بیک یکی از بزرگترین مجاهدان و قهرمانان ماوراءالنهر از طرف حکومت نادرخان نوشته شده است که قابل خواندن است.

www.erajyatshahrani.com

حکومت نادر خان به زنان و کودکان و کافه مهاجرین بخارا رحمی نکرد، بطور مثال شادروان استاد محمد ابراهیم عفیفی در شماره (۲۴۴) هفته‌نامه امید از بی‌رحمی اشخاص و مربوطات حکومت وقت در مقابل مجاهدین راه اسلام و مهاجرین مسلمان بخارا چنین می‌آورد که چشم‌دید است :«نمی‌دانم باتناسب است یا بی‌تناسب بهر حال می‌نویسم که موقعی‌که متصدی و مسؤل جریده اتحاد بودم در مواقع مختلف مرا بحضور رئیس تنظیمیه احضار می‌کردند. موسم زمستان بود چون به اتاق رئیس تنظیمیه وارد شدم وی را زیر صندلی نشسته یافتم. مدتی سپری شد تا اینکه خردضابطی وارد شده و به گوش رئیس تنظیمیه چیزی گفت. او به صدای بلند گفت «هان چرا نی بیار» خردضابط از اتاق خارج شد لحظه‌ای چند پس آمد و دو گلیم با خود آورد به اتاق فرش کرد پس رفت و آنگاه ذریعهٔ چند نفر حمال دو جوال را با خود آورد، ما چون ظاهر جوال را دیدیم فکر کردیم که داخل آن خربوزه است که برای رئیس صاحب تحفه آورده اند. به اشاره رئیس صاحب جوال‌ها را خالی کردند همه آنها کله‌های انسان-هایی بود که از بدن جدا شده بودند حقیقتاً وحشت‌زاء بود، دیدن آن همه کله‌های انسان و عجب‌تر آنکه بعضی را که دقت کردم همه آن کوسه و دهن‌های شان بازمانده ولی دندان نداشتند و اکثراً اشخاص پیر و معمر (بودند)، می‌دانید رئیس صاحب چه گفت جناب فرمود روزی خواهد رسید که این کله‌ها را در دیک جوشانده و شوربایش را بخورانیم. ملتفت شدم که این نره غول بی‌خرد و متعصب سکندرنامه نظامی را خوانده و رفتاری را که وی با زنگیان در پیش گرفته بود. می‌خواهد تقلید کند غالب گمان در مقابل تحویل دادن سر لقی‌ها جایزه تعیین شده بود. کسی چه می‌داند که چقدر انسان بی‌گناه قربانی این تجارت کثیف شده باشند». (امید شماره ۲۴۴ عفیفی)

از زبان یکی از منسوبین و اقارب مرحوم سید عالم خان امیر بخار شنیده‌ام که خانم ملا محمد ابراهیم بیک لقی تا زمان حکومت مرحوم داکتر محمد یوسف در زندان کابل حیات بسر می‌برد و داکتر یوسف خان آنان را آزاد ساخت و برایش امر کردند که به قندهار برود و چنانچه با خواهرزاده ابراهیم بیک ایشان بطرف قندهار رفتند و اینست نمونه‌های همکاری دولت اسلامی نادرشاه به مهاجرین مسلمان که طرفدارانش ویا جعل‌کاران می‌گویند که ابراهیم بیک لقی و همراهانش نماینده‌گان روس بودند و درحالیکه همه این افواهات تهمتی بیش نیستند و خود این آقایان و گذشته‌گان آنان عمال سیاه‌کار روس‌های اشغال‌گر و متجاوز بودند.

در هفته‌نامه اوزبیکستان ادبیاتی و صنعتی آمده است که : بروز سوم جولای ۱۹۳۱میلادی روزنامه «شرق حقیقی» یا «پراود اوستاکه » اعلان می‌نماید که ابراهیم بیک بدست افتاد و علاوه می‌نماید که دشمن بزرگ حکومت شوراها و مخلص پادشاه بخارا و رقیب شورای کارگرها و دهقانان تاجیکستان و دزد خلق تاجیکستان گرفتار شد و بجزای اعمال خواهد رسید (کمیته مرکزی حزب کمونست آسیای مرکزی...) دوستان دیگر ابراهیم بیک زیر تعقیب قرار می‌گیرند حتی کسانیکه اسپ‌های لقی داشتند یعنی یک قسم اسپ‌ها به اسم لقی یاد می‌شدند آنها را می‌کشتند بنام اینکه ابراهیم بیک با آن اسپ‌ها برای آزادی مردمش جنگ می‌کرد.

شادروان محمد علم فیض‌زاد پدر ملا ابراهیم بیک را عیسی نوشته است ولی در هفته‌نامه «اوزبیکستان ادبیاتی و صنعتی» چنین می‌آورد که :«در دائرة المعارف اوزبیکستان اعتراف شده است که در حقیقت ابراهیم بیک در سال‌های (۱۸۸۹ تا ۱۸۹۰م) تولد شده و در تاشکند در روز (۲۸ جون ۱۹۳۱م) در مجلس کی. جی. بی شخص ابراهیم بیک چنین می‌نویسد: «من ۴۲ ساله شده‌ام ملتم اوزبیک لقی و جای من در شهر استالین‌آباد (خجند) می‌باشد و در قشلاق کوک‌تاش در ساحل دریای کافر نهان تولد شده‌ام» در آن صورت امکان دارد که تولد وی در (۱۸۸۹ میلادی) صورت گرفته باشد و روز وفات و شهادت او در سی و یکم آگست (۱۹۳۲ میلادی) بوقوع پیوسته است.

ابراهیم بیک لقی در سال (۱۹۲۸ مسیحی) به افغانستان داخل شد و طوریکه در بالا ذکر شد مزاحمت‌های زیادی را از جانب حکومت افغانستان متحمل شد و ناگزیر به طرف وطن خود رفت و در آنجا گرفتار و بعداً اعدام گردید . قبل از اینکه جانب وطن خود برود این ضرب‌المثل را در افغانستان بیادگار گذاشت: «امروز بخارا فردا افغانستان»

تا جائیکه از نوشتهٔ کی. جی. بی و مهر ملا ابراهیم بیک بر می‌آید اسم پدر ملا ابراهیم بیک چقه بای می‌باشد و نه عیسی بای.

به همه خواننده‌گان بازهم ابلاغ می‌گردد که چهره و صورت اصلی ابراهیم بیک را منبعد به این شکلی‌که ما در مجله پیمان آورده‌ایم بیاورند زیرا طوریکه گفته آمد صورتی را که تا حال در کابل و پاکستان بنام ابراهیم بیک معرفی کردند او شخص دیگری است و غالباً چهره امیر مظفر خان پادشاه بخارا می‌باشد.

این سیمای اصلی ملا محمد ابراهیم لقی مجاهد و قهرمان بلند آوازهٔ ماوراءالنهر است که از دفتر کی. جی. بی بدست آمده است.

www.enayatshahrani.com

سرنوشت خانوادهٔ مجاهد جان بکف ملا ابراهیم بیک لقی

مجاهدان و مهاجران تورکستان اعم از تورک و تاجیک که مطابق سنت پیغمبر بزرگ اسلام(ص) در کشور اسلامی افغانستان هجرت می‌کنند مقصدشان اینست که از دست کفار روسی و قاتل بزرگ مسلمانان نجات بیابند آنان در این راه با روبرو شدن مشکلات زیاد به افغانستان می‌آیند.

در این جریان صدها و هزاران خانواده بمقصد هجرت اولاً به افغانستان و بعداً به ممالک اسلامی دیگر پناه‌گزین شدندو از داستان‌های پناه‌گزینان تورکستان درین کتاب بشکل نمونه‌چند مثال آورده‌شده‌است.

در اینجا داستان خانم مجاهد کبیر ملا ابراهیم بیک لقی و دو دختر صغیر او آورده می‌شود این معلومات خیلی مختصر می‌باشد چونکه درباره جزئیات معلومات زیاد نداشتیم تا همه را می‌نوشتیم. خانم ملا ابراهیم بیک بعد از برآمدن ملا ابراهیم بیک لقی از طرف حکومت اسلامی افغانستان غالباً با چند خانم رهبران مجاهدین دیگر تورکستان از طرف حکومت اسلامی افغانستان بجرم اینکه شوهران-شان مجاهدین کشور بخارا بودند دستگیر و بزندان برده می‌شوند. از جزئیات دیگر خانم‌ها خبری بدست نیست اما خانم ملا ابراهیم بیک را با چندین سند حتی بگفته شهزاده‌گان بخارایی، می‌دانیم که تا زمان بر سر کار آمدن داکتر محمد یوسف خان در سال (۱۹۶۲م) در کابل محبوس بود که در آن زمان از زندان رها و به قندهار تبعید گردید.

ابراهیم بیک دو دختر بنام‌های مونسه بیگم و رابعه بیگم داشت و بقرار معلوم رابعه بیگم در ده‌بید سمرقند و مونسه بیگم نیز در خاک تورکستان جنوبی تولد یافته اند.

معلومات ذیل از زبان یکی از نواسه‌های ملا ابراهیم بیک غازی آقای اسلم اکرم، که هنرمند شایسته افغانستان و از تعلیم‌یافته‌گان کشور فرانسه است گرفته شده است.

زمانیکه ابراهیم بیک لقی به ماهیت حقیقی زعمای افغانستان یا آل یحی نادرشاه، هاشم و شاه محمود پی می‌برد، می‌داند که به همه مهاجرین مسلمان خطرهای زیاد وارد خواهد شد، بناءً هردو دختر رابعه و مونسه را به یک شخص اعتمادی خود تسلیم می‌کند و وصی هردو تعیین می‌نماید، این شخص معتمد و قابل اعتماد ملا ابراهیم بیک، محمد افضل خان نام دارد و او هردو را بمانند فرزندان خود طور مخفی نگهداری می‌نماید.

محمد افضل خان هردو دختر را جانب کوهستان می‌برد و در آنجا آنان را بزیر تربیه گرفته و سرپرستی می‌نماید. در این زمان شخصی بنام محمد انور خان باشنده کابل که در کوهستان وظیفه داشت با رابعه ازدواج می‌نماید و مونسه را شخصی بنام ملک محسن بخود نکاح می‌کند. از مونسه بیگم یک‌فرزند بنام خان‌آغا بیادگار می‌ماند که در چوک کابل به تجارت ظروف المونیمی امرار حیات می‌نماید.

اما از رابعه پنج فرزند مردینه و یک دختر تولد شدند که نام‌های‌شان محمد سرور، غلام محمد، فدا محمد، محمد شریف، عبدالاحمد و رابعه می‌باشند و رابعه والده جناب اسلم اکرم است که در آسترالیا حیات بسر می‌برد.

عبدالاحمد و غلام محمد ده سال قبل از این نوشته حیات داشتند. غلام محمد در کابل حیات بسر می‌برد. عبدالاحمد در لشکرگاه و فدا محمد داکتر طب بوده جناب اسلم اکرم گفتند که رابعه در ده‌بید سمر قند به وقت جنگ‌ها متولد گردیده بود.

www.emayatshahrani.com

ابراهیم بیک لقی بقلم نبی جان باقی

هفته‌لیک اوزبیکستان ادبیاتی و صنعتی رکن تاریخ و تقدیر
سال (۱۹۹۲میلادی) هفدهم اپریل صفحه پنجم شماره شانزدهم

نظر هیئت جریده:

۱۹۳۷ و ۱۹۳۸میلادی

روس‌ها بیست سال قبل این اشخاص را مد نظر داشتند که بکشند.

در سال (۱۹۱۷م) تورکستان مستقل‌شد و نام آنرا قوقند گذاشتند و پایتخت نیز در قوقند قرار داشت.

در باره ابراهیم بیک سه جلد کتاب نوشته شده است و در دفتر کی. جی. بی اوزبیکستان در آن‌باره هشت دفتر قرار دارد.

افواهات و دروغ‌هایی که در اوزبیکستان در دایرةالمعارف درباره ابراهیم بیک نوشته شده است:

۱- ملا محمد ابراهیم بیک فرزند چقه بای در (۱۸۸۹م) تولد شده و وفات او نامعلوم است. در حدود بخارا و تاجیکستان قورباشی در قشلاق «کوکلتاش» تولد یافته از آوان طفولیت به رهزنی و دزدی اشتغال داشت و در حضور حصار بیکی خدمت می‌کرد و در وقت خدمت بمنصب «قراول بیکی» مقرر بود، سپس به منصب «امیر دیوان بیگی» و بعداً از طرف پادشاه بخارا بحیث «توپچی باشی» و «لشکر باشی» مقرر گردید.

در سال (۱۹۲۰م) ابراهیم بیک بحیث قوماندان قسمتی از قشون امیر عز تقرر یافت درسال (۱۹۲۱م) در جمع شدن قورباشی در ماه سپتامبر به ابراهیم بیک لقب «رئیس لشکر اسلام» داده شد.

از نیمه سال (۱۹۲۳م) تا آخر (۱۹۲۴م) ابراهیم بیک با کمک قشون امریکا، انگلستان، ترکیه و افغانستان قوه‌های همکاری «ضد روسی» را رهبری می‌کرد.

در آخر (۱۹۲۵م) در اوزبیکستان و تاجیکستان حرکات ضد روسی را انجام داد ولی به اثر فشار لشکر سرخ در سال (۱۹۲۶م) مجبوراً به افغانستان رفت و در (۱۹۳۱م) دوباره به تاجیکستان آمد.

عسکر سرخ این جانیان را از بین برد و ابراهیم بیک از طریق دریای کافر نهان در حال گریز به افغانستان در قشلاق «خواجه بلبلان» بروز (۲۳ جون ۱۹۳۱میلادی) از طرف دهقانان گرفتار گردید.

تبصرهٔ نویسنده بر این مقاله نبی جان باقی

در دایرةالمعارف اوزبیکستان اعتراف شده است که در حقیقت ابراهیم بیک در سال‌های (۱۹۸۹ تا ۱۸۹۰م) تولد شده و در تاشکند در روز (۲۸ جون ۱۹۳۱م) در مجلس کی. جی. بی شخص ابراهیم بیک چنین می نویسد: «من ۴۲ ساله شده‌ام ملتم اوزبیک لقی و جای من در شهر استالین‌آباد می‌باشد و در قشلاق کوک‌تاش در ساحل دریای کافرنهان تولد شده‌ام».

در آنصورت امکان دارد که تولد وی در ۱۸۸۹میلادی صورت گرفته باشد و روز وفات ویا شهادت او در سی و یکم آگست ۱۹۳۲میلادی صورت گرفته است.

در آرشیف دولتی اوزبیکستان در دفتر (کی. جی. بی) شرح مخصوصی وجود دارد که می‌گوید:

سیصد کیلومتر دور بود بطرف افغانستان و به رضایت خودش در قشلاق کوک‌تاش آمد و در فکر مهاجرت دوم و گریز نبود و در نهم نومبر سال (۱۹۳۱میلادی) ابراهیم بیک در دفتر (کی. جی. بی) توسط دوروف تحت غور و بازرسی و سوالات قرار گرفت.

سوال اول: اگر تو حقیقتاً به فکر تسلیم شدن آمده باشی چرا به لشکر بابه تاغ در سرخان دریا یعنی پیش از تسلیم شدن به آنان جهاد را تشویق کردی؟

جواب: من به این قسم خط‌ها و اعلانات آنقدر اهمیت نمی‌دادم و می‌دانستم که کدام فایده‌یی ندارد و آنان همه در بابه تاغ از سابق باقی مانده اند و من برایشان گفتم که به نام من اعلان کنید و در خط چنین گفته شده است که در شوراهای‌شان نروید».

ابراهیم بیک بمدت ده روز تحت باز پرسی قرار می‌گیرد و در نوزدهم نومبر (۱۹۳۱م) می‌گوید که به روس‌ها و سوال‌کننده‌گان جواب صحیح می‌دهم.

بعد از آن ابراهیم بیک توسط میرزا قیوم کاتب و سکرتر مخصوص خود جواب‌ها را می‌گوید و او بقلم خود می‌نویسد. در مقابل یکی از سوال‌ها ابراهیم بیک چنین جواب می‌دهد: «من خودم در دریای کافر نهان رفتم از یک شخص پرسیدم که فرستادگان ابراهیم در کجا می‌باشند؟

و او جواب داد که قیوم پروانه‌چی و فرستادگان در اداره و دفتر خواجه بلبلان می‌باشند.

یعنی من بعداز آن خط نوشتم که می‌خواهم به حکومت تسلیم شوم بیایند مرا ببرند (این مردمان قبلاً به حکومت تسلیم شده بودند) و بعد از اینکه این خط را نوشتم و فرستادم خودم از دریای کافرنهان عبور کردم و قیوم پروانه‌چی، قوماندان مقیم و دیگر فرستادگان آمدند و مرا به اداره خواجه بلبلان بردند. و به حکومت تسلیم شدن من همین شکل است و من در بند افتادم و قبل از آن من به هیچکس نگفته بودم که من به حکومت تسلیم می‌شوم.

قدرت حکومت و خودم همه چیز برای من معلوم بود و امکان نداشت که جنگ کنم»

روس‌ها باید ابراهیم بیک را از بین می‌بردند زیرا او از سال (۱۹۲۰ تا ۱۹۲۶م) با روس‌ها جنگ کرده بود.

یک مشکل دیگری‌که به شاه بخارا و مهاجرین رخ داد این بود که امیر امان‌الله به مهاجرین کمک نکرد و اگر او به مهاجرین کمک می‌کرد در وقت انقلاب علیه امان‌الله خان مهاجرین به او کمک می‌کردند.

در سیزده‌هم ویا چهارده‌هم جنوری سال (۱۹۲۹م) امیر امان‌الله می‌گریزد که در آن‌وقت ابراهیم بیک در نزدیکی کابل در قلعه فتو نزد امیر عالم خان امیر بخارا بود. حکومت افغانستان برای ابراهیم بیک یک هزار روپیه و سید عالم خان پنجصد روپیه معاش می‌دادند، ولی در مملکت مشکلات بود و ابراهیم بیک می‌گوید «هجوم بچه سقاء به کابل از طرف افغان‌ها دفع شد ولی بعد از دوازده روز کابل را گرفت، امان‌الله به قندهار گریخت و در همین دور من به نزاع افغان‌ها داخل نشدم، بچه سقاء خود را پادشاه اعلان کرد و در شروع رمضان خودم به مبارک‌باد پادشاه نو رفتم و برایش رسم تعظیم اسلامی دادم و دوباره به

www.erayatshahani.com

قلعه فتو برگشتم، بعد از سه هفته در اواخر ماه روزه نزد ملک مسلم والی کابل که دوست قدیمی من بود رفتم، بعداً به خان‌آباد رفتم که می‌خواستم در آنجا در نزد لقی‌ها مقیم شوم و قبل از آنکه به آنجا بروم، رفتن خود را به بچه سقاء اذعان کردم و او مرا رخصت داد و البته این جواب را بعد از یک‌ماه ملک مسلم بمن آورد و در آن وقت ملا احمد دادخواه و پنجاه نفر بدون اسلحه نزد من آمدند و بعد از چند مهمانی از من خواهش نمودند که نزدشان در خان‌آباد بروم.

در همین روزها بود که بچه سقاء امیر سید عالم خان را در حضور خود خواست و گفت که بدبخت غلام نبی خان با روس‌ها یک‌جا شده در اطراف مزارشریف با من در جنگ شده است.

و من بخاطر دفع آن وزیر خود «سید حسین» را فرستادم و اگر امکان داشته باشد ابراهیم بیک را به کمک او بفرستید و آیا فرستادن او امکان دارد یا نی؛ و امیرعالم خان به رفتن من به طرف مزار شریف نیز وعده می‌دهد و من باید یک‌تعداد مهاجرین را با خود گرفته به همکاری سید حسین جنگ می‌کردم و نیز به خواهش بچه سقاء رضایت دادم، در چاردره رفتم و با بابه چاری دلال، حاتم بیک، ترکمن‌ها، قونغرات‌ها و دورمان‌ها مشوره کردم و تقاضای بچه سقاء را برایشان گفتم و آنان همه بر اینکه با سید حسین در جنگ همکاری کنم موافقه نمودند.

بیست روز بعد از این موافقه از طرف خان‌آباد صدای توپ‌های زنبورک بلند شد و جارچی از بین رفتن بچه سقاء را در حصه‌های مختلف اطلاع داد.

باز خبر آمد که در خان‌آباد صفرخان بحیث حاکم مقرر شده است و از طرف صفرخان بسیار بزودی نزد من نفر فرستاده شد و از من خواهش نمود که تمام سلاح خود را به حکومت تسلیم دهم و من برایشان گفتم که بخاطر حفظ جان قصداً سلاح را به شما تسلیم نمی‌کنم ولی در وقت آرامی همه سلاح را بخدمت‌تان تسلیم خواهم کرد.

مدتی بعد نادرشاه فرمان فرستاد که من باید به کابل بروم ولی آق‌سقالان رفتن مرا به کابل فتوا ندادند. و گفتند که اگر تو بکابل بروی افغان‌ها حال مارا خراب خواهند کرد در این‌وقت از امیر سید عالم خان یک قطعه خط آمد که او هم مرا به کابل دعوت کرد و امیر سید عالم خان چنین گفته بود: «اگر بزودی به پایتخت نیایی بعد از این بین من و تو دوستی نیست». من به او چنین جواب دادم: «من هفت سال بخاطر تو در بخارا جنگ کردم ولیکن هر دفعه برایم وعده‌ها می‌دادی و در یکی از آنها وفا نکردی، غالب هم آمدم، تکالیف را هم دیدم و بالاخره مغلوب هم شدم و دیگر نخواهد که آنقدر بی‌عقل باشم که از تو طلب کمک کنم. و گپ تو غلط است و من به کابل نمی‌روم و با قوم خود در «علی‌آباد» می‌باشم و اگر لازم باشد لقی‌های خودرا می‌گیرم و به حکومت شوراها تسلیم می‌شوم فردای آنروز افغان‌ها برعلیه ما توپ‌های زنبورک را فیر کردند و جنگ را با ما آغاز نموده و در علی‌آباد بر ما هجوم کردند».

حکومت افغانستان در آن وقت اعلان جنگ کرد. محاربه یک‌سال دوام کرد و جنگ ختم نمی‌شد یک تعداد سرلشکرهای ابراهیم بیک را کشتند و خود ابراهیم بیک را نتواستند دست‌گیر نمایند؛ ابراهیم بیک می‌گوید: «یک‌روز خیال کردم که در جنگ با افغان‌ها شاید افغان‌ها غالب شوند و می‌خواستم یک شخص را به حکومت بفرستم و هرچیزی را که حکومت می‌گوید آنرا بکنم بعداً جوره‌قل را بصورت

www.enayatshahrani.com

خصوصی نزد حاکم «سرای کمر» فرستادم، جوره قل به نزد حاکم می‌رود و حاکم برای جوره قل می-گوید که می‌خواهم تورا به مسکو ببرم و بعداً جوره‌قل نزد ابراهیم بیک می‌آید. بعداً از رفتن جوره‌قل عساکر خبر می‌شوند و بمن پیشنهاد کردند که چون جوره قل به «سرای کمر» بصورت خصوصی رفته و باید اورا بکشیم. مدتی بعد یک قطعه خط به «سرای کمر» توسط دوست محمد فرستادم هچ جواب نیامد و باز خط فرستادم جواب آن هم نیامد. بعد از رفتن به طرف شوروی خودم اعلان‌های خطی کردم که من خیال نداشتم به همین سبب عساکر خود را آزاد ساختم و خودم در کوه‌ها در خفا گشتو گزار کردم. هشت‌هزار مهاجر را پس به طرف شوراها گذرانیدم و بعداً حکومت را شناختم و به حکومت گفتم که بعد از این مهاجرین ترکستان را از افغانستان می‌آورم و من بعد بگفته‌هایم صداقت می‌کنم و همه گفته‌های سابقم درست است».

ابراهیم بیک مطابق میل خود به حکومت شوروی تسلیم می‌شود، ساده دلی او به او پند می‌دهد، چونکه ابراهیم بیک چطور به گلهٔ گرگ تسلیم می‌شود و این از حماقت اوست.

بروز سوم جولای (۱۹۳۱ میلادی) روزنامهٔ «شرق حقیقتی» یا «پر او داوستا که » اعلان می‌نماید که ابراهیم بیک بدست افتاد و علاوه می‌نماید که «دشمن بزرگ حکومت شوراها و مخلص پادشاه بخارا و رقیب شورای کارگرها و دهقانان تاجیکستان و دزد خلق تاجیکستان گرفتار شد و به جزای اعمال خواهد رسید (کمیته مرکزی حزب کمونست آسیای مرکزی)».

در این وقت مردم یکباره برعلیه ابراهیم بیک افکار مختلف پیدا می‌کنند و اعضای کمیته مرکزی شورا هم هر آنچه که تهمت را بزبان می‌آورند بر وی می‌بندند و کاغذهای سفید را از تهمت به ابراهیم بیک سیاه می‌سازند، دوستان دیگر ابراهیم بیک زیر تعقیب قرار می‌گیرند حتی کسانیکه اسپ‌های لقی داشتند یعنی یک قسم اسپ‌ها به اسم لقی یاد می‌شدند، آنان را می‌کشتند بنام اینکه ابراهیم بیک با آن اسپ‌ها برای آزادی مردمش جنگ و جهاد می‌کرد و او به بسیاری از قشون امیر و حکومت رهبری می-نمود.

در کتاب خاطرات سید جان دادخواه (۱۹۲۸میلادی) که در ترکیه چاپ شده است در روزنامه «ینگی» جلد سیزدهم اعلان کرده است که: در (۱۹۲۱ میلادی) ماه های تابستان بود که بلشویک‌ها از اینجا تا پامیر را گرفتند، در تمام ترکستان ظلم، وحشت و شکنجه حکم‌فرما گردید، بلشویک‌ها در سابق یعنی قبل از سال (۱۹۱۷ میلادی) پای نحس خود را در این سرزمین نگذاشته بودند، به ناموس‌ها تجاوز شد، هرجا را مشاورین بلشویک‌ها گرفتند و اهالی و مردم نتوانستند این مشکلات را قبول نمایند. در شرق بخارا بنام ابراهیم بیک لقی و بیک‌های «توغای ساری» به کشتن و قلع و قمع لشکر روس‌ها آغاز کردند از جمله از قراتیگین مخدوم فضیل، از بالجوان دولت‌مند (دولت محمد بی)، از قره‌باغ عبدالرحمن، از درواز ایشان سلطان فعالیت‌های بسیار شدید را آغاز کردند. که در میان اینان صاحب‌عقل و صاحب نفوذ و قدرت‌دار دولت‌مند بیک بوده و او در تشکیلات اهمیت قایل بود و هر راهی را که به نفع و صواب تمام می‌شد به همان شکل عمل می‌کرد». و نویسنده مذکور درباره ابراهیم بیک نظر خوب نمی‌دهد و در آن وقت ابراهیم بیک سی‌ساله بود و او فی‌الفور به حرکت سیاسی داخل می‌شود.

در آنجا رابطه ابراهیم را با امیر سید عالم چنین آورده است:

«پدر ابراهیم بیک چقه بای در سال ۱۹۱۲ میلادی در کوک‌تاش وفات کرد و او صاحب جای و جایداد بود، ابراهیم بیک در یک مدرسه محلی درس‌خوانده است، ولاکن مدرسه را به اتمام نرسانیده است بعد از وفات پدرش ابراهیم بیک یک زنده‌گی بسیار خوب داشت ولی مدت بعد بنابر تأدیه قروض پدر بجز از یک ماشین جواز تیل‌کشی و آسیا چیزی برایش باقی نمی‌ماند و او به همین قناعت می‌کند».

خان ویا بیگ حصار به ابراهیم بیک لقب و منصب « قراول بیگی» را می‌دهد و امیر بخارا در حال گذر از بخارای شرقی در سال (۱۹۲۱میلادی) به وساطت بیگ حصار با ابراهیم بیک معرفی می‌شود و بیگ حصار ابراهیم بیک را به حیث جوان باغیرت و شجاع معرفی می‌کند و می‌گوید که ابراهیم بیگ از عهده هر کار می‌تواند بدر شود و امیر بخارا بخاطر آزمایش از ابراهیم بیک اورا وظیفه می‌دهد تا سه بیرق اسلامی را از دوشنبه بیاورد و درحالیکه چهار طرف دوشنبه محاصره بود ابراهیم بیک با اسدالله بیک آن بیرق‌ها را از آنجا می‌آورد.

بعداً اسدالله بیک و ابراهیم بیک به بالجوان نزد لقی‌ها می‌روند که در آنجا دولت‌مند و عبدالقیوم پروانه‌چی در حال تهیه تشکیلات عسکری بودند، آنان به ابراهیم بیک وظیفه تدریس فیر کردن تفنگ را می‌دهند و در این وقت ابراهیم بیک به زیر فرمان دولت‌مند بی‌کار می‌کند.

اما ابراهیم با آنان یعنی آقسقال‌ها جور نمی‌آید و پنج نفر لقی خود را گرفته بطرف لقی‌ها می‌رود و خودش یک جبهه مستقل تشکیل می‌دهد و در همانجا با انور پاشا ملاقات می‌کند و در فقیرآباد سه یا چهار کیلومتر دور از مرکزش انور پاشا را قید و خلع سلاح می‌نماید و در همین‌وقت پنجاه تفنگ را بدست آورده و جبهه خود را تقویه می‌کند».

(این معلومات از زبان رئیس انقلابی کمونستی فقیرآباد در ۲۰ اکتوبر ۱۹۲۵میلادی است به امضای کوژوفسکی نماینده جاسوسی روس قید شده است).

www.enayatshahrani.com

بقلم نورالله تالقانی
جریدهٔ اولوس شماره (۲۶) سال ۱۳۸۳خورشیدی

ابراهیم بیگ لقی

بریدجنرال مجاهد قهرمان شهید ملا ابراهیم بیگ لقی فرزند چقه بای در حدود سال (۱۸۸۹میلادی) در قشلاق کوک‌تاش در ساحل دریای کافر نهان، شهر دوشنبه بدنیا آمد. نیاکان پدری وی مربوط به قبیله احسان خواجه یکی از شاخه‌های لقی بود، نیای مادری او دقیقاً معلوم نیست.

بعد از سقوط بخارا و فرار پادشاه آن ابراهیم بیگ و نهضت آزادی‌خواهی بنام قیام باسماچیان تماماً ده و قریه‌جات و حتی شهرها را فرا گرفت و مردانه‌وار بجهاد علیه روس ادامه دادند. او مدت هفت سال بعد از عزیمت سید عالم خان با روس‌ها جنگید، اما رفته رفته توده‌های مردم در اثر قحطی در ماوراءالنهر و دست‌کشیدن عدهٔ مردم از جهاد، قطع کمک‌های افغانستان به مجاهدین تورکستان و فراغت روس‌ها از غرب و شروع حملات مرتب و منظم آنها به مجاهدین، شهادت انور پاشا و تأثیر روحی آن به مردم آن دیار دیگر کاری از پیش برده نتوانست به ناچار، بنابه نوشته محمد علم فیض‌زاد، مؤلف: مجاهد قهرمان ابراهیم بیک لقی دریای پنج را عبور در سال (۱۹۲۸ میلادی) وارد خاک افغانستان شد، با امیر سید عالم خان پادشاه بخارا در کابل مقیم گردید، سه سال گذشت، ابراهیم بیک در کابل شاهد چند تغییر سیاسی شد. سلطنت امان‌الله خان سقوط کرد و حبیب‌الله کلکانی در ۲۷ جدی سال ۱۳۰۷خورشیدی مطابق جنوری ۱۹۲۸میلادی وارد ارگ سلطنتی در کابل گردیده و پادشاه مملکت شد.

او به پادشاه بخارا و ابراهیم بیک لقی و دیگر مهاجرین بخارا وعدهٔ هرگونه کمک داده بود تا برای نجات وطن‌شان به جهاد علیه روس‌ها ادامه بدهند. اما ابراهیم بیگ بعد از آنکه آغاز جهاد را با خلیفه

قیزیل ایاق طرح نمود، وی نپذیرفت و گفت: «باید از نادرشاه که بزودی در رأس سلطنت افغانستان قرار می‌گیرد اطاعت کرد در غیر آن بحیث یاغی به حساب می‌روی...».

حین عودت از نزد خلیفه قیزیل ایاق رئیسان تنظیمیه مزارشریف و قطغن امر گرفتاری وی را صادر نمودند. چون جنگجوی بی‌نظیر زمان خود بود نیروهای دولتی مؤفق نشدند دستگیرش سازند، در هر برخورد مفتضیحانه شکست خوردند.

اما در طول تاریخ بسا دیده شده است که وقوع حوادث جدید و ناگهانی، بر مسایل پیش رو و مورد بحث و مذاکره اثر انداخته و مسیر حوادث را بگونهٔ دیگری تغییر داده و اوضاع را دگرگون ساخته است. در چنین حالت ناگهان حادثه ناگواری ولایت «قطغن و بدخشان» و حتی مرکز کابل را تکان داد، در ماه جوزای ۱۳۰۹هـ (جون۱۹۳۰میلادی) روس‌ها که پابند قوانین و مقررات بین‌المللی نیستند از جانب چهاردرهٔ قندوز بنام «تعقیب ابراهیم بیگ لقی» بخاک ما تجاوز کردند و تا اطراف شهر قندوز و نواحی ایل‌آباد (علی آباد) پیش رفتند و در چهاردره اکثر قریه‌جات را آتش زدند.

عودت ابراهیم بیک از افغانستان زمانی صورت گرفت که در ۲۸ جون ۱۹۳۱میلادی به اردوی سرخ تسلیم گردید.

www.enayatshahrani.com

فصل پنجم

دانشمندان و مجاهدان

نظر یکی از دانشی مردان و فرهنگیان کشور درباره استاد شایق افندی بخاری

شایق بخاری مشهور به افندی عاشق بخارا، عاشق عدالت، عاشق حقیقت و عاشق آزادی بود. دیده‌گان این ادیب کنجکاو درخشان محبت و اعتماد می‌آفرید، فروتنی و متانت او چون آفتاب به همه‌گان معلوم و روشن است، حق‌شناسی و مروت و مردانگی را دوست داشت، در خانه‌اش هرکه می‌آمد بالای دست خود می‌نشاند، آرام و شمرده سخن می‌گفت و در اظهار عقیده بی‌تکلُف و صریح بود و از لحاظ هوش و حافظه کم‌نظیر و در بیان خاطرات و نقل رویدادهای تاریخی با ذکر و زمان وقوع آن حوادث چنان حضور ذهن داشت که طرف گفتگو را به شگفتی وا می‌داشت. قاری هاشم شایق قرآن‌کریم را با تجوید حفظ داشت و در علوم ادبیه صاحب کمال بود.

و او یکی از چهره‌های مشهور تاریخی سیاسی معاصر بشمار می‌رود، فلسفه، حقوق، ادبیات و اقتصاد مورد علاقه‌اش بود، این فیلسوف بخارا تحصیلاتش را در رشته فلسفه، اقتصاد، جامعه‌شناسی در دانشگاه انقره به پایان رسانیده است.

استاد هاشم شایق آمدنش را در افغانستان چنین تشریح می‌نمود: «روس‌ها آمدن مرا در افغانستان منع کرده بودند ولی من بطرف افغانستان حرکت کردم و آنوقت معاون وزیر حربیه بودم. موصوف این غزل را در زمانی سروده است که بالشویک‌ها و جوانان بخارا او را در کرسی‌های وزارت ارتقاء داده بودند.

از اوست:

آئینه ام ز الفت جـــوهر گرفت زنگ
یارب کسی مباد چنین معتبر که من

استاد می‌گفت: کسی نبود که در این جمهوریت نو بنیاد اظهار نظر کند جوانان بخارا کوس رسوایی شان‌را به سر بازارها زدند و اینها بخارا را پشت پا زدند مارا فروختند، استقلال ما را فروختند و گذشته تاریخ کشور و افتخارات تاریخی ما را فروختند و اسلام را پاکوب کرده روابط‌شان را با بالشویک‌ها نزدیک ساختند، به قتل علماء شعراء، سید، ملا و خواجه برآمده به جوخه‌های اعدام سپردند و من که نمی‌توانستم و نمی‌خواستم در چنین موقع خطیری، ناظر و شاهد آن اوضاع باشم خودرا بیرون کشیدم و خدا را سپاسگذارم که در تنگنای سخت‌ترین روزها پیوندگان راه حق را یاری کرد و مارا بسلامت بیرون کشید.

شایق افندی اولین سفیر نو بنیاد کمونیست بخارا در افغانستان می‌باشد که با رسیدن در کابل تابعیت افغانستان را قبول کرد و با جوانان کمونیست بخارا علاقه سیاسی خود را قطع نمود.

www.emayatshahrani.com

استاد می‌گفت: خوش‌بینی جوانان به راه افراط رفته بود بطوریکه گروهی از رهبران در کشانیدن کشور به بحران‌ها سهم قوی‌تر داشتند و بعد که خطر را قطعی دانستند برای خروج از این بن‌بست‌ها دست از حکومت‌داری برداشته به رهبران بالشویک واگذاشتند و اینها آگاهانه به میهن‌شان خیانت کردند و برای نام برداشتن خود حکم‌ها صادر کردند و فشار ظلم و جور را بر ملت نجیب بخارا واداشتند و اینان بودند که خیانت در تاریخ بخارا کردند.

روزگاری شد ز جـــــوش گفتگو افتاده ام
کیست صائب تا به حرف آرد من خاموش را

باید گفت: به شایق بخاری مدیریت مجله معارف که بنام آئینه عرفان از وزارت معارف نشر می‌گردید در سال (۱۹۲۳میلادی) با این مرد سخن‌پرداز ادیب تعلق گرفت و همچنان محرر کتاب «مصاحبه اخلاقیه» استاد هاشم شایق بخاری می‌باشد که در سال (۱۳۰۶ خورشیدی) به تصدیق فاضل دانشمند فیض محمد خان ذکریا وزیر معارف رسیده است و این کتاب در کتابخانه راقم می‌باشد. مرحوم شایق بخاری خدمت بزرگی در معارف افغانستان کرده با سمت استادی در دانشگاه‌های کابل اشتغال داشت. موصوف به کرسی اول وزارت معارف رسیده است. بالاخره چراغ این بزرگترین دانشمند در عمر (۷۰) سالگی بروز چهارشنبه (۲۳) سنبله ۱۳۳۳ خورشیدی خاموش گشت و در رحمت الهی قرار گرفت، شاگردانش به مناسبت درگذشت افندی سوگ‌نامه‌ها در روزنامه انیس و اصلاح می‌نگاشتند. نگارنده نیز به نوبه خود مرثیه‌یی سروده به محمد شفیع رهگذر معاون روزنامه وقت انیس پیش کرد. موصوف چنین اظهار نموده: «به روزنامه‌ها ابلاغ شد که دیگر درباره هاشم شایق بخاری سوگ‌نامه‌ها گرفته نشود. روس-ها حکومت وقت کابل را به لحن تند گفته بودند که دیگر در مورد سوابق و احوال سیاسی هاشم بخاری چیزی نوشته نشود.» می‌باید گفت: تا آنجا که من شاهد هستم کتابخانه این استاد بزرگ مملو از کتاب-های نفیس خطی و قدیمی بود و دست‌اندرکاران وزارت معارف برای دست‌یابی به هدف خود و سودگیری از آنان به «نفیسه» دختر بزرگ مرحوم شایق بخاری گفته شد که کتابخانه‌یی به یاد و بود استاد شایق در وزارت معارف باز می‌نمائیم تا از این رهگذر برای زنده نگهداشتن نام استاد شایق خدمتی را انجام داده باشند. نفیسه خوش‌باور کتاب‌ها را به کتابخانه وزارت معارف برد و شائقین کتاب از آنجا به کتابخانه‌های خود نقل دادند. تا اینکه دروازه کتابخانه مرحوم استاد شایق بخاری برای همیشه در وزارت معارف بسته شد.

www.enayatshahrani.com

استاد شایق افندی بخاری

درباره این دانشمند بزرگ بخارا که بانی معارف عصر در کشور ما است و بویژه تأسیس دارالمعلمین-های اساسی و مستعجل همه ابتکار اوست همینگونه وی مجله آیینه عرفان را نیز در وزارت معارف ایجاد می‌کند، مزار این دانشمند عالیقدر در افغانستان است و من درباره ایشان در افغانستان مقاله‌ها نوشته‌ام یکی از آن مقامات در کتاب«بیدل‌شناسان افغانستان» بقلم این نگارنده بود که متأسفانه بوقت برآمدن از افغانستان مفقود گردید.

دختر استاد شایق افندی بخاری به اسم نفیسه شایق مبارز زمانیکه متعلم صنف دوازدهم دارالمعلمین کابل بودم استاد مضمون «بهبود اجتماعی» صنف ما بود. گفتند که وی در فرانسه پدرود حیات گفته است.

اینک چند پارارگراف را درباره مرحوم استاد شایق از کتاب شهزاده سید منصور عالمی بنام «بخارا گهوارهٔ تورکستان» می‌آوریم و در ختم موضوع احساس استاد خلیل‌الله خلیلی را بقلم خودش درج می-نمائیم: «در چنین روزها قاری محمد هاشم شایق بخاری نظر بخواهش خودش باربار به زیارت سید عالم شاه در مرادخانی رسیده و تا دل شب‌ها به بیدل‌خوانی و با ذکر وقایع گذشته پرداخته است.

استاد شایق بخاری در سالگرد میرزا بیدل به روشن‌فکرانی‌که در خانه‌اش گرد می‌آمدند می‌گفت. امیر عالم شاه به هفت پشت پادشاه آمده است حنفی مذهب و از اهل سنت است. این خاندان سلطنتی عدل الهی را زنده نگهداشته اند.

در چنین روزها قاری محمد هاشم شایق بخاری نظر بخواهش خودش باربار به زیارت سیدعالم شاه در مراد خانی رسیده و تا دل شبها به بیدل خوانی وبا ذکر وقایع گذشته پرداخته است.

استاد شایق بخاری درسالگرد میرزا بیدل به روشن فکرانیکه در خانه اش گرد می آمدند می گفت . امیرعالم شاه به هفت پشت پادشاه آمده است حنفی مذهب و از اهل سنت است. این خاندان سلطنتی عدل الهی را زنده نگهداشته اند.

خاطره، سال ۱۹۲۳
استاد هاشم شایق
بخاری در کابل

میرمن نفیسه شایق مبارز
دختر آخرین سفیر مملکت بخارا
هاشم شایق در افغانستان

www.erayatshahrani.com

یادداشت شادروان استاد خلیلی در خصوص
استاد شایق افندی بخاری

بسم الله الرحمن الرحیم

اگر نقد شعر و انتقاد و مقام هنری شاعر مبحثی جدا و ابقای نام شاعر و صیانت آن از فراموشی‌ها مسئله‌یی جدا شناخته شود تذکره موسم به پر طاووس تألیف سخنور سخن‌شناس استاد محمد حنیف حنیف از ناحیه ضرورت ثانی در میان سایر تذکره‌ها در کشور ما از کتب مفید و ممتاز بشمار می‌آید.

بخصوص در این روزگار که از هر ناحیه و از ناحیه فرهنگ خصوصاً معرض تجاوز و دست‌برد دشمن بی‌آزرم ستمگار قرار یافته‌ایم وی نخستین نیروی تجاوزگر است که ادامه شکوه و شوکتش را مرهون ریشه‌کن نمودن عقاید و سنن و تخریب هنر و فرهنگ ملت‌ها شناخته است.

وی پیوسته بر آن بوده که اول بنیان باورها وارونه و بنای فرهنگ‌ها را ویران نماید تا با بهره‌گیری از این وارونی و ویرانی ادعاهای اجوف و دروغینش در ذهنیت‌های ساده آسان راه یابد.

متاعی‌که وی عرضه می‌دارد خمیرمایه شکم است و آنچه شاعر آزاده عارف ارمغان نموده گوهر جانست نوازش‌گر دل. او چشم می‌آفریند زیبانگر و حقیقت‌شناس تا بر جلوه جمال جهان‌آرای معشوق بی‌زوال ازل هردو جهان را نثار کند و می‌گوید:

صنمی که بر جمالش دوجهان نثار بادا
چمنی که تا قیامت گل آن بهـــار بادا

جناب استاد حنیف: کتاب پر طاووس را که بمطالعه این آواره ناتوان فرستاده بودید خواندم و در هر رشته‌اش داستانی از داستان رفته خودرا یافتم آنگاه که بنام استاد بزرگوار هاشم شایق افندی مرور افتاد بیاد خجسته روزگاری افتادم که در همین ایام بهار گاهی در کتابخانه فیاضش در گذر مرادخانی گاهی در تخت‌گاه استالف و باغ شگوفه‌بار چهل‌ستون و گاهی در باغچه مختصر خودش در پغمان یاران هم‌دل باهم می‌نشستیم و از بد زمانه پناه می‌جستیم از کتاب از خنده و بهار بهره بر می‌داشتیم.

در لحظه‌یی که هوای جان‌بخش بهار وطن در کمال اعتدال می‌وزید رنگ‌ها روشنایی‌ها و عطرها باهم آمیخت یک‌بار چشم افندی راه می‌کشید و آهسته آهسته زمزمه می‌کرد و اشک می‌ریخت و می‌گفت:

چون دولت ربیع فرا می‌رسید و من همسر محبوب و کودکانم از پرتو آفتاب و جمال شگوفه و نسیم بهار بخارا مانند این روزها تمتع بر می‌داشتیم باهم می‌نشستیم، می‌خندیدیم اکنون آن پاره دل و نور دیدگانم به تیغ جلاد جان سپرده اند.

حکایت سقوط دولت دست‌نشانده بخارا و سرگذشت استاد شنیدن دارد دوست من مرحوم محمد عثمان امیری می‌گفت: در آن ایام جوان بودم و در مدیریت شعبه دول شرق ماموریت داشتم استاد هاشم شایق چون توطئه دولت شوروی را دانست از وزارت مالیه خودرا برکنار نمود و بهر وسیله که توانست خودرا به سفارت دربار کابل کشانید لقمه‌خواران خوان خیانت روسیه نگذاشتند که زن و

www.enayatshahrani.com

فزندانش را بکابل انتقال دهد چندی نگذشت که بخارا سقوط کرد رئیس‌جمهور کشته شد و دولت جوان خودرا بحکومت شوروی تسلیم نمود وزارت خارجیه ما بر آئین معموله بر آن شدند که سفیر را احضار نمایند و به وی ابلاغ دارند که پرچم آزادی بخارا را از گوشه بام سفارت فرود آرد. محمود طرزی وزیر خارجه که سخت از ناحیهٔ بخارا متأثر بود دلش یاری نداد که خود شخصاً این واقعه الم‌انگیز را به سفیر دوست و دانشمند و مسلمان و برادر همسایه ابلاغ دارد. سردار عبدالرحمن نایب خودرا دستور داد که این حادثه شوم را انجام دهد.

استاد بزرگوار را در کمال احترام به وزارت خارجیه احضار نمودند.

مرحوم عثمان امیری گفت:

استاد بزرگوار از قضیه آگاه نبود عبدالرحمن خان با احترام و با تعارف و تعظیمی از هر روز گرم‌تر از وی پذیرایی کرد. در حالیکه غصه راه گفتارش را گرفته بود گفت خبر اندوه‌بار دارم سفیر در کمال وقار و آرامش گفت خانم بیمار بود شاید مرده باشد.

گفت از آن‌هم مدهش‌تر است خانه‌ات غلطیده؛ استاد گفت نگو پسر و دختر و خانمم زیر ویرانه‌های خانه مرده اند.

گفت خیر: مصیبتی است مدهش‌تر از همه مصیبت‌ها هم مصیبت تست هم از ما و هم از تمام جهان اسلام.

استاد یک‌باره تغیر کرد و منقلب شد و با صدای لرزان گفت چه مگر بخارا...

عبدالرحمن خان اشک‌ریزان گفت آری! روس‌های پیمان‌شکن غدر کردند.

امیر می‌گفت مردی که بمرگ همسر محبوب و فرزندانش تکان نخورد در مصیبت وطن بلرزه درآمد به حالت اغما فرو رفت این دو- سه کلمه مقطع و جویده از زبانش شنیده شد:

خدا بخارا یمن بخارای...

محمود بیک تا شنید از دفتر کارش فرود آمد و بر نعش سفیر آواره و بی‌وطن بی‌اختیار اشک ریخت همه می‌گریستیم سرانجام پس از معالجه آهسته آهسته برخاسته به سفارتش رفت و همان روز تابعیت افغانستان را پذیرفت با این خبر زن و فرزندانش را مجموعاً دولت شوروی کشت.

امیر امان‌الله خان نواسه عم‌اش نایب‌السطنته دختر مرحوم سردار عزیزالله خان را بعقد نکاحش درآورد و بخدمات علمی منصوبش کردند.

این سخن را بدان جهت نوشتم که پر طاووس نه تنها به ذکر اشعارش بلکه به خونابه چشم استاد غیور بزرگوار نیز رنگین باشد.

www.enayatshahrani.com

اما مرحوم مولینا خسته را از یاد نباید برد که وی در برابر کمونست‌های کابل سخت مبارزه نمود و جریده وحدت را بحیث مدیر مسول نشر می‌کرد این جریده از طرف جبهه ملی تأسیس یافته بود. رحمه الله علیه.

دوست دانشمند برین‌پایه مولوی حنیف!

از کلمه پر طاووس تداعی به این بیت مرا برد:

گل‌گل شگفته چون پر طاووس گشته‌یی
آمادهٔ هـــــــزار دهـــن بوس گشته‌یی

این کتاب ارزنده نیز شایان بوسیدن است اگر مستدرکات میسر باشد چه نیکو خواهد شد که شرح اخبار سخنور نابینای فراه ابونصر را که هم شاعر بود و هم شاعرساز با فصلی در فضیلت کتاب نصاب-الصبیان و لمعه‌البدرش درآن بگنجانید و هم‌چنان ذکر شاعر عارف ملا شاه بدخشی مدفون عروس‌البلاد لاهور را.

امیدوارم بزودی فرا رسد آن فردای که دفتر اشعار سخن‌سرایان دوره منحوس تجاوز شوروی را تدوین کنید اسامی سخنوران خداشناس مجاهد را که در داخل و خارج وطن از حق و آزادی دفاع کرده اند در دیوان جوانمردان و سر افرازان و تاریخ‌سازان با رقم زرین در قید نگارش آرید و نام سخنوران ملحد وطنفروش را که گوهر گرامی سخن را در پای بیگانه‌گان نثار کرده اند در دفنر نامردان و سر افگنده‌گان ثبت کنید.

حمل ۱۳۶۳ خلیلی

www.enayatshahrani.com

داکتر عنایت‌الله شهرانی
جریدهٔ امید، شمارهٔ ۲۳۵، امریکا

هفتاد سال در فراق بخارا
یادنامه‌یی از روان‌شاد مولوی عبدالرؤف

www.enayatshahrani.com

بعد از تسخیر تدریجی سرزمین‌های تورکستان توسط روس‌ها و جنایات و تعرض‌های غیر انسانی در حق مسلمانان آن‌دیار، یک‌تعداد مردم تورکستان خانه و جای و اموال و دارایی را پشت‌سر گذاشته راهی هجرت شدند. موضوعات اشغال روس‌ها و ظلم‌ها و خیانت‌های آنان بیش از هزاران داستان دارد که از حوصله و گنجایش این مقاله بدور است.

نگارنده این سطور در یکی از روزهای تیرماهی (۱۹۹۲ میلادی) بعد از زیارت مکه مکرمه، در جده مدتی را در یکی از هوتل‌ها سپری می‌کردم که یکی از نامه‌نگاران از طریق روزنامه «المدینه» با من مصاحبه نمود و مصاحبه در خصوص مسلمانان تورکستان بود. بناءً از مهاجرین عربستان یا گروه گروه می‌آمدند ویا اینکه تلفون می‌کردند به قرار احصائیه تائید نشده آنان می‌گفتند که دست‌کم نفوس‌شان بالغ بر شش‌صد هزار نفر می‌رسد و همچنان گفتند که عرب‌ها هنوز آنان را بیگانه می‌پندارند.

از آن جمله یکی از تاجران نزد من آمد و بعد از شناسایی از زبان پدر مرحومش بیاد بخارای اسلامی درحالیکه از چشمانش بمانند باران اشک می‌ریخت، چنین گفت: «پدرم در حال هجرت در همین خاک در بستر مرگ افتاده بود و دقایقی چندی قبل از وفاتش بمن چنین وصیت کرد که: « فرزندم شاید بخارا آزاد شود و اسلام دوباره قوت بگیرد؛ اگر بخارا آزاد شد بر سر قبر من بیا و مرا از آزادی بخارای شریف مژده بده که روحم آرام شود».

بعد از زیارت حرمین شریفین به پاکستان شدم و از آنجا به تاجیکستان و اوزبیکستان دعوت گردیدم. در میان همه خاطرات یک خاطره بیاد می‌آید که وفاداری آن مردم را به امام ابوحنیفه(رح) نشان می‌دهد. شخصی در تاشکند گفت که پدرم در وقت وفات، چنین وصیت کرد که: «ای فرزندم در طول مدت

اسارت بدست روس‌ها هیچ‌کس نمی‌توانست در خصوص اسلام سخنانی ارائه دارد و تو باید به اولادهایت این حرف‌های مرا انتقال دهی و بگویی که بخارا مرکز دین اسلام بود و ما مسلمان هستیم و در اسلام دارای مذهب حنفی می‌باشیم.» نتیجه این گفتار را همین حالا در تورکستان مشاهده خواهید کرد. هر مفکوره را بدون مفکوره وهابیت اقلا می‌توانند گوش فرا دهند».

و اما درباره مرحوم مولانا عبدالرؤف ذوهجرتین باید گفت که او از جمله علمای متبحر، با احساس و با درد تورکستان بود که در افغانستان اقامت داشت، وی در هفتاد سال ایام هجرت غیر از آزادی بخارا و اسلام آرزوی دیگر را به سر نپرورید، ولی چه سود که آزادی تورکستان را نادیده اجل او را مهلت نداد تا دیار زیبا و محبوبش را دوباره ببینید.

او در اسلام خدمات ارزنده کرد؛ شاگردان را به جامعه تقدیم و اولادش را بهترین مجاهدین تربیه نمود. یکی از فرزندان بسیار شجاع و مجاهد او عبارت از جناب قاضی برات است. و قاضی برات یکی از برازنده‌ترین مجاهدان ضد روسی بود که بسیاری از فعالیت‌هایی که در کابل برعلیه روس‌ها صورت می-گرفت، درآن فعالیت‌ها دخیل و بعضاً رهنمایی می‌کرد. او مرد حق، مرد عمل و جوانی بود که توصیه‌های پدر مرحومش را به گوش و هوش شنیده بود و آماده جان‌نثاری در جهاد افغانستان بود.

مرحوم مولوی عبدالرؤف در جهاد افغانستان با داشتن سن پیشرفته چنان ناقرار و فعال بود که از احساسات و حرکت‌های پی در پی جسم ضعیف خودرا از پای در انداخت و فدای آزادی افغانستان ساخت. او می‌گفت اگر جهاد برحق در مقابل باطل صورت نگیرد روس‌ها افغانستان را بمانند بخارا ساخته و اسلام را ضعیف می‌سازند.

آن مرحوم در مجالس و محافل سخن‌ها برضد تعرض روس‌ها می‌گفت و اسرار نابکاری‌های آنان را فاش می‌کرد و مقالات زیادی در آن خصوص می‌نوشت و خداوند آن شهید راه هجرت و شخصیت گرامی را که حیات خویش را وقف آزادی افغانستان ساخت غریق رحمتش سازد.

مانند مولوی صاحب عبدالرؤف یک‌تعداد علمای متبحر تورکستان در حال هجرت جان‌های عزیز خویش را از دست دادند و آنهائیکه حیات داشتند در جهاد افغانستان با تمام ایمان شریک بودند؛ از جمله مولوی صاحب عبدالرحمن کاسانی بعد از فعالیت‌های جهادی در عربستان وفات نمودند که در علم و دانش در افغانستان سرآمد اقران بودند و استاد خلیلی مرحوم به وفات آن عالی‌جناب اشک‌ها ریختاندند و فرزند گرامی و دانشمند آن مرحوم جناب سید مبشر کاسانی که نویسنده کتاب‌های تاریخ تورکستان بزبان ترکی بود نیز درین اواخر بسوی جنت شتافتند. یک‌تعداد از علمای بزرگوار که در افغانستان خدمات ارزنده کرده اند عبارت اند از مرحوم استاد شایق افندی، مرحوم مولانا خال محمد خسته، مرحوم مولانا محمد امین قربت، مرحوم استاد کامل منور و تعداد کثیر دیگر خداوند همه‌شان را غریق رحمت سازد.

www.erajatshohani.com

و اینست یک شعری که مرحوم مولوی عبدالرؤف در خطاب به مجاهدین وطن سروده و آنان را به جهاد تشویق می‌نماید:

مسلمان زاده‌گان ترک و تاجیک — نوید نو مبارک با شما باد
ز دست ظلم و جبر روس خونخوار — به عمری زنده‌گی‌تان رفت از یاد
شما هم در جهان آزاد بودید — به صدها قرن از آباء و اجداد
کنون آمد ندا از عالم غیب — که دنیا را سر از نو سازم آباد
گذشت آنچه گذشت از هرچه دیدند — رسید این دم زمان فرحت و شاد
مسلمان زنده شد امروز از نو — بلطف خالق با جود و با داد
ندا آمد به تو ای ترک و تاجیک — نظر انداز از همسایه کن یاد
که با دست تهی با زور ایمان — کشید آخر دمار از روس جلاد
بتو می‌گویم ای مظلوم مسلم — به پا خیز و بکن خود را تو آزاد
چرا قرآن ز تو مهجور مانده — چرا درس جهادت رفته از یاد
ز دست ظالم خونخوار ملعون — به آه و ناله کن فریاد فریاد
بود فریاد تو فریاد مظلوم — که بوده داد تو از دست بیداد
سبق از مسلم همسایه ات گیر — مترس از هیبت روس سگان زاد
بیا زنجیر استبداد بشکن — بده درسی به آن بیدین شداد
تو هم آخر مسلمان‌زاده هستی — بیاد آور تو از آباء و اجداد
اگر دانی که آبایت کیانند — ترا غیرت بجوش آرد بفریاد
به عالم هرکجا بینی نشانی — ز اجداد تو گردیده‌ست بنیاد
بخیز از خواب در عالم نظرکن — جهان دیگری از نو کن آباد
شود روشن دلش از نور ایمان — در این ره گر کسی یک گام بنهاد
بیا بیدار شو ای ترک و تاجیک — فلک آماده بهر تو به امداد

نبود از خادم دل‌خسته جز آه
به آزادی‌تان دل داده برباد

www.enayatshahrani.com

امید/ شماره ۲۳۵/ صفحه هشتم

دکترعنایت الله شهرانی اندیانا

هفتادسال درفراق بخارا!

یادنامه ای ازمرحوم مولوی عبدالروف

بعدازتسخیرتدریجی سرزمین های ترکستان توسط روسهاوجنایات و تعرض های غیرانسانی درحق مسلمانان آندیار، یک تعدادمردم آسیای مرکزی، خانه وجای واموال ودارایی راپشت سرگذاشته راهی هجرت شدند. موضوعات اشغال روسهاوظلم هاوخیانت های آنهابیش ازهزاران داستان داردکه ازحوصله وگنجایش این مقاله بدوراست.

نگارنده این سطوردریکی ازروزهای تیرماهی ۱۹۹۲ م بعداززیارت مکه مکرمه، درجده مدتی رادریکی ازهوتلهاسپری میکردم که یکی از تامه نگاران ازطریق روزنامه «المدینه» بامن مصاحبه نمودومصاحبه در خصوص مسلمانان ترکستان بود. بنآازمهاجرین عربستان یاگروه گروه می آندندوبااینکه تلفون میکردند. به قراراحصائیه تائیدنشده آنهامیگفتندکه دست کم نفوس شان بالغ برشش صدهزارنفرمیرسد، وهمچنان گفتندکه عربهاهنوزآنهارابیگانه واجنبی می پندارند.

ازآن جمله یکی ازتاجران نزدمن آمدوبعدازشناسایی اززبان پدر مرحومش بیادبخارای اسلامی درحالیکه ازچشمانش بمانندباران اشک می ریخت، چنین گفت:«پدرم درحال هجرت درهمین خاک دربستر مرگ افتاده بودوقایقی چندی قبل ازوفاتش بمن چنین وصیت کردکه ای فرزندم شایدبخارآزادشودواسلام دوباره قوت بگیرد. اگربخارآزادشدبرسرقبرمن بیاوبرازآزادی «بخارای شریف» مژده بده، که روحم آرام شود.»

بعداززیارت حرمین شریفین به پاکستان شدم وازآنجاه تاجیکستان و اوزبکستان دعوت گردیدم. درمیان همه خاطرات یک خاطره بیادمی آیدکه وفاداری آن مردم رابه امام ابوحنیفه (رح) نشان میدهد. شخصی درتاشکندگفت که:«پدرم دروقت وفات، چنین وصیت کردکه ای فرزندم درطول مدت اسارت بدست روسهاهیچکس نمی توانست درخصوص اسلام سخنانی ارائه داره، وتوبایدبه اولادهایت این حرف های مراانتقال دهی وبگویی که بخارامرکزدین اسلام بودوماسلمان هستیم ودراسلام دارای مذهب حنفی میباشیم.» نتیجه این گفتاررامیبین حالاورآسیای میانه مشاهده خواهیدکرد. عرضمکوره رابدون مذکوره وهایت اقلامیتوانند گوش فرادهند.

واماوربارهٔ مرحوم مولاناعبدالروف نوهجرتین بایدگفت که اوازجمله علمای متبحر، بااحساس وبادردآسیای مرکزی بودکه درافغانستان اقامت داشت. وی درهفتادسال ایام هجرت غیرازآزادی بخاراواسلام آرزوی دیگررابه سرنپروریده، ولی چه سودکه آزادی ترکستان رانادیده اجل اورا مهلت نداد تادیاروبیاومحبوبش رادوباره ببیند.

اودراسلام خدمات ارزنده کرد. شاگردان رابجامعه تقدیم واولادش را بهترین مجاهدین تربیه نمود. یکی ازاولادبسیارشجاع ومجاهداوعبارت از جناب آقای قاضی برات است، وقاضی برات یکی ازمرازنده ترین مجاهدان ضدروسی بودکه بسیاری ازفعالیت هایی که درکابل برعلیه روس هاصورت میگرفت، درآن فعالیت هادخیل ومحضأرهنمایی میکرد. اومرد حق، مردعمل وجوانی بودکه توصیه های پدرمرحومش رابه گوش وهوش شنیده بودوآماده جان نثاری درجهادافغانستان بود.

مرحوم مولوی عبدالروف درجهادافغانستان باداشتن سن پیشرفته چنان باقراروفعال بودکه ازاحساسات وحرکت های پی درپی جسم ضعیف خودرالزپای درانداخت وفدای آزادی افغانستان ساخت. اومیگفت اگر جهادبرحق درمقابل باطل صورت نگیرد، روسهاافغانستان رامانندبخارا ساخته واسلام راضعیف می سازند.

آن مرحوم درمجالس ومحافل سخن هابرضدتعرض روسهامیگفت و اسرارنابکاری های آنهارافاش میکردومقالات زیادی درآن خصوص می نوشت، وخداوندآن شهیدراه هجرت وشخصیت گرامی راکه حیات خویش راوقف آزادی افغانستان ساخت غریق رحمتش سازد.

به مانندمولوی صاحب عبدالروف یک تعدادعلمای متبحرترکستان در حال هجرت جان های عزیزخویش رالازدست دادند، وآنهائیکه حیات داشتندرجهادافغانستان باتمام ایمان شریک بودند. ازجمله مولوی صاحب عبدالرحمن کاسانی بعدازفعالیتهای جهادی درغربستان وفات نمودندکه درعلم ودانش درافغانستان سرآمداقران بودندواستادخلیلی مرحوم به وفات آن عالیجناب اشکهاریختاندندوفرزندگرامی ودانشمندآن مرحوم جناب سیدمیشرکاسانی که نویسنده کتابهای ترکستان بزبان ترکی بودنیزدرین اواخربسوی جنت شتافتند. یک تعدادازعلمای بزرگوارکه درافغانستان خدمات ارزنده کرده اندعبارت اندازمرحوم استادشایق افندی، مرحوم مولاناخال محمدخسته، مرحوم مولانامحمدامین قربت، مرحوم استادکامل منور وتعدادکثیرمیگر. خداوندهمه شان راغریق رحمت سازد.

مرحوم مولوی عبدالروف

واینست یک شعری که مرحوم مولوی عبدالروف به مجاهدین وطن نموده وآنهارابه جهادتشویق می نماید:

مسلمان زاده گان ترک و تاجیک
ز دست حکم و جبر روس خونخوار
شما هم مردمان آزاد بودید
کنون آمد ندا از عالم غیب
هدایت آخر زنت از هرچه دیدند
مسلمان بنده شد امروز از نو
خدا آمد به فریاد ترک و تاجیک
که با دست تهی آوردید ایمان
شه بیگم برای [illegible] مسلم
چرا قرآن ز تو محو ما شد
ز دست ظالم خونخوار ملعون
بود فریاد تو فریاد مظلوم
سبق از صلح و صبر و عبادت گیر
بجز تیر و تفنگ و شمشیر و سنگین
ترحم آخر مسلمان زاده هستی
ازو زان کو آبا پیت گیا شد
به عالم هر کجا بین نشان ان
بخیزید از خواب بد عالم نظر کن
شب و روز دشمن دشمن از خود ایمان
بیا بیدار شو طلای ترک و تاجیک
نمود از خاده دم دل هشت خود آه

ظهیر تو مبارک با شما باد
به هر زندگان شان رفت از یاد
به صدا قرن از آبا و اجداد
که دنیا را مراد تو ساز آباد
رسید این دم زمان فرحت و شاد
بلطف خالق با جود و با داد
نظر انداز از همسایه کن یاد
کشید آخر دمار از روس جلاد
جا خیز و کن خود را تو آزاد
چرا روس جهادت رفته از یاد
به آه و ناله کن فریاد فریاد
که بوده ماه تو از دست بیداد
مترس از هیبت روس سگان زاد
به روس تو آن بیدین شرداد
بیاد آور تو از آبا و اجداد
ترا غیرت بجوش آورد بهتر باد
ترا جهاد تو شوریده هست جنیاد
جهان دیگر بود از تو تو کن آباد
دوباره تو کن یک جام جنیاد
نگه آماده بجهد تو اجداد
به آزادی تان دل داده بر باد

www.yatshar.com

مصطفی بیک چوقای اوغلی

وی در قرغزستان تولد یافته، مادرش از تورکان اوزبیک و دختر خان می‌باشد. پدرش نیز از اوزبیکان قرغزستان می‌باشد.

مصطفی بیک در تاشکند درس خوانده و دروس را بزبان روسی فراگرفته است. پیش از آن دروس متداول وقت را در مکاتب شخصی ویا مدارس بپایان رسانیده است.

بعد از ختم تحصیل در تاشکند، در یونیورستی پتز بورگ، تحصیلات خویش را در رشته حقوق بپایان رسانیده و در پایان تحصیل در دومه روسی کار یافته است.

در سال (۱۹۱۷میلادی) دوباره به تاشکند می‌آید و می‌خواهد که حکومت تاشکند را بدست بیاورد، اما با تأسف تمام باید گفت که در آن و قت در رأس حکومت تاشکند روس‌ها قرار داشتند ،از آن سبب به تنهایی کاری را نتوانست انجام دهد، بعد از مأیوسی زیاد جانب خوقند می‌رود تا قدرت تورکستان را بدست آورد.

در خوقند، در سال (۱۹۱۷میلادی) عیسوی«حکومت مؤقت تورکستان» را تشکیل می‌دهد. از همین-جاست که روس‌ها با وی بدشمنی آغاز می‌کند، چونکه مصطفی بیک یک حکومت دموکراسی را می-خواهد تطبیق و مروج سازد.

در سال (۱۹۱۸میلادی) لینین از پتز بورگ برعلیه مصطفی بیک لشکر می‌فرستد و آن لشکر بر حکومت خوقند غالب گشته مردم آن سرزمین را قتل عام می‌نماید و حکومت مصطفی چوقای اوغلی تنها چهار ماه دوام می‌کند.

شخص خود مصطفی بیک زنده می‌ماند و راه سفر را می‌گیرد، اولاً به تورکمنستان، آذربایجان و سپس به تورکیه می‌رود و ناقرارانه برعلیه استعمارگران روس دست به فعالیت می‌زند، یک مجله را در قفقاز و مجله دیگر را در آذربایجان تأسیس می‌نماید.

مصطفی بیک از طریق تورکیه به فرانسه می‌رود و در همانجا سکونت اختیار می‌کند و یک ژورنال را بنام «یاش تورکستان» تأسیس می‌نماید و با همکاران خود بنام‌های طاهر شاکر اوغلی چغتای و عبدالوهاب اسحق اوغلی اوقتای در ژورنال و پخش آن کار می‌نمایند. مصطفی بدون ترس آدرس خود را علناً به دیگران می‌نویسد:

Moustaph chokai- Oghly
۴۸ Bis Rue Parmentie
Nogent s.Marne(Seine) France

مصطفی تا سال (۱۹۳۹ میلادی) ژورنال مذکور را دوام می‌دهد. دوستانش که اسماء شان ذکر گردیده هردو پروفیسوران بودند. عبدالوهاب با یک دختر اوزبیک ازدواج نمود و در استانبول منحیث داکتر طب اقامت اختیار نمود.

طاهر شاکر با یک دختر تورک تاتار ازدواج نمود و در استانبول اقامت را پذیرفت مصطفی بیک در همان‌جای خود می‌ماند و کتاب‌ها می‌نویسد، در سال (۱۹۴۰میلادی) آلمانی‌ها به فرانسه حمله‌ور می-شوند و بخانه مصطفی بیک داخل شده و اورا با خود به جرمنی می‌برند تا برایشان کار کند.

www.emarjatshahrani.com

مصطفی بیک برای‌شان می‌گوید که اگر اسرای تورکستان را جرمن‌ها آزاد کنند با آنان همکاری خواهد کرد ولی متأسفانه خواهش او تا (۱۹۴۱میلادی) عملی نمی‌گردد و وی را در ماه دسامبر توسط زهر می‌کشند.

در مرگ او سوالات زیاد است، روس‌ها می‌گویند که در میان قیوم خان و مصطفی بیک رقابت بود و باید قیوم خان بر او زهر خورانده باشد، درینجا از قرینه باید دانسته شود که قاتل وی استخبارات روس یا K.G.B شاید باشد، چونکه صدها بار این نوع کشتار را روس‌ها انجام داده اند چونکه روس‌ها انور پاشای بزرگ، جمال پاشا، خلیل پاشا و صدهای دیگر را که بمقابل روس‌های بالشویک می‌جنگیدند ترور کرده و کشته اند.

قیوم خان کیست؟

قیوم خان که در کتاب‌ها و نشرات چندان از وی یاد نشده است، وی در سال (۱۹۰۲میلادی) در تاشکند متولد گردیده است، خانه وی در کنار مسجد جامع تاشکند قرار داشت، نام اصلی وی عبدالولی می‌باشد، مگر زیاده‌تر بنام پدرش عبدالقیوم شناخته شده است؛ وی مکتب نمونه را در تاشکند خوانده است.

قیوم خان در جرمنی رفته و در آنجا می‌ماند و با دختر جرمن ازدواج نموده و در سال (۱۹۹۵م) در جرمنی وفات می‌کند.

www.enayatshahrani.com

سید مبشر خان طرازی پسر جناب سیادت‌پناه شیخ سید محمد خان حسینی است و زبان مادرش ترکی است. طرازی بتاریخ ۲۷ رجب سال ۱۳۱۴ هـ ق در شهر طراز اولیا آتا یا جمبول جمهوریت کنونی قزاقستان متولد گردیده است.

مولانا سید مبشر طرازی، علامه سلجوقی و دو تن از سفیران مقیم قاهره

اعضای کابینهٔ طرفداران سوسیالیزم

- رئیس جمهور فیض‌الله خواجه تا سال (۱۹۳۷ میلادی) صدراعظم شد و در تابستان همان سال در مسکو روس‌ها ویرا بقتل رسانیدند؛
- قاری یولداش فولاد اوغلی وزیر معارف؛
- عبدالرحیم یوسف اوغلی وزیرعدلیه؛
- معاون شورا یا معاون فیض‌الله خواجه، فولاد اوغلی که با فیض‌الله خواجه ارتباط خویشاوندی داشت؛
- فطرت عبدالرحیم اوغلی وزیرخارجه؛
- عبدالقادر محی الدین اوغلی وزیر اقتصاد؛
- مختار جان سید جان اوغلی وزیرداخله؛
- عاشور اوغلی حلیم وزیر زراعت؛
- عبدالواحد وزیر صحیه؛
- وزیر حربیه عارف اوغلی عبدالحمید بود.

www.enayatshahrani.com

دختر قهرمان ماوراءالنهر نادره خان

سرزمین ترکستان هم‌چنانیکه زر خیر است، مردمانش طبیعتاً در علم و دانش استعداد داشته و هزاران عالم و دانشمند و پژوهشگر و محقق از اینجا سر برآورده اند حضرت خاتم‌الشعرا مولینا عبدالرحمن جامی در توصیف بخارا می‌فرماید:

سکه که در یثرب و بطحا زدند
نوبت ثانی بـــــــه بخارا زدند

مردمان افغانستان در توصیف سمرقند می‌گویند:

سمر قند صیقل روی زمین است
بخارا قوت اســـــلام و دین است

اعراب از بسکه به برکت و زرخیری سمرقند عقیده دارند می‌گویند: «سمرقند کل ارض».

هنگام جنگ‌های کمونستان با مردمان تورکستان صدها هزار از ساکنان این مرز و بوم جنگ‌ها و شهکاری‌ها کردند؛ بی‌تردید به صدها هزاران در این جهاد با برادران رزمندۀشان انباز بودند.

ما در اینجا طور نمونه یک دختر قهرمان ماوراءالنهر را بنام «نادره» معرفی می‌نمائیم.

در مناطق مختلف افغانستان زمانیکه از مبارزین ماوراءالنهر نام گرفته می‌شود در میان آن نامداران دایم بنام نامی نادره خان با عزت و احترام ذکر می‌گردد گویند این دختر بحدی شجاع و با غیرت و دلیر بود که بجز از خداوند(ج) از هیچ‌چیز نمی‌ترسید از کشتن و به دار آویختن هراس نداشت. جنگ را برعلیه اشغالگران نظر به راحت‌زیستن ترجیح می‌داد.

برای اینکه گفتار خویش را به اثبات برسانیم در این اواخر کتابی در پاکستان بطبع رسیده است که مؤلف آن یکی شهزاده‌گان بخارا بنام «سید منصور عالمی» می‌باشد وی می‌آورد: ملا ابراهیم بیک پسر چکه بای (چقه) در سال (۱۸۸۹میلادی) در قریه کوک‌تاش از توابع بخارا پا به عرصه وجود گذاشتند و پدرش از سرشناسان قوم لقی است. این سردار دلیر و هوشمند از سال (۱۹۳۲-۱۹۲۰ میلادی) جنگ را رهبری کرد. خدمت کم‌نظیر او به همه معلوم است. این مرد پاک‌دامن وطن پرستی را دوست داشت و این جنرال فداکار راستین وطن تنها با دختر خوانده‌اش به اسم نادره از دریای پنجه به آنطرف گذشت. نادره داستان درازی دارد به قدر کفاف می‌نویسم: گویند پدر و مادر نادره از آنطرف آمو آمده بودند که در اثر جنگ‌های سرحدی مانند دیگر بی‌گناهان به شهادت رسیدند این دختر شجاع و دانشمند که در نوبهار جوانی پا گذاشته بود؛ مانند زنان دیگر در عزای عزیزان خود می‌گریستند ننشسته و در جبهه لشکر اسلام شامل شد جنرال ابراهیم بیک این دختر شجاع را به فرزندی گرفته مهربانی پدرانه درباره او آشکار می‌ساخت، موصوف به اندازه‌ای دلیر بود که از کشتن و کشته‌شدن ترسی در دل راه نمی‌داد و تا هنگام پسین دست از جنگ نکشید. می‌گویند: جنرال (ابراهیم بیک) روزی از او پرسید: پیشروی در عسکری چه می‌باشد؟ گفت: «در کتابی خوانده‌ام ایستاده‌گی برایمان و امید و گریز از نا امیدی و

www.enayatshahrani.com

خستگی» ابراهیم بیک را جواب نادره خوش‌آمده تفنگچه‌ایکه در کمر داشت به او بخشید، این رهبر دلبر شجاع وطن به شمول نادره بانطرف دریای آمو گذشته آرام ننشسته و برضد حکومت کمونست که با نفوذ بی‌رقیب او آگاهی داشتند از سی (۳۰) دسمبر تا جون (۱۹۳۱م) جنگ‌های خونینی را با روس‌ها براه انداخت، بالاخره این یکه‌تاز میدان جهاد و رادمرد تاریخ در قریه خواجه بلبلان در ساحل نهر کافرنهان بدست بالشویک‌ها کشانیده شد و در این دادگاه محکوم به اعدام کردند و در آگست (۱۹۳۲میلادی) به عمر (۴۳) سالگی بدار آویخته شد و با اعدام او بخارا یگانه رادمرد تاریخ و جهان اسلام و پاک‌ترین مجاهد راه حق خود را از دست دادند، اما متأسفانه از پایان کار نادره اطلاعی در دست ما نیست. (نقل از صفحات ۱۸۳ تا ۱۸۴ بخارا گهوارهٔ تورکستان).

امید است آنهائیکه این مقاله را می‌خوانند ویا می‌شنوند، درباره این قهرمان بزرگ دختر ماوراءالنهر یا تورکستان اگر معلومات داشته باشند بما ارسال بدارند تا از کارنامه‌ها و قهرمانی‌های او و دیگر هموطنان بهتر آشنایی حاصل نماییم و در کنار نام‌های بزرگان زن در تورکستان همچون گلبدن بیگم مؤلف کتاب «همایون‌نامه» که در عین حال صبیهٔ امپراتور بزرگ ظهیرالدین محمد بابر پادشاه می‌باشد و زیب‌النساء صوفیه و عارفه مشهور که صاحب دیوان زبردست و عالی است و در حین حال دختر اورنگ‌زیب عالمگیر می‌باشند قرار بگیرد.

بسیاری از قهرمانان ماوراءالنهر یا تورکستان جان‌های عزیز خویش را در افغانستان از دست دادند و یک‌تعداد زیاد آنان تا سال‌های اخیر در افغانستان بزندان‌ها حیات بسر می‌بردند بگونه مثال خانم قهرمان ماوراءالنهر ملا محمد ابراهیم بیک لقی و خسربره آن تا زمان صدارت داکتر محمد یوسف خان در افغانستان در بند محبوسی بودند و با روی‌کار آمدن وی یک‌تعداد بی‌گناهان رها شده و همه به قندهار تبعید شدند.

در این مورد و موارد دیگر دوران جهاد تورکستانیان نگارنده این مقاله کتابی را بدست دارد انشاالله عنقریب بزبان فارسی تهیه و تکمیل خواهد شد.

ع. شهرانی

www.enayatshahrani.com

امام شیخ شامل (رحمة الله علیه)

غازی ملا محمد امام اول مجاهدان داغستان

www.eqayatshar

فصل ششم

ظلم‌های حکومت افغانستان بر مهاجران تورک و تاجیک بخارا
حکومت افغانستان بر علیه مهاجران بخارا و مردم بومی تورکستان می‌ایستد!

با تسخیر حکومت اسلامی بخارا ویا سرزمین‌های بزرگ و غنی تورکستان کبیر توسط روس‌ها در افغانستان بسی تغیرات بمیان آمد؛ اول حکومت نو بنیاد نادرشاه که خانواده او را بنام آل یحی یا آل دیره‌دون می‌نامند. از ترس روس‌ها به مهاجران تورکستان یاری نداد و او می‌ترسید که حکومت آن‌را از میان بر می‌دارند و دوم اینکه حکومت نادرشاه به شکلی در افغانستان وارد شد که شکل قومی و طایفوی را داشت. او از طریق ولایت جنوبی به همراهی مردم آن ولایت مثل جاجی و منگل و خُدران بکابل آمده و حکومت کابل را از دست شاه حبیب‌الله خان کلکانی بدست گرفت و برای استحکام دولت خود، مفکوره قبیله و قبایل را در میان مردم پخش نمود و روس‌ها نیز بدان مفکوره خوش بودند.

آنچه که از آن بنام صفحات شمال افغانستان بطور عمدی و قصد یاد می‌کنند آن عبارت از تورکستان جنوبی یا تورکستان صغیر است که بعدها بنام تورکستان افغانی یاد شده است. در دوره امیر عبدالرحمن نیز کلمه تورکستان حتی به شکل یک حکومت یاد می‌شد. چنانچه امیر عبدالرحمن بعد از تسخیر میمنه و گرفتاری ناجوانمردانه میر دلاورخان، خان میمنه، خودرا پادشاه افغانستان و تورکستان می‌خواند.

در زمان نادرشاه، چون روس‌ها تورکستان را مستعمره ساختند، طوریکه گفته شد. روس‌ها می‌ترسیدند که مردم تورکستان غربی با مردم تورکستان جنوبی با تورکستان صغیر یا تورکستان افغانی که هم‌خونی و هم‌زبانی دارند؛ باهم متحد شده علیه روس‌ها دست به فعالیت بزنند از آن‌سبب، افغان‌ها، هم از ترس روس‌ها و نیز به جهت قوم‌گرایی بر مردم تورکستان افغانستان و سرکوب و شکنجه دادن مهاجران مسلمان تورکستان نیز دست یازیدند و در سطور آینده چند مثال کوچک از مظالم افغان‌ها را بر مهاجران تورکستان ذکر می‌نماییم.

در زمان صدارت هاشم خان برادر ناسکهٔ نادرشاه شخصی مجهول‌الهویه بنام محمدگل مهمند در تورکستان افغانستان کارهای سخت ناشایسته و پلشت و پتیاره را مطابق خواست و تقاضای استعمار روس و انگلیس انجام داد پیش از همه کوشید هویت جغرافیای تورکستان جنوبی را به هدایت روس‌ها و انگلیس‌ها گویا بزعم خویش پشتونیزه کند، داشته‌های تاریخی، فرهنگی و ادبی مردمان آنجا را به دست خویش حریق، غرق و محو و نابود نماید، تغیر اسمای قریه‌جات تورکستان به ویژه ولایت باستانی بلخ و

www.enayatshehrani.com

سوختاندن آثار تاریخی، فرهنگی و ادبی و علمی تورکان و تاجیکان تورکستان، بردن ناقلان از ماورای دیورند لاین که همه از تبعه و شهروند پاکستان بودند به تورکستان جنوبی و بعدها تأسیس کورس‌های پشتو و تدریس جبری آن به مأموران دولت از شمار همین اقدامات و کارهای پلشت و پتیاره و اهریمنی این عنصر آقا بلی و مزدور و فروخته‌شده به استعمار روس و انگلیس می‌باشد که همه به مشورهٔ آنان صورت گرفته است.

این مرد بد طنیت و جنایتکار که جز خدمت به بیگانه‌گان هدفی نداشت اولتر از همه کلمه تورکستان را برداشت و به عوض آن «صفحات شمال» نام گذاشت دو دیگر اینکه سعی کرد بسی نام‌های شهرها و قریه‌جات را که به زبان‌های تورکی و دری بودند به عوض کلمات دری و تورکی به کلمات نامأنوس و نامفهوم و مهمل بزعم خویش گویا به زبان پشتو برگرداند. در زیر یک لست را از کتاب «در کشور خدا داد افغانستان» به نوشته «ایمیل ربیچکا» به ترجمه آقایون رتبیل شامل آهنگ و سید روح‌الله یاسر برای اثبات قول خود می‌آوریم و محمدگل مهمند این جنایت نابخشودنی را که صدمه به تاریخ می‌باشد انجام داده است:

لست اسمای تورکی و دری که به کلمات پشتو تبدیل و جعل‌کاری شده است

ولسوالی شیندند در هرات نام جدید منطقه‌ییست که نام تاریخی آن همانا سبزوار می‌باشد، شیندند واژه ترکیبی در زبان پشتو است که از دو کلمه شین «سبز» و دند «آبگیر یا برکه» ساخته شده است، تغیر نام‌های تاریخی مناطق مختلف افغانستان در دوره‌های گذشته و معاصر رایج بوده است. به خصوص محمدگل مهمند (۱۲۶۳- ۱۳۴۳هـ ش) وزیر داخله در کابینه سردار محمد هاشم خان، از جمله طراحان و نظریه‌پردازان این گونه سیاست‌ها در افغانستان خوانده می‌شود. اسامی برخی از مناطقی که نام‌شان بنابر برنامه مهمند تغیر داده شده قرار ذیل است:

- پوشنگ یا فوشنج، محله‌ییست در هرات، بنام پشتون زرغون؛
- قره تیپه، محله‌ییست در هرات، بنام تورغندی؛
- چهارباغ گلشن، محله‌ییست در شمال کشور بنام شینکی؛
- قلعه چه، محله‌ییست در شمال کشور بنام اسپین کوت؛
- ینگی اریق، محله‌ییست درشمال کشور بنام نوی کوت؛
- دلبر جین، محله‌ییست در شمال کشور بنام شلخی؛
- هزاره چقیش، محله‌ییست در شمال کشور بنام استول گی؛
- رحمت آباد، محله‌ییست در شمال کشور بنام جرگی؛
- یول بولدی، محله‌ییست در شمال کشور بنام لیندی؛
- ده دراز، محله‌ییست در شمال کشور بنام غشی؛
- قوش تیپه، محله‌ییست در شمال کشور بنام منگولی؛
- سمرقندیان، محله ییست در شمال کشور بنام زرغون کوت؛
- حصارک، محله‌ییست در شمال کشور بنام اوغز؛

www.enayatnahani.com

- چهار سنگ، محله‌ییست در شمال کشور بنام سلورتیگی؛
- پلاسپوش، محله‌ییست در شمال کشور بنام زوزان؛
- عباد، محله‌ییست در شمال کشور بنام دیره گی؛
- چهل ستون، محله‌ییست در شمال کشور بنام غندان؛
- کودوخانه، محله‌ییست در شمال کشور بنام باندگی؛
- کشک عبدل، محله‌ییست در شمال کشور بنام بانده؛
- کول انبو، محله‌ییست در شمال کشور بنام منده تی؛
- قریه بهاءالدین، محله‌ییست در شمال کشور بنام اشپوله؛
- ایل امان، محله‌ییست در شمال کشور بنام وچه و نه؛
- سلطان خواجه ولی، محله‌ییست در شمال کشور بنام میروندی؛
- باغ وراق،، محله‌ییست در شمال کشور بنام حاجی کوت؛
- زاموکان، محله‌ییست در شمال کشور بنام کاکاکوت؛
- بنگاله، محله‌ییست در شمال کشور بنام ورخی؛
- آق تیپه، محله‌ییست در سرپل بنام اسپین کی؛
- تخت سلطان، منطقه‌ییست در شبرغان بنام شین کوت؛
- حسین تابین، منطقه‌ییست در شمال کشور بنام غزگی؛
- آقچه نمای، منطقه‌ییست در شمال کشور بنام بتی کوت؛
- گومک صالح، منطقه‌ییست در شمال کشور بنام بتی؛
- بوینی قره، منطقه‌ییست در شمال کشور بنام شولگره؛
- گل قشلاق، منطقه‌ییست در سمنگان بنام جوغی؛
- کته قشلاق، منطقه‌ییست در سمنگان بنام جگه بانده؛
- مینگ قشلاق، منطقه‌ییست در سمنگان بنام زندی کوت؛
- لرغان، منطقه‌ییست در سمنگان بنام کلای وزیر؛
- جوی زندان منطقه‌ییست در سمنگان بنام جوی ژوندون؛
- دره زندان، منطقه‌ییست در سمنگان بنام دره ژوندون؛
- قزل قلعه، منطقه‌ییست در قندز بنام شیرخان بندر.

۱. نویسنده کلمه افغان را از یکسو در کل برای تمام باشنده‌گان افغانستان از سوی دیگر هم تنها برای پشتون‌ها استفاده می‌کند.

(اقتباس از کتاب ایمیل ربیچکا – کشور خدا داد افغانستان)

باید یادآور شد که این اقدام نامیمون یا نام‌گذاری بیهوده و بی‌جا که اکثراً به استفاده از واژه‌های نامفهوم با سوءاستفاده از نام واژگان زبان پشتو صرف بروی تعصب و تبعیض و عقده و کینه تاریخی و محرومیت‌های بی‌شمار از جانب محمدگل مهمند رئیس تنظیمیه وقت صورت گرفته است در اصل این

www.enayatshahrani.com

اقدام نامیمون بخاطر ضربه‌زدن به زبان شیرین پشتو می‌باشد در واقع پروژه‌یی بوده است که دشمنان افغانستان به استفاده از حاکمیت و قدرت عمال سیاه‌روی خویش برای ایجاد و بی‌اتفاقی در میان زیستمندان شریف افغانستان براه انداخته بودند و بعدها این کار ادامه می‌یابد و پروژه تدریس جبری زبان پشتو به مأمورین دولت روی‌کار می‌آید و حتی به ادامه آن امروز می‌خواهند با تبدیل لوحه‌های ادارات دولتی و مؤسسات تعلیمات دولتی به زبان پشتو به شکل دیگر آنرا به مرحله اجرا بگذارند و دشمنان افغانستان از نام زبان پشتو می‌خواهند مردم کشور را به شکل دایمی در بی‌اتفاقی نگه بدارند. گذشته از این‌ها این کار ویا این عمل بزعم آنان از سیاست پشتونیزه‌سازی تورکستان و قطغن‌زمین و تمامیت‌خواهی آنان نیز بر می‌خاست که برای ایجاد بی‌اتفاقی از جانب این عمال سیاه‌کار در میان مردم ما انداخته شده است و در نتیجهٔ آن تا امروز مردم افغانستان نتوانسته اند باهم متحد شده برای پیشرفت مملکت و وطن خویش دست بکار شوند.

گذشته از همه محمدگل مهمند این عنصر آقا بلی استعمار در جریان این کارهای ناشایسته خویش مردم این مناطق را نیز تحت تحقیر و توهین و هتک حرمت قرار می‌داده و در این رابطه می‌گویند وقتی می‌خواست قریه «ایل امان» را در بلخ تبدیل نام کند مردم در اثر آزاده‌گی و نارضایتی به استقبال وی نمی‌آیند بناءً او برای اینکه ایشان را توهین و تحقیر نموده باشد به قریه «ایل امان» نام «د دیوثان کلی» می‌گذارد بعداً در اثر اصرار موسفیدان آنرا به نام «وچه ونه» مبدل می‌کند.

بهرحال تعصب تعصب بار می‌آورد و کسی که در برابر کسی تعصب نشان می‌دهد خودش نیز در مرتبه پایین‌تر از آن قرار می‌گیرد و در برابر چشمان مردم بمراتب خوارتر و حقیرتر جلوه می‌کند درحالی‌که احترام، احترام بار می‌آورد و احترام شونده طرف مقابل خودرا زیادتر از وی طرف احترام و عزت قرار می‌دهد. امروز محمدگل مهمند مرده است و دیگر موجود نیست مگر مردم تورکستان از وی نه‌تنها بنام نیک یاد نمی‌کنند بلکه آنانیکه در نتیجه اعمال ناشایسته وی متضرر شده اند به روح پلید وی نفرین نیز می‌فرستند.

www.enayatshahrani.com

شاه محمود و سرکوب جهاد مهاجران ماوراءالنهر علیه اشغالگران روس به کمک قبایل پکتیا در قطغن زمین

وسعت دامنه مخالفت‌ها و مبارزات اقوام ضد حکومت، سرکوبی جهاد مهاجرین ماوراءالنهر علیه اشغال‌گران روس توسط شاه محمود به کمک قبایل پکتیا در قطغن و اعدام ابراهیم بیک مجاهد معروف به لقی در آن‌سوی آمو بدست نیروهای خون‌آشام روس:

سرکشی قبایل و اقـــــوام — کم کم آغاز یافت سر انجام
بار اول ســـــران غلجایی — داشـــــتند نیت صف‌آرائی
در همین حال مردم شینوار — ضد دولت‌شدند دست به‌کار
لیک شد راه آشتی هموار — به تقاضای پیر شـــور بـازار
گشت خاموش شورش‌اقوام — جنگ از راه صلح شـــد آرام
هم‌چنین‌عهد پادشاهی وی — بود دور وقوع جنگ لـقی
رادمـــــــرد مبـارز ازبک — حریت‌خـــواه بـــارز ازبک
پهلوان و ســـوارکار شهیم — جنگجوی بزرگ ابـراهیم
یکی از حامیان انور بیک — بلکه از یـــاوران انور بیک
پی تنظیم جنگ با دشمن — گفتگو با مهاجرین وطن
کرد این سو عبور از آمو — او ز دشمن بدوست آورد رو
تا بیـــــاری ملت افغان — مدد معنـــوی هم‌کیشان
اردوی سرخ‌را به حال زبون — از حریم وطن کند بیرون
مگر افسوس دولت کابل — دولت بی کفایت کابل
عوض دستگیری و امداد — پی طرد مهاجرین افتاد
تا نماید قیام را سرکوب — باز امداد خواست‌شاه‌زجنوب
شاه، محمودرا بدین‌منظور — ساخت درجنگ با لقی‌مامور
او بـــه همـــراهی قبائلیان — زود شد وارد تخارستان
پیشدار مبارزان لقـــــــی — داشت فوج مهاجرین در پی
ازبـــــکان سوار کار همه — مـــاهر فن کار زار هـمه
داشت‌برخوردهای بدفرجام — مدتی بین هر دو قوه دوام
تا سرانجام بیک شد مجبور — که از آمو کند بدان سوعبور
آنطرف روس‌درکمینش بود — منتظرخصم خاک‌و دینش‌بود
هم چنان بودگرم کار جهاد — تا بدست قوای سرخ افتاد
بیک‌و یاران‌وی دراین‌هنگام — اندر آنجا همه شدند اعدام

از کتاب: تاریخ منظوم افغانستان نوین در آئینه شعر سروده عبدالحی آرین‌پور ولوالجی Vision Presinting U.S.A اسد ۱۳۷۶خورشیدی

www.enayatshahrani.com

وقایع مهاجران تورکستان در کتاب تاریخ آسیای میانه

وقایع ذیل از زبان مهاجر تورکستانی که به جهت هجرت در کشور افغانستان پناهنده شده و داستان ویا وقایع حیات ایشان را از کتاب «تاریخ آسیای میانه» تألیف سید مبشر سلیمان کاسانی ترجمه برهان-الدین نامق عیناً نقل می‌نمائیم.

در ماه حمل ۱۳۲۲ هجری شمسی مطابق ۱۹۴۳ میلادی هوا بسیار مرطوب بود و هر روز باران بدون توقف می‌بارید در این ایام من در منزل قاری عبدالاحد بودم، در اخبار رادیو خبر عقب نشینی قوای آلمان از استالین‌گراد به نشر رسیده، دل همه‌گان از این خبر تنگ شده از سیمای‌شان‌آثار غم و اندوه و الم خوانده می‌شد از این واقعه قریب سه روز گذشته بود که در نیمه شب دروازه کوچه دق‌الباب گردید به دروازه کوچه رفته از سوراخ دروازه به بیرون نگریستم در روشنی فانوس چند نفر دیده می‌شدند. کیستید گفته از ایشان پرسیدم یکی از ایشان گفت قاری را بگوئید بیرون برآید. من رفته ترسیده مامایم قاری را بیدار کردم و به او گفتم تیز از جایتان برخاسته بکوچه بروید که چند نفر منتظر شما هستند.

لاحوله ولا قوة الا بالله گفته از جایش بلند شده چپن خویش را پوشیده به سوی کوچه روان شد و در راه بمن همین‌قدر گفت که تو ینگه خویش را بیدار مکن راساً رفته بجایت خواب کن.

بدینگونه از دروازه کوچه برآمده در میان چهار نفر براه افتاد؛ تا دور شدن ایشان از چشم به سوی آنان می‌نگریستم، سپس دروازه کوچه را زنجیر نموده به جای خویش آمده بخواب رفتم چون از خوردی با یتیمی بزرگ شده بودم این واقعه برای من چیزی عادی جلوه می‌کرد.

با دمیدن سپیده خانم مامایم از جایش برخاسته نماز را ادا نموده کودک یکساله خویش (سید هارون شهید) را در حال شیر دادن بود که دروازه کوچه دق‌الباب شد، دروازه را رفته باز کردم دیدم مادر و پدر-اندرم سید عبدالرحمن مخدوم و ماما بزرگم سید احمد خان پشت دروازه کوچه ایستاده اند آنان بداخل حویلی آمدند در این وقت مادرم از دست ینگه‌ام کودک را گرفته وای جگرم... گفته شروع به گریه و فغان کرد ینگه‌ام که تاهنوز از واقعه خبر نبود از آن اطلاع یافته با مادرم یکجا شده شروع به گریه و فغان نمودند آنان مرا از رفتن به مدرسه منع نموده بخاطر احوال پرسی قاری در قلعه روان کردند، من از دروازه قلعه بدرون رفته در دروازه حبس‌خانه مؤقت که در سمت راست قلعه واقع بود آمده توقف کردم در این وقت آواز مامایم را شنیدم او از پنجره اتاقی که در آن محبوس بود گرفته مرا به سوی خویش می‌خواند.

از محافظان اجازه گرفته به نزدش رفتم دیدم مامایم در روی زمین نمناک و بدون پلاس نشسته در پای‌هایش زولانه انداخته شده است درحالیکه بغض گلویم را می‌فشرد بحال وی گریه‌ام گرفت او در حالیکه مرا در آغوشش می‌فشرد با گریه گفت، افسوس! ای ملت بدبخت افسوس! چون زولانه پای‌هایش را سخت زیر فشار قرار داده بود از من پاتابه (پیتابه) طلبید، من از قلعه برآمده به نزد جماعت که در زیر دیوار نشسته بودند رفتم و واقعه را برای‌شان باز گفتم از من آنان دو نفر دیگر را جویا شدند ایشان عبارت از سید محی‌الدین خان توره (برادر سید ناصر خان توره کاسانی مشهور) و سید قدرت‌الله خان

توره که از قوماندانان بلندآوازه تورکستان بودند. من چون آنانرا ندیده بودم برای‌شان گفتم خبر ندارم مامایم سید احمد پاتابه را آورده بمن داد من دوباره به قلعه برگشتم و آنرا به پاهای مامایم در زیر زولانه محکم بستم و با او وداع نموده دوباره از آنجا بیرون رفتم.

در شهر در میان مردم آوازه‌های گوناگون پخش شده بود هر کس هر نوع سخن می‌زد و از همه بدتر زهرآمیزترین سخن این بود که می‌گفتند: این کسانی را که امروز در زندان انداخته اند به اتهام جاسوسی روس‌ها دستگیر کرده اند. این موضوع در حق ایشان تهمت بسیار بزرگ بود. چون افغان‌ها از اول مارا بدیده خوب نمی‌دیدند اکنون برای ایشان بهانه بزرگ پیدا شده بود از تهمت بد ایشان سرهای ما خم شد روی ما سیاه گردیده بود و برای دیدن بروی دیگران و اثبات تهمت و دروغ بودن این گپ‌ها هیچکس جرئت نمی‌کرد، بطور خلاصه باید گفت از این واقعه مشئوم چهره منحوس دشمن درجه‌یک ما روس‌ها و گماشته ایشان افغان‌ها که برای شکنجه مهاجران تورکستان آماده‌گی هرنوع خدمت غلامی بودند یکبار دیگر در تاریخ هویدا و آشکارا می‌شد.

پس از نماز ظهر یک سرباز آمده درباره این نفرهای زندانی بما اظهار داشت. زندانیان در میان یک ساعت از اینجا انتقال داده می‌شود به آنان لباس و توشک آورده بدهید نمی‌دانم چرا در این وقت مامایم سید احمد خان پرسیدند: جناب پول هم برای‌شان بیاورند؟ با شنیدن این سخن سرباز در خشم شده دست چپ خویش را بلند کرده با مشت محکم بدهن مامایم کوبید چون وی در دستش انگشتری داشت روی مامایم را پاره کرده خون از رخسارش سرازیر شد و از ضربه مشت او بیهوش شده بزمین افتاد دو نفره بر داشته اورا به کنار نهر برده رویش را شستیم مگر چون خون بدون توقف جاری بود درین اثنا یکنفر آمده دستار مامایم را پاره کرده و یک توته را سوختانده خاکسترش را بروی زخمی که خون از آن جاری بود گذاشت باید بگویم که مامایم سید احمد خان تازه عروسی نموده بود و کالای دامادی وی در حالیکه تماماً با خون آلوده شده بود به سوی خانه روان شد.

چون روز پنجشنبه روز بازار پود پیش روی دروازه قلعه و اطراف آن از تماشابین‌ها پر شده بود؛ هنگامه‌جویان دسته- دسته شده با همدیگر صحبت می‌کردند در این وقت دسته‌ای از سربازان آمده تماشابین‌هایی را که در نزدیک دروازه قلعه نشسته بودند از آنجا دور کردند. رفت و آمد بدرون قلعه منع گردید تنها سربازان و افراد حکومتی دیده می‌شدند.

در همین وقت زندانی نخست که سید محی‌الدین خان توره بود اورا در حالیکه در پای‌هایش زولانه و در گردنش حلقه آهنین انداخته شده بود و نوک زنجیرهای حلقه گردنش را از هردو طرف در بدنش پیچیده و آنرا به زولانه‌های پاهایش دوباره محکم کرده بودند و خودرا اینسو و آنسو دور داده نمی‌توانست در بین شش نفر در پیش رو و شش نفر در عقبش که با تفنگ‌های نیزه‌دار مسلح بودند از قلعه بیرون کردند. به همین ترتیب کسانی را که باقی مانده بودند در میان نیم‌ساعت از قلعه بیرون آورده و به سوی فابریکه پخته که در یک کیلومتری ما قرار داشت روان نمودند آنانیکه توشک‌های خودرا در شانه‌شان انداخته بودند چهره‌شان همسان جنایتکاران بزرگ به نمایش گرفته می‌شد. من از دنبال ایشان براه افتاده بودم هنگامیکه به دسته قدرت‌الله خان توره نزدیک شدم مبشر خان می‌گفت حلقم خشک شد

کمی آب یافته بدهید در اینجا حمام فابریکه پخته نزدیک بود در آنجا یک جوان قوقندی حمام‌چی بود رفته از وی یک دولچه آب آورده به توره‌ام پیش کردم. در این اثنا کلان سربازها آمده با لگد بدستم زد دولچه از دستم بدور افتاد، من از نزدش فرار کردم او از زمین کلوخ را برداشته به سوی من پرتاب کرد. درست هنگام شام محبوسان را به وسیله سه موتر علیحده که در آنها پخته بار شده بودند به بغلان انتقال دادند.

از این تاریخ به بعد مهاجران پولدار تورکستانی را در تورکستان افغانی به بهانه جاسوسی گرفتار نموده به زندان می‌انداختند در زندان بغلان در حدود هفتاد نفر زندانی بودند. رفتن از یک شهر به شهر دیگر و به ویژه به شهر کابل برای تورکستانی‌های مهاجر ممنوع قرار داده شده بود با گسترش دایره استخبارات مهاجران زیر خوف بیم قرار داشتند، فرزندان مهاجران را از مکاتب اخراج کردند.

در تاریخ (۲۷ ربیع الاول ۱۳۶۲ هـ ق) برابر اول اپریل (۱۹۴۳م) مطابق (۱۳ حمل ۱۳۲۲ هـ ش) تورکستانیان و بخارائیان مبارز و مهاجری که زندانی شده بودند اسمای شریف آنانی که بیادم مانده است قرار ذیل می‌باشد:

نخست – از مرکز شهر کابل

۱- جناب علامه سید مبشر طرازی رهبر آزادی تورکستان و بخارا؛

۲- سید نصرالله طرازی اعضاء؛

۳- سید حبیب‌الله توره، اعضاء؛

۴- شربت‌بیک مجاهد اعضاء؛

۵- نور محمد بیک مجاهد، اعضاء؛

۶- قاری اکرم چمیانی اعضاء؛

۷- عبدالحی مخدوم اندیجانی، اعضاء؛

۸- عبدالله قاره از اویچی، اعضاء؛

۹- میر مقیم بیک بخاری، اعضاء؛

۱۰- میر فتاح بیک شاغاسی، اعضاء؛

۱۱- عبیدالله قاری اندیجانی؛

۱۲- حاجی رسول جان (چولاق) از مبارزان غیور بود و همیشه در بین اعضای مرکز و ولایات فعالانه اشترک می‌کرد؛

۱۳- مؤمن جان اکه کفشدوز اعضاء؛

۱۴- ایر نظر بیک لقی؛

۱۵- روزی محمد خوقندی؛

۱۶- خال محمد مر غیلانی، اعضا؛

۱۷- حاجت میر پنجشیری اعضا؛

۱۸- عبدالقادر مرغیلانی، اعضاء؛

www.enayatshahrani.com

۱۹- عبدالرحمن بخاری، اعضا؛
۲۰- عبدالخالق بخاری اعضاء؛

دوم – اعضای شهر قندوز

۱- سید محی‌الدین خان اعضاء این جناب از مجاهدان تورکستان بودند؛
۲- سید قدرت‌الله خان توره اعضاء این جناب در تورکستان شرقی با چینیان محاربه‌های زیاد کرده اند و از شمار فرماندهان قهرمان می‌باشند؛
۳- سید عبدالاحد قاری، اعضاء در تورکستان در جمع سربازان سید ناصر خان توره بحیث کاتب سیاسی کار می‌کرد و اعضای مبارز بود.

سوم – از شهر بغلان

۱- حسام‌الدین مینگ‌باشی از مجاهدان مبارز بود و در مملکت علیه روس‌ها محاربه‌های زیاد نموده است؛
۲- پسر مینگ‌باشی، اعضاء؛
۳- وکیل شمس‌الدین از اعضای مجاهد بود این جناب از شمار مبارزانی است که همراه انور پاشا و فضیل مخدوم در یک سنگر علیه روس‌ها جنگیده بود.

چهارم – از قیرغیزان پامیر

۱- قمچین بیک از اعضای غیور بود؛
۲- شادی بیک از شمار اعضای مبارز بود؛
۳- توخته سونخان از زمرۀ اعضای بهادر بود و این جوان در زندان وفات می‌کند.

پنجم – اعضای متفرقه

از شهر خان‌آباد:
۱- حاجی میرزا و برادرش تاج محمد میرزا از نمنگان؛
۲- قاری یحیی از تاشکند؛
۳- اصغر جان قصاب از تاشکند؛
۴- حاجی اولیاء، قاری محمد علی از اندیجان؛
۵- عبدالحکیم پهلوان از کاسان که در قندوز بود و باش داشت؛
۶- میرزا مقصود خان بدخشی تاجیک بود و بعضی دیگر از افسقالان تاجیک، اوزبیک و قزاق.

این بود فهرست کسانیکه در خاطره بجامانده بودند حکومت افغان‌ها، مجاهدان تورکستان را در توقف‌گاه نگهداشتند اما با خاتمه یافتن جنگ جهانی دوم دولت طرازی را با همه اعضای خانواده‌اش به کشور مصر و بعضی دیگر را به ترکیه تبعید می‌کند و یک‌قسمت دیگر آنانرا به گرشک و لشکرگاه می-

www.enayatshahrani.com

فرستد و یک‌تعداد بسیار اندک آنانرا در کابل نگه‌میدارد. حال در دوره سلطنت محمد ظاهرشاه چگونه-گی اوضاع معارف و ترویج زبان پشتو و مناسبات آن با روس‌ها را بطور جداگانه دنبال می‌کنیم.

دوره تبعید

فراریان چخانسور: این حادثه تراژیدی مربوط استبداد چنگیز عصر ما وزیر محمدگل مهمند است. این واقعه تاریخی در بین سال‌های (۱۹۳۰- ۱۹۳۲ میلادی) صورت گرفته و چخانسور در آنوقت گورستان انسان‌های زنده بود این واقعه را مهاجران تورکستان هیچگاه از یاد نمی‌برند پس از آنکه تورکستان زیر حاکمیت بالشویک‌ها قرار می‌گیرد احوال و اوضاع مسلمانان در آنجا روز تا روز به وخامت می‌گراید، مال و ملک مردم در آنجا به حساب شوراها مصادره می‌گردد، بای‌ها، خان‌ها و کولاک‌ها و اشخاص زمین‌دار و روحانی و عارف را به حقارت گرفته ایشان را به زندان و توقیف‌گاه‌ها می‌اندازد. رفته رفته از جانب بلشویک‌ها مساجد جامع و مدارس دینی بسته می‌گردد، چون به مسلمانان هجرت فرض می‌شود آنان برای حراست و حفظ از دین و ناموس خویش به مهاجرت می‌آغازند هزاران نفر به افغانستان هجرت می-کنند به گونه گرسنه و تشنه و برهنه ناتوان از سرحد گذشته به افغانستان می‌آیند بدست افغان‌های بنام مسلمان اما ظالم و کینه‌جو اسیر می‌گردند و با انواع بدبختی‌ها مواجه می‌گردند در این وقت رئیس عمومی تنظیمیه تورکستان افغانستان محمدگل مهمند بود. حادثه را تحت عنوان مهمان ناخوانده با دقت می‌آغازیم:

افغان‌ها مهاجرین تورکستان را بگونه گرسنه تشنه و برهنه و ناتوان بدست سربازان سوار دولتی سپرده فاصله (۱۳۰۰) کیلومتر دور از شمال به جنوب غرب یعنی به دشت‌های چخانسور و نهر سراج تبعید می‌نماید.

بسیاری از ایشان در راه‌ها از گرسنه‌گی و خسته‌گی و ناتوانی هلاک می‌شوند، همراهان‌شان مرده‌ها را بدون کفن یا درمیان ریگزارها ویا در دامنه‌های کوه‌ها درمیان سنگ‌ها خوابانیده و روی اجساد را با شاخ و خاشاک انباشته می‌روند، به حال مرده‌گان کسی گریه نمی‌کرد زیرا نجات‌یافتن از این مصیبت سترگ نعمت بزرگ شمرده می‌شد. اما گریه برای زنده ناتوانی که در هرقدم به تحقیرهای گونه‌گون مواجه می-شد و زیر باران شلاق و ضربه قونداق‌های سربازان تفنگ‌بدست بدن‌های‌شان مجروح و خورد و خمیر شده و هنوز نعمت مرگ برای‌شان میسر نشده زنده مانده بودند سزاوار بود.

به ویژه احوال زنان حامله که به اینگونه عذاب و عقوبت‌های طاقت فرسا تاب آورده نمی‌توانستند بسیار دردانگیز بود آنان در راه‌های پر مشقت به گرسنه‌گی و سردی تاب و طاقت نیاورده از حال بی‌حال شده بزمین می‌افتند شمار آنانیکه اطفال خودرا سقط کرده و در اثر خونریزی جان داده اند نیز بی‌شمار می‌باشد. همینگونه ناموس بسیاری از دختران و زنان جوان مهاجران تورکستانی تبعید شده برباد رفته و در اسارت افغان‌ها باقی می‌ماند در اینجا حادثه‌یی را در پیوند به واقعه یادشده که خود شاهد عینی آن می‌باشم یادآور می‌شوم:

در سال (۱۹۴۹ میلادی) با خانمی که در شهرک یخچال که یک علاقه‌داری کوچک بین قندهار و گرشک واقع می‌باشد از یک جماعه اوزبیک تبعید شده جدا شده بود مواجه گردیدم. او نان پخته به

www.enayatshahrani.com

عابرین فروخته از آن طریق زنده‌گی خویش را تأمین می‌کرد من از سیمای او اوزبیک بدونش را دانسته از نزدش یک دانه نان خریدم و از احوال وی جویا شدم، این خانم که در سال‌های تبعید در ایام دوشیزه-گی بدست یکی از افغان‌ها می‌افتد و همراه با اینکه در دست آنان تربیه یافته زبانش را تا اندازه از دست داده بود و قیافه وی هم دگرگون شده بود. می‌گفت:

در سال (۱۹۳۳میلادی) هنگامیکه به افغانستان مهاجر می‌شدیم مارا در کنار دریا آمو گرفتار نموده به نزد فرمانده سربازان سرحدی بردند؛ در جمعیت ما در حدود سی و پنج نفر خورد و بزرگ زن و مرد و طفل و کودک موجود بود، سرحددار خورجین‌های تمام مارا تلاشی نموده چیزی که به نظرش خوش می‌خورد گرفت و مهاجران را به یک خانه بزرگ برده محبوس نمود. اما از جمع ما دو نفر را در نیمه شب از حجره ما بیرون برده تحت شکنجه قرار دادند ناله و فریاد که در اثر شکنجه از آنان بلند می‌شد هر لحظه بگوش ما می‌رسید. همگی در بین خانه درحالیکه آستین‌های خویش را می‌گزیدند فق فق گریه می‌کردند و اشک از چشمان‌شان سرازیر می‌شد. با واه مصیبتاً واه حسرتا گفتن شب را سحر کردیم اما آن دو نفر جوان اوزبیک دیگر در میان ما نبود مادر مظلومش زمانیکه از حال او جویا شد کمپیر بیچاره را در جوال انداخته لت و کوپ کردند. به اینگونه دیگران آواز خودرا بلند کرده نتوانستند و کار شده را بخدا حواله کردند. قرار گفته مردم آن دو جوان در زیر چوب جان‌های خویش را از دست می-دهند و اجساد ایشان را بدریا پرتاب می‌کنند فردای آنروز مارا از کنار دریا با سربازان محافظ به چقور سرای شهر خان‌آباد آورده پایین کردند دو روز پس از آن ما بیست و پنج خانواده را تحت محافظ سربازان سوار به فاصله (۱۱۰) کیلومتر دورتر به دهنه غوری تبعید نمودند کسانی که پول داشتند با خر و آنانیکه پول نداشتند پیاده براه افتادند و بسوار شدن به اسپ را اجازه ندادند باید یادآور شوم که پس از آنکه به خان‌آباد آمدیم سربازان محافظ از ما خدمتانه جویا شدند چون ما پول نداشتیم که به ایشان تأدیه بداریم در این‌وقت یکی از سربازان به نزد مامایم آمده چپن وی را از تنش بیرون کرده گرفت و یکی دیگر آن به او نزدیک شده دستارش را از سر او بزور ربود.

در دنیای مهاجرت مردم ما این جفاها و ظلم‌ها و حوادث المناک و فجایع دردآور را دیده اند و آن عقوبت‌ها تا هنوز در خاطره‌ها باقی‌ست بگونه داستان تاریخی برای اولین‌بار در تاریخ بطور خلاصه قید می‌گردد در آوردن این بلاها و مصیبت‌ها بر سر ترکستانیان تنها و تنها وزیر محمدگل مهمند مسؤول نمی‌باشد بلکه به حکمرانان دیگر همان دوره هم این مسؤولیت نیز متوجه می‌شود.

روس‌ها در آنوقت نمی‌خواستند مهاجران تورکستان در سرحدات جنوبی‌شان با هم‌خون و هم‌نژادان خویش در یک‌جای زنده‌گی کنند. این جفاها و ظلم‌هایی را که افغان‌ها به مهاجران تورکستان روا داشته اند بشکل غیر مریی از همدستی‌شان با بلشویک‌ها گواهی می‌داد گذشته از آن به مهاجرین تورکستان حکمرانان افغان‌ها همیشه تهمت راپورت‌چی (جاسوس) را می‌بستند و آنانرا به زندان می‌انداختند ویا توسط آنان از منطقه دور ساخته می‌شدند. چنانچه در سال (۱۹۴۳ میلادی) هنگامیکه یک‌تعداد زیاد مهاجران تورکستان را دستگیر نموده به زندان فرستادند در بین مردم پروپاگند و آوازه دروغ جاسوسی را به ایشان برچسپ نموده به پخش و نشر گرفتند. و این گواه بسیار خوب است بر عملکردهای غیر

انسانی‌شان در این عرصه علاوه برآن صدها انسان بی‌گناه را به تهمت راپورت‌چی (جاسوس) به زندان انداخته و سرانجام به گرشک و لشکرگاه تبعید نمودند. به همین‌مناسبت با پایان‌یافتن جنگ جهانی دوم آنان به ترکیه، پاکستان، عربستان و امریکا مجبور به مهاجرت می‌گردند. سخنور سید اکمل‌الدین پروانه توره قورغانی غم و غصه‌های را که بر سر مردم ما آمده است اینگونه به تعریف و توضیح می‌گیرد.

بیزیم‌دیک ای یاران‌لر دیده گریـــان بولمسون هیچ‌کیم
جدا مال و وطن‌دن خانـه‌ویـــران بولمســون هیچ‌کیم

وطن سبز بیز مهاجرلر تمـــام عـــــــالم‌گه ترقلدیک
توشیب باشیغه کلفت، غـــم پریشان بولمسون‌هیچ‌کیم

عجایب خوارلیک‌لر باشـــغه تـوشـــــــدی ای برادرلر
یاتیب آچ و یالانغاج چولده سرسان بولمسون هیچ‌کیم

ایشیت سوزیمنی ای ملت یورارگا قالمـــــــدی حالت
بیزه کیم‌جای بیراردیب، رنگ‌سامان بولمسون‌هیچ‌کیم

جفا بولدی بو دنیا تورمیشی بیزلرگـــه ای دوست‌لر
بو ینگلیغ دنیاده بیقدر و ارزان بولمســـون هیچ‌کیم

نیتای قان یغله‌مای جانیم گناه‌نینگ کثـرتی دور بول
قالیبان جور و کلفت ایچره حیران بولمسون هیچ‌کیم

یوراگیم قاینابان تاشدی کوزیـــــم یاشی بولیب دریا
بو دنیا صحنه‌سیده بی‌گورستان بولمســـون هیچ‌کیم

مینی بو سوزلریمدن عبـــرت آلسنگ‌لر نصیحت دور
باریب نامرد اویغه، بلکه مهمان بولمســـون هیچ‌کیم

یوریب غریت دیاریده، دیدی بـــــو سوزنی «پروانه»
بیزیم‌دیک دربدر بی‌شاه و سطان بولمسون هیچ‌کیم

ترجمه:

مانند ما ای یاران کسی از مال و وطن جدا شده دیده گریان و خانه ویران نشود؛

ما مهاجران بی‌وطن به تمام روی عالم آواره شدیم به سر هیچکس غم و پریشانی و کلفت و غم دیگر امثال ما نیاید؛

ای برادران ما خواری و دربدری‌های زیادی را دیدیم امثال ما در دشت و بیابان گرسنه و برهنه هیچکس دیگر نشود؛

www.ehayatsahrani.com

بشنو سخن مرا ای ملت: برفتن دیگر توان و قدرتی بمن باقی نمانده است، برای پیدا کردن جای دیگر همگونه ما کسی رنگ زرد نگردد؛

زنده‌گی در این دنیا برای ما جفا شد کسی هم‌سان ما در جهان دیگر بی‌قدر و ارزان نشود؛

چه کنم از دیدگانم خون نبارم این کارها از کثرت گناه بر ما نازل شده است همگونه ما کسی حیران و ترسان شده در میان کلفت و جور هرگز رها نگردد؛

دلم در جوش آمده است و دو چشمان من از گریه دریا شده است، در روی زمین کسی امثال ما بی-گورستان نگردد؛

نصیحت من بر شما اینست که از این گفته‌های من عبرت بگیرید و هیچ‌گاه در خانه نامرد رفته مهمان نشوید؛

در دیار غربت گردیده این سخنان را پروانه می‌گوید: همسان ما کسی در بدر و بی‌شاه و سلطان دیگر نگردد.

ظلم‌های حکومت افغانستان بر مهاجران مظلوم مسلمان و مجاهد تورکستان از زبان استاد خلیلی

ظلم‌های، حکومت افغانستان بر مهاجران مظلوم مسلمان و مجاهد تورکستان در افغانستان از زبان استاد خلیل‌الله خلیلی از کتاب «یادداشت‌های استاد خلیل‌الله خلیلی» که به اهتمام ماری خلیلی به نشر رسیده است.

در زندان ولایت کابل

«... آنطرف سید مبشر طرازی مرحوم در پایان بود، رفتیم به آنان سلام و احترام کردیم این‌طرف یک مرد خدا یک کس دیگر بدست ما آمد، توره سید حبیب‌الله خان از فرغانه بود، او هم از مهاجران بخارا بود، حافظ قرآن و عالم و دانشمند و ادیب و سخن‌شناس که چه بگویم که به یک جهان می‌ارزید، اینهم با ما یکجا و متفق شد اما نه به اتاق ما. هر روز می‌نشستیم با آواز بلند قرآن می‌خواندیم.

سخن در باب توره سید حبیب‌الله خان بود، این آدم از فرغانه بود، شخص بسیار عالم و دانشمند بود و یکی از علمای بارز ماوراءالنهر و از سربازان و مجاهدان آنجا حساب می‌شد و کسی دیگری هم بنام نور محمد بیک، برادر شیرمحمد بیک اصطلاح روس‌های خاین، باسمه‌چی و به اصطلاح ما مرد میدان ماوراءالنهر که غالباً از مردم ترکمن بود، هم در زندانی بود که من بودم و گاهگاهی به خدمت حضرت توره سید مبشر طرازی هم می‌رسیدیم و از محضر افادات‌شان استفاده می‌کردیم، انسان خیال نمی‌کرد که در زندان است، آدم خیال می‌کرد که در منزل و در خانه‌اش می‌باشد و این‌همه زندانیان با وی علاقه فرزندی و اولادی دارند.

(ص ۲۳۷ یادداشت‌های استاد خلیلی)

www.ehayatshahrani.com

ظلم‌ها و زندانیان بی‌گناه زندان ولایت

شاه محمود خان هر روز می‌خواست که مارا خلاص کند، اما بخاطر اینکه سردار محمد هاشم خان آزرده می‌شود و چطور خواهد شد، چه واقعه خواهد شد، چه تدبیر دیگری، خوب او هم برادرش بود و دیگر چیزی کرده نمی‌توانست. ما هر روز در زندان می‌خواندیم و می‌نوشتیم اما کوشش می‌کردیم که چیزهای انقلابی و خونین ننویسم که تفتیشی نشود و همین‌سبب نشود که زندان ما دوام کند. یک روزی فریاد و فغان در زندان ما بلند شد، هنوز خواجه محمد نعیم قوماندان بود، گفتیم چه گپ است؟ صدای پسر ده دوازده ساله می‌آمد که: برای خدا مردم، برای خدا برسید برای خدا برسید، من از بالا نگاه کردم از آن ارسی اتاق خود، که یک پسر ده- دوازده ساله را زیر شلاق انداخته اند و پلیس‌ها به شلاق می‌زنند و خواجه محمد نعیم خان ایستاده است و می‌گوید محکم بزن و یک مرد دیگر خودرا دولا کرده است به زمین و می‌گوید که تقصیر کشیدش کشیدش تقصیر کشیدش کشیدش تقصیر، این گناه من است کشیدش. معلوم نیست که این پدر است و آن پسر است. بی‌طاقت شدم از آن بالا فریاد کردم: قوماندان صاحب از خدا بترس شلاق دوام کرده رفت، باز گفتم: قوماندان صاحب از خدا بترس ! گفت که تو زندانی هستی بندی هستی ترا چه غرض به این کار؟ من با شدت فریاد کردم.

بلی، خوب دیدم که این پسر قاری را به شلاق می‌زنند و این پدرش فریاد می‌کشد که تقصیر، ببخشید که کشیدش کشیدش کشیدش! طفل است، من بشدت از زینه‌ها فرود آمدم و قوماندان چون نگاهش به من افتاد که پایان آمده‌ام، حیا کرد و گفت: بس وردار، شلاق‌ها پس شد و این پسر بیچاره حتی این شلوارش هم خراب شده بود، گفت: این را ببرید فوراً به محبس دهمزنگ، دل من سخت سوخت قدرت دیگر نداشتم. گفتم: تقصیر چیست؟ گفت: من از خانه می‌برآمدم که این حرام‌زاده ناپاک ولدالزنا این پسر به زیر بغلش یک جای‌نماز بود قالینچه و می‌خواست که از زندان ببرد و من اورا از راه گرفتم دزدی می‌کرد. این پدرش گفت که: از خدا بترسید جناب قوماندان صاحب، خداوند شاهد است که مال خود من بود برایش دادم که ببرد بفروشد برای من پول بیارد. گفت: خاموش باش و به پلیس امر داد که به دهن قاری بزن و قاری خاموش شد، اختیار دارید! ببینید سرنوشت چه می‌شود؟ انتقام در کجا از من گرفته می‌شود!

سال‌ها گذشت من از زندان رها شدم، منشی مجلس وزراء شدم، وزیر مطبوعات شدم، وزیر مشاور پادشاه افغانستان شدم، بالاخره وکیل ملت شدم، به پارلمان رفتم، رفتم سفیر شدم در جده و سفیر شدم در بغداد، بعداز مدتی‌کمونیست‌ها آمدند و کابل‌را اشغال کردند و من استعفی کردم به‌سال (۱۳۵۹هـ ش) از آلمان غرب رفتم به کعبه مکرمه و عمره ادا کردم و به آستان‌بوسی رسول کریم(ص) شرفیاب شدم و این مهاجران بخارایی که در آنجا زنده‌گانی داشتند و اکثر تابعیت افغانستان را قبول کرده بودند، مرا می‌-شناختند از دوره سفارت من، آمدند با من احترام و محبت فوق‌العاده داشتند هریک مرا روزی دعوت می‌کردند و شامی دعوت می‌کردند. هرگونه لطف و احسانی‌که از دست‌شان می‌آمد در حق من می‌کردند.

یک‌روزی گمان می‌کنم در منزل شاه الهام بخارایی یا یکی دیگر نشسته بودیم این توره سید محمود که پسر عم جناب توره سید مبشر طرازی می‌شد، در صدر مجلس نشسته بود و قاری ابن یمین که یکی

از علمای بخارا بود و چندین نفر دیگر علما و دانشمندان به احترام من جمع شده بودند و این موسفیدهای بخارا و سمرقند و مهاجران هم آمده بودند، مجلسی در حدود شصت هفتاد آدم نشسته بودند. هنوز سفرهٔ نان گسترده نشده بود که مردی به سالون وارد شد، همه قدر است برخاستند، در قفایش هم جوانی یا لباس شیک اروپایی عینک‌های نفیس و نازک آمد و نشست، نه این قاری با من سلام علیک کرد و نه آن جوانی! من گمان کردم مرا نشناخته است، گفتم که: این جناب که هستند؟ این قاری کرامت‌الله سباق بخاری یکی از علمای بخارا آنجا بود و بسیار دوست من بود و شاعر بود و سخندان بود و وقتیکه سفیر بودم به من نهایت مهربانی‌ها داشت، درآن مجلس حاضر بود. آن به من اشارت کرد انگشت شهادت خودرا برسم بخارایی‌ها در وسط هر دو لب بالا و پایان خود راست گرفت، که یعنی خاموش باشم.

من با تعجب خاموش شدم و آن آدم گفت که من خودم خودرا به شما معرفی می‌کنم جناب آقای سفیر با آن لهجه بخارایی. دیدم کم کم به نظر آشنا می‌آید. ریش سفیدی داشت، عبای عربی پوشیده بود، متمول معلوم می‌شد، آن جوان هم که در کنارش نشسته بود تعلیم‌یافته و دانشمند به نظر می‌آمد، گفت که: خوب، قبل از آنکه من خودرا به شما معرفی کنم، دعا می‌کنم مسلمانان شما آمین بگویید. دست بلند کرد، این قاری کرامت‌الله می‌گفت: ای خدا چه می‌کند، ای خدا چه می‌کند دست بلند کرد و گفت که: خداوندا به دربار تو شکرگزار هستم که افغانستان را سرنگون کردی کمونست‌ها آمدند و حالت افغانستان از حالت بخارا بدتر شد! ای مسلمانانی که درینجا هستید، ای مهاجران با من درین شکرگزاری همنوا شوید، الهی بار بار از تو شکر می‌کنم که من سفیر افغانستان، این آقای خلیل‌الله خان خلیلی را اینجا به صحت می‌بینم و الحمدلله می‌بینیم که دیگر مملکت ندارد و سفیر نیست! به صحت می‌بینم اما بی‌عزت می‌بینم، هه من گفتم: خدا نکند خاموش خاموش! خاموش شد بسیار متأثر شدم.

گفتم: چرا شما کی هستید؟ (گفت) مرا نشناختی؟ گفتم: نی، گفت: من قاری اکرم هستم، این پسر که در کنار من نشسته است همان پسر من هست که قوماندان کوتوالی به جریمه یک جای‌نماز در زندان اورا به زیر قمچین و شلاق افگند و در محبس دهمزنگ فرستاد و تو شفاعت کردی و نگذاشتی که بیشتر به او قمچین بزنند. و من ماجراها دیده‌ام، ظلم‌ها دیده‌ام، خانه مرا مصادره کردند، مال و اموال را قبلاً گرفته بودند و خود مرا به جرم اینکه من می‌خواستم بخارا آزاد شود، با جناب‌عالی پادشاه بخارا یکجا گرفتند و مرا در آن زندان که تو در زندان بودی مرا اسیر کردند، من همان قاری اکرم هستم.

الله، خدا می‌داند خجلت‌ها کشیدم، گفتم: گناه ملت افغانستان چیست؟ تو چرا شکرگزاری می‌کنی که الحمدلله شکر که افغانستان مانند بخارا شد، ملت افغانستان که به تو این کار را نکرده بود، افغانستان که به تو این کار را نکرده بود، دیگران هم فریاد دادند که نه افغانستان مردم افغانستان با ما برادری‌ها کرده اند، با ما لطف‌ها کرده اند، هیچ‌چیز خودرا از ما مضایقه نکرده اند، به ما نان دادند، به ما خانه دادند به ما آب دادند، به ما دکان دادند، به ما زمین دادند، این جناب قاری که این سخنان را می‌گوید این هم حق دارد درباره این پسرش و آن پسرک طرف من دید، یکبار آمد دست‌های مرا گرفت به بوسیدن شد گفت: یادم می‌آید که تو مرا نجات دادی! (۲۵۲ تا ۲۵۴ یادداشت‌های استاد خلیل‌الله خلیلی)

www.enayatshahrani.com

زندانی شدن بخاراییان در کابل و توهین به آنان

از چشم‌دیدهای استاد خلیلی

در این حوالی که جنگ عمومی بشدت جاری بود و آلمان‌ها با روس‌ها افتاده بودند سید مبشر طرازی مشورت و موافقت کرده اند با چندین نفر از این بخاراییان و سمرقندیان پار دریایی به اصطلاح اتفاق کرده بودند که می‌روند و حمله می‌کنند به بخارا و یک شورشی می‌کند شاید پیغام‌هایی هم از طرف جمهوریت تاجیکستان و جمهوریت اوزبیکستان به ایشان رسیده بود. و یکی دو آلمانی هم به رهبری اینان، پنهان به تغیر لباس آمده بودند و پیغام‌های که از طرف مسلمان‌های جمهوریت تاجیکستان و اوزبیکستان رسیده بود و پسان ما همه خواندیم که واقعاً نامه‌ها و کاغذها بود که زود خودرا برسانید ما همه آماده هستیم و ما شورش می‌کنیم.

اینان جمع شدند و یکجا شدند و اسلحه و چیزی نداشتند، به اینان وعده داده شده بود که از دریای آمو که عبور می‌کنند، در آنجا در آنطرف اسلحه آماده است! یعنی معلوم است که خود این جمهوریت‌ها اسلحه آماده کرده اند. آنان متفقاً می‌روند به جنگ شروع می‌کنند. بیچاره‌گان برآمدند کسی دکان خودرا فروخته است، کسی خانه خود را فروخته است و کسی مال خود را فروخته است هی کسی پیاده و کسی به سواری موتر و پنهان و پنهان از کابل روان شدند بطرف مزارشریف و تخارستان که از آمو عبور کنند و بروند آنطرف یکجا شوند، به جنگ شروع کنند.

یکبار دولت روس توسط سفارت روس در کابل خبر می‌شود و سفارت انگلیس هم بدبختی کرده و حکومت افغانستان را تهدید کرد و آن تهدید برای سردار محمد هاشم خان کافی بود، از ترسی که داشت. از طرف محمد هاشم خان امر شد، شب رفتند و تمام ایشان را از راه‌ها محبوس آوردند و در خانه‌های آنان هرچه که بود، پلیس‌ها ضبط کردند و گرفتند و چور و غارت کردند، اینان را بردند در زندان‌ها افگندند و خود سید مبشر طرازی را هم بردند زندانی کردند، هیچ لحاظ و مراعاتی نکردند که این سید است و این عالم است و این مشاور نادرشاه بوده است و مجاهد است.

از این گذشته رفتند به سرای پادشاه و جناب‌عالی را از درون حرم بیرون کردند، که او در عمر خود این حال راندیده بود و پرسیده بود: مرا برای چه می‌برند بیرون، چرا خواسته اند؟ گفتند: هیچ، می-خواهند که شما را کدام جایی برای تفریح ببرند. وقتی آمد منحیث یک محکوم از او سوال کردند، کاغذ نوشتند که تو چرا تحریک کردی مردم را؟ جناب‌عالی گفت: از من سوال می‌کنید؟ گفتند: بلی! پادشاه بخارا گفت: بگذارید این منشی من جواب بگوید: من که در عمر این جواب‌ها را ننوشته‌ام. گفتند: حتماً خودت باید به قلم خود بنویسی. پس نوشته کرد که: «اگر شما بجای من می‌بودید و در بخارا می‌بودید و

www.enayatshalrani.com

افغانستان را یک دولت خارجی کفر می‌گرفت و شما این حرکت را می‌کردید، من به شما انعام می‌دادم حالا شما مرا هرچه می‌کنید بکنید، من گفته‌ام و کرده‌ام و درست است و دیگر مرا آزار ندهید، می‌کشید یا هر جزایی که می‌دهید، من کار خودرا کرده‌ام». دستخط کرده و امضاء کرده است، بدست اینان نامه را انداخته، گفت: «این نامه من و این نوشته من و من هرگز از این کار انکار نمی‌کنم، مملکت مرا روس گرفته است، وطنم را روس گرفته است، من یک مسلمان هستم و یک سید هستم.» ناگفته نماند که این جناب‌عالی هرچه کرد در بخارا، اما شخص تعلیم‌یافته و دانشمند بود. گمان می‌کنم در لینن‌گراد یعنی پتروگراد آن وقت درس‌خوانده بود و مکتب الحربی خوانده بود، زبان روسی: هم بسیار خوب می‌دانست، زبان فارسی و اوزبیکی هم می‌دانست. اما بدبختانه که به غفلت گیر آمد فریب خورد، مثلی که ما فریب خوردیم.

باز جناب‌عالی را حبس نکردند، جناب‌عالی در منزلش، برای اینکه روس‌ها خوش شوند و مطمئن شوند در منزلش پاسبان‌های عسکری گماشتند که دیگر از منزل حق برآمدن ندارد. دیگران محبوس شدند و زندانی شدند هی در کابل یک مصیبتی برپا شد و این مسلمانان کابل، حتی سخن بجایی کشید که در مسجد پل خشتی ملاها بالا شدند و دعا کردند در حق مسلمانان بخارا و نفرین کردند در حق حکومت افغانستان چند نفر ملا هم در این جرم محبوس شدند. ما هم طاقت ما طاق شد، خداوند غریق رحمت کند این میاجان آغا که آدم بسیار با جرئت بود، خود حضرت نورالمشایخ و ایشان همه نشستند گفتند که بسیار کار بد شد برای افغانستان بسیار بدنامی است و این یک رخنه برای عالم اسلام است. این چیزهایی شاید سبب شد دیگر آنان را آزار ندادند و اعدام یا نفی بلد یا تبعید نکردند، در هرجای افغانستان که ایشان بودند، به ایشان جبر و زحمت رسید. به والیان خبر دادند که از احوال آنان باید با خبر باشند.

(ص ۱۸۰-۱۷۹ یادداشت‌های استاد خلیلی)

www.enayatshahrani.com

اقتباس از کتاب«پیغام جاودان» از نوشته‌های شادروان استاد محمد ابراهیم عفیفی به اهتمام نصیر مهرین چاپ انتشارات «شاهمامه» سال ۲۰۱۴میلادی، هالند

مختصر کی خاطرات

عنوان مقاله‌یی است که شادروان عفیفی در یکی از شماره‌های جریده امید به نشر سپرده بود؛ با خواندن آن در میان حلقات علمی و سیاسی آوازه‌ها و غوغاها افتید و مردم دانستند که حکومت‌های دوران نادرشاه خان، سردار هاشم خان و سردار شاه محمود خان بر مسلمانان تورکستان (مردم تورک و تاجیک) چه ظلم‌هایی نبوده که انجام نداده باشند.

مقاله «مختصر کی خاطرات» بعداً در کتاب بالا بقلم شخصیت والاگهر، نویسنده و شاعر معاصر محترم خالد صدیق شامل ساخته شده و جناب دانشمند خالد صدیق با تائید نوشته مرحوم عفیفی، زیر عنوان «رویدادهای دورهٔ وزارت حربیه و بعداً صدارت شاه محمود خان» اولاً مقاله عفیفی را تحت عنوان «چشم‌دیدها و اظهارات محمد ابراهیم خان عفیفی» در کتاب شامل ساخته و متعاقباً شخص خودش که سال‌ها محبوس بوده، چشم‌دیدهای خودرا درباره قتل چارصد مهاجر تورکستان توسط حکومت افغانستان آورده است و ما نوشته دانشمند گرانقدر خالد صدیق را به تعقیب مضمون «مختصر کی خاطرات» در اینجا می‌آوریم چونکه به تائید مقاله مرحوم عفیفی تحریر نموده است.

همچنان زمانیکه با داکتر عنایت‌الله شهرانی درباره چاپ کتاب در تماس شدیم و او خواهش مرور کتاب «پیغام جاودان» را پیش از طبع نمود، جناب شهرانی در ضمن خواندن کتاب با تائید نوشته‌های آقایان عفیفی و صدیق، یک واقعه عجیبی را که بر سر مردم مسلمان تورکستان از جانب حکومت کابل بر آنان انجام یافته، نوشته است:

بناءً در این حصه کتاب اولاً مقاله شادروان عفیفی، سپس جناب خالد صدیق و بعداً نوشته دکتور شهرانی را می‌آوریم:

www.enayatshahrani.com

مختصر کی خاطرات

چشم‌دیدها و اظهارات محمد ابراهیم خان عفیفی

آقای محمد ابراهیم خان عفیفی زیر عنوان «مختصر کی خاطرات» زمانی‌که متصدی و مسؤول جریده اتحاد بغلان بود، چشم‌دید خودرا از اعمال ظالمانه و وحشتناک رؤسای تنظیمیه آن وقت شرح مفصلی داده که من یک بخش آن را از هفته نامه وزین «امید» اقتباس و بدسترس خوانندگان عزیز می-گذارم تا از مظالم ارگان‌های دولتی آن دوره استبداد که یک‌تن از آنان شاه محمود خان، به حیث رئیس تنظیمیه ولایت قطغن نوشته بود، بیشتر آگاهی پیدا کنند. (خالد صدیق)

نمی‌دانم با تناسب است یا بی‌تناسب، به هرحال می‌نویسم موقعی که متصدی و مسؤول جریده اتحاد بغلان بودم، در مواضع مختلف مرا به حضور رئیس‌های تنظیمیه احضار می‌کردند. موسم زمستان بود، چون به اتاق رئیس تنظیمیه داخل شدم، وی را زیر صندلی نشسته یافتم.

مدتی سپری شد تا این که خورد ضابطی وارد شده و به گوش رئیس تنظیمیه چیزی گفت: او به صدای بلند گفت: «هان چرا نه، بیار به درون بیار»!

خوردضابط از اتاق خارج شد، لحظه‌یی چند پس آمد و دو گلیم با خود آورد؛ به اتاق فرش کرد، پس رفت و آنگاه ذریعه چند نفر حمال دو جوال را با خود آورد. ما چون ظاهر جوال‌ها را دیدیم، فکر کردیم در داخل آن خربوزه است که برای رئیس صاحب تحفه آورده اند.

به اشاره رئیس صاحب جوال‌ها را خالی کردند، همه آنها کله‌های انسانانی بود که از بدن جدا شده بودند، حقیقتاً وحشت‌زا بود؛ دیدن همه آن کله‌های انسان و عجیب‌تر این که بعضی را که دقت کردم، همه کوسه و دهن‌های‌شان باز مانده ولی دندان نداشتند و اکثر اشخاص پیر و معمر بودند.

می‌دانید رئیس صاحب چه گفت؟ جناب فرمود، روزی فرا خواهد رسید که این کله‌ها را در دیگ جوشانده و شوربایش را بخورانیم. ملتفت شدم که این نره غول بی‌خرد و متعصب، سکندرنامه نظامی را خوانده و رفتاری را که وی با زنگیان در پیش گرفته بود، می‌خواهد تقلید کند.

به گمان غالب در مقابل تحویل دادن سر لقی‌ها جایزه تعیین شده بود. کسی چه می‌داند که چقدر انسان بی‌گناه قربانی این تجارت کثیف شده باشند؟

عزیزم شعله (شادروان جمشید خان) در نوشته خود از اسرائی که به چاه آب آوردند و از آنجا به خان‌آباد فرستادند، ذکر می‌کند.

یک مرتبه دیگر باز، مدیر اتحاد را احضار کردند، درین وقت رئیس تنظیمیه سپه‌سالار غازی بود (مراد از شاه محمود خان است) در برنده عمارت چند میز و چوکی گذاشته بودند و سپه‌سالار از سالون برآمده بالای چوکی نشست؛ آنگاه لستی در جلوش گذاشتند که در آن اسامی اشخاص درج بود.

من در عقب سرش ایستاده بودم، می‌دیدم که در مقابل اسمای اشخاص چلیپا می‌گذارد. این‌کار مدت زیادی را در بر نگرفت؛ امر داد و ضابطان یک عده اشخاص را که شاید بیست نفر بوده باشند و اکثر آن به یک زنجیر کشیده شده بودند، مقابلش به فاصله بیست متر ایستاده کردند، آنگاه بدون هیچ‌گونه تعللی گفت: ببرید و اعدام‌شان کنید. من فکر کردم که جایزه‌یی که در مقابل اسم آنان می‌گذارد، برای آزادی ایشان خواهد بود، اما غلط کرده بودم. آنان را بردند و اعدام کردند.

خبر این حادثه و این اعدام را در جریده اتحاد به صورت خبر نشر کردیم. پسان‌ها وقتی که خواندیم و می‌خوانیم و اکنون می‌بینیم که در دنیای متمدن جزای اعدام را بکلی لغو کرده اند و این حوادث را مقابل خود قرار می‌دهیم، به تحت‌الشعور خود حکم می‌کنیم که آنان واقعاً انسان نبوده و فقط غول‌های انسان‌نما بوده اند که عاطفه و رحم در (نهاد) ایشان کشته شده بود؛ عجیب‌تر این بود که قبل از مراجعت شاه محمود خان، یک‌شب مهمانی بزرگی برای افراد قبایل ترتیب شده بود که در آن اتن بزرگی به راه انداختند که واقعاً دیدنی بود.

آقای عفیفی علاوه می‌کند:

www.enayatchohrani.com

در نوشته‌های شعله یک جای دیگر از بابه نعلبند ذکری رفته است که از جمله همراهان ابراهیم بیک لقی بود؛ این بابه نعلبند، دزد و رهزن بود و با اغتنام وقت که امنیت از بین رفته بود، با ابراهیم بیک یکجا شده بود.

چون ابراهیم بیک به پار دریا گریخت، بابه نعلبند پس به کوه‌های فرخار متواری شد و بالاخره او را گرفتند. این است رفتاری که علیه او صورت گرفت:

روزی باز مرا احضار کردند و هدایت دادند تا به سه‌راهی بازار خان‌آباد که گویا قوماندانی پولیس هم در آنجا بود، حاضر شویم و تعذیبی را که درباره نعلبند اجرا می‌شود، مشاهده کنیم. در آن میدان تعداد کثیری مردم جمع شده بودند و متصل به عمارت قوماندانی، دو پایه چوبی را به زمین کوفته بودند. مدت زیادی منقضی شده که پولیس‌ها مردی چار شانه را که قوی هیکل بود ، به پیش راندند.

او را در مقابل پایه‌ها به زمین نشاندند و هردو پایش را ذریعه ریسمانی به چوب‌ها محکم بستند. (این مرد نعلبند بود) و بعد میخ‌های چوبی آوردند و آنرا بین ریسمان‌های که پای نعلبند بسته شده بود، کوبیدند. به این ترتیب به انگشتان او فشار وارد می‌کردند، طوریکه بالاخره از انگشتان پای او خون جاری شد و چنان عذاب می‌کشید که فغانش بلند بود. هردم نصوار می‌خواست اما دهن‌اش لعاب نداشت. پی هم نصوار را از دهن‌اش بیرون می‌کرد و دوباره نصوار می‌خواست. همه این جریان را هزاران نفر به تماشا می‌دیدند و مرا در پهلوی قوماندان جای داده بودند که همه چیز را می‌دیدم. بالاخره نعلبند دزد را از میدان تعذیب بردند و در دوره اعدام کردند.

از قوماندان پرسیدم این تظاهر وحشت چی فایده؟ به جواب گفت: چطور فایده نیست؟ و ادامه داد: این آدم‌ها صدها نفر را هلاک کرده و اموال‌شان را بغارت برده، مردم چون تعذیب اورا دیدند، تسلی و عبرت می‌شوند. شما چی‌را دیده اید؟ در زمان امیر عبدالرحمن خان مجرمین را چون حیوان درنده به زنجیر می‌بستند و آب شور می‌دادند یا در قفس آهنی می‌انداختند تا بمیرد. البته از این عمل کسی حظ نمی‌برد، بشمول پادشاه و امیر. مگر مفسدین و مجرمین عبرت می‌گرفتند و ملتفت باشید که مردم به اشاره و کنایه و وعظ و نصیحت و حکایت و طنز هرگز اصلاح نمی‌شوند.

طرز دید این قوماندان به نظر من و هم‌نشینان، بسیار تفاوت داشت.

در پایان آقای عفیفی می‌نویسد: این همه یادداشت‌های که تقدیم شد، همه چشم‌دیدهای خودم بوده که قسم خاطره‌ها بیان گردید، به امید پیروزی علم و دانش به جهل و تبعیض.

محمد ابراهیم عفیفی
کابل، ۱۳۶۹ خورشیدی

این بود داستان‌های تکان‌دهندهٔ که جناب محمد ابراهیم خان عفیفی به گفتهٔ خودش، مختصر از خاطرات و چشم‌دیدهای خود و از قول شادروان جمشید خان شعله که هردو در ادوار مختلف استبداد، سمت مدیریت جریدهٔ (اتحاد) را داشتند، خدمت خواننده‌گان محترم تقدیم شد.

www.enayatshahrani.com

یکی از چشم‌دیدهای خودم

خالد صدیق چرخی

حالا می‌پردازم به شرح یکی از چشم‌دیدهای خودم که در آن‌وقت من در زندان قلعه جدید دهمزنگ با سایر زندانیان سیاسی بسر می‌بردم:

گرچه این موضوع را در کتاب «از خاطراتم» به صورت مختصر ذکر نموده‌ام، ولی بی‌تناسب نمی‌دانم اگر آن را یک‌بار دیگر در این رساله توضیح بدهم.

تاریخ آن درست به یادم نیست ولی درجریان همین اسارت، در نیمه یک شب زمستانی شور و غوغای بیشتر در دهلیز زندان به گوش می‌رسید و زندانیان جوقه جوقه از اتاق‌های‌شان خارج شدند تا ببینند این همه سر و صدا از برای چه می‌باشد.

من و برادارنم عبدالغفار صدیق و غلام دستگیر صدیق و پسر عمویم عبدالعظیم جان که در یک اتاق کوچک جا داشتیم، برای اینکه بدانیم باز چه حادثه پیش آمده، از اتاق برون آمدیم، دیدیم نگهبانان به شمول باشی‌ها، داخل هریک از اتاق‌ها شده و با یکدیگر می‌گفتند، درین اتاق این‌تعداد و در آن اتاق آن-تعداد گنجایش دارد. خلاصه مطلب اینکه بعداً معلوم شد آنان تعداد چهارصد نفر زندانیان جدیدی بودند که مامورین زندان می‌خواستند برای ایشان جای پیدا کنند.

فردای آن روز فهمیدیم که آن چهارصد نفر زندانی را بین محبس عمومی دهمزنگ، زندان تعمیر جدید و زندان قلعه جدید دهمزنگ تقسیمات کردند و به داخل اتاق‌ها اگر یک وجب جای خالی هم به نظر می‌خورد، در آنجا آنان را گنجانیدند.

این زندانیان همه تورکان بودند که قرار گفته خودشان به صورت مهاجراز پار دریا یعنی آن طرف دریای آمو به افغانستان مهاجرت کرده و پناهنده‌گی می‌خواستند. آنان برعلاوه زبان اوزبیکی به زبان‌های فارسی اوزبیکستانی هم صحبت می‌کردند.

دیری نگذشت که یک شب همه افراد را در تاریکی شب جمع کردندو زیر نام طرفداران لقی‌ها از زندان‌های دهمزنگ بردند و به قول معروف، نیست و نابود کردند.

بعدها در مورد آنان گفته می‌شد که در همان شب این چهارصد نفر مهاجر را تماماً اعدام و به داخل یک گور دسته جمعی دفن کردند.

این عمل خلاف همه پرنسیب‌های حقوق بشر و منافی هرگونه مقررات بین‌المللی و ضد همه احکام و دساتیر اسلامی و عنعنات و رسومات افغانی بود که آن خون‌خواران قرن بیست در موضوع هجرت و مهاجران انجام دادند.

www.emayatsharani.com

کسانیکه که در دیار خودش، زنده‌گانی آنان در معرض خطر و عرصه امرار حیات، دیگر برای‌شان تنگ گردیده می‌باشد و برای نجات از این مخاطرات، ترک خانه و آشیانه نموده به دیار دیگری هجرت می-گزینند، حسب مقررات بین‌المللی و حکم خداوندی، قابل ترحم بوده و در کشور دیگری که هجرت می-کنند به حیث مهاجر شناخته شده و برای آنان هرگونه تسهیلاتی فراهم می‌گردد، نه این که به زنده‌گی ایشان خاتمه داده شود.

بلی! در کشوری که یک خانواده مستبد زعامت مردم را در دست داشته باشد، حکومت آن بر آدم-کشی‌های وحشیانه و به زندان انداختن جوانان روشنفکر خانواده‌ها، شکنجه‌ها و خفه نمودن صداهای برحق رعیت، سلب آزادی اندیشه‌ها، پامال نمودن حقوق مردم، شریعت و قانون را زیر پا گذاشتن و دهن بستن‌ها و گلو فشردن‌های ملت، دروغ و گزافه‌گویی‌ها استوار باشد و شاه محمود خان یک عضو برجسته خانواده حکمران، برادر نادرشاه سفاک و عموی ظاهرشاه به حیث رئیس تنظیمیه و در محضر عام و حضور مامورین زیر دست و نماینده‌گان مطبوعات، یک‌تعداد زیادی را بدون سوال و جواب و محاکمه اعدام می‌کند، تصور شده می‌تواند که مامورین زیر دست آن دستگاه و سیستم منحط آن، برای خوشنودی باداران خود، حفظ مقام و منصب دو روزه خود چه بر سر ملت بی‌وسیله و دردمند می‌آورند؟

سعدی می‌گوید:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی
برآورند غلامان او درخـت از بیخ

از کتاب: برگی چند از نهفته‌های تاریخ در افغانستان (ص ۲۰۲-۱۹۹)

www.enayatshahrani.com

یک داستان دیگر از قتل مهاجران تورکستان
در دوران حکومت‌های محمد نادر شاه و برادران او

عنایت‌الله شهرانی

در سال (۱۹۸۵میلادی) درحالیکه نگارنده محصل دوره دوکتورا در یونیورستی اریزونا با خانوادهٔ خود حیات مهاجری را سپری می‌کردم، در روزهای عید و نوروز، همه مهاجران افغانستان که در شهرهای توسان و فینیکس حیات بسر می‌بردیم، بیاد رسم و رواج‌های وطن دوست‌داشتنی گرد هم جمع می-شدیم، خواهران قابلی، بولانی، هفت‌میوه، کچری قروت، سبزی پلو و زمرد پلو، آش و آشک می‌پختند و سپس هرکسی از هر دری سخن می‌گفت و سرگذشت‌ها با دوستان و یاران گفته می‌شد.

در یکی از آن محافل مرد محاسن‌سفیدی را دیدم بنام حسن بای باشنده قندهار که بزبان تورکی اوزبیکی صحبت می‌کرد.

این حسن بای مرد با تجربه، پر درد، با احساس و صاحب معلومات زیاد بود. او یکی از جمله مهاجران تورکستان آن طرف دریای آمو خودرا معرفی کرد که با ورودش در کابل، همه همراهانش با خانوادهٔ او به قندهار فرستاده شدند.

حسن بای می‌گفت: بیاد دارد روزی را که یک‌هزار و چهارصد و پنجاه مهاجر تورک و تاجیک را حکومت افغانستان که در خاک افغانستان پناه آورده بودند، پای پیاده به جانب قندهار فرستاد. این مهاجران بشمول پیران سال‌خورده، زنان بیوه، زنانیکه شوهران‌شان با مسلمانان دیگر در غزا مصروف بودند، اطفال و کودکان نو تولد که در سفر تولد یافته بودند، اهل سادات، علما و دانشمندان، مریض‌ها و مردم عادی آن خاک تورکستان را تشکیل می‌دادند.

حسن بای علاوه کرد، وقتیکه آن مهاجرین از کابل جانب قندهار در حرکت شدند، نمی‌دانستند که به کجا می‌روند و سرنوشت و آیندهٔشان بکجا انتها خواهد یافت.

یک‌تعداد عساکر با سواری اسپ ایشان را مثل حیوانات در پیش انداخته، با زور و جبر آنان را در وقت خستگی به حرکت وادار می‌ساختند. کسانیکه قدرت حرکت کردن را نداشتند، عساکر با حواله قمچین ایشان را به راه رفتن مجبور می‌ساختند تا زمانیکه مسلمانان بیچاره می‌مردند.

روزیکه حسن بای این حکایت جانکاه و جنایات حکومت افغانستان را بر مهاجران مسلمان ماوراءالنهر قصه می‌کرد، روز عید مبارک اضحی بود؛ وی که سیل اشک خون‌آلود از چشمانش سرازیر می‌شد، گفت: اینک حکومت بنام حکومت اسلامی افغانستان ببینید که چه کرد؟

زمانیکه این مهاجران بی‌وسیله و پناه‌گزین در خاک اسلامی افغانستان از کابل جانب قندهار حرکت کردند، از جمع یک‌هزار و چهارصد و پنجاه مهاجر، دفن کردن مرده‌هایشان از غرب کابل آغاز و تا به قندهار، یک هزارو چهار صد و شانزده نفر، در این طول راه مردند و در هر فاصله یک کیلومتر و نیم کیلومتر دفن شدند.

www.enayatshahrani.com

درین راه مخوف و پر از رنج و تکلیف که در حقیقت راه گورستان بود، نه کس قدرت جنازه خواندن را داشت و نه مواد تکفین و تجهیز بود. فقط آن اجساد مرده‌گان بی‌گناه مسلمان پناه‌گزین در چقوری‌ها با لباس‌های کهنه و فرسودۀشان گذاشته می‌شدند و چند بیل خاک در صورتیکه توان می‌داشتند بر آنان می‌پاشیدند ویا بزیر سنگ‌ها می‌گذاشتند و در اخیر طبعاً آن اجساد طعمه گرگان و حیوانات درنده می-گردیدند.

زمانیکه این مهاجران آواره، بی‌گناه، بی‌وسیله و پناه‌گزین در خاک اسلامی به قندهار رسیدند، از جمله یک هزار و چهار صدو پنجاه نفر، فقط سی و چهار نفر زنده بودند و بقیه همه در راه کابل قندهار وفات یافتند.

چون عساکر حکومتی وظیفه داشتند که ورقه تسلیمی مهاجران را از ولایت قندهار با خود به کابل ببرند، فقط رسید سی و چهار نفر نیم‌جان را گرفتند و به سوی کابل رفتند.

این مهاجران همه مسلمان بودند، از ملیت‌های تورک و تاجیک و برادران و خواهران دینی افغانستانیان.

حسن بای در ختم گفتارش با کف دست راستش به پیشانی خود محکم و به شدت زد و نتوانست از روزهای بدی که دیده بود، برایم بگوید و گلویش بند شد و چشمانش پر از آب و آهی کشید و گفت: ای برادر هزار و یک داستان دیگر از مظالم حکومت افغانستان دارم، نمی‌دانم کدامش را بگویم.

از «کتاب جنبش اسلامی»؛ در کتاب جنبش اسلامی چنین می‌آورد:

در اپریل ۱۹۳۱ میلادی جنگ خونینی در کنار دریای پنج (آمو) به وقوع پیوست که منتج به شکست کامل قوای ابراهیم بیک لقی گردید. جوشو کونتز می‌نویسد: «وقتی پیروان متباقی ابراهیم بیک با خانواده‌ها و مواشی‌شان می‌خواستند از دریای پنج طرف قلمرو شوروی عبور نمایند در بین دریا مورد حمله عساکر افغانی قرار گرفتند و صدها نفرشان قتل عام گردید، تعداد زنان اطفال و مواشی در دریا غرق شدند». (ص ۱۳۱جنبش اسلامی)

«حکومت هاشم خان که سیاست نادرشاه را تعقیب می‌نمود در راه ارضای حکومت شوروی پیش رفت و به آن دولت اطمینان داد که به مبارزان مسلمان تورکستان اجازه نخواهد داد که به فعالیت‌های ضد شوروی متوسل گردند». (ص ۱۳۲ جنبش اسلامی)

«کمک اساسی مادی و معنوی خارجی به مبارزان مسلمان نرسید امان‌الله خان در اول جنبش مسلمانان را تشویق می‌کرد ولی بعداً تحت فشار شوروی از حمایت آنان دست کشید و موقف بی‌طرفانه گرفت نادرشاه نه‌تنها مهاجران تورکستان را مجبور به ترک افغانستان ساخت بلکه عهده زیاد آنان را بقتل رسانید». (ص ۱۳۶ جنبش اسلامی)

«در چنین زمانی هیچ‌کسی دیگر به اندازۀ ابراهیم بیک لقی ضرورت جلب و پشتیبانی توده‌های مردم را احساس نمی‌کرد وی در این وقت نه تنها رهبر مبارزان مسلمان تورک بود بلکه تاجیک هم اورا به رهبری خود قبول نموده بودند». (ص ۱۱۱ جنبش اسلامی)

www.enayatsahrani.com

«در سال ۱۹۲۵ میلادی ابراهیم بیک قوای بلشویک‌ها را مورد حمله قرار داد پس از یک سلسله جنگ‌ها یک موفقیت درخشانی نصیب او گردید، بعد از تعداد توپ‌ها، هجده هزار میل تفنگ، سیصد هزار مرمی، پنجصد قبضه شمشیر، دو عراده تانگ جنگی، دو فروند طیاره و یک‌تعداد ماشیندار بطور غنیمت بدست آورد». (ص ۱۱۴ جنبش اسلامی)

یک چشم‌دید دیگر از زبان شاهد عینی که بر سر خودش تجربه شده است

کاروان شکسته پای

بر گرفته از کتاب بخارا گهواره تورکستان؛ تألیف سید منصور عالمی

شیرمحمد یک تن از جمله زندانیان نهر سراج ولایت هلمند در لشکرگاه صحنه‌یی دلخراش آمدنش را از محبس دهمزنگ کابل چنین حکایت کرد: «نظر به اوامر زعمای کابل فدائیان جان‌بکف ماوراءالنهر از محبس‌های مرکز و ولایات شمالی افغانستان با پای پیاده به چخانسور و نهر سراج که در آن‌زمان قابل زیست نبود با زولانه‌ها و زنجریکه در دست و پاهای‌مان پیچیده بودند، بحرکت آورده شدیم، شامل این کاروان مصیبت و بلا کشیده مردان کهن‌سال، زنان جفا دیده با طفلان بی‌گناه و معصوم‌شان دیده می‌شدند.

سپاهیان بی‌رحم که بالای اسپانشان سوار بودند با تازیانه‌یی دست داشته‌شان بسر و کله این ستم کشیده‌گان دور از وطن می‌زدند تا چابک‌تر حرکت کنند.

آنانکه مریض و کهن‌سال بودند نمی‌توانستند با زنجیر و زولانه‌ایکه بگردن و پاهای‌شان پیچیده بود چابک‌تر براه خود ادامه دهند به زیر سم اسپان سپاهیان قرار گرفته بقتل می‌رسیدند و این قتل‌شده‌گان با زنجیری که در دست و پا داشتند دفن می‌شدند سپاهیان در طول راه ناسزا می‌گفتند و مارا به مسخره و ریشخند می‌گرفتند و تحقیر می‌کردند و حتی از بی‌حرمتی علیه ما بینوایان کوتاهی نکرده لذتی از خوار داشتن و کوچک‌شمردن ما افتاده‌گان می‌بردند و این مردم فلک‌زده و ستم‌کشیده ماوراءالنهر بود که با شجاعت تمام به استقبال مرگ پیش می‌رفت.

روزها پی هم می‌گذشتند از شهرهای کوچک و بزرگ و آبادی‌ها گذشته بسرزمین هول‌انگیزی رسیدیم، خشک و سوخته و غیر مسکون که بمراتب سنگین‌تر و هولناک‌تر از بلاها و مصیبت‌های قبلی که به آن خوب آشنا بودیم رها کردند و رفتند و ما تبعید شده‌گان منفور رژیم کابل بودیم که چون یک اسیر، یک‌غریب و یک بیکس که طرد شده از شهر و کشورش می‌باشد به این سرزمین مرده‌گان آورده شدیم. می‌باید با زنده‌گی رقت‌بار و رنج‌آور که حیات آب می‌خواست، طفل شیر، زن سرپرست، یتیمان شفقت می‌خواست برآمدیم. براستی از کشیدن این بار گران عاجز بودیم ولی زنده‌گی مارا بر آن داشت تا بساختن آینده خود برآمده از این همه گرسنگی‌ها و کم‌آبی‌ها خود و فرزندان را نجات دهیم، از توکل و ایمان کوشش و حرکت، همت و تصمیم کار گرفتیم و الحال که سالیان درازی از آن می‌گذرد از نعمت آزادی بدوریم و چون اسیران در قید حاضری، مامورین حکومت می‌باشیم و شما که امروز نهر سراج را سرسبز و خرم و زیبا از شگوفه‌زارها می‌بینید واقعات تلخی را در عقب خود گذرانیده است. چه بهتر از

www.erayachahani.com

ماجراهای گذشته که خود شاهد واقعیت‌ها بودم می‌توانم بگویم این جبر تاریخ را هر فرد آنطرف آمو دریا کشیده اند و من از بحر بیکران بدبختی‌های این مردم فلک زده قطره را در اینجا بیان کردم.

برهنه حـــرف نگفتن کمال گویایی‌ست
حدیث خلوتیان جز به رمز و ایما نیست

قبلاً اشاره کردیم که جنرال ابراهیم بیگ نظر به احکام امیر بخارا سید عالم شاه از دریای پنج گذشته با پشتیبانی برادران مجاهد آنسوی آمو دریا روی ایستاده‌گی بر ایمان و امید به نابودی بالشویک‌ها برآمده در طول ده ماه شورش‌ها و قیام‌های فراوان را بوقوع آورد که باعث تلفات و خسارات سنگینی دولت ستالین خون‌آشام گردید. همانا حکومت نادرشاه نظر به‌خواهش روس‌ها به ممانعت سلاح از یکطرف و از طرف‌دیگر به رفت و آمد مجاهدان به آنطرف آمو دریا مخالفت خود را روشن ساخت.

این همه قیودات باعث آن شد که سید عالم شاه تحفه بزرگ «موی مبارک رسول اکرم(ص) » را بنام تحفه امید به نادرشاه پیش کرد که تا راه فرستادن اسلحه را به آنطرف آمو باز کند. با ابراز تأسف باید گفت: رژیم نادرشاه به تنگ‌نظری‌ها و سخت‌گیری‌ها متصل شده به سرنوشت تلخ و غم‌انگیز و فاجعه‌های دلخراش برادران مسلمان آنسوی آمو پناهنده برآمدند، چه وعده‌هائیکه ندادند و چه جنایت‌هائیکه نبود مرتکب نشده اند. تاریخ نام ایشان را در فهرست جلادان و شکنجه‌گران نبشته است. سید عالم شاه وقتی ارتباطش را با مردم وطنش بکلی قطع و پیوندها را بریده دید، از حکومت وقت نادرشاه خواهش نمود که به او اجازه دهد تا به زیارت خانه خدا برود.

نادرشاه رفتن امیر بخارا را به مصلحت وقت ندانسته به بهانه‌ای متصل شده گفت: در سال آینده متفقاً به زیارت خانه خدا(ج) همسفر خواهند بود.

پیمان بستند و اجازه ندادند، روس‌ها به امیر بخارا روشن ساختند که در زمان امیر امان‌الله نیز در اسارت ایشان بوده که بزیارت کعبه مشرف شده نتوانسته است و الحال هم در این سرزمین آزاد برادران اسلامی اش پای جنبیدن را ندارد.

ما چشم خویش حلقه به هر در نمی‌کنیم
خاک مراد ماست همان آســـــــتان ما

سید عالم شاه می‌خواست که بخانه خدا برود از غربت بنالد، از بیگانگی‌ها بنالد از دشمن بنالد، از کینه‌ورزی‌ها بنالد، از ناجوانمردی‌ها بنالد، از تنگنای زنده‌گی بنالد، از قهر و از حصار بسته بنالد، او می‌خواست از دردها، نیازها، آرمان‌ها، آزادی بخارا و آزادی ملت خود که تحت شکنجه بودند و آنچه در دل داشت باز بگوید. پیداست که این شاه گروگان گرفته شده جز صبر و قناعت چاره‌یی نداشت و می‌بایست تا پایان عمر از چهار دیواری قلعه فتوح پا بیرون نگذارد.

ابن قتیبه می‌گوید: «در موقعی که قوم مهاجم بر کشوری استیلا می‌جوید اشراف و بزرگان آن کشور همیشه زودتر از سایر طبقات با مهاجمان و دشمنان دوستی می‌نمایند، جاه و حشمت پربهائیکه دارند غالباً آنان را وا می‌دارد که برای حفظ آبرو و اعتبار خویش با دشمنان فاتح و قاهر خویش بیامیزند و

www.enayatshahrani.com

تأثیر نفوذ آنان را بپذیرند. طبقه اشراف زودتر از سایر مردم رسوم و آداب قول و ملیت خویش را از دست داده اند و حتی راه و رسم بیگانه را به منزله یک جاه و اعتبار تازه پذیرفته اند».

بلی، به ارتباط قول قتیبه باید گفت: جوانان کمونیست بخارا و رژیم امانیه و رژیم نادریه و دست-اندرکاران حکومت نادرشاه که خواهان ثروت، مال و ملک و جاه و جلال بودند، با دشمنان دین اسلام آمیزیدند.

می‌گویند طالب نباید غره شود تا فنا بحصول نرسد. محمد نادرشاه چون برادرش محمد هاشم خان سخت‌گیر و کینه‌جو بود، چنانچه غلام نبی خان را به قصر دلکشا به شهادت رسانید و مال و منال‌شان را مصادره کرد تا طفل و کودک شان را در حبس گرفت.

محمد نادر خان در (۱۶ عقرب ۱۳۱۲ هـ) مطابق (۸ نوامبر ۱۹۳۳ میلادی) حین معاینه طلاب معارف توسط عبدالخالق به قتل رسید و پسرش محمد ظاهر شاه بعمر ۱۹ سالگی به تخت افغانستان جلوس کرد.

خون ناحق دست از دامان قاتل بر نداشت
دیده باشـــی داغهـــای دامن قصاب را

www.enayatshahrani.com

بعضی معلومات دیگر درباره افغانستان و مهاجران تورکستان از کتاب شهزاده سید منصور عالمی

روس‌ها در نتیجه این تجاوز برای سومین بار از رژیم کابل تعهد گرفتند که روابط مجاهدان دو طرف آمو را قطع نمایند.

محمد نادر با دست‌زدن به خیانت تاریخی، مجاهدان همکار ابراهیم بیک را از افغانستان خارج و بدست کمونیست‌ها داده باعث شهادت آنان گردید. از آن به بعد محمد نادر با شماتت کامل با روس‌ها و رژیم ستالین همکای نموده در قطع راه‌های ارتباطی مجاهدان ماوراءالنهر با افغانستان اقدامات جدی بعمل آورده یکی از عوامل سقوط جهاد آنسوی آمو شد. علاوتاً در (ص ۱۱۲) این کتاب چنین تشریح رفته است: «همان بود که محمد نادر خان بخاطر حفظ تخت و تاج و خرسندی روس‌ها، ابراهیم بیک را با دوهزار مجاهد دستگیر و به رژیم سفاک ستالین که یازده ملیون نفر ملیت‌های تحت استعمار را از دم تیغ کشید تسلیم داد.» با این دسایس و حیل ستالین و عمال کمونیست، که با همکاری نادرشاه و دولتمردان افغان تقویه و حمایت می‌شد. فعالیت مجاهدان روز به روز در مقابل دشمن کاهش می‌یافت و رهبران از جان گذشته جهادی که به هیچ قیمتی حاضر نبودند دست از جهاد بکشند تا پای جان جنگیدند و خسارت شدید بدشمن تحمیل نمودند و خودشان نیز شربت شهادت نوشیدند که در آن جمله قهرمان رزمنده تاریخ که نام نامی‌اش در تاریخ بخارا و تورکستان و حتی افغانستان با خط زرین درج است یعنی جنرال ابراهیم بیک لقی نیز شهد شهادت نوشید. چنانچه در (ص ۱۱۲) کتاب: «ژنو قربانگاه مردم افغانستان» خیانت تاریخی نادرخان را که باعث شهادت این رادمرد می‌گردد تذکر داده‌ایم.

ماما اسماعیل یکی از سران نظامی سرشناس ابراهیم بیک لقی که از بخارا تا کابل و از کابل تا کوتل تالقان با جنرال ابراهیم بیک همراه بود و مهاجران هردو طرف آمو دریا او را که شاهد عینی جنگ‌های ابراهیم بیک با شاه محمود خان در ولایت قطغن و بدخشان و شاهد جنگ با روس‌ها در آنسوی مرز بود و خوب می‌شناسند خاطرات خویش را چنین یادداشت کرده است:

نفوذ ابراهیم بیگ در سرحدات افغانستان

«پس از بیرون‌کشیدن روس‌ها از دره صوف، جنرال ابراهیم بیک در جمع‌آوری فدائیان اسلام برآمد و در اندک مدت مردم زیادی به اطرافش جمع شدند و ما که می‌خواستیم وطن را آزاد نموده پادشاه خود را به وطنش بازگردانیم به تلاش اسباب و آلات حربی برآمدیم و مردم به رضای خود اسلحه اولیه دست داشته خود را به قسم کمک بدسترس ما می‌گذاشتند و هم تقویت نظامی که از طریق امیر عالم خان فراهم می‌شد بالشویک‌ها را به نگرانی انداخت و باعث آن شد چند نفر روس‌ها را در لباس اوزبک‌ها به این‌طرف آمو فرستادند و ایشان از تاریکی‌های شب استفاده برده دست به دزدی زدند و قسمی وانمود کردند که اطرافیان ابراهیم بیک به چپاول برآمده اند. در یکی از شب‌ها دو نفر از ایشان دستگیر شده به جرم خود اعتراف نمودند و فردای آنروز در مقابل چشمان جمعیتی به دار کشیده شدند».

نقل نامه امیر سید عالم شاه عنوان ابراهیم بیک لقی

«از مقامات نادریه نامه‌ای برایم رسید که از اطرافیان ابراهیم بیک مال و دارائی مردم را بزور گرفته باعث رنج و آزار مردمان آن ناحیه شده‌اند که البته این حرکات وحشیانه را حکومت تحمل کرده نمی-تواند و من در جواب ایشان نوشتم اطلاعات مذکور کاملاً مخالف حقیقت است، این روس‌ها اند که دست به دزدی و چپاول می‌زنند چنانچه دو نفر از آن جماعه بجزای‌شان رسیدند. بالشویک‌ها می‌خواهند الفت و مهربانی شاه افغان را از ما بکاهند، مامورین دولت به تکرار به منع فرستادن اسلحه به آنطرف آمو برآمده اند، امید است در ضبط نبرایند» ماما اسماعیل درحالیکه چشمانش پر از اشک بود گفت: «جنرال ابراهیم بیک نظر به وعده‌های کمک که از طرف امیر کلکانی به او داده شده بود، تالقان را مرکز فعالیت خود قرار داد و مجاهدان را از خمیاب تا خاهان در سواحل دریای آمو جابجا کرد و برای آموزش نظامی فدائیان مذکور اون‌باشی، یوزباشی، مینگ‌باشی و کشیک‌چی‌باشی تعین کرد و خود در رأس همه قرار داشت. روس‌ها حکومت کابل را بعبارت ذیل تهدید و هراسان می‌ساختند: قوای لقی در بدخشان، خاهان درواز، در ولایت تخار، در درقد، خواجه غار، چاه آب و رستاق در ولایت بلخ، در شورتیپه، تاش‌گذر در ولایت قندز، در حضرت امام، قلعه زال و آق مسجد، در ولایت سمنگان، در بندر حیرتان و خلم. در ولایت جورجان در خمیاب، کلفت و قرقین جابجا شده و اگر تدابیر جدی گرفته نشود برای شما نیز خطراتی بوجود خواهد آمد.

حکومت کابل برای سرکوبی ابراهیم بیک و لشکر اسلام قوای منظمی در اوایل جنوری سال (۱۹۳۰میلادی) در علی‌آباد قندوز متمرکز ساخت، ابراهیم بیگ از جنگیدن در برابر برادران مسلمان افغانی پرهیز می‌کرد و اعلام داشت که ما بروی شما سلاح نمی‌کشیم، دشمن مشترک ما و شما روس-های بالشویک است. بیائید بدفع آن هم‌دست شویم. متأسفانه فرماندهان افغانی تحت تأثیر دسایس

روسیه به افراد ابراهیم بیک لقی تاختند و خساراتی بر آن قشون بی‌سلاح وارد کردند. ابراهیم بیک مجبور بدفاع گردید و عساکر کابل را مجبور به عقب‌نشینی کرد. حکومت کابل با اطلاع از این شکست ننگین، سردار شاه محمود خان را با قشون منظمی در اوایل نوامبر (۱۹۳۰میلادی) بسرکوبی «لشکر اسلام» اعزام داشت و ضمن پیامی به امیر عالم خان ابلاغ کردند: هرگاه ابراهیم بیک بما ملحق شود مقدم او را گرامی خواهیم داشت و اگر بما نمی‌پیوندد، بهتر است از جنگ دست بکشد تا مناسبات طرفین به تیره‌گی نگراید. امیر نقل این یادداشت را توسط اعظم خواجه و چهار نفر اوزبک‌های مربوط لقی به ابراهیم بیک فرستاد. جواب آن از طرف ابراهیم بیک توسط حاجی وفا یکی از نظامیان لقی که هنوز در قید حیات است برایم چنین تعریف شده: «نامه اعلیحضرت شما رسید، خدا را شکر که ولی-نعمت ما از صحت کامل برخوردار اند جناب‌عالی می‌دانند که این چاکران تا حال در برابر روس جهانخوار مصروف جهاد و پیکار اند از اینکه شاه افغان ما را بسوی خود خوانده و مقامی برای این حقیر در نظر گرفته اند ممنونم، ما مشغول جهاد هستیم و تا موقع شهادت از جهاد دست بردار نیستیم و جنگ را دوام می‌دهیم، امید است شاه افغان نیز به کمک برادران ماوراءالنهر خود برآیند تا موجب غلبه بیشتر بر دشمن گردد، جناب‌عالی خوب می‌دانند که ما از دوره امانیه تا کنون وقایع تلخی را در افغانستان کشیده‌ایم و اکنون این وقت مساعد را از دست نداده و به جهاد خود می‌پردازیم، اگر وابستگان ماسکو نظرشان‌را بر حکومت کابل می‌قبولانند بما ربطی ندارد ما تکلیف خود را می‌دانیم، در خاتمه سعادت و موفقیت ولی‌نعمت خودرا خواهانم».

سپاه بزرگ و مجهز با سلاح‌های گرم به اراده محمد نادرشاه و محمد هاشم خان صدراعظم تحت فرمان‌دهی سردارشاه محمود خان وزیر حربیه به بهانه تأمین امنیت و اصلاً برای سرکوبی مجاهدان آنسوی مرز و رضاکاران افغان از کابل جانب تخار و مرکز فعالیت‌های ابراهیم بیک لقی حرکت کرد.

گفته می‌شد که روس‌های بالشویک نیز در اعطای سلاح و مهمات باین اردوی منظم یاری داده بودند. ابراهیم بیک لقی ضمن نامه‌یی عنوان شاه محمود خان از او خواست درحالیکه مقابله و جهاد با کفر را برخود حرام کرده است، لااقل مانع فعالیت مجاهدین ده‌هزار مسلمان داوطلب دو جناح آمو دریا نگردد و در جنگ ایشان با بلشویک‌ها بی‌طرفی اختیار کند. اما تصمیم حکومت کابل برای سرکوبی مجاهدان و جلب رضایت روس‌ها قاطع و تغیر ناپذیر بود، حمله بر ابراهیم بیک و قشون رضاءکار او که فاقد سلاح و مهمات کافی بودند با شدت و بی‌رحمانه شروع شد، هرچند به اثر تاکتیک‌های جنگی و عملیات چریکی سوارکاران ماهر، اردوی ابراهیم بیک تلفاتی بر قشون شاه محمود خان وارد گردید، معهذا فرماندهی منظم و وجود سلاح‌های سنگین و بم‌های آتش‌افروز کار خودرا کرد؛ دهات و قریه‌های دور و پیش در شمال افغانستان خساره‌مند گردیده و مردم غیر نظامی نیز بقتل رسیدند و به دارایی و اموال مردم از طرف قشون کابل و کارفرمایان روسی آن غارت و چپاول صورت گرفت، گرچه قشون داوطلب ابراهیم بیک لقی نیز از هم پاشید، اما بر مرکز فرماندهی و آن افراد سر سپرده وفاداری‌که شعارشان «کامیابی یا مرگ» بود و در بریده‌گی کوه‌ها و محلات ناهموار و مامون سنگر داشتند اثری چندانی نداشت و جنگ-های چریکی و شبیخون‌های متواتر قوای روس را پریشان می‌ساخت. چون در این‌باره از قوای جنگی و

www.enayatshahrani.com

اعمال فشار حاصلی بدست نیامد. نادر خان پیامی از امیر زیر نظارت خود تحت نامه‌یی چنین خواهش کرد «... بعد از ادای سلام و آرزوهای نیک به اطلاع جناب‌عالی می‌رساند که اوضاع در سرحدات شما نامطلوب است و حکومت افغانستان نمی‌تواند آنرا تحمل کند، مصلحت در آن دیدیم که شما به ابراهیم بیک دستور دهید صحنه جنگ را تخلیه کند تا موجب تیرگی بیشتر روابط نگردیده باشد».

امیر سید عالم خان نامه ذیل راعنوان ابراهیم بیک فرستاد

الحمدلله رب‌العالمین والصلاة والسلام علی امام‌المجاهدین سیدنا محمد و علی آله و صحبه و من یتکهم باحسان الی یوم الدین، روح وطن‌دوستی شما چون آفتاب روشن و به همه‌گان معلوم است و مبارزات ما برای آزادی وطن از دست رفته‌یی ماست تا برای بدست‌آوردن حقوق پایمال شده مردم بخارا بکوشیم و شما این وظیفه مقدس و سنگین را بصورت احسن تا الحال پیشبرده اید و برای آزادی وطن خدمت کرده اید که البته ثبت تاریخ ماوراءالنهر خواهد شد، بروح جانبازان راه حق که به عشق وطن جان خود را فدا کرده اند درود می‌فرستیم. «ولا تحسبن‌الذین قتلو فی سبیل‌الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون» گمان مبر آنکه در راه خدا کشته شده اند مرده اند. بلکه نزد پروردگار خویش زنده اند و روزی داده می‌شوند بدانچه خدا از فضل و رحمت خویش به آنان عنایت کرده.

(آل عمران /۱۷۰-۱۶۹)

گزارشات رسیده نشان می‌دهد روس‌ها با حمله‌های وحشیانه خود فدائیان را در مرزهای شمال به شهادت می‌رسانند این کشتارها روز بروز بر شدت خود افزوده می‌رود و مداخله شدید دولت کابل نیز شامل این بی‌گناهان بوده است. می‌دانم ادامه جنگ فاجعه‌های بیشتری برای برادران ماوراءالنهر ما که در ولایت افغانستان حیات بسر می‌برند خلق خواهد کرد و شرط نجات این مردم بیگناه بسته بخروج شما از افغانستان است؛ چونکه حکومت نادرخان عقب‌کشیدن قوای شما را از میدان جنگ خواستار شده اند و من می‌دانم این امر موجب پاشان شدن دسته‌های فدائیان ما می‌گردد، ولی جنگ را گسترش دادن هم خطرهای زیادی را بار می‌آورد.

ای‌کاش رژیم کابل بر واقع‌بینی چشم باز کرده با برادران اسلام خود هم‌دستان شده در قلع و قمع خدا ناشناس می‌برآمدند. متأسفانه سیاست تهدید حکومت نشان می‌دهد که بخواسته‌های نادرشاه لبیک گفت تا بر نجات این مردم محکوم بمرگ که با وصف جبر و استبدادهای روزمره وطن را بفراموشی نسپاریده و سال‌های درازی را به غربت پیش برده اند برائیم و نگذاریم حکام وقت ظلم و ستم را بیش از این بالای این دسته بی‌گناهان و بی‌دفاع روا داشته ما نیز روا داریم و ما نمی‌خواهیم پای زنان و فرزندان‌شان به زندان‌ها باز شود.

لذا بشما قهرمان ماوراءالنهر نظر می‌دهم که زمینه قیام را به آنطرف آمو دریا آماده سازید. چه خوب فرموده اند: تا خار المی در پا نخلد؛ گل مراد نخواهد شگفت. در اخیر امداد ربانی را شامل حال آن جنرال خواسته و از خدای عالمیان می‌خواهم در همه جا مظفر و منصور دارد. آمین

(سید عالم شاه)

www.emarjatshahrani.com

پیش از آنکه از عبور جنرال ابراهیم بیک به آنطرف آمو دریا توضیح دهیم خوانندگان خود را به مطالعه (ص ۴۲) کتاب جنایات روس در افغانستان متوجه می‌سازیم: «جنایات روس در تورکستان و خیانت‌ها و دسایس آنان علیه مردم سرزمین پاک بخارا آموزنده‌ترین درس بود که باید زعمای افغانستان از آن انتباه می‌گرفتند و در روابط خود با روس با حزم و احتیاط گام می‌برداشتند، ولی اوراق این کتاب مبین آنست که مسوؤلین امور همه‌چیز و حتی سرگذشت دردناک برادران عزیز مسلمان را در آنسوی دریای آمو در مرزهای شمال کشور از یاد برده بودند و دست اهریمنی روس‌ها را با چنان گرمی و حرارت می‌فشردند که پنداشتی فرشته از آنسوی کیهان آمده است و یا حوری از رضوان».

بلی، حمله وحشیانه حکومت وقت کابل به هواداری روس‌های کمونیست در مرزهای شمالی افغانستان باعث این همه کشتار و ویرانی گردید.

تاریخ این اشتباه بزرگ رژیم کابل را که تحت تأثیر تبلیغات بالشویک‌ها رفته با فدائیان اسلام از در کینه پیش آمده اند فراموش نخواهد کرد.

اندکی پیش تو گفتم غـــــم دل ترسیدم
که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

آنهائیکه با تاریخ سر و کار دارند خوب می‌دانند که جنگ جنرال ابراهیم بیک چه در ماوراءالنهر و چه در افغانستان با ابر قدرت روس بوده و رژیم فریب‌خورده امانیه و نادریه چنان زخمی بر پیکر امیر عالم خان و مجاهدان اسلام بجا نهاد که سال‌های درازی از آن خون خواهد ریخت. نام بخارا تا روزیکه جهان استوار است زنده خواهد ماند و نسل آینده وطن برای زنده نگهداشتن نام میهن از جان و مال کوتاهی نخواهند کرد. زنده‌گی اجتماعی و فردی مردم تورکستان در ظلمت فراموشی از نظر پنهان نگردیده چون صبح صادق درخشنده خواهد بود. گرچه میهن شکوهش، عظمتش، فرهنگش و هیبتش بدست کمونیست‌ها افتاد. ولی شخصیت صادق، انسان‌دوستی و میهن‌پرستی هر تورکستانی پر از مهر و عطوفت است.

یقین بدانند مردم ماوراءالنهر در ایام بلاخیز از یاد وطن غافل نبوده فکرش همان، ایمانش همان و هدفش همان است و برای آزادی و بدست‌آوردن حقوق پایمال شده‌اش می‌کوشد و میهن عزیزش را از یاد نبرده و نخواهد برد.

عشق میهن‌پروری را تا به دل‌ها ریختند
زین شـــرارها بیشتر در سینهٔ ما ریختند
سوز ما در سنـگر آزاده‌گی بی‌جا نسوخت
در دل ما سوز این احســاس برجا ریختند

قرار معلوم سردار احمد شاه وزیر دربار وقت نادرشاه گاه و ناگاه پیش امیر بخارا امیر سید عالم خان می‌رفت و تمام هدف این وزیر حریص و یا این اردلی مزاحم و دیده درا در همان شرایط و اوضاع سخت حساس و نازک که پادشاه بخارا داشت برای وطن مألوف خویش و راه نجات آن از زیر سلطه روس‌های

www.enayatsahrani.com

اشغالگر و متجاوز فکر می‌کرد اورا آرام نگذارد و از وی چیزی به بهانه‌های مختلف برای خویش بکند، بدین‌ترتیب حق و ناحق بدیدن وی می‌رفت و از این طرف و آنطرف باب سخن می‌کشود و مربوط و نامربوط با امیر موصوف گفتگو می‌کرد و در آخر هم به توصیف چیزی که طرف توجه‌اش بود می‌پرداخت و امیر مغفور را مجبور می‌ساخت آن چیز را برایش بدهد.

اینهم یکی از نمونه‌های گفتگوی امیر بخارا امیر سید عالم خان است که با احمدشاه وزیر دربار همه-کاره بیکاره نادرشاه که امثال همه همقطارانش جز پول‌دوستی و مادیت پرستی و حرص و آز چیزی در کیسه نداشتند در اینجا خدمت شما عزیزان خواننده تقدیم می‌شود: قرار معلوم در یکی از وقت‌ها در ضمن سخن از موضوع وطن‌پرستی یاد می‌شود امیر بخارا در خطاب به او می‌گوید: من تا حال وظیفه وطن‌دوستی که داشتم آنرا به نحوی که لازم است پیشبرده‌ام و تا دامان مرگ پیش خواهم برد و باید گفت کسی که حس وطن‌پرستی نداشت سزاوار سعادت نیست بلی قدر گوهر آزادی را کسی می‌داند که از وطن دور مانده باشد.

خوب می‌دانید خفت و خواری، غارت و قتل مسلمانان آنطرف آمو دریا به انتهای خود رسیده و اینان از حق نالیدن هم محروم مانده اند.

شما این را بدانید که مجاهدان تورکستان از هستی خود دفاع خواهند کرد و از حق مسلم خود نخواهند گذشت. جناب وزیر صاحب اگر ما خطای این قوم را روی میهن‌پرستی‌شان بر می‌شماریم خود در میان این قوم زیسته و بوده‌ایم. ایشان به حق کسی و بر جان و مال و شهرت دیگران تجاوز نکرده اند و کاریکه کرده اند بوطن‌خواهی برخاسته اند که آنرا گناه نباید شمرد. اینان حرب جهاد خود را علیه روس‌ها بکار برده اند و آنان برای رسیدن به هدف خود برآمده اند تا به کسب پیروزی برسند. بدبختانه بگویم و یا متأسفانه این‌بار مجاهدان در اثر خیانت بعضی از خائنین بدام افتاده در حبس کشیده شدند.

محترم وزیر صاحب! کسانی این درد را می‌دانند که از حکومت بالشویک‌ها به آنان ستم‌ها رفته است و من بفرزندان وطن توصیه می‌کنم که حب وطن‌دوستی و وطن‌خواهی را تا دامان گور از یاد نبرند و طلب من از دوستان اینست بواقع‌بینی چشم باز کنند و حقیقت آنرا بپذیرند».

گوسـفند از برای چوپان نیست
بلکه چوپان برای خدمت اوست

و آنچه در صحت این امر نباید انکار کرد اینست که احمدشاه خان با چشم واقع‌بینی به انگشتر برلیان امیر بخارا که در دست داشت می‌نگریست و بی‌آنکه باطن خود را ظاهر سازد او با روش ملایم مذاکرات خود را خاتمه داده می‌گوید: جناب‌عالی صاحب! انگشتر شما خیلی گران‌بها باشد؟ برای اینکه تسلسل سخن از ما نرفته باشد کمی بر عقب برگشته یادآور می‌شویم که این همان انگشتری‌ست که امیر سید عالم خان به عبدالمجید خان زابلی داده بود و نظر به امر محمد هاشم خان صدراعظم واپس شد.

احمدشاه خان با امیر رفت و آمد را بیشتر شروع کرده نوازش و لطف حکومت را ظاهر می‌ساخت و هر روز از پیش‌آمدهای از حد فزون بر می‌آمد و آنچه در کتمان بود انگشر برلیان بود و جز گرفتن انگشتر بدیگر چیز نمی‌اندیشید.

امیر عالم خان می‌دانست که باین آسانی وزیر صاحب جا خالی نخواهد کرد؛ مجبوراً انگشتر گران‌بها را از انگشت کشیده به احمدشاه خان داد مردک حریص. موصوف تا انگشتر را نگرفت امیر را رها نکرد؛ خوب بیاد دارم در مجله میثاق خون که از طریق کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان بنشر می-رسید در ارتباط این مسئله به عنوان درشت نگاشته بودند «انگشتر سلیمان در دست دیو» امیر بخارا روی آزادی بیان در اظهار نظر حق‌طلبی و قانون هر فرد وطن خواه برآمده با جسارت تمام و بدون هیچ واهمه به احمدشاه خان وزیر دربار فهمانید که سرمایه شرف و افتخار انسان وطن‌دوستی و میهن‌پرستی است و بس.

سردار احمد شاه

با این البسه و یونیفورم و رتبه‌های افتخاری این وزیر اردلی و حریص تا زمانیکه انگشتر برلیان امیر سید عالم خان را نگرفت امیر بخارا را آرام نگذاشت.

شیوه‌های تحفه‌گیری از امیر سید عالم خان پادشاه بخارا

اینهم به ادامه آنچه گفتیم در زمان پادشاه بخارا در افغانستان بود نادر شاه و برادران اردلی وی و عمال حریص آن وقت ناوقت بخانه امیر بخارا رفته از وی تقاضای تحفه و هدیه را می‌نمودند.

دربارۀ اعلیحضرت امیر بخارا و مجاهد بزرگ ابراهیم بیک لقی و عکس‌العمل‌های حکومت افغانستان مطالبی را از کتاب بخارا گهواره تورکستان نوشته شهزاده سید منصور عالمی گرفته خدمت شما عزیزان خواننده تقدیم نمودیم البته آن شهزاده گرامی وقایع و چشم‌دیدها را در آن نوشته اند.

ما در سطور گذشته مخالفت‌های حکومت افغانستان برعلیه مجاهدان تورکستان را که به نفع روس‌ها انجام داده بودند مطالعه کردیم در اینجا هدایای شاه بخارا امیر سید عالم خان را به نادرشاه و سردار احمدشاه در می‌یابیم که با چه چشم‌سفیدی و دیده‌درایی و نامردی از شاه موصوف می‌گیرند که در آن وقت سخت روزهای دشواری را پشت سر می‌گذاشت و کوله‌باری از غم را با خود حمل می‌کرد، شاه سید عالم خان همچنان تحفه‌های بسیار قیمت‌بهایی را به ارجمندان دیده‌درای شاه محمود برادر نادرشاه قاتل هزاران مهاجر تورکستان و مارشال شاه ولی داده است که ضرورت به ذکر همه آنها نیست.

تحایف قیمت‌بهایی را که از جانب شاه بخارا می‌گرفتند بدو شکل بود یکی اینکه اگر می‌دانستند که یک چیز قیمت‌بها نزد شاه بخارا وجود دارد از آن بسیار یاد می‌کردند، مثلیکه سردار احمدشاه آن عمل را اجرا می‌کرد دوم اینکه وقتی می‌دانستند که در خانه امیر موصوف یک شی قیمتی وجود دارد با ارجمندی‌های دیده‌درآشان که این فعل شنیع را از ایشان آموخته بودند به نزد امیر می‌آمدند و آنان را پیش از پیش می‌فهمانیدند که بوقت خدا حافظی به امیر بخارا بگویند که کدام نشانی از بخارا پادشاه کاکای‌شان برای‌شان بدهد. پادشاه بزرگوار بخارا که بر آنان بعضی تحایف ساده را می‌داد ایشان نمی-گرفتند امثال پدران‌شان با دیده‌درایی و چشم‌سفیدی می‌گفتند من آن چیز و یا این چیز را از شما می-خواهم برای این که درباره آن ویا این چیز ویژه و مخصوص قبلاً در خانه‌های‌شان برای آنان گفته شده بود. اینست خصایل پادشاهان طماع و تگدی پیشۀ معاصر افغانستان.

عزیزان خواننده این را بر سبیل مثال و نمونه از چشم‌دیدهای گذشته‌گان آوردیم ورنه قصه در این-باره زیاد است تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

www.enayatshahrani.com

فصــل هفتم

عکس‌ها

www.enayatshahrani.com

اعلیحضرت سید عالم خان جناب‌عالی پادشاه بخارا

مجاهد قهرمان ملا ابراهیم بیک لقی

انور بیک

انور پاشا و شاه محمد ولی‌خان دروازی

انور بیک

انور پاشا در ادرنه تاریخ ۲۲ اگست ۱۳۲۹ مطابق ۵ (جولای) ایلول ۱۹۱۳ میلادی

انور پاشا و خانمش ناجیه سلطان در روز عروسی

خلیل پاشا

جمال پاشا ناظر قوای بحریه

انور پاشا در پایان جنگ جهانی اول

وزیر حربیه انور پاشا

سلطان رشاد خان خامس

غازی انور پاشا

سلطان محمد رشاد خان خامس پادشاه عثمانی در سال (۱۳۲۴هـ) به عمر (۶۵) سالگی بتخت سلطنت جلوس نمود و جنرال انور پاشا با دختر او ازدواج کرد. بعد از ارشاد خان با نشستن سلطان حیدر خان بتخت حکم الغای سلاطین عثمانی نظر به پیشنهاد پارلمان ترکیه در انقره صادر و مصطفی کمال اتاترک در سال (۱۹۳۴ میلادی) به حیث رئیس جمهور ترکیه قبول گردید.

www.hayatshamani.com

طلعت بیک وزیر داخله

رئیس جمهور مصطفی کمال پاشا

شاه امان‌الله خان و جمال پاشای
ترکی مشاور در امور نظامی در افغانستان

محمود سامی پاشا

محمد نوری افندی

عبدالرحیم فطرت ناظر خارجیه

www.hayatshahrani.c

طلعت پاشا وزیر داخله

سیمای پر صلابت **چاری لقی** مرد پهنهٔ پیکار ، مبارزه و راه آزادی

این شخصیت مجاهد و مبارز در افغانستان با مجاهدان تورکستان جان نثاری ها کرده است

www.enayatshahrani.com

Pl. II. — Palais des anciens Khans de Koland

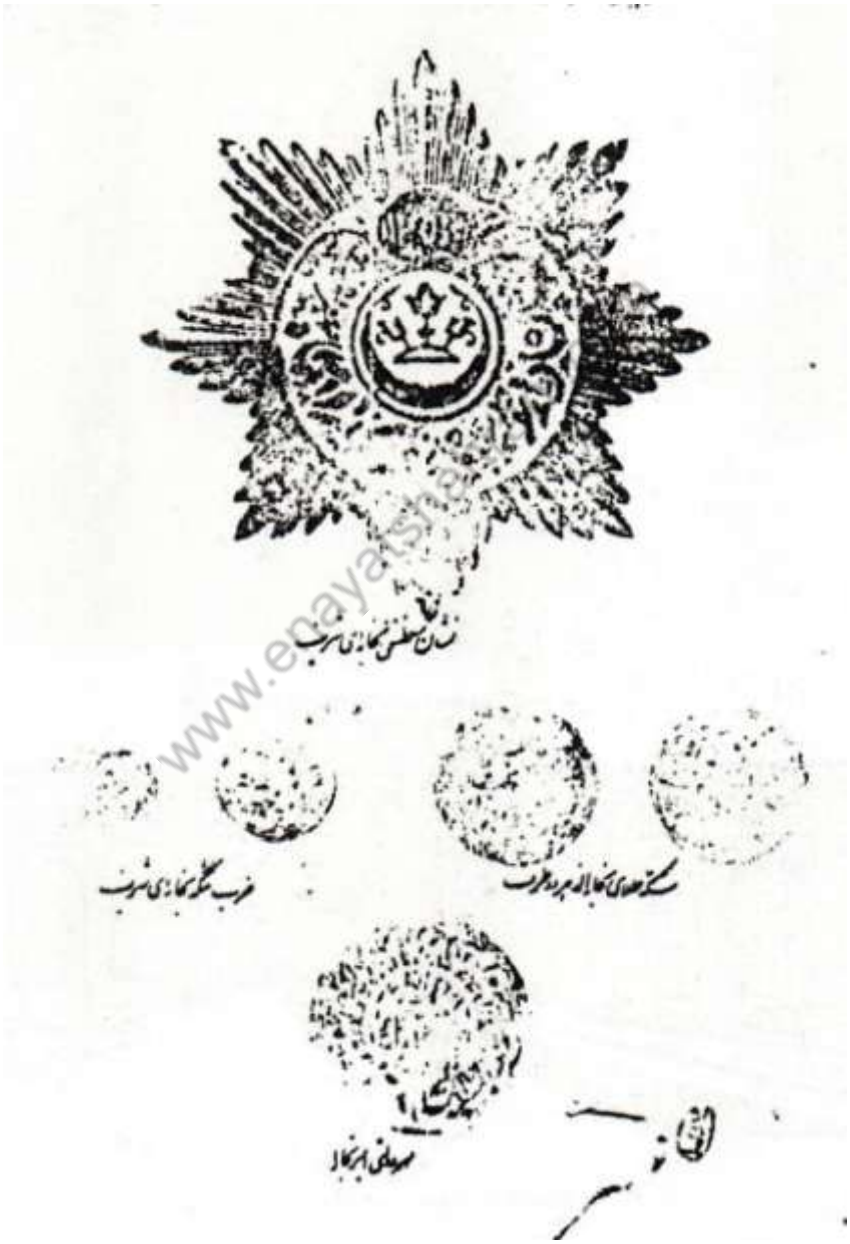

www.enayatsh.com

بیرق دولتی بخارای شریف

نشان سلطنتی بخارا، سکه های طلایی،
مهر دولتی بخارا

www.hayatshahrani.com

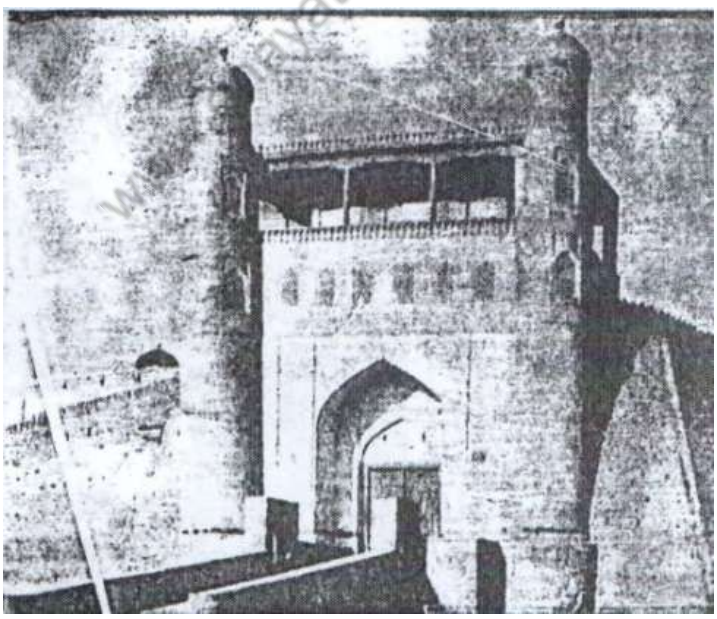

بنای ارگ بخارا در قرن ۱۸م بوده
تا قرن ۲۰ م دوام دارد.

ملا محمد بی قوشبیگی (سر وزیر) بخارا

سیمای مصطفی چوقای اوغلی که با دست ترسیم شده است

Türk Kültür Birliğinin ilk toplantısı.
7-7-1941 İstanbul

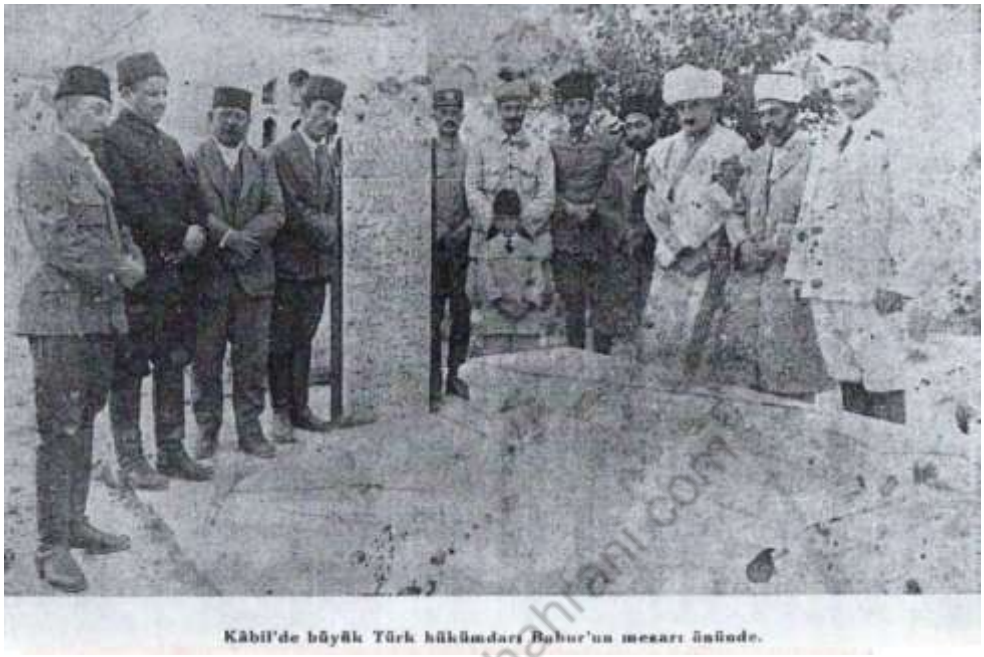

در پیشگاه مزار امپراتور بزرگ تورک اعلیحضرت شهنشاه ظهیرالدین محمد بابر در کابل

مصطفی چوقای اوغلی در اتاق کارش، سال ۱۹۳۰م

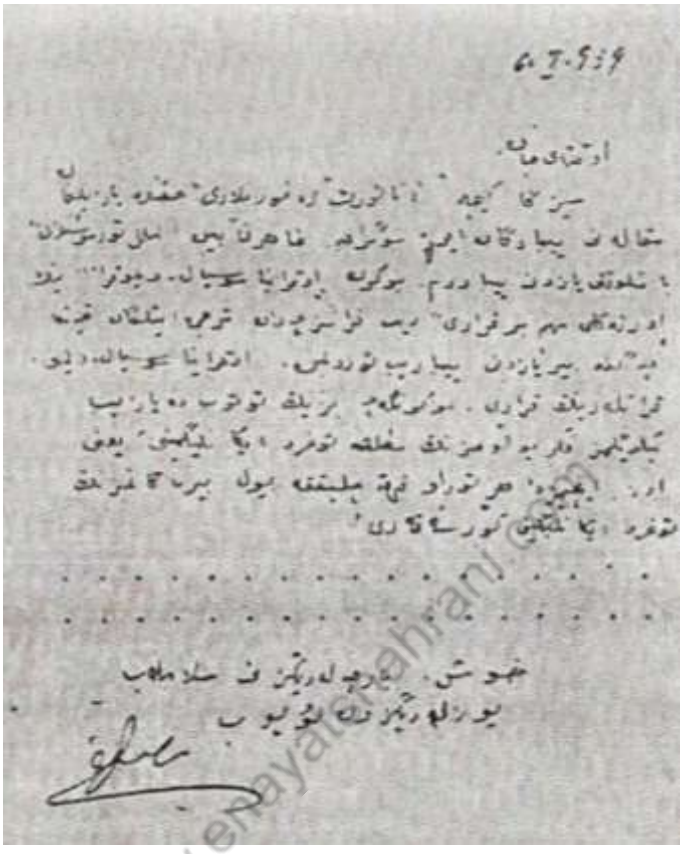

دست نوشته مصطفی چوقای اوغلی و امضاء آن در سال ۱۹۳۹در پاریس

عثمان خواجه اوغلو
(۱۹۶۸- ۱۸۷۸میلادی)

www.emayatabahrani.com

از راست به چپ مصطفی چوقای اوغلی، عثمان خواجه اوغلو
و ذکی ولیدی توغان

مصطفی چوقای اوغلی(در وسط) با دو هموطن بسیار نزدیکش(درچپ) طاهر شاکر چغتای (در راست)
عبدالوهاب اوکتای

محمد مراد دیوان بیگی
خیوه ۱۸۷۳- ۱۸۶۴ میلادی،
۱۹۰۱- ۱۸۸۰ میلادی

عبیدالله خواجه یکی از اعضای حکومت ملی
تورکستان سال ۱۹۱۷ میلادی

www.enayatahrani.com

این شخصیت مصطفی چوقای اوغلی است وی رئیس قورولتای ملی تورکستان بود و تورکستان را در شهر خوقند در سال ۱۹۱۷میلادی بحیث حکومت خود مختار اعلان کرد و همینگونه رئیس حکومت نخستین ملی تورکستان نیز می‌باشد و در سال ۱۹۴۱میلادی در تاریخ ۲۷ دسامبر در برلین وفات یافته است.

نظام‌الدین دیوان بیگی اورگنجوی‌الاصل

خان خیوه سید محمد رحیم

atshahrani.com

حاجی سلطان سلیم سامی (قولشجی باشی) در لباس
نائب امیری دیده می‌شود

سید عبدالمالک خان
متخلص به حاجر

صدرالدین عینی رئیس فرهنگ
جمهوریت بخارا، شاعر و نویسنده کتاب
ادبیات تاجیک بشرف انقلاب اکتوبر
شعرها سروده است.

National Communist Faizullah Khoja

فیض الله خواجه رئیس جمهور
کمونیست بخارا

سنگ بدگوهر اگر کاسهٔ زرین بشکست
قیمت سنگ نیفزایـــــد و زر کم نشود

www.enayatshahrani.com

یادی از گذشته‌گان تاریخ

ملکه ثریا

سید عبدالملک خان حاجر

سید امیر عالیشان امیر امان الله خان در شکارگاه

سید سکندر خان پسر عبدالملک خان

سید امیر عالیشان امیر حبیب الله کلکانی در شالکر دشت افغانستان

عثمان خواجه رئیس جمهور فرغانه بخارا

میر فتاح بیگ

جنرال ابراهیم بیگ

حضرت علی بیگ

میر شریف خواجه

میر صادق بیگ

میرزا مقیم بیگ

عبدالخلاق تقمبا

عبدالحکیم

قورچی بیگ

حاجی وفا

ناظر خارجی تورکستان شرقی قاسم جان بی

رئیس جمهور تورکستان شرقی خواجه نیاز حاجیم

نظارت حربیه تورکستان شرقی

سر فرمانده ختن

بخارا خلق شورالر جمهوریتی ناظرلر شوراسی (۱۹۲۳م)

اورته ده: بیشته بخارا خلق شورالر جمهوریتی ناظرلر شوراسی نین رئیس اورتاق فیض الله خواجه اورته ده: معارف ناظری قاری یولداش فولاد اوغلو، آشاغیده عدلیه ناظری عبدالرحیم یوسف اوغلو، ساغده: یوقاریده، ناظر شوراسی نین معاونی آته خواجه فولاد اوغلو، آشاغیده، خارجیه ناظری فطرت عبدالرحیم اوغلو، سولده: یوقاریده اقتصاد ناظری عبدالقادر محی الدین اوغلو آشاغیده داخلیه: ناظری مختار جان سید جان اوغلو.

طلبه‌های تورکستانی در حال تحصیل در برلین در قیافهٔ طلبه‌های مدرسه قدیمی بخارا در حال برآمدن از مسجد دیده می‌شوند

Adliye Nazırı: Mirza Abdülrahim
Dahiliye Nazırı: Ata Hoca
Maarif Nazırı: Kar'i Yoldaş
Ziraat Nazırı: Aşuroğlu Halim
Sıhhiye Nazırı: Abdülvahid
İktısat, Ticaret Nazırı: Abdülkadir Muhiddin oğlu

Buhara Cumhuriyet kabinesi azalarından bazıları

I— Feyzullah Hoca; II— Abdülrahim Yusufoğlu; III— Ata Hoca; IV— Kari Yoldaş; V— Abdülkadir Muhiddinoğlu

RUSLARLA OLAN MÜNASEBAT:

Ruslar sefirleri Yürinef vasıtasile piyasanın bozulmaması

بعضی از اعضای کابینه جمهوریت بخارا

۱-فیض الله خواجه ۲-عبدالرحیم یوسف اوغلی ۳-آته خواجه
۴-قاری یولداش ۵-عبدالقدیر محی الدین اوغلی.

Buhara Halk Şûralar Cumhuriyeti nazırlar şûrası (1923).
Ortada: Başta, Buhara Halk Şûralar Cumhuriyeti nazırlar şûrasının reisi Ortak Feyzullah Hoca. Ortada, Maarif nazırı Karı Yoldaş Fulatoğlu. Aşağıda. Adliye nazırı Abdürrahim Yusufoğlu.
Sağda: Yukarıda, Nazırlar Şûrasının muavini Ata Hoca Fulatoğlu. Aşağıda, Hariciye nazırı Fıtrat Abdürrahimoğlu.
Solda: Yukarıda. İktisat nazırı Abdulkadir Muhiddinoğlu. Aşağıda. Dahiliye nazırı Muhtarcan Seitcanoğlu.

بخارا خلق شوارلر جمهوریتی ناظرلر شوراسی ۱۹۲۳ میلادی ییلی اورته ده بیش ته بخارا خلق شورالر جمهوریتی ناظرلر شوراسنین رئیسی اورتاق فیض‌الله خواجه، اورته ده معارف ناظری قاری یولداش فولاد اوغلو، آشاغیده عدلیه ناظری عبدالرحیم یوسف اوغلو، ساغده، یوکاریده ناظر شوراسی نین معاونی آته خواجه فولاد اوغلو، آشاغیده خارجیه ناظری فطرت عبدالرحیم اوغلو، سولده یوکاریده: اقتصاد ناظری، عبدالقدیر محی‌الدین اوغلو آشاغیده داخله ناظری مختار جان سیدجان اوغلو.

قاضی تاشکند

ژنرال حاجی یوسف مقیم بی نمایندهٔ امیر بخارا در ژنو

ک. پ. فن کاوفمن، نخستین حاکم
تورکستان روس

آ.ن. کوراپتگین، سرکوب‌کنندهٔ
شورش پولاد خان در فرغانه و بعداً
وزیر دفاع روسیه

www.enayatshahrani.com

فصــل هشتم

مدارک و اسناد

www.enayatshahrani.com

علرضا بی، حاجی سمیع بی طرفیندن کوندیریلن مکتوب‌لردن تورت مکتوب صورتی: حاجی سمیع بی یین ایل یازیسی

— 157 —

Ali Rıza Beye Hacı Sami Bey tarafından gönderilen mektuplardan dört mektup sureti:

Hacı Sami Beyin el yazısı:

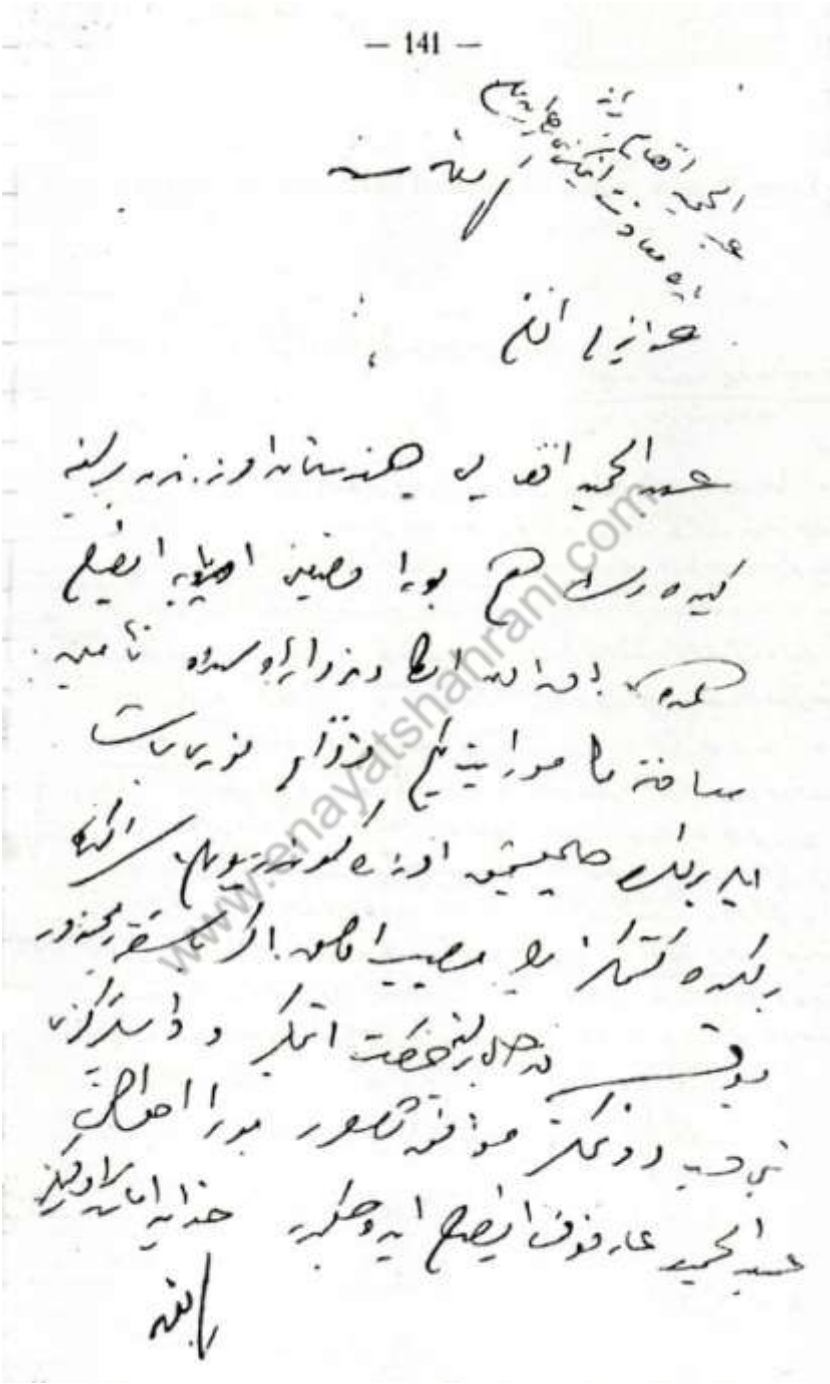

انورپاشا نین مهر و امضاسینی . . . دیگر ایکی مکتوب

— 130 —

Enver Paşanın mühür ve imzasını havi diğer iki mektup :

ترکستانده ایرلشکر قومانداني میرالاي علي رضا بکه

بابجونه جوابنده پول خانیانه قشلاقی

٢٠ - مارت - ١٩٢٢

عزیزم

بوکونه روسلر بنه کیلیاه شیرآباد و بابجونه ده دیلر قراره آلدم شهرینه بابجونه جوابنده پول خانیانه ده دم. بیکاتی خلیل بک، زکی ولید و اینال علی کیلیاه شهرسز طرفنده ورلر. خلیل بکه ام دیاه قدر اوسوله غزنه قشلاقه اداره سنی شهرینه ویرلر. او طرفنده ایشلر بده یولنده گیتمکده در. بخارا دکرمنه آره سنده خواجه جیانه طرفنده ٦٠٠٠ سلاحلی و ١٠٠٠٠ سلاحسز حاضرده. فرق عشق آباد طرفنده ده ایشلر تنظیم ایلیشلر. بونلری اداره ایدن فرقده قاتم ایشانه ایله قوقاخانه بوردیوف در. بونلر و زیاده مخابره ایده جکمز شیفره ی کوندریورم. عشق آباده فریداخف و فرق ده خواجه بک کرکی ایله قوشقه آره سنده صایرام قورقوده نام موقعده مؤمن خوجه نام ترکمن لشکر باشی یانه واره جقدر. سزه کوندریلن شیفره ایله بونلرده مخابره ایده بلرسکز. قوشقه ایله قلمحه دفه نزدیکلر براب مؤمن خوجه یانه واسوتلر کندیلرینده خیلی آقه طرفنده باشلشدر. کرکی طرفنده قوتلی ترکمن هرکاتی باشلدیغی حقنده روسلره رکی معلومات کلمشدر. روسلر کرکی یه انوپاشا عسکری کلدی دیه رکی یازدیلر. بونده بشقه خواجه جانیانده آلتی قول قوقاسیه بوزقدر مسلیفلی ترکمن عسکری ایله حرکت باشلدمشدر. قوشقه اولرده بیردی قابول ده بوتکلی براقده حرکت ایتمکده در. سزه عشق حرکت ایدرله برآنه اول ایشه باشلدمکز لازمدر.

و من الله التوفیق

١٨

www.anayatshahrani.com

www.enayatshahrani.com

۹۰

محترم افغم

بی اره حسب بهٔ بر اورمدیه لطفنامه لری تسلیم
شمه لیک کوروشه مدیکیه تاسره اینتم. فقط
مقصد دکوکل بر اولیجه الیت بر کوره کوروشورز
کیسه جه وی مدیه سیاحت ایمه خورتیه
افغانه نظیم. خیله افغ مقصد سلامله
سویله حکه بی اره حسبه تاقتیه بر اقدم
کوزلر کزدیه اوره حقنا جه تکه اماتسه ایدرم

۱۱ سنه ۱۹۹۰

www.enayatshahrani.com

حاجی سمیع بی یین ایل یازی سی

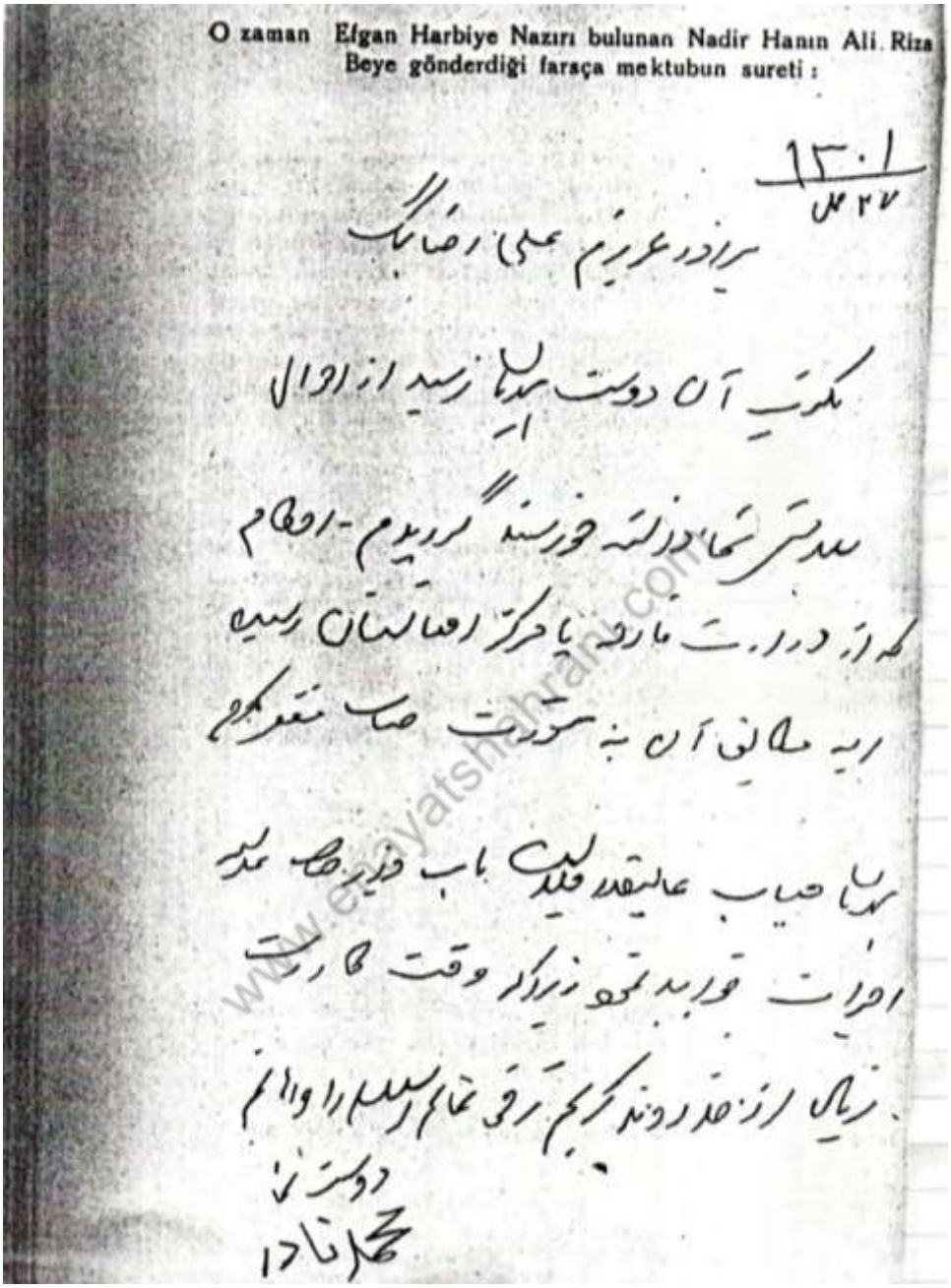

O zaman Efgan Harbiye Nazırı bulunan Nadir Hanın Ali Rıza Beye gönderdiği farsça mektubun sureti :

۱۳۰۱
۲۷ حمل

برادر عزیزم علی رضا بیگ

مکتوب آن دوست بهایی رسید از احوال
سلامتی شما دانسته خورسند گردیدم - احکام
که از وزارت مارفه یا مرکز اعانتان رسیده
ربه مطابق آن به سرعت صحت متعلقه

بهایی جناب عالیقدر فیلیپ باب وزیر حاکم مدیر
اجرات قوا بدهم زیرا که وقت کار است
زیاد از خداوند کریم ترقی تمام اسلام را دارم
دوست شما
محمد نادر

او زمان یتگن حربیه ناظری بولونن نادر خانین، علی رضا بی گوندیردیگی فارسچه مکتوبون صورتی

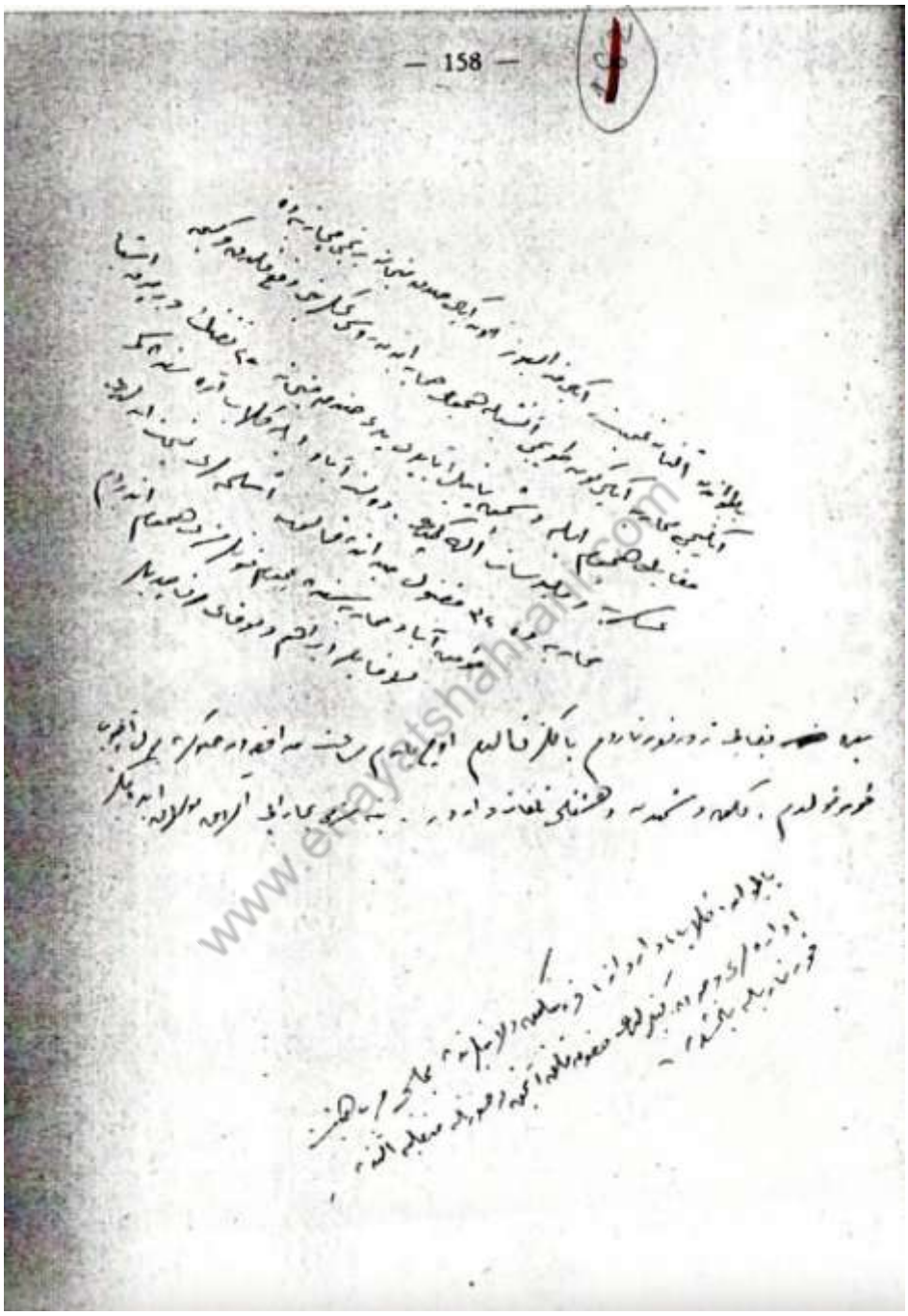

— 158 —

www.elayatshahali.com

Kalaidavaz
24 Sefer 341

Muhterem Ali Rıza Bey kardeşime

Mektubunuzu Kalaihun'da aldım. Otuz altı gün mütemadiyen Belcivan, Muminabât, Kölâb etrafında muharebeler ile meşgul olduk. Elhamdülillah Paşa merhumun intikamını şerefli bir surette aldım. Muharebe muvaffakiyetleri halk üzerinde hüsnü netice verdi. Kabile münaferetlerini giderdiler. Umum serkerdeler gelip itaat etti. Hisar'dan İbrahim Lâkay, Molla Ziya Abdülkayyum, Tugay Sarı ve umum muhalif ve muvafık itaat kıldılar. Maalesef Danyal bidayette serkeşlik etmek istemiş Fenikul ile cevap vereceğimi bildirdim. O dahi yola girdi. Eğer Türkmenler içinde aileniz sıkılacak ise bu tarafa gelsin. Nazırı harbiye Arif Beyi İngilizler ile temasa memur ettim. Çatral'a doğru hareket etti.

Her halde burada yalnızım, gelir isen çok iyi edersin ve icap eder ise aileyi Karatekin tarikile on iki günde Kaşgar'a göndermek mümkündür. Eğer Türkmen içinde tekrar faaliyete girecek olur isen Meşhed'i noktai istinat eyle ve muaveneti lâzıme o tarafla asandır.

Bâki Meryem Hanım refikaniza ve Aliye Hanımı kızımıza selâm ve ihtiramlarımı takdim eder ve sizin de gözlerinizden öper cümlenizi Allaha emanet eylerim kardeşim.

Belcivan'dan alınan ganimet iki metralyoz, on iki sandık cephane birinci muharebede, ikinci muharebe iki gün topçu ateşile hücumu himaye eden Rus askerini def kıldık. Ve gece mukabil hücum ile düşman panik yaptı. Yedi sandık cephane 25 tüfenk ve birçok eşyayı askeriye ve melbusat ele geçti. Devletabât ile Kölâp arasındaki muharebede 32 maktul meydanda kalıp eslihaları ganimet edildi. Müminabât muharebesinde umum kuvvetlerimizi hücum ettirdim. Lâkay'lar, İbrahim ve Tugay kaçtılar. Ben yakayı zor kurtardım. Lâkin düşmandan dehşetli telefat vardır. Yine Şarki Buhara'yı allak bullak edeceğiz. Belcivan, Kölâp, Darvaz, Karatekin vilâyetinde meclisi harp heyeti idareleri vücuda getirildi. Hukuku halk bu suretle mutegallibe elinden kurtarılabilmiştir.

Hacı Sami

www.enayatshaban.com

— 134 —

Enver paşanın mücahitlere vermiş olduğu yarlıklardan (rütbelerden) birinin şureti;

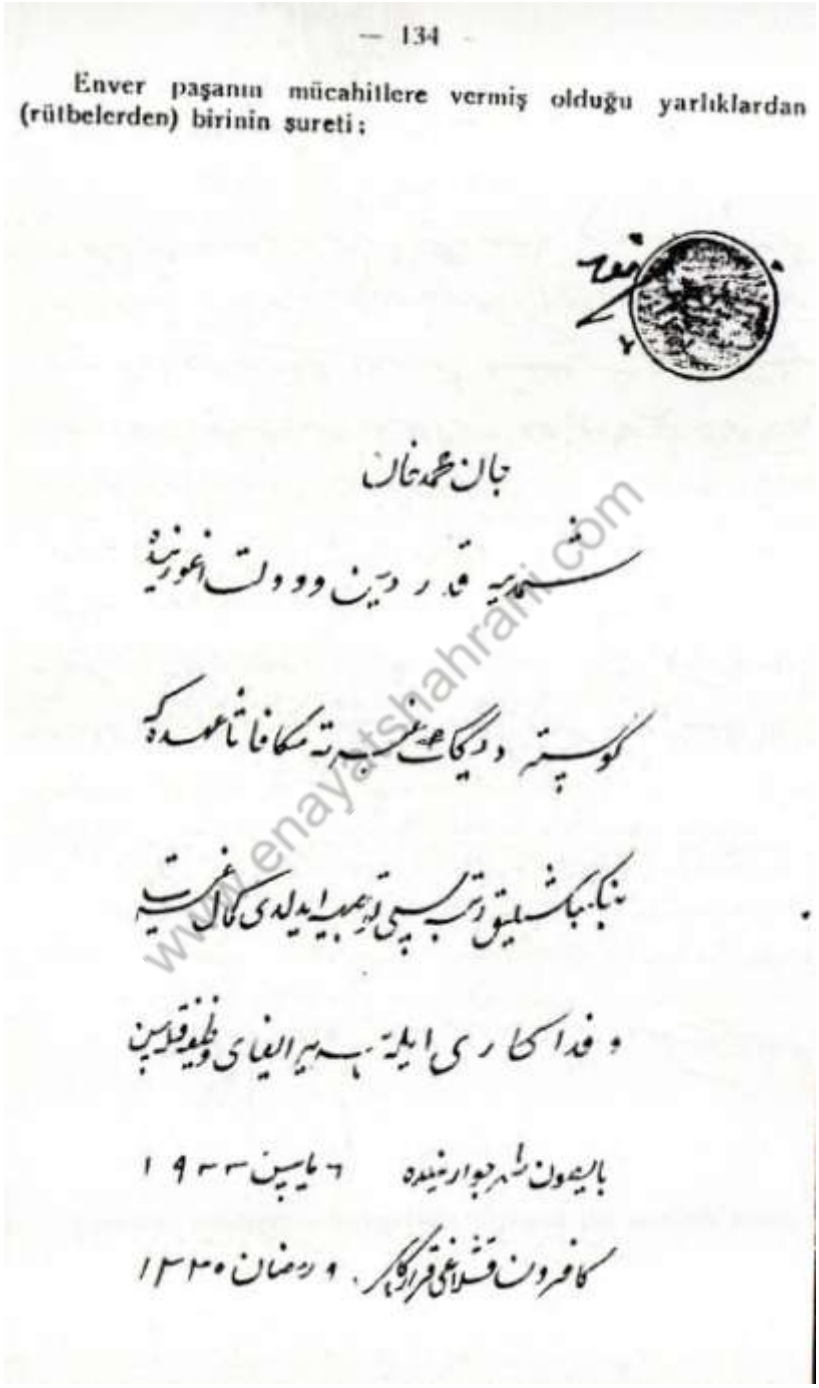

جان محمد خان

شمدیه قدر دین و دولت اغوزنده

کوسترمه دیکاه غیرت مکافاتا عهده که

بنا بباشلیق رتبه سنی ترحیب ایدلدی کمال غیرت

و فداکاری ایله بو ایفای وظیفه قلاسن

بالیسون شهر جوار منده ٦ مایس ١٩٣٣

کافرون قشلاغی قرارگاهی ، ٩ رمضان ١٣٣٠

www.enayatshahrani.com

- 135 -

(*)

Can Muhammed Han (**)

Şimdiye kadar din ve devlet uğrunda gösterdiğin gayrete mükafatan öhdene binbaşılık rutbesi tevcih edildi. Kemali gayret ve fedakarı ile her yerde ifayı vazife kılasın.

Baysun şehir civarında 6 Mayıs 1922
Kâfirun kışlağı karargâhı 9 Ramazan 1345

(*) İşbu resmi mühür aslında karşı sahifede görülen mührün arka tarafındadır.

(**) Efganlı gönüllü bir subay.

www.enayatshahrani.com

— 132 —

Türkmen oluğlarına gönderilen özbekce bir mektup sureti :

۹ -

تورکمن برادرلرنڭ اولوغلرینه

اشبو خط بیلن سز محترم برادرلرغه بیان اولنور که
بزلر مونده یعنی دوشنبه اطرافیده بلاقای، تاجیك
مرقا خلاصه بالعموم اهل اسلام بر بولوب مجاهدین
اور دوسی بیلن دوسلرنی اورتقده‌مز. وخدا
ذی کریم نی لطف ومرحمتی بیلن دوسلردن میلطیق
بایورت دپاتردن ودیگر لوازمات جوبه‌یم قولمزغه
دوشوبدر. اشبو خطامزنی سز برادرلرغه بور
باشلوچی قوماندان میرآلدی علی جنابلرغه اسلا
میت نی وشریعت محمدیه نی محافظه‌سی اوغریده
قولمویکزدن کیلگانچه یاردم بیرماقلر سلامت
عمومیه اسلام نامنه رجا اولنور دیب قول قویدیم

۲۴ ربیع الاخر ۱۳۴۰

داماد خلیفهٔ مؤمنین

www.enayatshahrani.com

— 133 —

Türkmen biraderlerimizin oluğlarına:

İşbu hat bilen (mektup ile) siz muhterem biraderlerimizğe beyan olunur ki bizler munda (burada) yani duşenbe etrafında lakay, tacik, marka hülasa bilumum ehli islâm bir bulup (bir olup) mücahidin ordusu bilen (ile) Ruslarını (Rusları) ormakdamız, (ormakdayız) hüdavendlerimni lutuf ve merhameti bilen (ile) Ruslardan multık (tüfenk) pilimot (*) ve patron (**) ve diğer levazımat harbiye hem kolumızğe (elimize) düşübdür. (düşmüşdür.) İşbu hattımızı (mektubu) siz biraderlerimizğe körsatici (gösterici) Kumandan Miralay Ali Rıza Beyge islâmiyetni (islâmiyeti) ve şeriatı Muhammediyeni (Muhammediyeyi) muhafazası ugrunda kollarımızdan (ellerinizden) kilganca (geldiği kadar) yardım birmağınız (vermeniz) selâmeti umumiyei islâm namına rica olunur dıb (diye) kol koydum (el koydum).

24 Rebiülahır 1340
Damad Halifei Müminin

Enver

(*) Mitralyoz'un ruscası.
(**) Fişenk'in ruscası.

www.enayasamahi.com

Enver Paşanın mühür ve imzasını havi diğer iki mektup :

ترکستانده ایرلشکر قومانده‌سی میرالای علی رضا بکه

بادجوه جواب‌نده پول خانیانه قشلاق

٢٠ - مارت - ١٩٢٢

عزیزم

بوکون روسلر بنه کیلدیلر. عشق‌آباد و بادجوه ره دخی قرار قیلدیلر. بادجوه جواب‌نده پول خانیانه ده‌دم. بیکلرنی خلیل بک، زکی ولید، دانیال علی‌یار شیدسز طرفنده‌دورلر. خلیل بکم ام دیایم قدر اولوب غزب قشلاق اداره‌سنی تمیلیه دیرلر. او طرفلرده ایشلر بیله یولنده گیتمکده‌در. تجارت گرمنه اداره سنده خواجه‌جیانه طرفنده ٦٠٠٠٠ سلاحلی و ١٠٠٠٠٠ سلاحسز حاضردر. فرق عشق‌آباد طرفنده‌ده ایشلر تنظیم ایدیلمشدر. بوطرفی اداره ایدن فرقه‌ده قاسم اتیانه‌ایله قوقاخانه بوردیوف‌در. بوطرفلر و بزلر مخابره ایدیلمکده شیفره‌ی گونده‌ریلیورم. عشق‌آباددن فریداخف و فرقه‌دن فؤاد بک گرکی ایله قوشقار آره‌سنده صایرام قوردوقه نام موقعده مؤمن خوجه نام ترکمن عسکریانی باشی واره جیقدر. سزه گونده‌ریلن شیفره ایله بوطرفده مخابره ایده بیلرسکز. نوبتنه ایله فلان محمود دفعه برلر برابر مؤمن خوجه یانه واسوتلر گندیلیرده عینیله اوفه طرفنده بازلمشدر. گرکی طرفنده قوتلی ترکمن هرکاتی باشلادیغی حقنده دیگر معلومات گلمشدر. دیمک گرکی به انوپاشا عسکری گلدی دیه‌رکن بازدیلر. بوندن بشقه خواجه‌جیانه‌دن آلتی قول توپخانه بوزقدر ملیشه‌لی ترکمن عسکری ایله حرکت باشلامشدر. قوشقارلردن بیرکی قانول ده بوتکلی یولنده حرکت ایتمکده‌در. سزه عسکر حرکت ایدرلر برآنده اول ایشه باشلاوکز لازمدر.

و من الله التوفیق

N

— 131 —

Baysun civarında Puluhâkiyan kışlağı
20 Mart 1922

Türkmenistanda emiri leşker naibi Miralay Ali Rıza Beye

Azizim

Bugün Ruslar Pettekeser, Şirabat ve Baysundadırlar. Karargâhım şimdilik Baysun civarında Puluhâkiyan'dadır. Binbaşı Halil Bey, Zeki Velidi, Danyal, Abdülcebbar Şehrisebz tarafindadırlar. Halil Beye Ümmü Derya'ya kadar olan garp kısmının idaresini şimdilik verdik. O taraflarda işler pek yolunda gitmektedir. Buhara ve Kermine arasında Hocaicihan taraflarında 6 000 silâhlı ve 10.000 silâhsız hazırdır. Merv, Aşkabat taraflarında da işler tanzim edilmiştir. Bunları idare edenler Merv'de Kasım İşan ile Kokahan Berdiyef'dir. Bunlarla ve bizimle muhabere edebileceğiniz şifreyi gönderiyorum. Aşkabat'tan Ferit Efendi ve Merv'den Fuat Bey Kerki ile Koşka arasında Sayramkuduk nam mevkide Mümin Sofu nam Türkmen leşkerbaşısı yanına varacaklardır. Size gönderilen şifre ile bunlarla da muhabere edebilirsiniz. Nöbetof ile Kulmehmedof sizinle beraber Mümin Sofu yanına varsınlar. Kendilerine de Hamit Efendi tarafından yazılmıştır. Kerki taraflarında kuvvetli Türkmen harekâtı başladığı hakkında Ruslara resmi malûmat gelmiştir. Ruslar Kerki'ye Enver Paşa askeri geldi diye resmi yazdılar. Bundan başka Hocacanbaz'dan altı kul Toksaba yuz kadar Mıltıklı Türkmen askeri ile harekete başlamıştır. Kongurat'lardan Birdikabil de bununla birlikte hareket etmektedir. Siz sür'atle hareket ederek bir ân evvel işe başlamanız lâzımdır. Ve minnallahittevfik.

Enver

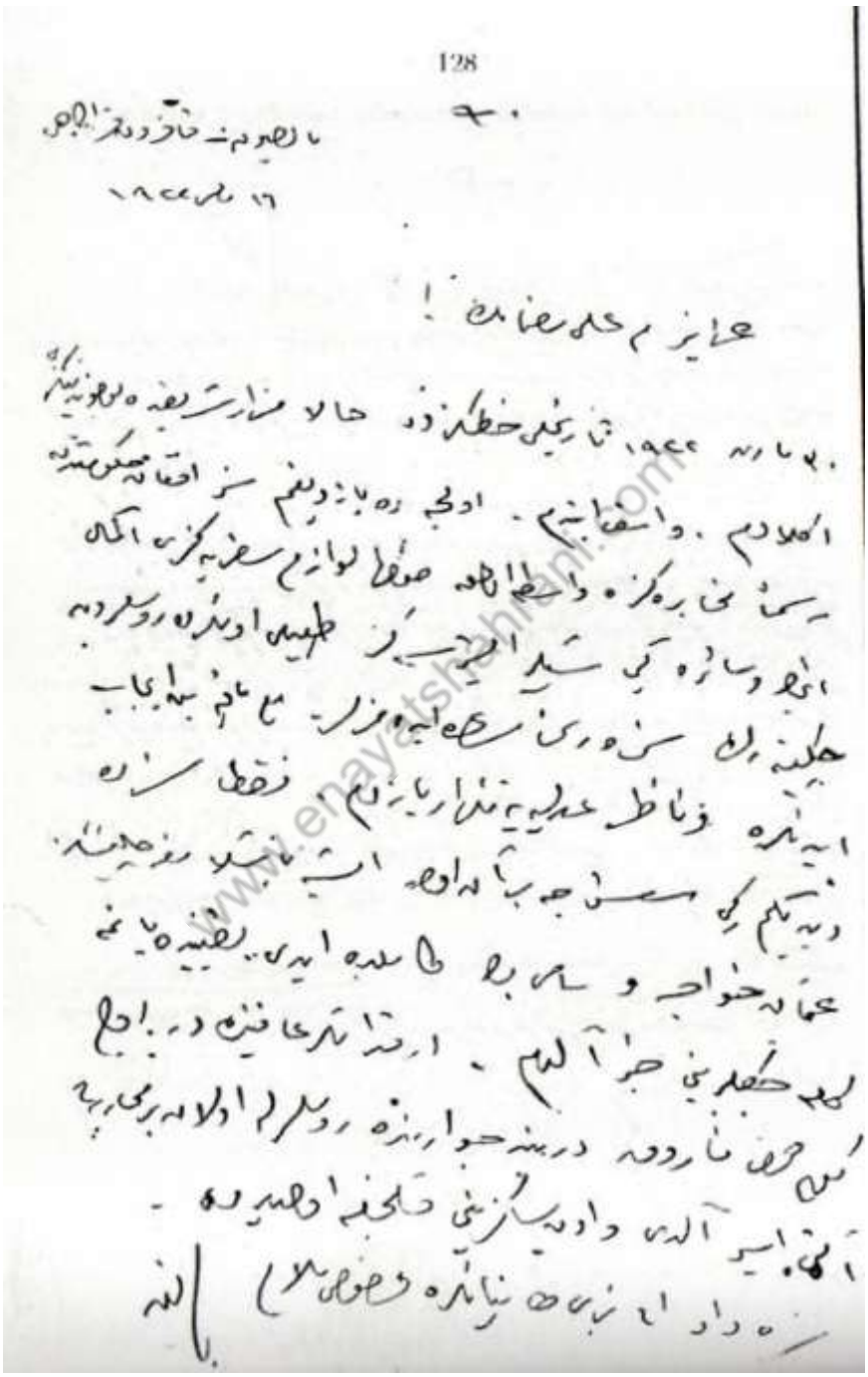

128

عزیزم علی رضا خان!

۲۰ مارس ۱۹۴۴ تاریخی خطه‌ای که حالا مشارالیه بفرستید بدست من رسید
اطلاع دادم. و استفاده نمودم. اوجی ره بازدیدم سر اقتصادیه مشکوک شده
رسمی نخواهد کرد. و خط اطاعت صرفاً لوازم سفر به کرمان است
انجا و سازه کی شید ایرسی از طبیعی اوندره روسلر دیه
حکیم الملک سزه ری سرکه ایده مزل. تا ماهم بیه ایاب
ایده نده و ناظر عدلیه تنظار یاپلم فقط سزه
دیه تلم که مسئله جواب آمده است. تا بتلا مفهم شده
عمامه خواجه و سایر با طلبه ایدی. بقیه یا نمی
کلمه خطه بنی جواب آلدم. ارتنا تدقیقات در باب
اسلحه ناروده درینه جواب ینه روسلر اولاده بر محاربه
آتی. اسیر آلدی و اوده بیاز بنی قلجه اطلاع ده.
سزه داد ایدیه‌ه نیاز ده و خصوصاً

با الله

— 129 —

Baysun - Kâfirun karargâhı
16 Mayıs 1922

Azizim Ali Rıza Bey!

30 Mart 1922 tarihli hattınızdan hala Mezarı Şerif'de bulunduğunuzu anladım. Ve esef ettim. Evvelcede yazdığım gibi siz Efgan hükümetinden resmen muhaberenize vasıta olmak sonra levazım seferiyenizi ikmal etmek ve saire gibi şeyler isterseniz tabii onlarda Ruslardan çekinerek size resmen müsade edemezler. Mamafih ben icab edenlere ve nazır adliyeye tekrar yazdım. Fekat sizde dediğim gibi sessizce bir an evvel işe başlamağa çalışınız. Osman Hoca ve Sami Bey Kâbil'de idi. Yakında yanıma geleceklerini haber aldım. Arkadaşlar afiyettedir. Üç gün evvel Faruk Derbent civarında Ruslarla olan bir muharebede altı esir aldı. Ve on sekizini kılıçla öldürdü. Size ve orada bizi tanıyanlara mahsus selam.

Enver

www.enversahin.com

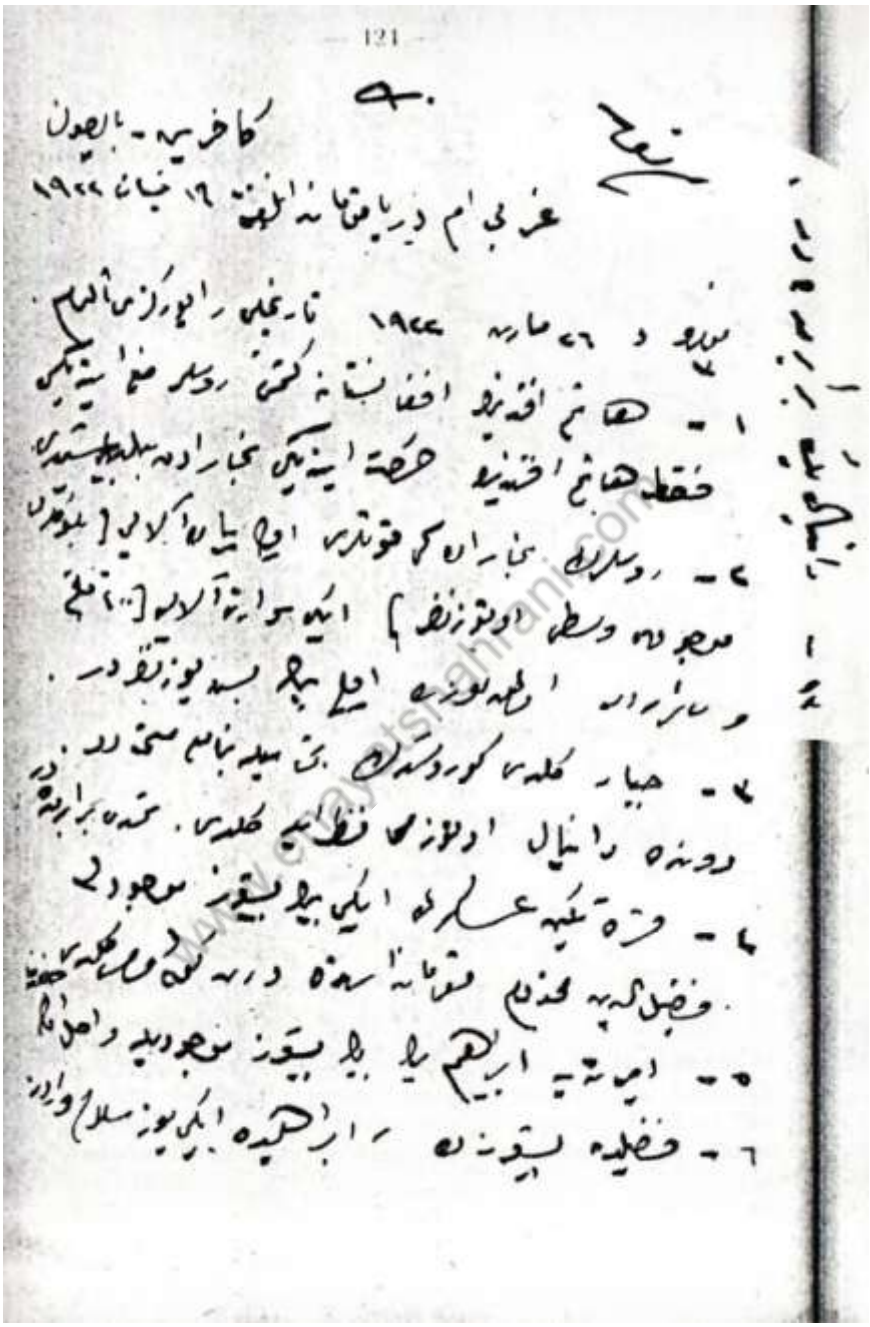

— 121 —

۵۰

کاخریه - بالیدون

غربی ام دیرباقتانه الفه ۱۶ نیسان ۱۹۲۲

نسخه

بیلدو د ۲۶ مارس ۱۹۲۲ تاریخلی راپورک مآلیسی

۱ - هاتم افندینک افغانستانه کتمسی روسلر طرفنه بلکه
فقط هاتم افندینک حرکتنه اینه بکی بخارا ده بلشویکلری

۲ - روسلرک بخارا یی قوتلری ایچ یاقه آلدیلر [بلوتلری
موجود ده وسطه اولتوزنفه] ایکی سواره آلدیلر [...] قلچ
و سازلری آلمه لوزه اقلیم بیچه بسه یوز نفر در.

۳ - جیار کلدیلر کوروسکدن بنی بیله بنالم صنی دی.
دوندره رانیال اولتوزه قطعه کلدیلر. تمه برابره در

۴ - قزه تکیه عسکرلری ایکی بیلیوز موجود در
فضل کیه محذوم قتانه سده در که کوچ ملکه کیتمیه

۵ - ایمه تیه ابراهیم بیک بیلیوز موجود واصل دلر

۶ - فضلیه بیوزنه ابراهیمده ایکی یوز سلاح وارد

۷ - [illegible]

۸ - [illegible]

۹ - [illegible]

۱۰ - [illegible]

۱۱ - [illegible]

۱۲ - [illegible]

www.enayatshahrani.com

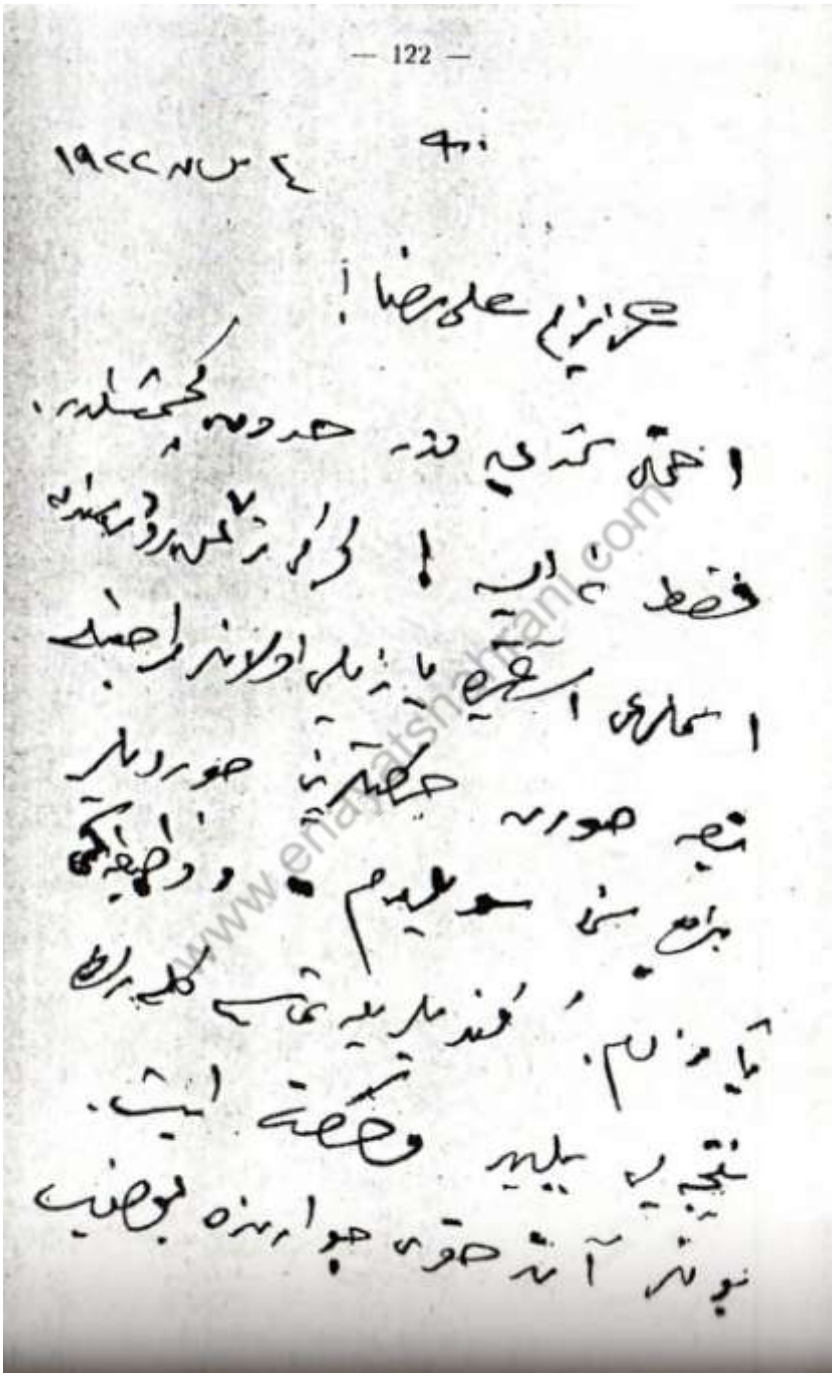

— 122 —

۹۰

۴ مارت ۱۹۲۲

عزیزم علی رضا!

اختم تدریس مدت حدود ۲ گذشته،
فقط تا آبان! کرایه زمین روز بعد
اسمارت استخدام یا زمین اولاند را جمع
نیم صورت حکمت نیز صورت
بزم بنی سو علیدم و وظیفه
تا دوام. و فعلا بدیه تمام کلیه را
نتیجه بیلیم و قصه ایشت.
بونلر آنده حقوق جواب بنده بوصلب

— 123 —

[illegible]

[illegible]

[illegible]

4 Nisan 1922

Azizim Alı Rıza!

İhtimal şimdiye kadar hududu geçmişindir. Fakat ne ise! Kerki Türkmen ruesasından isimleri aşağıda yazılı olanlar müracaatla benden sureti hareketlerini sordular. Ben de seni söyledim. Vazifeni yazdım. Kendilerile temasa gelerek neticeyi bildir ve hareket et. Bunlar Andhöy civarında bulunup silâhları da varmış.

Enver

Bu batı Türkmen Abdülsettar Karavol Beyi ile gönderdim.

www.enayatshahrani.com

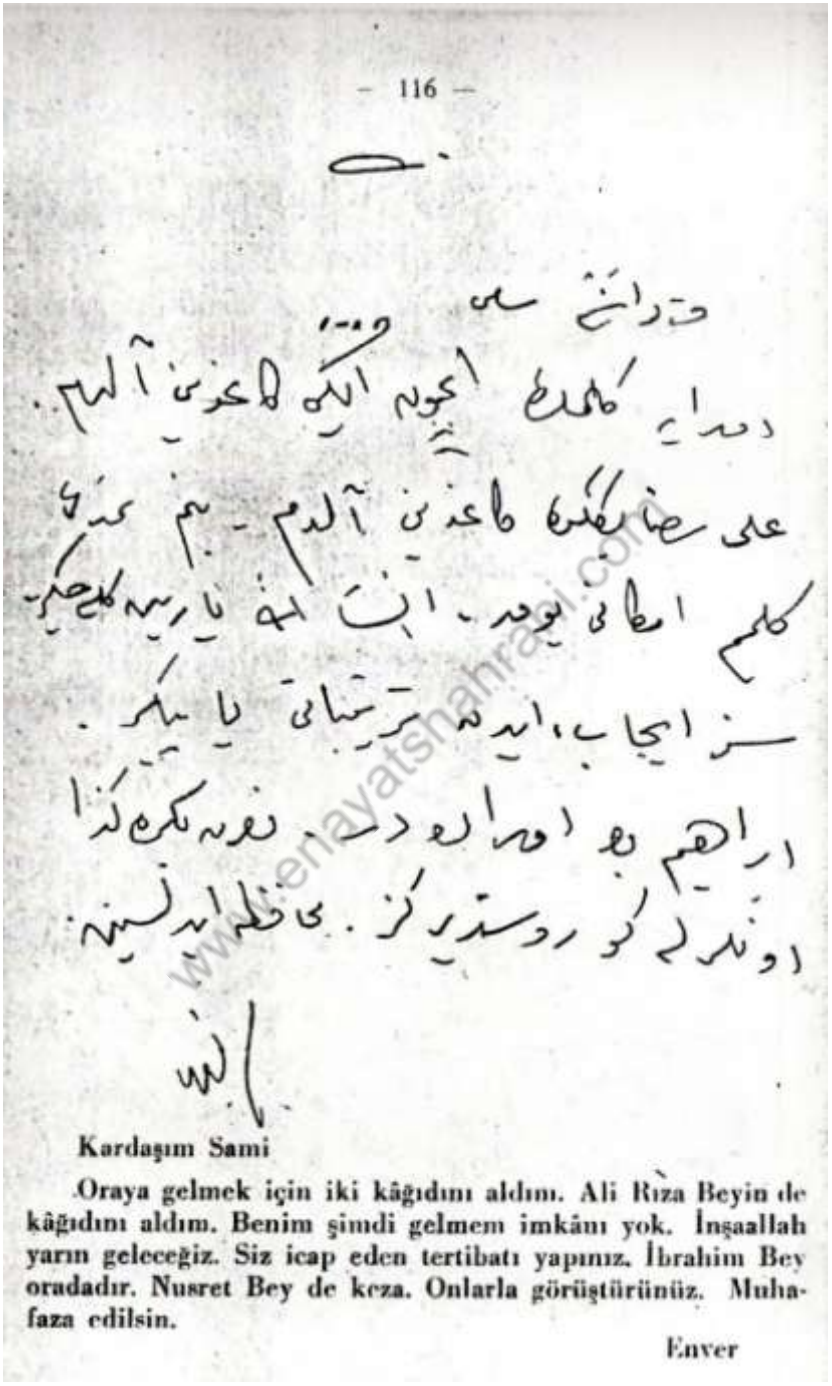

— 116 —

Kardaşım Sami

Oraya gelmek için iki kâğıdını aldım. Ali Rıza Beyin de kâğıdını aldım. Benim şimdi gelmem imkânı yok. İnşaallah yarın geleceğiz. Siz icap eden tertibatı yapınız. İbrahim Bey oradadır. Nusret Bey de keza. Onlarla görüştürünüz. Muhafaza edilsin.

Enver

www.enayatshahraki.com

117

Enver Paşanın Kerki cephesi baş kumandanı Ali Rıza Beye kendi el yazısile gönderdigi beş mektup:

www.enayatshahrani.com

فداکار و محترم حضرت!

سلام بکلی خطه‌ده کاندی حرکتلرنی بزم الیمیز
سزدن مناکارلغنی باشلیاره جمعیت حمله‌سنه
ایدیلمکده‌در. برطرفده بنی احضار قلنمش
اردوی شامل آتیده برطرفده بورادن
اجنبی تکلیفنه کندی‌سی جیدی فورتلمکده‌در.
مدتی بر عسکرلرمز باصره‌نه قالمش (حدودیتی
عسکری بولماسترک اشتراک اتمکده‌در. بزم بکلی
دارحواه قیلیدیلر). نمدی یاکشیلیدیلر
قالمقده‌در. بنی خلقلر حیاتنه موافق
حرکت اتمه‌ی بورادن قیوتاره جغنده‌در. خلق

ایشان را بدون حکم نه رادیم جناب عالی ایرشد را
نیابت ادای امور اموره اولاد تکلیف قبل
قید رفته اصوتی ادای امور اتکدم .
اوید امیدایم که تقیده بوادرا حکیشه
رفاهیه حصه اولاد حصه - یا نکز حضرا
خاصه اولاد تیاته بزلرا آیه یاسنه
کوندرکزانه اویرم . ایشانه بعضه سزاره
یتشدر مکتوبه یازمشیدر . فقط مکتوبلر اوزره
خانه آبادوه خانه اقتضاده یازله بیلنه
بزم بو زیارتخانه اوقاف نظمیه کره کلمشیدر
دانشمند شیدانه موجود تقدم در .

بالجمله - یوقاریده تحریر اولنمش

۱۹۲۲ نیسان ۲۹

www.enayatshahrani.com

۱۹۶۶/۸/۳ ۷۰۱

عزیزم علیرضا!

[illegible]

فقط جواب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

www.enayatshahrani.com

[illegible]

[illegible]

[illegible]

4 Nisan 1922

Azizim Ali Rıza!

İhtimal şimdiye kadar hududu geçmişindir. Fakat ne ise! Kerki Türkmen ruesasından isimleri aşağıda yazılı olanlar müracaatla benden sureti hareketlerini sordular. Ben de seni söyledim. Vazifeni yazdım. Kendilerile temasa gelerek neticeyi bildir ve hareket et. Bunlar Andhöy civarında bulunup silâhları da varmış.

Enver

Bu hattı Türkmen Abdülsettar Karavul Beyi ile gönderdim.

www.enayatshahrani.com

— 162 —

تعدیه شهرندن

۱۷ - کانون ثانی - ۱۹۰۹

محترم قارداشم علی بک

حمد ذاتیه نیاز احوال و وضعیتی کوندن کونه ایچرسنده ایدیرلن خارجه
برقلقلری و ایدیلور . ۱۷ - کانون اول - ۱۹۰۸ تاریخنده کاوه
۱۷ قیلاره ترقیه یونیانه نام قیشلاقنده روملی قوتلری برلشمزه
یاییلوب بوجوده بشوکی بزی ایشیر بلیه و بوکونه قدر کلن خبرلره کوره
بوکون روملی تعدیه قورقینه حقی بولونمزه محاره ایدیلیه جکندن
تعدیه شهرنده بولونیور . برای کم ابراهیم و حیثیت بکلر طرفندن
بجوانه یرینه قتال و دادخواه بران بکلر طرفندن محاره ایدیلمشدر .
محاربه کوندن کونه قوی طوپلر نقده و اقوام مختلفه ایله دولقلیه
ایتکده در . عبد الحمید بک آلاری قیزیل اوزرینه کیمه ایدی .
قیزیل داغه اقامه و انقیاد ایدرسه قره قوله کی روملی باصمیه
۵۵ سلوح و جبخانه اقسام ایتدیلر . آلاره یولیله طاشنده قدر
یولر طوپرنه تامیر ایدلمشدر . بناءً علیه سزلر قشرقیکز طرفنده
اولان اولرلیغه عائد ایدیلر برلکده کلمکز مرجودر .
بزم سلاحلر قنده خسته اولرلیغه و محکمه کیلر ازرو ایتدیکلری
طرفکزه کوندریلمشدر . جمله ارقداشلرکزه سلام و سزلر کوزلرکزدن
محبله اوپرم .

— 163 —

Kölâp şehrinden
3 Kânunusani 1923

Muhterem kardeşim Ali Rıza Bey

Hamdolsun Buhara ahval ve vaziyeti günden güne lehimize ümidimizin haricinde bir sür'atle küşat ediliyor. 13 Kânunuevvel 1922 tarihinde Kölâb'ın 12 kilometre şarkında Poşyan nam kışlagında Rusların kuvvetli bir müfrezesine yapılan bir hücumda şiddetli bir darbe indirildi. Ve bugüne kadar kendisini toplayamamıştır. Bugün Rusları Kölâp'ta Kurgan'da sıkı bir surette muhasara edip askerimiz Kölâp şehirinde bulunuyor. Saraykemer, İbrahim ve Hayit Beyler tarafından Belcivan Mirimiran Osmankul ve Dadhah Berat Beyler tarafından muhasara edilmiştir. Mücahidin günden güne toplanmakta ve akvamı muhtelife ittihat ve ittifak etmektedir. Abdülhamit Bey alaya Kırgız'lar üzerine gitmiş idi. Kırğız'lar dairei ittifak ve inkiyat edip karakoldaki Rusları basıp 55 silâh ve cephane iğtinam ettiler. Alay yolile Kâşgar'a kadar yolumuz her suretle temin edilmiştir. Binaenaleyh sizin teşrifiniz her halde elzem olduğundan aileniz ile birlikte gelmeniz merendur.

Bizim Musa Efendi hasta olduğundan ve memleketine gitmek arzu ettiğinden tarafınıza gönderilmiştir. Cümle arkadaşlara selâm ve sizin gözlerinizden muhabbetle öperim.

Ailei muhteremeniz Hanım Efendiye arzı hürmet eder ve minimini Aliye Hanımın gözlerinden öperim.

Hacı Sami

— 160 —

صابونجی

٢٠ - ربیع الاول - ١٣٢٦

محترم قاردشم علی جنابلری :

دخیلز نوره العاده ایی بکلدم . کریز ده فنه وقاده سینه
ودیرن ایتان سلطان افندم ایدیکوبیشمدی عسکریه رشید افندینه
اقتدا بجوز ایتدک . چاشنده حسن ولدن بولی تامیه ایتدک . آلاده قرغیزلرله
فرغانه جالدن دائره اتفاقنده کیردک . شنفاق سنده لوکزه حل ایدلدک .
بوقلوجلرده اسماعیل بک قاردشمز سره تفصیلات ویره جکدر . بنده کی یومی
وقوعاتی ده اوقوریسکز . دخیلز حضره معلومات لازمه یه آلیسکز .
بنا علیه بزک طرفلرده کلکزه لزوم یوقدر . بو آنادولیده بزک بر جوالدوزه کار
آرقداشلرک هپسنه محتاجدر . عائلکزه قوه تحیه کوندریرز . باقی
اخوانه ایله رشید کلکزه منتظرم قاردشم .

بریم خانزسلم واحترام کوچک علیلرک کوزلرندن اوپرم .

— 161 —

Sarıyol
30 Rebiyülevvel 1341

Muhterem kardeşim Ali Rıza Beye

Vaziyetimiz fevkalâde iyi ve muhkemdir. Gerimizde fitne ve fesada sebebiyet verenlşan Sultanı idam edip kör Şirmehmed'i askerinin bir kısmile Efganistan'a ilticaya mecbur ettik. Kâşgar'a kadar olan yolu temin ettik. Alay Kırgız'larile Fergana mücahidini dairei ittifakımıza girdi. Şugnan meselesi lehimize halledildi. Bu hususlarda İsmail Bey kardeşimiz size tafsilât vereeek ve yedindeki yevmi vukuatı da okursanız vaziyetimiz hakkında malûmatı lâzımeyi alırsınız. Binaenaleyh sizin her halde gelmenizi beklerim. Bu anavatanımız sizin gibi cevval ve fedakâr arkadaşların himmetine muhtaçtır. Ailenizi Karatekin'e göndeririz. Bâki ihtiram ile sür'atle gelmenize muntazırım kardeşim.

Meryem Hanıma selâm ve ihtiram küçük Aliyenin gözlerinden öperim.

Hacı Sami

www.enayat.com

www.enayatshahrani.com

www.enayatbahrami.com

یاش تورکستان

تورکستان ملی استقلال فکریکه خدمت ایتوچی آیلق مجموعه‌در

باش محرری: چوقای اوغلی مصطفی

جلد 1 | دیکابر 1929 | سانه 1

یاپراقلەر

کوز جاغی تویراقلەر گیزاروب قالدیلەر....
گیزاروب قالدیلەر کوز جاغی تویراقلەر
صوك دمده یاپراقلەر قزاروب آلدیلەر....
قزاروب آلدیلەر صوك دمده یاپراقلەر
قارغالەر باغلەرده قاغلاشب قالدیلەر
بلمەدم کملەرنگ قسمتی اوزولور

یاکماقنه یاپشوب بر چەنگەل سالدیلەر
بلمەدم کملەرنگ امیدی یوق بولور.
ای ساووق ایللەردەن موزکیب کیلگەنلەر
او قویال تاوشگز قرلەرده یوق بولسون
ای مینم باغمده میوەنی نیرگەنلەر
قاپ قارا باشگز یپرلەرگه کوملسون

این شعر در فرغانه در سال 1923 چاپ شده است، و در 1929 این قطعه را در فرانسه چاپ کرده اند.

www.enayatshahrani.com

نمره ۶۵

سفارت کبرای دولت علیه ایران در پطرسبورغ

مورخه ۱۷ سلطان
۱۳۰۰ ق

جناب جلالتمآب محترم والاشان جنرال صاحب سفیر فوق العاده را مخلصم.

بعد از اداء واجب عالیا معروض میشود که وضعیت کنونی روسیه از جهت قحط و وبا و جاپرانی است از
یکطرف هجوم وبا و قحط در ولایات شمال قفقاز و ایالت دون و طامبوف و ورانژ و ایالت اورنبورغ
حاجی ترخان و سارالف و استوف نمودار شده است و در طامبوف تا بحال به شش هزار نفر رسیده
است و در شهر پاسکه هنوز ابتدائی بوده روزی چهار پنج نفر مریض میشوند ممکن است که زیاد شده برود زیرا که قحط
نیز روز بروز می افزاید. خصوصاً در کنارهای دریای واگا مردم گرفتار بدبختی سخت میباشند و بقرار اعلان حکومت
بیست و پنج ملیون نفوس در روسیه در ایالات اودیسکی، سارطفسکی، سارالطوسکی، سماراسکی، سیبرسکی، ویاتسکی
پرمسکی، قزان اسکی و در آن شمال قفقاز گرفتار قحط و گرسنگی میباشند. خصوصاً در قزان بیچاره مسلمانها در روز
از سی تا چهل نفر از گرسنگی هلاک میشوند و از ایالات فوق الذکر بطرف ترکستان و تاشکند بهزارها مردمان کوچ کرده
میروند و ممکن است که در تاشکند نیز قحط و غلا شدت کند زیرا که در شش ماه گذشته یکملیون آرد بسه هزار دفعات بود
حالا به بیست هزار رسیده است و از طرف دیگر حملات آتامان سیمنوف و گنرال اورنف بعد و تحریک جاپان بمقابل
جمهوریت اقصای شرق و جمهوریت کاموتشتی در خاور و مشکی کسب شدت کرده تحت درین اواخر باخبار اعلان شده
که شهر نکلائیسکی را جاپانیها تصرف کرده و شهر ویتا واقع ساحل نهر باقال از طرف مخالفین بالشویکی در تحت محاصره
است تا دیده شود. قبل ازین یکقطعه بانکنوت اسی جناب محترمی از طرف وزارت خارجه و یکقطعه بانکنوت از طرف
مدیریت شعبه اسی محترمی رسیده و چون جناب بدری بیگ رفته آنصورت بود بتوسط مشارالیه مفصلاً معروض خواهد گشت.

خدمت داشتم . و پیوسته که در تاریخ ۱۰ جوزا بتوسط عبدالغنی خان در ماسکو رسیده بود یک پارسل صحنی اسی
جناب بدری بیگ نیز از کابل آمده بود . پارسل مذکور را تسلیم بدری بیگ کردم بعد از سه چهار روز بدری بیگ
قطعه مکتوب جناب وزیر امور خارجه را آورده خواندم در آن اسمی او تحریر شده بود که تا چهار صد هزار روپیه انگریزی
برای وزیر مختار امر شده است که اسباب و اموال لازمه افغانستان را از اروپا خریداری کرده از راه روسیه روانه
افغانستان دارد و در جناب شما هر قدر مساعی خود را بخرج بدهید هما نقدر اعلیحضرت همایونی از شما خوشنود می شوند
و مکتوب علیحده نیز اسمی جناب محترمی سرلشته در نزد او بود بعد از ملاحظه مکتوب مذکور بدری بیگ از من خواهش نمود
که شما با روسها در باب تعیین بندر و تسهیل حمل و نقل سامان حرف زده و کار را درست کرده بمن اطلاع بدهید و هم
برای جرنیل صاحب اطلاع بدهید که تا رفتن من بحرمنی آنها در پاریس معطل باشند همان است که نقل خط وزارت خارجه را
با مکتوب علیحده در باب صحت نمودم لوزارت خارجه از مشار الیه گرفته بوزارت خارجه ماسکو مراجعت کرده در تاریخ ۳۰ جوزا
در ذیل مکتوب ۵۲۷ مجرم ادب اینطور اطلاع دادم که بجناب جرنیل صاحب اطلاع بدهند که تا آمدن بدری بیگ در پاریس معطل
کنند و مکتوب مذکور را بتوسط مستر فرستادم نمیدانم که بجناب شما اطلاع رسیده یا نه . بجواب نوشته ام چون الله
داد که جنس و مقدار و عدد بار و بندر را تیکه بروسیه مال در آن وارد میشود تحریر نمایند . در ذیل مکتوب ۳۰۱ بچون نوشتم
که هیئت در اروپا از طرف دولت علیه متبوعه ام برای خریداری اسباب و لوازمات ضروریه دولت علیه متبوعه ام مامور
میباشند ؛ تا حال معلومات از طرف هیئت مشار الیهم برایم در باب عدد و مقدار بار نرسیده ضرورت مقدار و عدد
بار را نمیتوانم که معین نمایم . و خواهشیکه در باب حمل و نقل اموال دارم بقرار آتی ذکر میکنم :

(۱) بندر که اموال و لوازمات دولت علیه متبوعه ام از اروپا خرید از جهاز بساحل آورده میشود تیر و گراد مناسب است

(۲) از برای گذشتن اموال مذکور تا زمان حمل نمودن بواگونها در بندر مذکور گدامی معین شود .

(۳) مامورین بندر هم سر تیر و گراد که تعلق باینکار میگیرند کدام و نقل تعلیماتیکه در باب اموال بآنها داده میشود بسفارت ما
نیز اطلاع فرمایند .

تا بحال جوابی نداده اند . چون در پیوسته ۱۰ جوزا مختار نامه از حضور اعلیحضرت همایونی اسمی مدوی دولت رسیده

در آن احکام شده بود که پنجهزار طلا ده صوصه از بابت وجه که سالیانه دولت جمهوریه روسیه بدولت افغانستان متعهد است
که بپردازد شما بموجب مختار نامه هذا وصول داشته، از جمله مبلغ مذکور چهار هزار و از طلا ده صوصه را بجناب انور پاشا و چهارصد
پنجاه و از طلا ده صوصه را بجناب بدری بیگ داده رسید بگیرید و باقی را نزد خود نگهدارید. آن است که در باب طلا بچون مراجعت
کردم چون نوشت که بعد از معین نمودن جمیع کیفیات خفیه در باب دادن طلا آن است که تادیه میشود. از طرز تحریر، نداد آن
طلا معلوم میشود. چون جناب بدری بیگ و انور پاشا در گرفتن طلا خیلی باصطلاح ناشالاق بودند دوباره بچون مراجعت کرده
ام تا حال جوابی نداده است. و مطلبی جناب بدری بیگ برفتن برلین از سبب طلا بود، اما تا کابل برای شان وصول
نشده. چون از دادن طلا از طرف حکومت مایوسی رخ داد این است که خواهش نمودند که اگر خود شما کارسازی کرده بتوانید
بهتر است. گفتم که در حال چیزی کرده نمیتوانم. آن است که فرمودند سررشته مذاکرات را کشیده روانه برلین میشوم. جناب سررشته
مذاکرات او نموده شد.

جلالتمآبا! مکتوبا تیکه از وزارت خارجیه از تاریخ ۱۸ ثور و یا قبل از آن رسیده تصدیق معاهده از طرف
حضرت همایونی محقق میشود؛ لکن صریحاً احکامی برایم نرسیده که معاهده را تصدیق کرده ام و مبادله شد. چند
قبل چون مکتوبا از نزدم استفسار نمود که مدت چهار ماه میشود که معاهده دو نسخه بکابل فرستاده شده است تا کابل اطلاع از
تصدیق آن نرسیده اگر جناب سفیر باخبر از تصدیق معاهده باشند اطلاع فرمایند این است که بجواب او نوشتم که مکتوبا تی که
از طرف وزارت خارجیه دولت علیه بنزدم رسیده از آن تصدیق معاهده از طرف اعلیحضرت همایون غازی معلوم میشود اما
سبب نرسیدن اطلاع و تاخیر مبادله از سبب نرسیدن روز نبرگ سرکاتب خواهد بود زیرا که در ۲۲ حمل روز نبرگ سرکاتب
بسواری تخت روان از هرات براه قندهار عازم کابل گردیده است تا کابل بکابل نرسیده خواهد بود. بفکر من نداد آن
طلا نیز از آن سبب خواهد بود.

قبل بین نشان سرداری درجه ۴ و ساعت طلا و پر بجناب انور پاشا از کابل فرستاده شده بود آن است که بعد از
تشریف آوردن شان بموجب احکام حضور برای شان برده تسلیم کردم در هنگامیکه نشانات را تسلیم او می نمودم بدری بیگ
مشغول خواندن مکتوبی بود بعد از یکه مکتوب را تمام کرد بمن نشان داده گفت که این خط را بخوانید بعد از خواندن مکتوب معلوم شد
که نقل خطی است که از طرف شفیق الله که برای گل شاه و محمد رئیف نامان نوشته شده و بتوسط هفت نفر از هندوستانیها

بطرف هندوستان فرستاده شده بود . در کابل گرفتار گردیده اند و مبلغ سی هزار روپیه طلا از نزد شان با مکتوبات متعدد
ظاهر شده . شفیق احمد نوشته است که تا حکومت افغانستان تباه و برباد نشود آزادی هندوستان ممکن نمیشود و ما هر چیز آماده
داریم و حکومت روسی با ما بهر چیز مساعدت میکند فکری که هیئت تباهی افغانستان است . نقل مکتوب فکر را برای جناب انور پاشا
جمال پاشا فرستاده از وضعیت انور پاشا معلوم شد که جمال پاشا نقل مکتوب را از برای انور پاشا بغرض اینکه روسها حقیقت را
ظاهر کنند فرستاده است انور پاشا بیان نمود که نقل مکتوب را بچون نشان دادم اما جواب چون چیز نگفت . جناب شفیق احمد
از جمعیت رای هندوگت و حالا رای اعتماد کلی پیدا کرده است در کانگریس بین الملل سوم بدون رای از کامونیست های
شرق کسی را اجازه نداده اند . انقلابیون هندی که از برلین آمده اند آنها را نیز در کانگریس داخل نموده اند حالا جمعیت هندوستان
که در ماسکو است سه پارتیه شده اند اول جمعیت رای که در آن شفیق احمد و مکرجی ، و ذکریا و خود رای است از
قرار بعضی اطلاعات خصوصی فکر پروگرام این چهار نفر بربادی و بر باد خانه افغانستان است . جمعیت دوم عبدالرب و اعضای پروگرام
این دو نفر درباره افغانستان بدرجه رای نیست لیکن اینها هم حکومت موجوده افغانستان را نمی خواهند . پارتیه سوم چتر و دت
ابوالوحید ، لوهانی ، خان خوجه و گوپتا . پروگرام این جماعت هندوستان بود معلوم نیست با بعضی از این پارتیه سوم که ملاقات شود فی الحکم
افکارشان نسبت با افغانستان بد نیست . لیکن بنظر غور ملاحظه شود از وجود های هر سه پارتیه با افغانستان بدون غرض فایده و دیده نمیشود
بفکر بنده فرستادن نقل مکتوب شفیق احمد با انور پاشا بدون اینکه ضعف و جرات روسها بنمایاند دیگر فایده نیست بهر حال
شیر و نجداده است . از وقت تشریف بردن جناب شان از ماسکو دو پاکت بتوسط سفارت لاتویا و یک پاکت بتوسط هیگر نمانده
بمنی و یک پاکت بتوسط جناب بدری بیگ از طرف صاحبی رسیده است . پاکت های مذکور را بسرعت بطرف کابل فرستادم خاطر
خود را جمع دارید . نقشه ها و کتابها وغیره که محترم ادیب افندی فرستاده بود با عبدالغنی خان و عبدالحفیظ خان مخصوص
بتاریخ ۲۶ جوزا مطابق ۱۶ جون بکابل فرستادم . بطرسبن بسبب رفتن افغانستان و خوشحال خان بهانه بان سلامی
محبوس شده اند مساعی در ثابت شده میرود بکابل اطلاع داده ام جواب نرسیده است . چند قبل در خود انقلاب جدید
روسها نموده حکومت سابقه را از بین برداشته اشخاص زد خورده و مردمان جاهل را برای نام حکومت مقرر نموده اند در جناب
با چون ملاقات کردم چون بیان نمود که حکومت سابقه طرف اعتماد همه قبایل نبوده مخصوص از طرف چند قبیله ها بود بنابر

عینا مضمون شفره انور پاشا

جواب شفرتان وضعیت داخلی ما همین است که از طائفهٔ لاتی ما جاعه عبدالقلی کمان ای
آن جاعه علی مردان پی داد خواه حاکم بالیون و داماد اکن بردی و عبدالعظیم پی و حاکم ترکیه
خاطبی و خط جبهین، طرف ما میباشد از جاعهٔ احسان خواجه از قوم خود ابراهیم شاه مردان قتل پی
هم بطرف ما میباشد، ابراهیم نامبرده کان را مسترکرده مع ترکرده ای تاجک حصاری نزد جاعهٔ
مرقد محمد علی پی داد خواه را بخودش دشمن می شمارد حتی نزد من جواب کرفته بخانه اش استاد
حیدر الای علی مردان پی داد خواه دو هفته قبل عسکر فرستاده بوده است علی مردان پی داد خواه
هم بدستش سلاح کرفته بدفعه کران مصاحبه شده یکه زمان کرفتی است علی مردان پی داد خواه هم
نزد ابراهیم آمده یکه وقت عفو طلب کرده ظاهرا آشتی شده اند خیلی برای اطاعت
ابراهیم با من خط کرده بوده است اکر اطاعت نکند جزا میدادم یکه اش را دانسته
با فرزمان ما اطاعت میکرده یکه اش را معلوم نموده برای من خط نوشته کرد ترکرده ای عسکریه
مردم تاجک ابراهیم نفرستادم هم به نزد من می آمده یکه اش را قرار داده اند ابراهیم در حق
فیض الدین ما چه امر نام میکرده یکه اش را فهمیده ما در نزد خودم خواستم فقط اطاعت
ابراهیم برای من بفکرم ظاهری میباشد زیرا برای دیدن این تهلکه حاضر مطیع شد
ما هم زد اطاعت این خورشته بودنم را اطلاع کردیم فقط در هر حال به حکومت حصار
در نزدم بوده یکه تاجک یا رحمه پی داد خواه و یا که علی مردان پی داد خواه

۲

یکه را تعیین می‌نمایم درین صورت اندک بوضیت داخلی صاحب خواهم داشتم چونکه
ابراهیم برای نگاه داشتن جاده خودش همراه روس ها کب داده میگرد ما را دران
زمان به یک وضیت مشکل می‌اندازد چون که یک خوفش از فضل الدین بود او را
برطرف کرد فعلاً با مربوط شده یک حاکم بجوان دولتمند پی داد خواه او را برطرف
کردن زور میزند اکنون اگر من برطرف شدن این تفقف نمایم بمقابله روس ها به یک
وضیت عاجز خواهد ماند زیرا باعث تا خون ریخته حاکم وضیت نخواهد شوم
به منفعت افغانستان موافق بشم در هر حال برای ما نیز پنجه نفر خوب مسلح افراد
با چهار طوپ فرستانیده این ها را فقط برجهة ترسانیدن به حالت سیاسی
نگاه میدارم درین صورت با طیع شده با ابراهیم مخالف شده یک تمام قوم ها
بجماعت می‌آیند بدست خودم بوده یک قوت بمقابله روس ها کفایه می‌کند اگر ابراهیم
برطرف شود دران وقت از داخلی ولایات خواهشته یک عسکرم را طیار می‌نمایم
زیرا همین آنکه این قوم از ابراهیم هراس کهنه یک اش نمانده است ابراهیم برطرف شود
لقمی ها تماماً بدست می‌آید ابراهیم برطرف شود حرکات عدم اسلام وهم با افغانستان
ضرر شده بحرکت روس ها یک آلت پیدا خواهد می‌شود چونکه در این کش زدین
و اسلام حیثیت ندارد فقط مال جمع کردن و آرزوی کلان شدن دارد بدو شبنه

۲

همراه روس‌ها برای جنگ کردن عهد کرده ما را همراه ایشان سلطان تنها مانده گریخته
رفته یک اش را کب زخم این کش‌ها کافی روشن می‌نمایم اصل مسئله برای جنگ کردن
تعیین نیست بلکه بزرگ ابراهیم بلکه بزرگ ابراهیم یک تاثیر کرده بجای آنکه یکی نیک
ماندن است چونکه از آن بیزار می‌باشد چنانچه بس از پل خاکیان در بالای آن روزانه
شده گریزانده یک دفعه چنانچه از حصار دیگر تمام ولایت‌ها تابع شده باشد هم
حاضر برای ترک‌تن ماندن مقابله روس‌ها حاکمیت ابراهیم از حصار برداشتن
لازم است. این هم می‌فرستاده یک به پنجصد نفر و بچهار طوب یک هفته یک کار می‌باشد
ابراهیم بسیار آدم ترسان بی‌ست قطعیاً جنگ کرده نمی‌تواند فقط ضعیف بیند
از وضعیت آن استفاده می‌کنند بدیم تمن روس‌ها امروز هم از برای ما از یک
از وقیب دشت برآمده اند فقط به تعرض قره‌قول‌های ما مقابله شده فعالیات رسیده
گریخته اند فقط از ما یک نفر زخم دارشد روس‌ها تیر میز جمع می‌شده یک اش را خبر گرفتم
هنوز تحقیق کردی نتوانستم لکن روس‌ها از دیگر طرف بطرف قارشی می‌روند اول لیاقت کدام
برین روس‌ها برای جنگ قطع کردن رفت آمد افغانستان یک درجه بطرف کولاب حرکت
کردنش دور نیست بنابران روس‌ها از زمین حرکت حرکتش منفعت می‌کرده یک اش آن
قویاً فکر میکنم زهین تب کار ابراهیم بزرگت بزرگ برسانم در آن وقت از آن حرکت روس‌ها
منفعت باشد نیز فرض تواند در آن طرف دولت منه بجوانی و عاشور توقع به کولاب

داده بوده از قورغان تپه قیادیان قوت ایشان را تعاقب روش مانده خواهد تورم
غازی این قوت اصل می باشند غازی بقوماندهٔ قائم مقام فاروق بک و یک باشی
توره قول بک را ابتدا از یک نوری الای تشکیل کردیم تا با مرخوم تابع چهار صد
نفنگ چیشه از این دیگر تفنگ انگلیسی شما فرستاده یکی را هفتاد عدد دش را افغان
شوری دادم این بزین خوب مسلح سه صد نوری هم است و از این دیگر عسکرهای
ولایت مقدور یکهزار نفر چیشه عسکر ایشان ولایت حصار بیاید مقدور یکصد نفر می باشد تفنگ ناک
اگر مسئله ابراهیم حل شود دران وقت از بلخوان پنجصد نفر از کولاب یکصد و پنجاه نفر
از قورغان تپه سه صد نفر مسلح می برآید اکنون می بینیم که شما بیرون پنجصد نفر نیز میدادی
باشند بجز عسکرهای تان را خواهید بعد از یک ماه اعاده خواهد میخواهیم در این وسیله
قتی بعد دو شال هر وقت همراه افغانستان متحدانه بشما خوب مسلح یک ده هزار نفر
غازی میخواهیم دیگر لطف از طرف برادر عزیزم امیر غازی برای ما دو نفر اشتاه
از برای جور کردن توپ بومبه ناک و خود بومبه شاز کرده یکی و نیز برابر آن
دو اشتا بک دوگان شیار اهنگر و یک حاقم مران غوز و یکنفر اشتای زین ساز
میکرده یکی و یکنفر اشتای خاط احسان می نموده یکی تان سه لطفاً التماس می نمایم فارداشم
الوز .

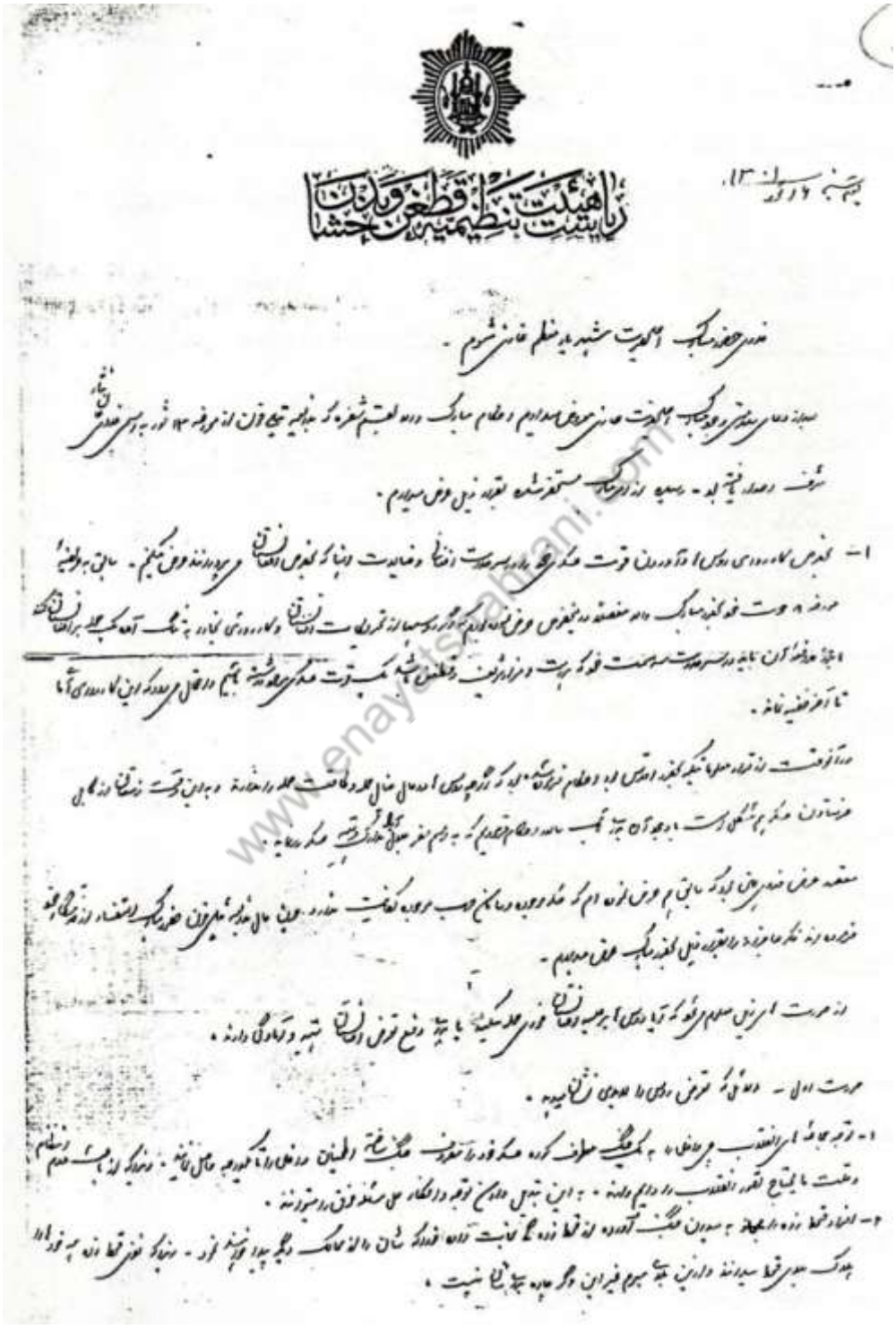

ریاست بنظمیه قطغن و بدخشان

بتاریخ ۱۳۰۱

خدمت حضرت مبارک اعلیحضرت شهید بدنظم عاشق شوم .

بعد دعای بندگی وجود مبارک اعلیحضرت عاشق عرض میدارم و مطلع مبارک داده بقسم شفره که بذریعه تیلیفون از مرکز ۱۳ ثور به پیش خدمتی شان شرف وصول یافته بود . بعضی از ارشادات مستفرشده بقرار ذیل عرض میدارم .

۱- تحریص کامرادی روس از آوردن قوت عسکری بما بسرعت اقدام و غایت اینها که تحریص افغانستان می پردازند عرض میکنم . سابق به عرض حضرت ملوکانه حضرت خود تحریر مبارک داده منفعت در تحریص عرض نموده بودم که گویا بسیار از قوتهای افغانستان و کامرادی بخارا به تنگ آمده بجهت بر افغانستان تا آخر فیصله نماید .

در آن وقت از قرار معلوم تحریر اقدس بود و مطلع نمودند که از چه روس امدادی خیالی حاصل و کافیست محل را محافظه و بدون قوت افغانستان و کامرادی فرستادن عسکر هم مشکل است با وجود آن بنده تحریر مبارک داده و مطلع نمودم که به رسم نفر بعلی خدمت قوت عسکر بدهید .

منفعت عرض خدمتی بود که سابق هم عرض نموده ام که عسکر موجود و مسلح حسب موجود کفایت خواهد . چنین حال بذریعه تلیفون خدمت مبارک استفسار از مرکز نموده اند فکر حاضر را بقرار ذیل تحریر مبارک عرض میدارم .

از صورت امر ذیل معلوم میشود که آیا دشمن از جهت افغانستان فوری حمله میکند یا بجهت دفع قوت افغانستان تهیه و آمادگی دارند .

صورت اول - دولتی که قوت روس را بعدی نشان میدهد .

۱- توجه جائی از انقلاب هر دو طرف با چه کمک طرف کرده عسکر خود را متصرف جنگ نموده اطمینان داخلی را تا کجا حاصل نمایند . و خواهد که از جهت عدم انتظام وقت با یتاج تقدم انقلاب را دوام داده . به این تبدیل مدارج توجه و افکار علی مشغول فرق را میتوانند .

۲- اعتماد قطعه روزه را بجهاد چه میدان جنگ آورده از قطعه روزه گی نسبت آنها اعتماد که شان را از حالت دیگر پیدا خواهند نمود . و بنا که نفس قطعه روزه بر خود را چه سبب قطعه میدانند و از این جهت مهم غیر این دیگر چاره چه نشان نیست .

www.enayatsabbani.com

۳- ترکیب نیروهای [illegible] ارتش [illegible] افغانستان [illegible] (اعضای [illegible]) به افغانستان [illegible] و گرفتار کار [illegible] شود
[illegible] ولایات منقطع [illegible] بود چاره [illegible] انقطاع شد ولایات [illegible] افغانستان [illegible] .

۴- [illegible] اقتصادی [illegible] که در [illegible] افغانستان [illegible] در صورت جنگ [illegible] افغانستان [illegible]
[illegible] که [illegible] در جنگ [illegible] افغانستان [illegible] .

صورت دوم - [illegible] که [illegible] افغانستان [illegible] وضع [illegible] در صورت [illegible] .

۱- [illegible] افغانستان [illegible] که در صورت جنگ [illegible] در صورت [illegible] .

۲- [illegible] افغانستان [illegible] ولایات [illegible] در توسیع [illegible] در [illegible] .

۳- [illegible] افغانستان [illegible] در [illegible] جنگ [illegible] ولایات [illegible] .
[illegible] در صورت [illegible] که [illegible] .
[illegible] .

[illegible] در صورت [illegible] .
[illegible] .

[illegible] افغانستان [illegible] در [illegible] .
[illegible] در [illegible] .
[illegible] .

www.anjatsharani.com

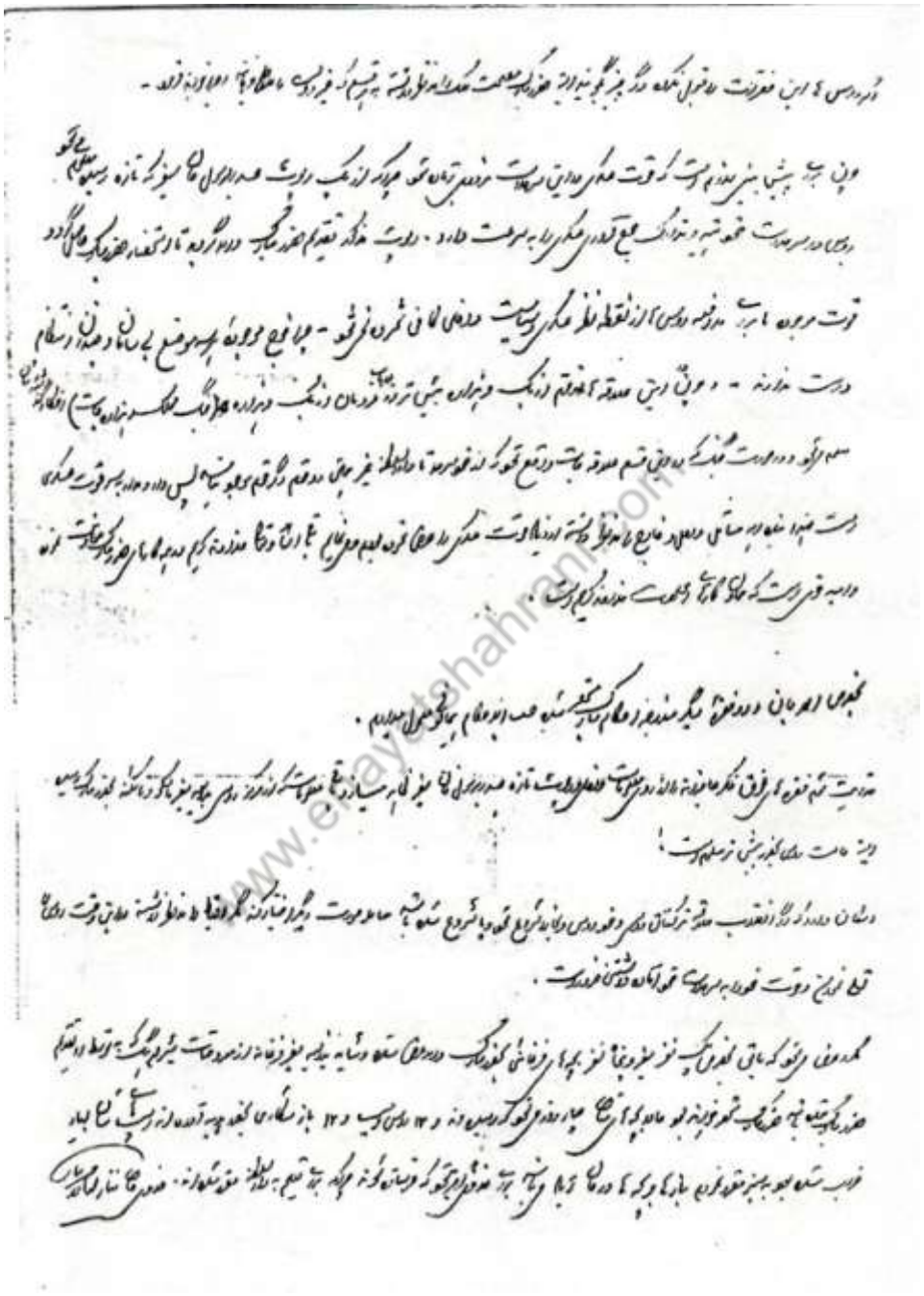

www.eshayetahrani.com

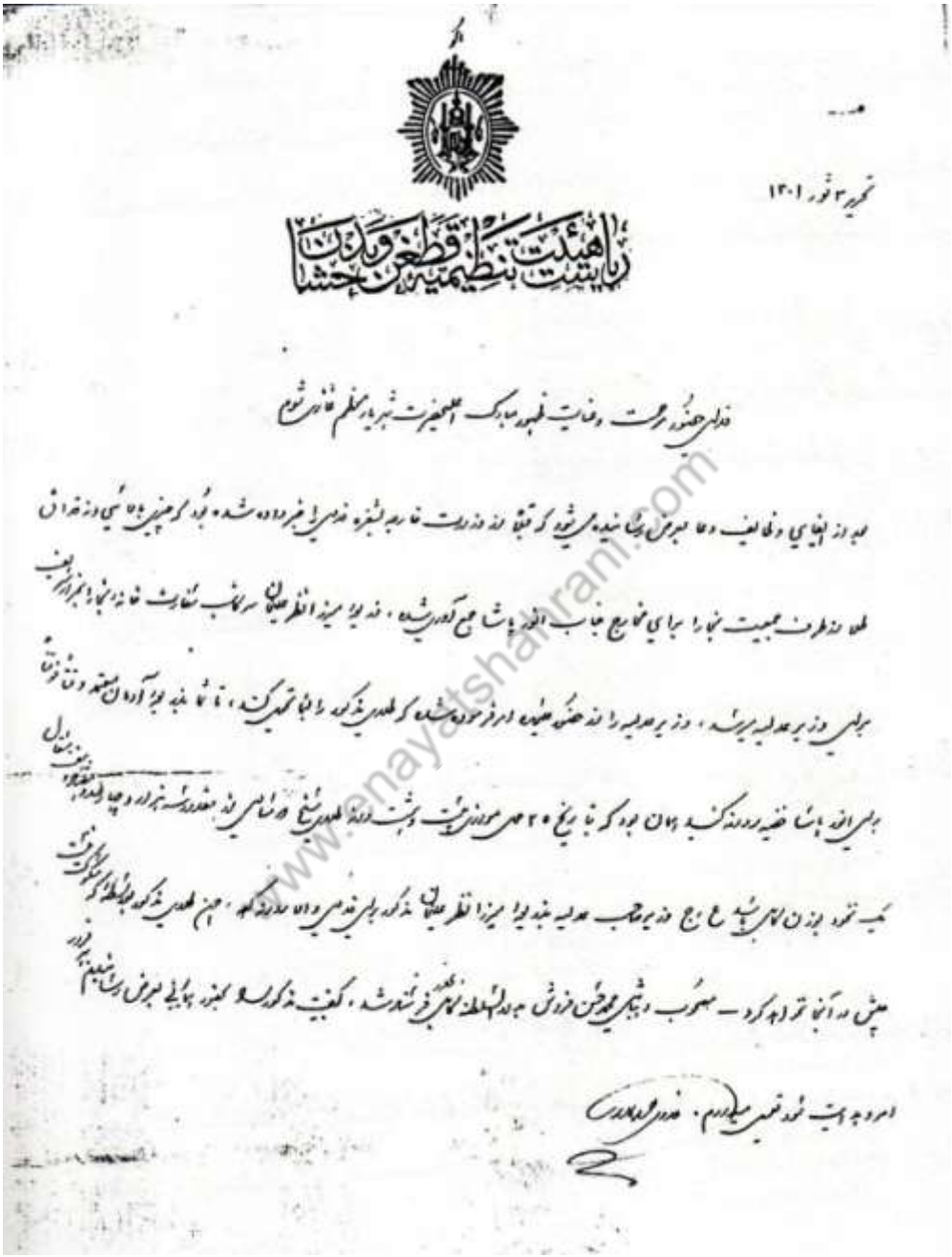

تحریر ۳ ثور ۱۳۰۱

ریاست تنظیمیه قطغن و بدخشان

قربان حضور مرحمت و عنایت ظهور مبارک اعلیحضرت شهریار معظم قاهر شوم

بعد از ابلاغ وظایف دعا بعرض رسانیده می‌شود که قبلاً از وزارت خارجه تلگرافی مبنی بر خبر داده شده بود که چهل نفر سوار و خدمتگار
همراه از طرف جمعیت تجار برای خارج جناب اقدس پاشا جمع آوری شده، خدیو میرزا اظهر خان سرکاتب ریاست خانه تجار با هزار نفر
برای وزیر هدیه برسد، وزیر هدیه را از حضور خواسته شده که همین مذکور را بما تسلیم کند، تا ما بنده بود آوران مستعد و قانع
برای اقدس پاشا تقدیم رسانند همان بود که تا تاریخ ۲۰ حمل موافق بیست و هشت ذیقعده شیخ ملا شامی نیز بمقدار شش هزار و چهار صد نفر
بیست تومان بزرگ الهی باشد ساخ وزیر جناب هدیه بنده بود میرزا اظهر خان مذکور برای وزیر می‌داد ملاقات کرد. چون همین مذکور جناب اقدس که ملاقات
پیش در آنجا تواضع کرد — مصوب دیگر محمد حسن خوش جناب اقدس پاشا نهی فرستاده شد، کیفیت مذکور را بحضور پادشاهی بعرض رسانیدم تا فرد

امر و چه بیت تو تعیین میفرمایم. قربان حضور مبارک

۱۱

وزارت امنیت عمومی

ع ع ۱۰۱ ن ش ن جناب محترم وزیر صاحب خارجه سوم حرام !

بمدیریت ضبط حوالات وزارت منیه المطلع رسیده اینکه:

(۱) افواه است که به غذاهای روسیه انوریتهای غذایی بدرجه نهایت رسیده اند - در تمام فنیس انگریزهای باقی موتوران مهمترشان شبید بریزی اجاره کمون دارک دولت عنیه خانشان می آید -

(۲) در باب جلال الدینخان و کسیکه التجاره اش در معلومات که رسیده قرار ذیل است -

اولاً مامای جلال الدینخان بریاست برده فوت گهاره در آنجا دایدلو در شست چون جلال الدینخان همراه عبدالغنی لیرچاچه که بریزی خند حوالات خانستان دلش در ماموریت دارد دو نیق در آمد در رفت پیدا کرد چنانچه اکثر نفری اردو از آمد و رفت عبدالغنی منع کرده مذکور میگوید که بریزی معلومات در جای او مردم و معلومات گرفتن از عبدالغنی مرادست زیرا که عبدالغنی از زنان مهمترش مرحوم میداد اتمله والدی همان کار ماموریت و مهارت زیاد دارد بنابران بزرد ۳ عید بذریعه عبدالغنی مذکور خط تعارش بالای کارکنان برده از نزد دبیی تمرنش در گرفته و بهانه نموده که بر حسن بدال مردم همان بهانه در برده رفت -

یک شب عبدالغنی که جلال الدینخان ده می محمد نفت تاجر وغیره چند نفر را همان گهه بجای رو رفته گفتند -

در همان شب عبدالنبی بیگ رسوخ خود که بطور تلقات همراه مردم افغانستان دارم کپتان پولیس سوبه تبدیل
لباس بهمان مجلس آورده بود که ملاحظه کنند.

دفعه دوم که تیلگرف از جانب دولت انگلیس برای افغانستان داده شده تیلگرف مذکور موسوم بباب در ششمین عمر تو مال
افتاده است از موعد رسالت که گزشته بارگیر در راه کوتل آن سو مانده این جای بسیار شرم است که این قدر
موعد گزشته یک بار گیر تیلگرف فهم نشود، عجب که ما تجار میرشد رمال سرکار در میدان افتاده است لاد دولت انگلیس
چه خواهد گفت - جلال الدین خان جهت اغراض شخصی خود اگر بارگیری سو بسیار بنده فهم زیرا که مشخص نمودن اگر
باد تلق دارد - چنانچه نفری سفارت ایطالیه که برای خرید اسباب بندر خود تیمی الطرابل بدلش در رفته بودند و خط هم از دارت
خارجه برای آن ها داده شده بود یازده صد روپیه اگر به یک لاری جلال الدین خان برایشان می گفت و اگر به یک موتر را نصد
روپیه - نفری سفارت ایطالیه برایش می گفتند که ما یان هشتر به چهار صد روپیه گرفته ایم چون جلال الدین خان همراه نفری
آنجا رفته بود همه آن ها لاچار شده اسباب خود سوبه کرایه می آوردند - و همراه جلال الدین خان زبان بزبان هم شدند
زین گاو گاری زیاد در جلال آباد تنی روپیه بود ما جلال الدین خان به شصت روپیه فهم دارایش در بی عدمی گاو گاری
که دارای زبان بیست من انگریزی بود به نود روپیه و یکصد روپیه بی جای برآمد ما به یکصد و شصت روپیه مقرر نموده

بیرون مولوی ظفر الدین که مالک اسلام پریس لاهور است از وزارت معارف بذریعه جلال الدین خان سه هزار روپیه که در فرستاده
شده در اجازه چهاپ کتوب کتاب ها داده شده بود - چون مولوی ظفر الدین نزد جلال الدین خان آمد جلال الدین خان برایش
گفت که وزیر معارف موقوف شده - آخر مولوی ظفر الدین از صد روپیه که در بیرون جلال الدین خان داده سه هزار روپیه که در سو
گرفت. بیرون جلال الدین خان سالیانه شش هزار روپیه شوکه در بیرون معارف مذکور چهار هزار روپیه از دارت مقرر شده

باوجود آن همچنین اوضاع مینماید و مردم از دست لامتناهی اند.

در سی قبل از این از دارالخلافه تمامی قافله مهاجرین هندی بدو تفریق از راه هرات بطرف ایران روانه گردیده بودند که
هر جماعه یک تفریق سید نگندر شاه و ترکهه یک تفریق دیگر عبدالمجان نام داشت در این راه که هر منزل به هرات
مانده بود آن ها در این خود بی اتفاق شده اند در تفریق قافله اول در موضع مذکور از رب بی اتفاقی دولت محمد نام داشت
که از طرف ترکین پوتشکیل از قندهار و مغل باز بیت با اهالی آن مشهور شده و از راه قندهار آمده بود ملت زیادی
همراه صدر اعظم حبیب در قندهار بود و از ایجاد کمپانی همراه شان آمده در وزارت معارف مدارست داشت درباره او
حکم زندان ایران بزرگ و دیگر مهاجرین صادر گردیده بود بالای سید نگندر شاه نیز گفته که او سو مجروح ساخته از
ایجاد فرار شده از راه کوهستانات بطرف تهران رفته و فعلی تهران شده است قافله مهاجرین در هرات
موقعی است.

جناب محترما! تقریری که در اداره ضبط احوالات وزارت امنیه معمول گشته بود قرار فوق
است چون لازم اطلاع وزارت جلیله خارجیه بود جهت استحضار خاطر محترم تحریر گردید زیاده
احترام. تحریر فی روز یکشنبه ۲۹ برج ۱۳۰۱ امضا

(سرودن است)

محضر شعره عینا مطابق اصل

فدای حضور اعلیحضرت قاسم شوم

عرض غلام فدائی نور احمد اینکه در یوم یکشنبه ۱۸ حمل ابراهیم بیک منزل راه پس از کاروان

که قرارگاه عسکر است نگونت پذیرشده، برای پاشا تحریر کرده در برای جلب یک صد را

معین گشته در باره روس ها محاربه کنم، و خودش نه کار این ثواب در با پاشا کرده بودیاد

در عریضه اول خود در باب ترقی پاشا عرض کرده بودم در دو هزار و پنجصد نفر عسکر مسلح دارد

لاکن از معلومات در برای غلام حاصل شده خیال خودم در پیش رفت کار پاشا بواسطه

این دو فقره اجرا نموده شده، اول پاشا و عسکرایش در ۱۲۸ نفر افغانی در در محاربه روس ها

شامل هستند، پریشانی دارند از طرف محاربه روس ها و از تجمعیت و تاریخ مردم لقمی

در پیش مردم غلط و بظاهر آشتی و بباطن خیال تاخت و تاز عسکر پاشا را دارند

دوم بدون همین ۱۲۸ نفر افغانی در در محاربه است باقی کس دیگر نفری ۱ اعتماد نیست

حتی اگر یک نفر آنها در محاربه بمیرد پاشا آن سلاح خفیه در خود همان سنگر دفن میکند

اگر دیگر ایش واقف شوند در میدان محاربه ایستاده نشده رفع بگریزی نهند!

قوت پاشا در مقابل دشمن که دارد همین ۱۲۸ نفر افغانی است در کنفرانس آن بشهادت

رسیده کنفرانس آن برض خود فوت شد در روزه نفر دیگر آن مریض است نه دست

و دیگر ناخوش! ۱۲۸ نفر افغان قوت مقابل دشمن است و بس.

www.enayatshahrani.com

۲

ابراهیم بیگ پاشا را جدید گفته هیچ وقت مددکاری نخواهد کرد. بلکه بقدر شنیده یکی افغانان

هم جدید میگوید، ابراهیم بیگ محاربه خود را از روس ها کرده با پاشا بهتر میداند هرگاه ابراهیم بیگ

هم برخلاف شود آیا این ۱۲۸ نفر افغانی در مقابل روس، لقی چه خواهد کرد، شاید که این

پی اطاعتی ابراهیم بیگ به تحریک جناب عالی خواهد بود، چراکه جنابعالی گفته جان میدهند،

و فرمان جناب عالی را قبول ندارند زین معلوم میشود که پی اطاعتی و مددکاری نکردن لقی از طرف

جناب عالی خواهد بود.

در یکشنبه ۱۸ شعبان مقدم فضل با (۲۰) نفر از عسکر خود در مقابل (۱۰۰ نفر) روس و ۲ نفنگ

ماشین در بالای روس ها حمله نموده (۲۰۰) فرد کار (۲۷) روس مرکب به غنیمت گرفته از نفری

مقدم فضل یکنفر بشانه خود زخم دار شده.

قلم دوای فرستاده یکی فراموش شده بدار السلطنه.

امراض تب وغیره زیاد است داکتر و دوا، بکار است حتی که خود این غلام هم مریض میباشم.

در یکشنبه ۲۰ شعبان در کافردن محاربه قراول ها شده بود حاجی افندی که دو نفر

افسر جرار ترک بود با دو نفر از عسکر مقدم فضل بشهادت رسید و یکنفر از عسکر مقدم فضل

۳

زخم وارد شده .

تیم ایستگاه را روش از بالون هدایت می‌برند تا قوی افغانی آن‌ها را زیر چند جا

بریده ضرب کردند .

www.enayatshahrani.com

۱۵ ورق بیاید

۱

۱۷۹

اخی محترم جناب جلالت مآب مخدومنا آقا سید الاغازی وزیر جناب حرب زید اقبالهم در این روزها مشغول شده
اخی محترم در قطعی تشریف آورده و بسرعت عالیه متوجه مقدس شدم دوره میکنند پس بعضی واقعات معلومات
داشتم لازم دانستم و خدمت آن اخی محترم تحریر نمایم - اول وضعیت روسیه و تجارا و ترکستان در تحریر تحمیل وقت
حاضره را برای آن اخی محترم مینمایم در این مکتوب مختصر احوالات را مفصل نوشتم تا معلوم رأی شما و آن اخی محترم نفهمیم.

۱- احوال روسیه - روسیه در این روزها به انواع تکالیف و مصیبت ها گرفتار است - قحط - مرض تیفوس
اغتشاشات داخلی - مطالبات اروپا - نفاق باطنی - این همه اسباب بربادی و تباهی را بحمد قدرت
قهار لایزال برای این دو شمع اسلام مهیا کرده است از این پریشانی دو شمع استفاده لازم است مگر
به کلی تا کشف معنیم که از ابتدا برای این کار یک سلاح داشت کشیده نشده است از این سبب استفاده که دست
قدرت برای ما مهیا کرده است کاملا بهره مند نخواهیم شد مگر باز هم اگر جدیت و جانبازانه کار کنیم مو
فقیت تا یکدرجه برای ما حاصل میشود و در آینده شر این را خواهیم دید اگر از ابتدا جدیت مشغول کار میشدیم
شر آن را فوری عاجز قدرت عطا میکرد و بهر حال هنوز هم وقت داریم جهت خود را نباید بست کنیم حالا
از حالات روسیه چیزی بیان میکنم.

در روسیه چند فرقه موجود است اول از همان فرقه ها بیان میکنم که اساس کار موثر بر آن بنا یافته است
و یا بقوت آنها استحکام یافته است.

اول فرقه کادت است که در ابتدا از یک دو روز بر دنگ شده میرود.

۲- کراسنی آرمی (یعنی عسکر سرخ) که بسبب جنگ های زیاد و شکست های فاحش جوانان برای
آمده بودند و فرقه کادت است آنها را به رحمت و ترک جنگ و آزادی فریب داده بسبب کمیت آنها

۲ جاهل ترین ملت ها را در بلشویک هیچ عاقبت کارانه اندیشیده طرفدار کاموینیزم شدند و فرقه کاموینیست
بزرگ از مردم میگیرند حصه زیاد تر به آنها می دهند.

۳ فرقه دیوی یعنی کارگران و فعله که بسبب استبداد حکومت سابقه روس طرفدار کاموینیزم شدند.

۴ فرقه کارگران راه آهن که یک فرقه علاحده میباشند اگرچه در عده دیگر کارگران و زحمت کشان
با هیچ ملی باشند مگر در روسیه یک فرقه علاحده شدند.

۵ فرقه دهاقین که بسبب استبداد حکومت سابقه انقلابی و قانون مرتجع دولت تنگ آمده بودند بوعده
های دروغ کاموینیزم فریب خورده طرفدار کاموینیزم شدند.

۶ فرقه یهود که در ایام سابق ذلیل ترین رعایای روسیه بودند و میخواستند که یک صدمه سختی بر روسیه رسانیده
انتقام خود را بگیرند.

۷ مسلمان ها که میخواستند در روسیه انقلاب برپا شود و از بحر اسارت را بگسلانند.

۸ فرقه جدید های حکومت های ترکستان مثل بخارا و خیوه که میخواستند حکومت های مستبده را از بلاد اندوخته
و یک حکومت جدید قایم کنند.

۹ دوستی و اتحاد دولت علیه متبوعه مقدسه ام با حکومت حاضره روس چنانچه در یک مجلس یک نطق
من در باب اتحاد دولت افغانستان در روسیه کردم و در آن اظهار کردم که بسبب دوستی دولت علیه افغانستان بود
و عسکر انگلیس از عشق آباد مرو برگشت و تمام ترکستان مایل به دولت جمهوریه روس شد.
سفیر روس بجواب گفت که ما قول سفیر افغانستان را اعتراف میکنیم که ما مثل یک مرد یقین بود دولت
افغانستان دست ما را گرفته بها استقلال کرد.

حالا از مخالفین حکومت حاضره بیان میکنم اگر از ابتدا بیان کنم بیان من طول میکشد از وقت حاضر بیان
میکنم پس از آن معلوم میشود که در ابتدا کدام فرقه مخالف بود و تعداد شان بچه سبب زیاد شد
و فرقه های طرفدار کاموینیزم بچه سبب از کاموینیزم متنفر و با آنها ملحق شدند.

www.enayatsahrani.com

۳ حاضر نمی‌شوند حکومت کاموتیستی یا بلشویک.

۱ فرقه دولتمندان و تجار و افسران سابق است که انجمنی تشکیل داده در خلاف حکومت حاضره کار میکنند اگرچه بار اسرار آنها کشف شده است و جزاهای سخت به آنها داده شده است مگر باز از روی دوستی بر دار نمیزنند اهمیت است و مقصد خود کامیاب میشوند سبب کامیابی شان سبب های ذیل است.

اول تشدد حکومت بر تمام اهالی.

۲ بی انتظامی و بی علمی چراکه اشخاصی که بر سر حکومت هستند از طبقه فرقه منتقل میباشند.

۱ مزدکار - که اکثر شان بی علم میباشند

۲ تجار سابق - که بسبب عالم بودن شان حکومت مجبوراً انها را در وظیفه کار کرده است چرا آدم نداشته و انها را فقط برای خود میخواهند

۳ افسران سابق که آنها را هم حکومت مجبوراً بکار استقرار کرده است و این ها هم اکثر بر خلاف حکومت و فرقه کار میکنند

۳ سبب تنفر اهالی از حکومت محیط و تنگی است که تنگ بر جای رسیده است و اکثر گوشت آدم میخورند. و یا مخدر را بدریا انداخته غرق میکنند

۴ مردم یا قند انتانت است که از بر طرف دشمنان روسیه را امداد داده و بر خلاف حکومت مردم را شورش میدهند.

۴ اصل اساسی کاموتیستی که در ابتدا مردم عوام چیز التصور کرده بودند و نتیجه برعکس یعنی ظاهر شد کاموتیزم نتوانست که بقوه بیانیت مردم را بطرف خود راغب کند.

۵ جمهوریت های ترکستان که جوانان منجمله مستقد بقوه بالشویزم خود را از خلاف اساسات اصلی معتقد خلاص مگر نتیجه برعکس شد و بجنگ استقلال بالشویک گرفتار شدند اگر خدای بر ترقی و تعالی خود میکوشند فوراً حکومت موافقت پیش میکنند حتی انقلاب شان نکرده آنها را محو میکنند ضمناً در خیوه این انقلاب سومست که روس کار بر پا کردند.

۶ جمعیت های ملی ترکستان که اساس آن را انجمن اتحاد و ترقی ترکیه بنا نهاده است و این جمعیت زیاد قابل غور است که در آینده مفصل در این باب عرض میکنم

۷ عسکر که در ابتدا بسبب جهالت و بی علمی منجمله مستقد و از زحمات خلاص شوند مگر الحال به تنگی که تنگی و بی تنگی نیز گرفتار شدند اگر هم حکومت هر چه دارد تمکین میدهد مگر باز هم نفوذ ارسالی نمیتوانند عسکر را

www.elavatnamam.com

۳ اکثر نگاه داشته و اسباب راحت برای آن ها مهیا کند.

۴ فرقه کارگران راه آهن و سایق بسبب تجارت بکمال ناز و تنعم عمر میگذرانند حال نبات فرو دن ها در مشهد

۵ فرقه عمله و خدمه کارخانه ها و مزدور پیشه که سابق یک شخص از مزدوری روزمره خود بسبب مزد اندکی از رفاق و اولاد

الیه و غیره بخوبی تامین حیات خود میتوانست حال بیک قدر نان سیاه حکومت محتاجست که آن هم دستیاب

نمیشود.

۶ فرقه دهاتین که سابق اگر در ولایت آفات خود بطور عظیم بودند مگر باز هم بخوبی گذران و اوقات شان میشد

الحال قحط که در روسیه شده است تنها بسبب کم بارانی و فقدان دریاها و سیلاب ها که مزارع را تشنه و رقبه بقیت

بلکه یک مشکل دیگر هم هست آن مشکل اینست که دهقان در سال هزار من کشت میکرد حکومت از انها پنجصد

و در سال صد گذاره نمایشد شد یک شخص که هزار من کاشته بود گفت در سال صد من گذاره من و مال من میشود

پس حکومت پنجصد من را از او گرفته و صد من را پس او گذاشت دهقان هم چیزی دید که بجز رنج انقلابیه

چیزی بدست او نمی ماند در سال آینده صد من کاشت کرد.

اینست حالت روسیه و دست قدرت اسباب کاسبی برای سلطان ها علی الخصوص ملت افغان مهیا کرده است

حالا میبینیم که ما از این حالت روسیه چه استفاده کردیم و آینده چه استفاده خواهیم کرد.

اگر قریب دو سال چیزی زیاد شده در ترکستان آمدم مگر بسبب بیکاری کاملی و اقتضا نداشتم که خانه های ما

در ترکستان چه کردند چنانچه یک سال در تاشکند بیکار نشستم بجز خوردن و خوابیدن هیچ کار نداشتم و نه

در دایره کارهای دولتی داخل بودم از وقت عبدالهادی صاحب آمد و بکار در دفتر تنظیم باز هم تا وقت عبدالهادی صاحب

در جنبا از کارهای مخفی او هیچ علم ندارم بعد از رفتن عبدالهادی صاحب که کار ادبیات من آمد آنچه بعد کشف شده است

عرض میکنم از قرینه و آثار معلوم میشود که در ترکستان کارهای لازم بعد ما نکردیم بعد از آمدن عبدالهادی صاحب چیزی

بکار آغاز شد حقیقتاً عبدالهادی صاحب یک شخص فهیم و عاقل کار است و حسیات صادقانه علیت خود دارد.

انجمن های که در ترکستان کار میکنند بزرگ دست ترک ها باشند در هر جا یک ترک آنها را هدایت و رهنمائی میکند

رسوخ ترک ها بسیار زیاده است سبب این چند چیز است.

۱ لیاقت شخصی ترک ها.

۲ سبب قومیت آنها

۳ از تعلیم ترک ها اشخاص که در مدرسه جدید تحصیل کردند اکثر آنها در سن تاسیسات در مقام وطن دارند و اجتماع و مشغله

مسلمه طور را نیز تم بخود نما علم نمایم که انجمن ادبی و ترقی که در اوقات بعد اساس این مجلس گذاشته شده بود مستند
و عام قبلی طور را نیز بخود در زیر اداره ترکهای عثمانی بیاورند و شهرت عام دنیا را تا انتهی شوند اگرچه ابتدا
این یک خیال محال بنظر می آمد مگر جنگ عمومی پیوست و بر باد رفتن عثمانی خیالات شان مساعدت کرد خیالم طور را نیز
بهادر کشتان بیاده قوت گرفته است.

تاریخ بیول روز نیز آمده است.

حالات بخارا

از حالات سابق بخارا چندان علم ندارم مگر نوزده ماه موقت تا حال مختصر کیفیت بخارا را عرض میکنم.

۱۰ جوزا ۱۳۳۸ هـ عبد العلی صاحب از بخارا روانه شده وقتیکه را به نام رضای بهت تحقیق بخارا را مامور نمود
بمن یک کاتب دیگر هیچ کس نزد من نه بود مگر کاتب من که میرزا نظر علی صاحب نام دارد یک آدم علت پرست
و با وجدان بود چیزی از حالات سابقه بخارا را واقف نبودم و سرشته کامل بر این من داده نشده بود در ابتدا
کار به بیدار سخن ادبی همیشه بعد از عقیده بحث با بعض مردم صاحب علت پرست شناسای پیدا کرده بعضی معلومات
از حالات بخارا و کارهای این جا بمن ظاهر شد بنابر آن ذیل عرض میکنم.

در اینوقت من مامور شدم عبد القادر میرزا و علی الدین پیش مجهود بود یک شخص با وجدان و متقی و کار کن بود
قبض الله خان که رئیس نظار و ناظر فلاحیه بخارا از اینجا آنا مان میشه با او مخالفت داشت
روسی ها از مخالفت این دو شخص با روس ناراضی و استعفا کرده بخواهی مستند اگرچه کیفیت را عرض کنم
یک کتاب لازم دارد پس اینقدر عرض میکنم که در بخارا باهای ذیل موجود است.

۱ باهای قبض الله خان که هم طرفدار روس و هم از روسی ها مخالف میباشند.

۲ باهای عبد القادر که بر خلاف قبض الله خان و حکومت روسیه میباشد.

۳ باهای کاموتیست که از ایرانی ها و چند تاتار و روسه نفر بخارائی ها بود و جدان مشتمل میباشد اگرچه همه اعضای حکومت
داخل باهای کاموتیستی میباشند مگر حرف بر این نام در باطن بر خلاف میباشند.

۴ باهای اتحاد و ترقی.

۵ باهای اتفاق جوانان ۶ باهای طرفداران امیر مخلوع.

و اگر سوای دیگر باهای هم هستند مگر چندان اهمیت ندارد

کارهای شرقی بخارا اکثر مأخذ از روی عبدالقادر نیز بر اساس انجمن علمی ترکستان اجرا میشود و حکومت بخارا
هم خطه ناحیه مجبور از مواد به آنها میکند اگرچه تعرض نمی‌کند هم در انجمن داخلت مگر انجمن اعتماد
و در بخارا بعد انقلاب مسلم مدرسه مرسم بود.
روسها اراده دارند که در بخارا یک انقلاب بشانی کنند و تمام نظار موجود را که از طرف امیر تعیین شده‌اند
عزل و حبس کنند و تمام کارها را بدست خود بگیرند در اداره‌های بخارا روسها بگزشت داخل کارها میباشند.
تشبثات زیاد کرده‌اند مگر کامیاب نشدند چنانچه بخارائی‌ها بمثل خیوه‌ای‌ها بی‌علم و از جدید دشمن غدار خود غافل
نیستند و شاید از طرف دولت علیه متبوعه مقدس اسلام فرصت زیاد دارند علی الخصوص در این وقت که مجاهدین
با انگلیس امضا شده است.
حاضر تشبثات که کرده‌اند اینست.

۱ فوشی نام ایرانی را بر سر کار آورده هم صد نفر را از ایرانی‌ها ملحق کرده میخواهند که بر ضد امیر بخارا
او را برانگیزند

۲ محی الدین مقصوم را به بهانه و حیله در سمرقند آورده در تاشکند بردند. حال در سمرقند و اسپ آمده بنام
ترسی کمیسیونی یک چیزی عسکر تشکیل دادند و چند ملیون پول کاغذ هم برای تاتارها تسلیم داده
بر ضد امیر بخارا او را برانگیختن اراده دارند مگر در باب محی الدین مقصوم اگرچه یقیناً گفته نمیتوانم
از آثار احتمال جنگ و روسها مسهور کردند محی الدین مقصوم اعداد از روسها گرفته باز دیگر با محی الدین شامل
خواهد شد والله اعلم اینقدر خبر دارم که محی الدین تا حال به جهت علی خیانت نکرده است اسرار انجمن را فاش نکرده است.
اهمیت بازی دستبرد روسی رسیده است و تعداد عمل بلاد شرقی بخارا از تاشکند و محزنا بر اساس نقل است
از قرار ذیل است.

۱ — [illegible] — در فول خوشاب — ۱۰ نفر
۲ — شاه [illegible] — [illegible] — ۲۵ نفر
۳ — جبار — — ۳۰۰ نفر
۴ — داتیال — در بار خانه نواح شهر سبز — ۳۰۰ نفر
۵ — [illegible] — گماو خانه — ۲۰ نفر
۶ — [illegible] — به نواح حصار — ۵۰۰ نفر

۷ - ابراهیم بیگ		—	۱۰۰۰ نفر
۸ - شکید توقتمر		—	۸۰۰ نفر
۹ - نصرت بیگ	در بیگی بازار	—	۳۰۰ نفر
۱۰ - خان محمد	اطراف دوشنبه	—	۱۰۰ نفر
۱۱ - مارودق		—	۱۵۰ نفر
۱۲ - نورس خواجه	در کولکلت مش	—	۳۰۰ نفر
۱۳ - کریم آخند	اصل از فرغانه - در نواح دوشنبه	—	۶۰ نفر
۱۴ - ایشان	در نوغر مرلی	—	۴۰۰ نفر
۱۵ - دوتمندی	در کولاب	—	۲۰۰ نفر
۱۶ - ایشان علی		—	۲۰۰ نفر
۱۷ - قیوم	در کولاب	—	۲۰۰ نفر
۱۸ - علی رضا	در شیرآباد	—	۳۰۰ نفر
۱۹ - حسن آخو	در خیدری کول	—	۸۵ نفر
۲۰ - شیرمحمد	در اطراف دوشنبه	—	۱۵۰ نفر
۲۱ -	در اطراف قرادیاغ	—	۲۰۰۰ نفر

۱- مجاهدین خیدری کول و کولکشدی خیال دارند که در ترمذ و شیرآباد هجوم کنند.

۲- اقوام زیاد خیال دارد که در شرقی نیا را عسکر بگذارند.

۳- ۶۰۰ نفر مجاهدین اوزبک تبعیه را احاطه کردن خواهش دارند.

۴- علی رضا - و عثمان مخلص با - ۲۰۰ نفر در خیدری کول میباشند.

۵- شیمول - اطراف سمرقند - ۳۰۰ نفر به دانیال مراجعت کردند که همراه شما حاضر میکنم.

۶- سعید نیاز - همراه ۸۰ نفر - در چول چارجیو هجوم کردیم به افغانها فرار کرد فقط

دیگر بوست که مخبر مخصوص ما فرستاده است و زود مل عرض میکنم

۱- از چهارجی در ترمذ - ۲۴ توپ - ۳ - ۶ - ۱۰ - دومه = قاطری فرستادند

از جمهوریت بخارا هزار و پنجصد دانه تخته برای بار کردن توپ‌ها در جهاز خود داشتند و در عسکر عربی روس همراه رفته است ۶۰۰ نفر همراه برده است حبیش اینکه از کابل رادیو تلگرام جزو ذیل را بروس‌ها فرستاده است.

۱- افغان‌ها مخالف روسیه خواهش حرکت دارند باید بر عداوت قوه بفرستید علاوه از این قوه دیگر هم بفرستند.

۲- انگلیس با افغان‌ها نسبت بشان مستحکم‌تر معاهده و اتحاد نموده‌اند که به این اتحاد باشما مقابله میکنند این جزو را رسمی خوش الحان نمی‌فرستم از امروز بعد تفصیل.

۳- علاوه در اکرکی دو هزار یا سه هزار عسکر دارند.

۴- در این روزها قوه روس‌ها در شرقی بخارا قرار ذیل است

۱- شهر سبز ——— ۱۰۰۰

۲- قرشی ——— ۵۰۰

۳- میانه قرشی و بخارا در دره آهن — ۲۰۰

۴- دوشنبه ——— ۲۰۰۰ سوار ۶۰۰

۵- دیگر ——— ۲۰۰۰ احتمال اضافه هم شده باشد

۶- ترمذ ——— ۶۰۰ شتاب اول ترمذ. شتاب دوم دیگر جای

۵- فرغانه - مجاهدین فرغانه میان اندیجان و خوقند دو هجوم راه ریل را بر روی بسته قوه روس‌ها که در آنجا بود بر ایشان هجوم کردند از روس‌ها بسیار کشته شد از مسلمان‌ها کم شهید شدند تفنگ‌ها از روس‌ها بغنیمت مجاهدین بردند.

۶- در حرکت از تاشکند بالا مجاهدین مسلمان ۵۰۰ نفر باشند مخالف روسیه کار می‌کنند در استقبال چند نفر روس را کشته رفتند.

۷- ۲۸ جنوری رسمی خبر رسید. مجاهدین افغان مابین چهار چوکی ۲۰۰ نفر دو پیش شان یکنفر جاسوس است.

۸ - در مقابل جمهوریت بخارا تحت نظارت محی الدین معصوم بنام اترک ها حکومتی بهادر جمهوری
موسوم کافته برای تامینات شان داده اند عساکرشان در حدود ۲۰۰۰ نفر زیاد میباشد و این باید توجه
جالات مخصوص را اخذ کردم انتقاد عرض میکنم که محی الدین از وقت که آمده است به انجمن اسلامی بیعت
نکرده است و از اسرار انجمن بروس ها اخذ نکرده است.

۹ - در تبادل با همراه محی الدین مخدوم موافق کردن میخواهند آدم در حقیقت او رفته است اگر روس ها در این
سیاست مخصوص کامیاب شوند بنام اوشان در بخارا در تا لبنان انقلاب کردن خواهش دارند.

۱۰ - خیوه در مقابل جمعیت روسیه برای استقلال چهل هزار نفر عسکر خیوه مسلح اند در خاک خیوه
در قزل قم میباشند برای روس ها شکست میدهند بر جمهوریت خیوه هجوم میکنند مخصوص شان دین است
مگر بی ترتیب عرض اصلی را می کنند و نا رواج میکنند بسبب جای علمی.

۱۱ - ۲۸ جنوری در بخارای شرقی در دو شنبه ۲۰۰ سوار رفتند.

۱۲ - طلاب شوندهای شرقی بخارا بمقابل روس اعلان جهاد کردند.

۱۳ - قوقندات - لقی ها - بلجوانی ها - افغان ها در قندلی ها مخصوص را شامل کردند بیست هزار
نفر حشر میکنند کار مخفی میکنند که قوه مستحکم شود ~~[illegible]~~ البته بسیار دارند.

۱۴ - از شرقی بخارا نهصد نفر مردکارهای معتبر بین مخلوکسب دار روس ها بلای زیاد در بصر
و نفر مذکور دین و ایمان را فروخته بفرمایش روس ها خط نوشته اند مظلوم اتباکه
دیروز در بخارا قوروالتای (مجلس قورولتای کانفرنس) دوم شد ما شرقیان در قوروالتای اترک
نکردیم ما آن قوروالتای را نمی شناسیم ما حکومت بخارا را نمی شناسیم ما حکومت بخارا را اطاعت
نمیکنیم ما شرقی بخارا با کثریت برای خود استقلال میگیریم امروز در بخارا فقط پنجاه هزار نفر دستخط
کرده است که ~~[illegible]~~ دستخط پنجاه هزار نفر در بخارا میشود حال آنکه تخمیناً نفر شرقی بخارا
موجود نیست)

۱۰ والحالت خط گرفته سه نفر آدمان ما ماسکو و شش نفر در تاشکند آمدند و همگی بنیه عسکر روس در شرق با ما همراه کار میکنیم.

حکومت بخارا یک آدم به اتفاق ما نظر میفرستد که واقعات ذیل را معلوم کند.

۱ - در مرو دست حقیقی عسکر است.

۲ - تمام حکام و آمر از دار الریس هست.

۳ - در تمام حوضه ترکستان حقیقی عسکر است.

۴ - در قدغن حقیقی عسکر است.

۵ - عسکر نو حقیقی آمده است.

۶ - السلم بطرف شرقی بخارا از طرف حکومت اتفاق نظر میرود یا نمی برند.

۷ - طوره محفوظ در بخارا است یا بطرف شرقی رفته است.

نزد ما و همه اوزبیکیم بجز معلوم نه بلکه.

خبر اخباری

دار اخبار تاشکند - از دیلت - نمره از تاریخ ۳۰ جنوری

در محلی قومیته اجرائیه مرکز انتخابات به مجلس عمومی اردو هائی که در تاشکند گیتو ابتدا بیشتر انتخاب ذیل میروند.

۱ - نذر روسیه - لینین - معاول چوران - اعضا کراسین یب نی سوز اتفاقی در اتفاق یوفی - حال رئیس ترک کمیسه - وارد نگی.

۲ - از اوکرانیا - راکو سکی رئیس جمهور

۳ - از آذربایجان - ترجمان اوف

۴ - گرجستان - ایلیاوا - سابق رئیس ترک کمیسه در تاشکند

۵ - ارمنستان - بیکند اردوماتا -

۶ بخارا - قیضی الله قاقیم -

www.enayatshahrani.com

۱۰۷ - قضای شرقی - بالشویک -

۱ - برادر عزیزم من حالات ترکستان و بخارا را ابلاغ خدمت شما عرض کردم همیشه کاتب امین خواهم
تمام کارهای مهم را مخفیانه عفو نمیکنم.
حالا چند چیز دیگر عرض میکنم که برای شما چه لازم است که چه باید بکنید.

ب ۱ - دلجوئی مهاجرین بخارا خصوصاً ترکمان ها چراکه سلوک که از طرف حکام با مهاجرین شده است
نمیتوانم از غیرت در قید تحریر بیاورم آنقدر خلاف تمدن و انسانیت با آنها حکام ملکی و عسکری رفتار
کردند که بیان نمیشود.

۲ - تاسیس یک مکتب در مزار شریف و یکی در قندهار برای تعلیم اولاد مهاجرین بسیار لازم است
چراکه از تعلیم ترک ها است که امروز تمام کارهای ترکستان بدست شان باشد پس اطفالی که از تعلیم اتفاقی
در دماغ شان جا بگیرد تا وقت مرگ از دماغ شان بیرون نمیشود مخفی بدانید بنا بر توفیق عرض کردم که
طور را تعزیم اشخاص میکنند.

۳ - یک انجمن علما که نداء افغان و از یک ترکمان شامل باشند بنام تشویقات اسلامی که ظاهراً تشویقات
در داخله باشد و در باطن در خارج تشویقات کنند و هر جا برای تحقیق اقامه کنند خصوصاً در شرقی بخارا و خوقند
اگر در بخارا باشد من تحقیق برای آن را بفرمایم یکی اشخاص که از سیاست حکام تبعیدی شده باشند
و هدایت و مرام نامه برای آن ها از مرکز دارالسلطنه داده شود این بسیار لازم است چراکه ما در ترکستان
با چند فرقه مقابل میشویم.

اول - با بالشویک و مقاید و بالشویزم را فقط به اسلامیت کمک میتوانیم

۲ - با بالشویک چراکه در ترکستان در روسیه یقین کامل است و دین بهارا انقلاب میشود
اصلاح و یکی از انجمن ملی ترکستان رسیده است قابل عرض است
یک شخص از انجمن ملی ترکستان از مرکز تاشکند نزد من آمده و گفت که یک انجمن مخفی روسها که
بر خلاف حکومت علیه کار میکنند موجود است بسبب گرفتاری بعضی افراد انجمن ملی ما آنها
دانسته بودند که در ترکستان یک انجمن اسلامی است که بر خلاف حکومت کار میکنند یکی از

انجمن روسها نزد ما آمده و گفتند که ما میدانیم که شما یک انجمن مخفی دارید ما هم انجمن داریم ما میخواهیم
با شما متفق شده کار کنیم اگر شما با ما متفق مانید کمک مختاریت میدهیم تمام کارکنان راه
آهن با ما متفق شدند نصف عسکر با ما متفق شده است در این دو ماه کار با بلشویک ها را تمام
میکنیم و گوشش داریم که تمام عسکر را با خود متفق کنیم دو خانه ریل تفنگ دست و پنج هیلوبیت
فرستادند همین تمام کارکنان راه آهن متفق بودند تا فرقه ریلیون کسی واقف نشد و چند
افسر هم برای تسلیم عسکری فرستادند که حالا محیا طلبین در آنجا جمع هستند.
من به آن شخص گفتم که یک خانه آنها را فرستید در بخارا نفر سعید و عده دارد که میفرستم اگر آنها
معلومات مفصل از عسکر روس و کارهای داخله شما برای ما مفهوم فرستاد
این را هم گفت که خانه های انجمن روسها با گفت که افغان ها با انگلیس ها متحد شدند ما هم با انگلیس ها
به بلشویک ها [illegible] ما جنگ میکنیم و [illegible] ما انجمن نداریم [illegible] متفق میشویم و [illegible]
آن شخص و انجمن [illegible] میدانیم [illegible] گفتند ما هیچ کدام [illegible] انجمن ما مخفی هم
میدانیم مگر از دست ما چیزی نمی آید.
خود شما میدانید که اگر حکومت حاضره از بار رفتار و حکومت دیگر پیشه تمام اروپا طرفدار آنها خواهند شد و [illegible]
که یک حصه بزرگ شرق از جنگ و اسارت اروپا خلاص شود پس لازمست که علاج لازم را پیش از وقت بکنیم علاج
آن [illegible] اتحاد اسلامی و از این نقطه بین خورد سی با استقلال کردن و مسلمان های ترکستان را فوت دادنست.
۵ـ انتظامات سرحدات چرا که سرحدات بالکل نامحفوظ است سرحدها عبارت از یک بازار تجارت سرحدات
هست.
۶ـ یک نفر محابره و مراوده با مردم شرقی بخارا را باید داشته باشید این مسئله بسیار قابل ضرورت است
چنانچه در این خصوص به تفصیل برای شما مینویسیم.
چنانچه سابق عرض کردم که یک انجمن مخفی در ترکستان موجود است که بر ضد روسها کار میکنند و تمام
محاهدین فرقه شرقی بخارا را به مراسله و هدایت آنها کار میکنند تمام نظار بخارا را بجز یک دو نفر

اعضای این انجمن میباشند جمهوریت های ترکستان محض بنام استقلال دارند در باطن بی اجازه روس
هیچ حرکت کرده نمیتوانند و در وقت عهدنامه مرو مقدم سردار و عهدنامه استقلال این جمهوریت ها میباشد روس ها بنام
های مختلف کارهای شان را انجام میکنند اگر من در خصوص بخارا اعتراض کنم میگویند ما هیچ دخل نداریم بخارا
خود حکومت مستقل دارد شان انگاه نگفته ایم و فلان و فلان کار در ریاست خود گرفتیم حکومت هم جمهوریت
که اقتصه این قول روس ها را رد میکنند اگر ما را بگویند اگر ما را بگویند ما هیچ دخل نداریم

موضوع این انجمن یک چیز است نه پنج روس ها عهدنامه ها را بنام دولت شاه بنام استقلال و انقطاع
خانات ها و جمع کرده اند بیانات حادثات و بخارا در بخارا ریاست ها و جمهوریت ها را مستقل میشوند و
بخارا را تعرف کرده اند ما هم با جمع آوری شان را بر خلاف شان بصورت بهتر خود بهتر اجرا کنیم.
چنانچه امیر بخارا با جمیع متعلقین خود در خاک و خانه شان موجود است.

ثانی رئیس جمهور بخارا عثمان مخدوم در این روزها نشستیم و در قرار شریعت آمده است هنوز ریاست او
مسترد نشده است و یکی از اعضای انجمن علی میباشد پس از این شخص بسیار کار گرفته میشود اگر روس ها
حکومت بخارا را نوشتند که عثمان مخدوم را خائن اعلان کنید و حکومت بخارا هم جمهوری او را خائن اعلان کرد
مگر هنوز ریاست او را مسترد نشده است و میدانند معاون او عوض او کار ریاست را میکند اگر هم رضا
را و رئیس بیارند.

(ج) پس لازم است که عثمان مخدوم یک عریضه بحضور اعلیحضرت بفرستند و تمام کارهای روس را که بر ضد بخارا
میکنند و دوان را اظهار کنند و از مردمان شرقی بخارا هم دوان و نشان باشند دیگر بسیار یک بهانه خوب برای مداخلت ما
در کارهای شرقی بخارا بدست می آید گفته میتوانیم که اگر امیر بخارا خائن بعد رئیس جمهور هر از دست ما
فرار کرد برادر عزیز من وقت کار است از این وقت نزدیک باید فاتح شویم و بجهت مشغول کار شویم
گویا دو رئیس جمهور بخارا در قبضه تصرف است عثمان مخدوم و علی الفاروق رئیس سابقه که با ما بسیار دوست
باشند و از حرف من نمیگذرند و باقی اکثر نظار بخارا با ما موافقت دارند.

اصلاح عسکری بعید و لازم است روسها بسیار کوشش دارند که عسکر را بر خلاف ما بشورانند و در اطراف و میان عسکر ما
بخصوص شما نیز معلومست باید در اصلاح روسها با کوشید و به تلقین های آتشین و موثر ایشان را از این خدائیت آگاه کنید
مسافرت که در ما بین اقوال و ترک های ترکمان ما بسبب تفتن بر سنی و ظلم حکام پیدا شده است باید
بکمال جد و جهد برای رفع آن بکوشید چرا که اکثر تجار ایرانی بنمونه ترکمان اقوی را برای ملت خود پیش کشیده میگویند
رضا و حکام ما بخصوص شما معلومست که هیچ منی هر قدر کوشش کنم دل مردم را بجهت بیاورم باز مرا
حکام داخله همه را بر ما میکنند.

این فقرات بخصوص برای شما مفصل نوشتم تا مطلب بخوبی در دارت خاطر برای هیچ یک حکام ملکی یا از عسکر
اینقدر مفصل یک بیان ننوشتم چرا که میدانستم که روح خبیث شما بجز از خلاف و شورش یافته ملت
پرورش و سعادت ایران را نمی دانند و از شرف انسانیت بهره ندارند همچنین برادر محترم را عزیز و محبوب میدانم
و میدانم که صفات ملی و شرف یک ایرانی را شما شبیه به این خرابات مطول شما در هر دو دم اگرچه آنقدر
لیاقت علمی ندارم مگر امید میکنم از حرف های بیهوده من شما خود نتایج محض اقدام خود عقل کرد.

مکرر عرض میکنم که از نظار بخارا همه با من مراوده و دوستی و طرز رفاقت دارند چنانچه لیلی جمعه ۲۰ دلو با وجود برف و باران
و سرمای شدید به تغیر لباس تیم شب در یک جای مخصوص ناظر عربیه را ملاقات کردم و یک دروغ از طرف شما
به او گفتم اینکه

جناب وزیر عربیه همچنین عزیز من میباشد برای من یک خط مخصوص فرستاده است و برای شما سلام نوشته است
و نوشته است که برادر عزیز من ناظر عربیه را بگو بگوید که از طرفی برادر نوازی معلومات عربی
برای من بفرستید از این تحفه بسیار خوشحال شده و گفت شما یک لایحه برای من بفرستید من جواب بسیار
مینویسم.

من اگرچه یک آدم عربی نیستم لاجار یک لایحه دوست کلمه برای او فرستادم است و او را برای آن بنوشته

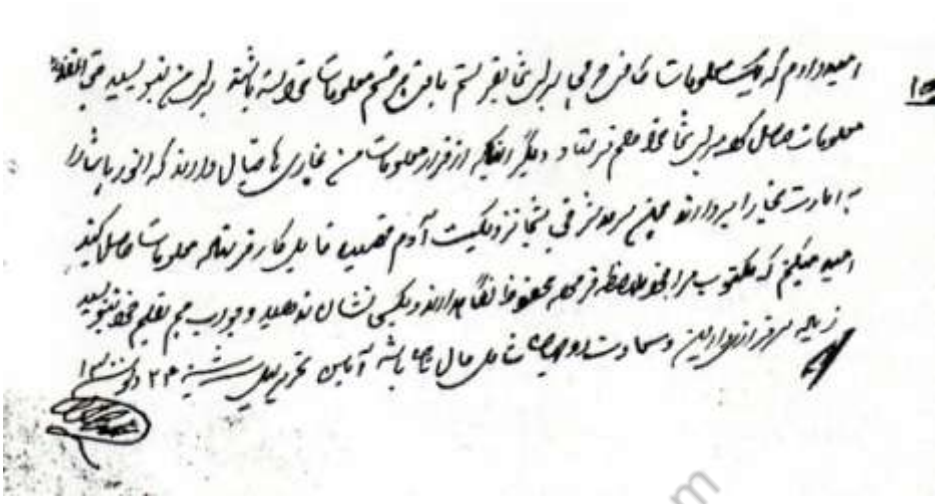

۱۵

امیدوارم که هیچ معلومات ناقص و مجملی برای شما نفرستم باقی هم قسم معلومات محوله باشد برای من بنویسید حق الفقره
معلومات حاصل کرده برای شما خواهم فرستاد دیگر اینکه از قرار معلومات من بخاری ها خیال دارند که انور پاشا را
به امارت بخارا بردارند چنین سردار شرقی بخارا نزدیکست آدم مقتدر نایب کار فرستاد معلومات حاصل کنید
امید میکنم که مکتوب مرا بخوبی ملاحظه فرموده محفوظ نگاه دارند و بکسی نشان ندهید و جواب هم بقلم خود بنویسید
زیاده سرفراز و دایم العمر و سعادت روز افزون شما علی حال باشد آبان تحریر یکشنبه ۲۴ ذیحجه ۱۳۳۰

www.enayatshahrani.com

(۵)

۴۲۳ ب
۱

ترجمه از روزنامه فتی العرب دمشق شام ۲۹ رمضان المبارک ۱۳۳۲ ه

اتحاد عالم اسلامی معلوم میکند که افغانستان تخویف و انذار میکند روسیه را بحرب و مدافعه
از قرار اخبار اسلامیک نیوز که استفاده نموده از حالات کابل بر اینکه شروط اساسی و اتحاد
علنی معاونت دولت افغانستان به نسبت بخارا در مقام ظهور و نفوذ است و حال اینکه
التجا کرده است رئیس جمهوریه بخارا با علیحضرت امیر امان الله خان غازی از ضرر و خطری که
احاطه کرده است ملک شان را بلشویک ها و مداخلت نموده در همه حالات اختیاری
و قهراری ایشان و توضیح داده است سفیر خارجه دولت افغانستان در مسکو انضمام
بخارا را در تحت حکومت کابل بنابرین عسکر دولت افغانستان قصد اشغال
فرغانه را مد نظر داشته جهت دخول آن ملک را دارند که تا منع تجاوز و غلبه بلشویک
ها را از بخارا بنمایند و درین خصوص مخابره از مسکو کابل بسیار رد و بدل شده و از
قرینه حال چنین مستفاد میشود که حکومت افغانستان میخواهد که بخارا را جزو
الحاقیه مملکت خود بدارد ازین جهت قوه حربی بزرگی در حدود پای فرغانه و دو شنبه
اعزام نموده اما انور پاشا بلشویک ها را شکست داده استحکام نفوذ خود تا یک حدی

(۴)

۴۲۳ ت

یک حدی در فرغانه زمین اثبات نمود لکن عزیمه و اعتماد او از جهت حکومت کابل است و یا
قصد او بحفظ شعار آسیای وسطی و ثابت نمودن شرق است برای مشرقیان و هر آینه
اعزام نموده است عسکری خود را در علاقه های قریه فرغانه برای منع حملات بلشویک و نیز صاحب اخبار
میگوید مکتوبی از حکومت افغانستان بمسکو رسیده که اعلیحضرت امیر امان الله خان میفرمایند
که دخول لشکر بلشویک در حدود بخارا سبب جلب انظار مسلمانان را می نماید در تعدی و تجاوز
بلشویک ما بحقوق بخارا و استقلال او و حال اینکه افغانستان عموماً رابطه همجواری
و دینی را به بخارا دارد و لاچار است باستقلال و حفظ امن او فلهذا برای محافظت
و معاونت بخارا بسرداری جنرال محمد اکبر خان سپهسالار عسکری اعزام فرموده

(سرطان) ۱۳۰۱ محمد عبدالله

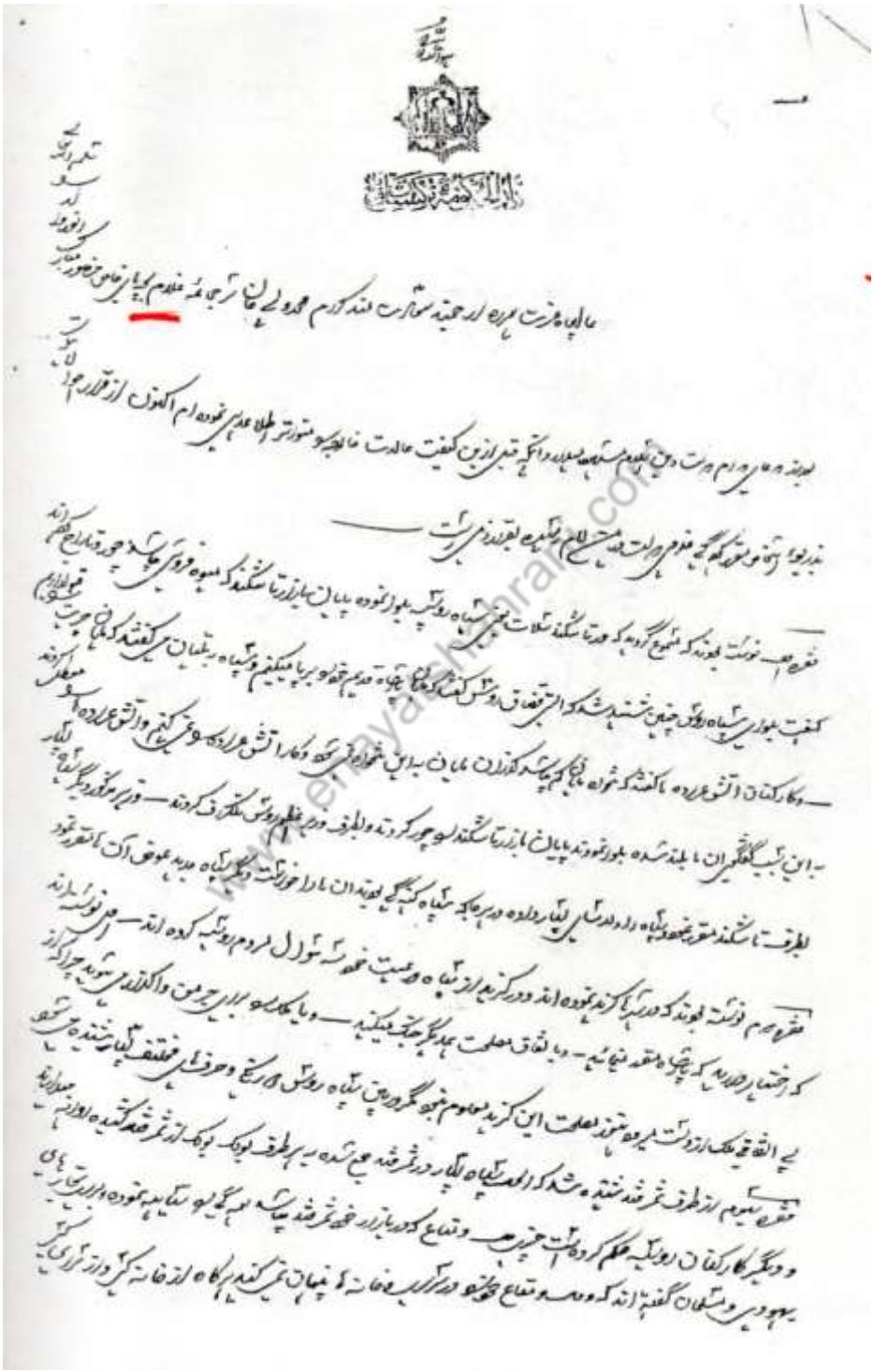

www.emayasharam.com

مد و شمع برید خطی میکند — و خانه پایی کرده چرکی غود و قطع و شتاب شد بیگ را در بازار کشیده ضبط نموده و گفت و
شنید بی اثاثه در شهر شد هم شنیده میشود — و بیرطرف سپاه جدید اهمه لیار مقرر شده میروند — نرخ غله در شهر قدغن
ذیل میشود گندم یک پوت — برنج یک پوت شصت صوم — جو یک پوت پنجاه صوم — ارد یک پوت هفتاد صوم
— کنجد یک پوت شصت و پنج صوم — چاوی یک پوت هفتاد صوم — کوشت یک قراق یک صوم
— روغن یک پوت قراق و نیم صوم — انگور یک قراق یک صوم تا ثابت شد — سیب های پنجه پوت تین —
فقره چهارم نوشته بودند که دکان تجاری ترقب روسیه نفری جمع اوری میکند و تنها یکصد صوم بجو خوراک میدهند و بطرف
جنگ پی روانه میدارند چنانچه در همین ایام قریب تخمین یک هزار نفر از مردم تلاره و دکان جمع شده رفتند —
فقره پنجم از پیته کرد مرقوم فارید حوال ربیع که روز شنبه گذشته وقت نصف روز یک نفر روسی در بازار خربوزه می خرید در همین
در بین روسی و رعیتی دکاندار پیته کرد مرقوم نزاع برپا شد چون روز بازار بود مردم طرف در پیته کرد جمع بودند روسی
مذکور گریخت مردم عقب او رفتند روسی ها لیار مسلح از قلعه برآمده و با رعیتی دکاندار قرار نشان نمودند که
سی نفر از مردم رعیتی بقتل رسیدند چون مردم رعیتی آنجا ندارد شده بقرب چوب و سنگ چهار نفر روسی را کشته
و کوتوال که از طرف پنجاه نجار مقرر است سخت مجروح شده و دل تاپی که از طرف پنجاه نجار مقرر شده
نیز بقتل رسیده و دکان های پیته کرد همه بسته شد — بنابران یک چه که از طرف پنجاه حاکم پیته
کرد پیشه همه لا سقدها و کلان شهر نوند کان جمع نموده که یعنی یک قسم تجویز نمیشد کم شود تا دیده شود که چه ظهور میشد
— حالا چه از حیث اکیفیت شورا طلاعی هی چنین بود که بجهت اطلاع و استحضار شما مرقوم نموده شد خط
محمد عثمان نایب الحکومه مرحوم الحمد صلی

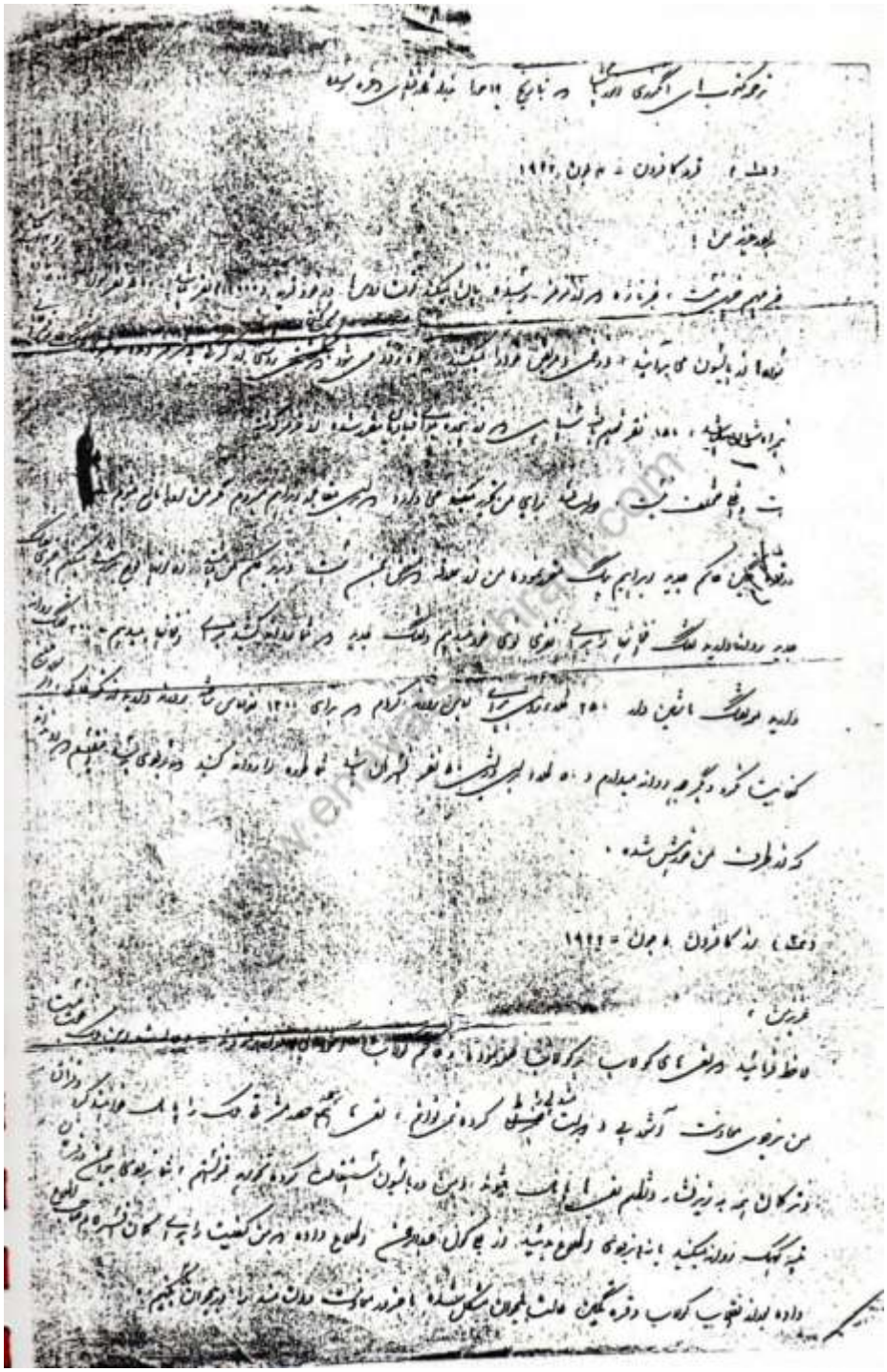

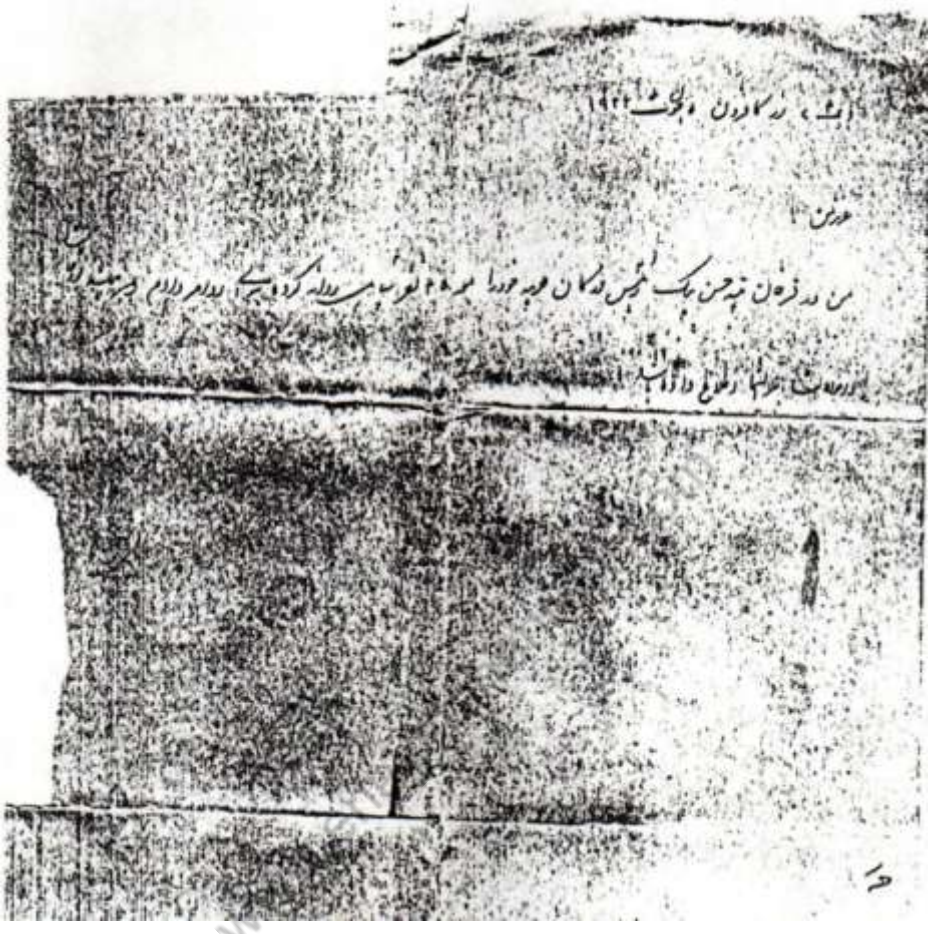

www.ehyasbibliotheca.com

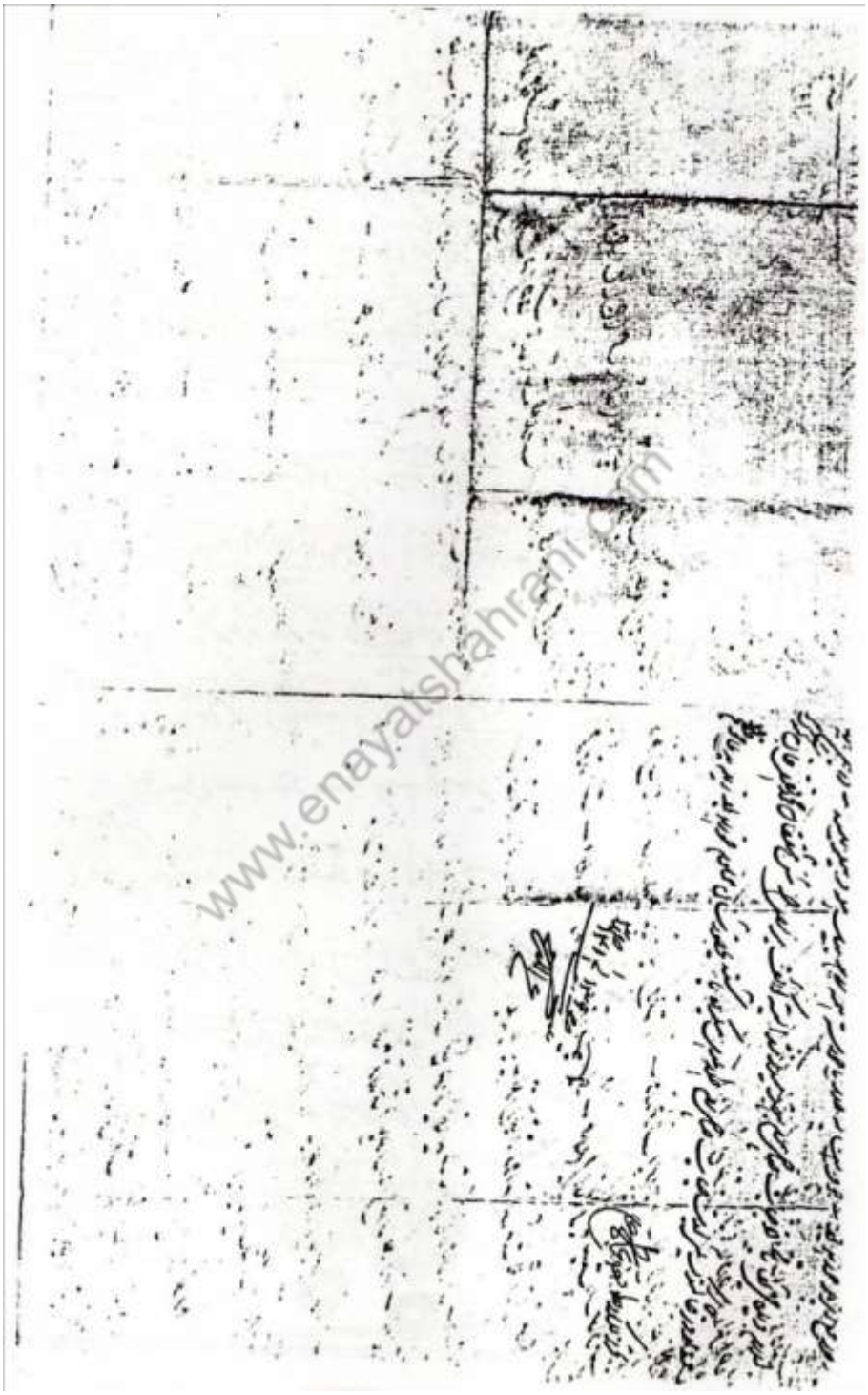

www.enayatshahrani.com

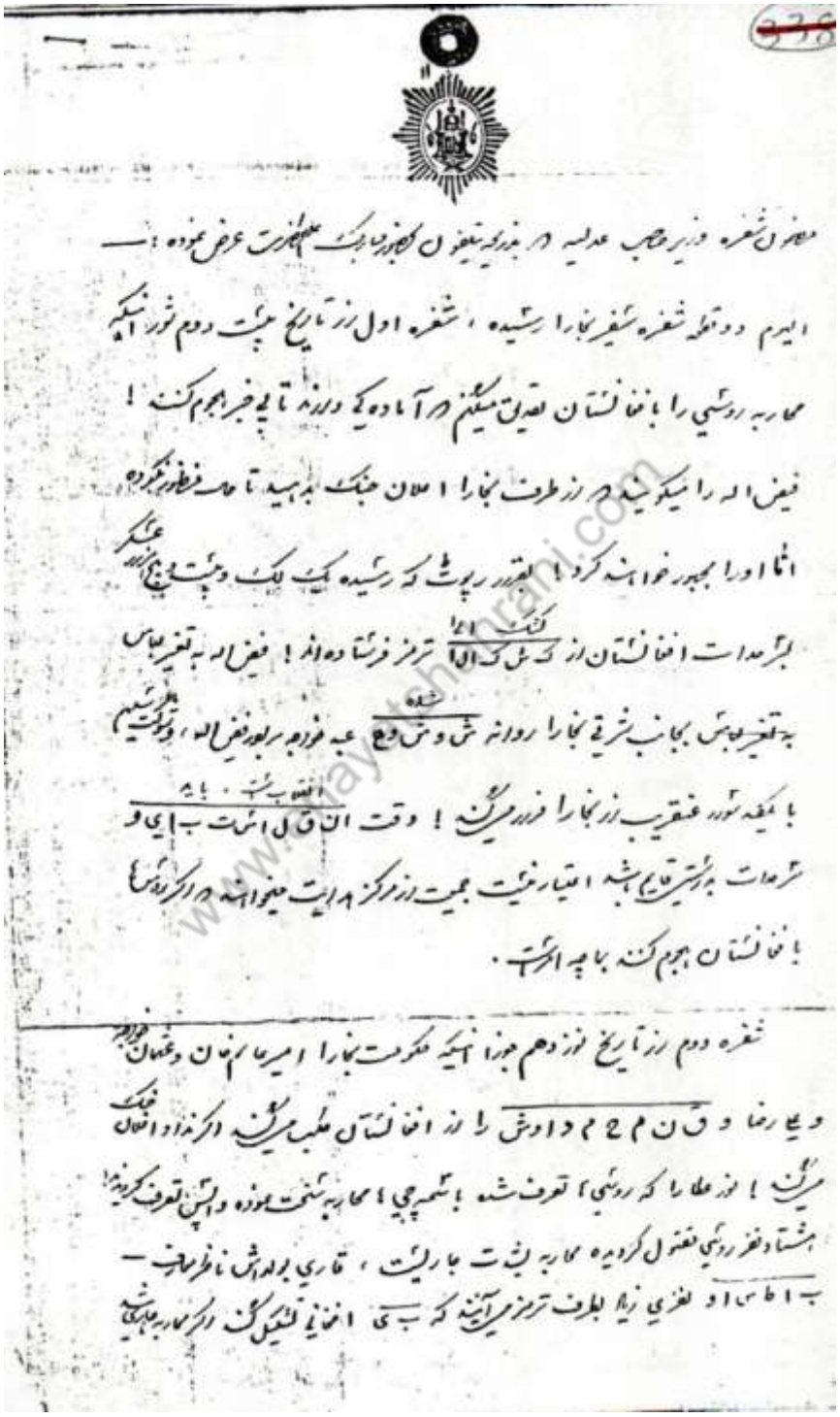

مضمون شفره وزیر صاحب عدلیه در بدرقه یتیفون کابل جناب حضرت عرض نموده :—

ایدم دو قطعه شفره سفیر بخارا رسیده ، شفره اول از تاریخ بیست دوم ثور اینکه
محاربه روسی را با افغانستان تصدیق میکنم در آماده یکه دارند تا به جبر هجوم کنند !
فیض الله را میگویند در از طرف بخارا اعلان جنگ بدهید تا حالت منتظر نگردد
اما او را مجبور خواهند کرد ! بقدر رپوت که رسیده یک لک و بیست و پنج هزار عسکر
بسرحدات افغانستان از کشکک الا ترمز فرستاده اند ! فیض الله به تغیر لباس
به تغیر لباس بجانب شرقی بخارا روانه شد و شفره عبد خود را بفیض الله ، و ترکیب شیم
با یکه تور عنقریب از بخارا فرار میکند ! وقت ان ق ل اثبات ب ای و
ترمات بر آتش قایم باشد اعتبار نیست جمعیت از مرکز هدایت میخواهند در اگر روسها
با افغانستان هجوم کنند با چه اثرات .

شفره دوم از تاریخ نوزدهم جوزا اینکه حکومت بخارا امیر عالم خان و عثمان خواجه
و علی رضا و ق ن م ج م داوش را از افغانستان طلب میکند اگر نداد افغان جنگ
میکند ! نوز علما را که روسی ها تعرف شده با شمچی ها محاربه کشت نموده و اش تعرف کرده
هشتاد نفر روسی مقتول گردیده محاربه بشت جاریست ، قاری برادرش ناظر صاحب —
ب ا ط س او لغزی زیاد بطرف ترمز می آیند که ب ی افغانی تشکیل کن اگر محاربه جاهای شد

www.tayatchkurani.com

و بسفارت بهره مقرر شده احوال ما را جهت بنا میرسانند بآن اعتماد کرده زحمت ندهید
حکومت بخارا کاغذات ما را جواب نمیدهد خبر بدهید که با چه اشتباه اختصار هر دو شقره
مذکور عرض شد جیت و نهم جوزا .

[بجای بحر بیم بخشیده اول کرمان بذریعه تلفون شقره مذکور رسیده .]

بر حدات افغانستان از کشک الا ترمز فرستاده اند ! فیض الله به بعیر بار
به تغیر بیش بجانب شرقی بخارا روانه شده و شش وقع عبه خزانه بر بود فیض الله ، و حکومت
با یکه تور عنقریب زر بخارا فرار میکند ! وقت ان ق ل اشتباه ب ایی
ترمذ بدرستی قایم باشد اعتبار نیست جهت زر مرکز هدایت میخواهند در اگر زر
با فغانستان هجوم کنند با چه اشتباه .

شقره دوم از تاریخ نوزدهم جوزا اینکه حکومت بخارا امیر عالم خان و عبد
ولی رضا و ق ن م ح م داوش را از افغانستان طلب میکند اگر نداد
میکند ! نوز علما را که روسی ! تعرف شده با شمه چی ! محاربه شخت نموده و اسپ قدر
هشتاد نفر روسی مقتول گردیده محاربه شدت جاریست ، قاری بولداش ناظر صاحب
ب اطلاع او لغزی زیاد بطرف ترمز می آیند که ب ی افغانی تشکیل کن اگر

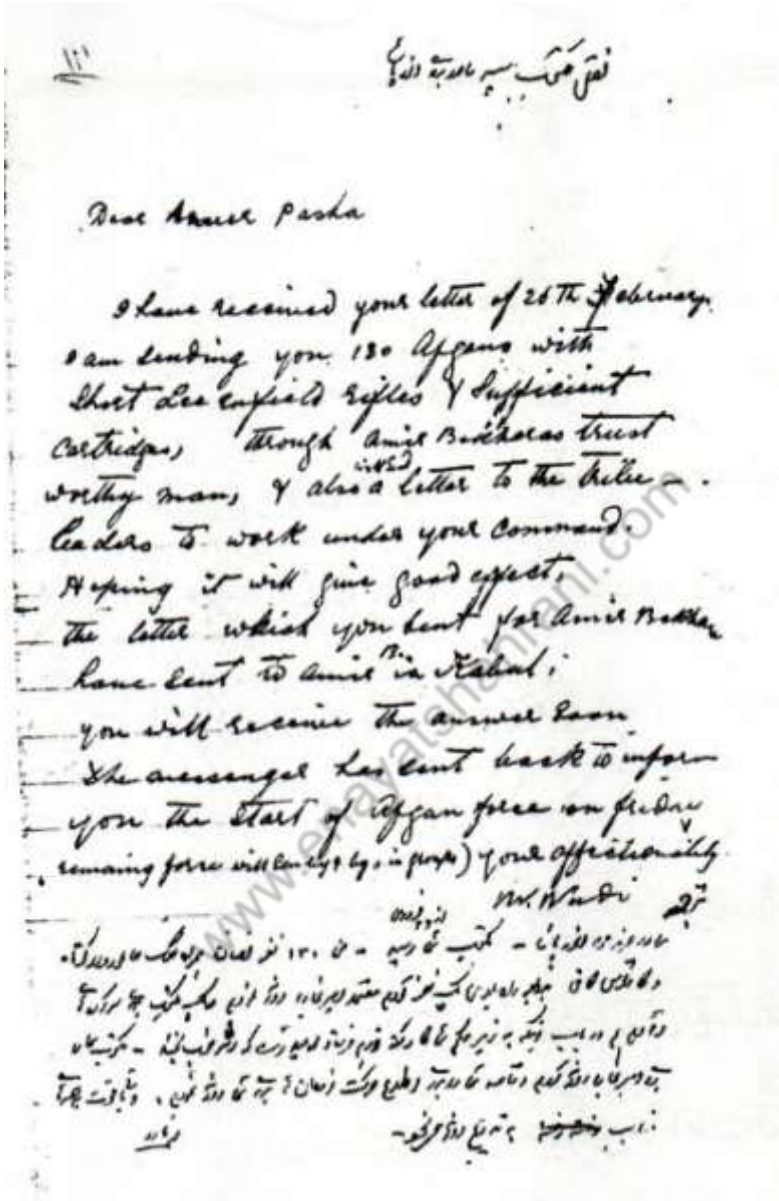

Dear Ameer Pasha

I have received your letter of 26th February.
I am sending you 130 Afgans with
short Lee Enfield rifles & sufficient
cartridges, through Amir Bukhara's trust
worthy man, & also a letter to the tribe
leaders to work under your command.
Hoping it will give good effect,
the letter which you sent for Amir Bukhara
have sent to Amir in Kabul;
you will receive the answer soon.
The messenger has sent back to inform
you the start of Afgan force on friday
remaining force will come by 4 by 5 parts) Your affectionately
Nur Wali

نقل مکتوب امان اللہ خان

Kabak, 28.2.1929

My dear Nadir Khan,

I beg you to send one 300 Cavalry with arms & 3 machine rifles & 300 rifles with ammunition & if possible 2 mountain guns immediately.

It is very necessary in there moment we have pursuing the Russian troops into Baisun & Kakaiti.

The situation forced me to send you this letter.

The troops must come from Jalikots Kabadian north of Kakaiti to me.

... Ener.

~~I beg & send any letter~~

I beg to send any letter to Kabul for Amir Bothalar.

ترجمہ

عزیزم نادر خان

وقتاً سے بھیجئے کہ ۳۰۰ سوار مع ۳ مشین رائفل ۳۰۰ رائفل سمیت اور گولہ کے ساتھ
جو وقت کہ ہم روسی فوج کا تعاقب بیسون اور کاکائیتی میں کر رہے ہیں۔ نہایت ضرورت ہے کہ بدون دیر کے ماتحت بھیجا جائے
اور اگر ممکن ہو تو پہاڑی توپیں بھی ساتھ بھیجی جائیں۔ اس وقت میں آپ کو یہ خط لکھنے پر مجبور ہوا ہوں
میرے پاس فوج جالیکوٹ کبادیان سے کاکائیتی کے شمال میں آنی چاہئے۔

امان اللہ

www.alayatshahrani.com

بحضوری جناب ع-ج وزیر صاحب جرنیل:

معلومات تورکستان فارد دریا:

بحضوری مبارکش را اطلاع مرخاشیم که. از ابراهیم بیک جا آمده کاغذ
مضمونش چنین است. ابراهیم بیک همراهی با شوریک متفیق شد گفته جا خراده
بود. ما یک مکتوب نوشته کرده راهی کرده بودیم. خط ما به ابراهیم بیک
رسیده است در همچون خط نوشته کرده بودیم که شما آگاه شوید که قول
با شوریک اعتماد ندارد شما را نه فریب داده میکند صلح را قبول
نکنید. چقدر لشکر باشه ما را کشته. چند مرتبه ما امتحان وارنموده
گردیم به همچون خاطر شما را آگاه میکنیم. بعده خط ما را قبول کرده
در قراتیکس سه صد نفر با شوریک را کشته اسباب اسپ شما را
گرفته و دو فولیوت ماشین و بیست پنج پشیک کرتوس را گرفته
برآمده است. و یکدار جهاز هوای هم گرفته است الحال در قراتیکس
دو هزار عساکر مجاهد جمع کرده قراتیکس را تصرف کرده است.
و هم بفرغانه خط آدم روان کرده عساکر مجاهدین خواسته است
انشاء الله عساکر مجاهدین فرغانه هم به نزدیک البته میرسد گفته خادم
دین ملت میر محمد بیک

تحریر در یوم یکشنبه ۳ برج دلو ۱۳۰۳ شمسی

۹

۱۲۰۱ ق اول جوزا

شهریار غازی برادر اکرم معظم افندم

نور احمد خان را بنا بر خواهش سپهسالار صاحب به خان آباد فرستادم که وضعیت را ایضاح نماید. موما الیه چون کارهائیکه شده است مکالمه یعنی پوره میباشد لهذا حقایق ایضاحات لازمه خواهد داد. بب سلاح، عسکر و هیبه که درین روزها رسیده تشکر میکنیم. فضل الدین احوال داخله اینجا الآن واضح گردیده است. چون ابراهیم، در میان عسکر فضل الدین فتنه و فساد انداخته است لهذا قوماندان غزب را یعنی عبدالجبار بی را خواستم. خواسته بودم. موما الیه فوراً بهمراه یکهزار و دوازده نفر آمد. ودر اجتماع شرق و غرب سرکرده های شرق و غرب، نام [illegible] ~~چون قرار داده شد که~~ من افتخار کامل داده شد. ابراهیم ازین جبار ترسید. وچون در میان عسکر عبدالجبار ~~بسر~~ به انزیقها یعنی به جلبازیها دوام کرد لهذا خواهش نمودم که بمقصد ملاقات نزدش بروم. او خیال کرد که مرا گرفته حبس خواهد کرد. بنا بران گریخت. بدینگونه دیگر خلق بخلوص شد. من برایش گفتم که او نترسد نزد من بیاید و با در حصار ~~بوده باشد~~ عسکر و آزوقه برساند. قزاق و ترکمنها را و فضل الدین را نیز به قره تکین فرستاده بواسطه آنها ولایت حصار را از شرق تجرید کردم. به ولایتهای ده نو، صارای آسیا هم آدمهائیکه تابع امر من هستند تعیین نمودم. بدینگونه به عظمت ابراهیم که بالای خلق است نهایت دادم. وبدینگونه به فتنه ابراهیم در میان عسکر من می انداخت مانع شدم. گمان میکنم که اینها غند هفتم از روسهائیکه در بالیون اند سه صد نفر رفت. تفصیلات لازمه را اعطا خواهد نمود. عرض است که به کرکی میرود. نور احمد خان، مانند افضل خان و دلاور خان صادق بنده های شما برای من و برای مقصد، معاونتهای فوق العاده نمودند. بدین وسیله برای تمادی عمر و اقبال شما و نیز برای حصول آمال تا که عبارت از خلوص اسلام است دعا میکنم.

الله برادر شما

فقط

[آخر نوشته دارا افغان آمده بود]

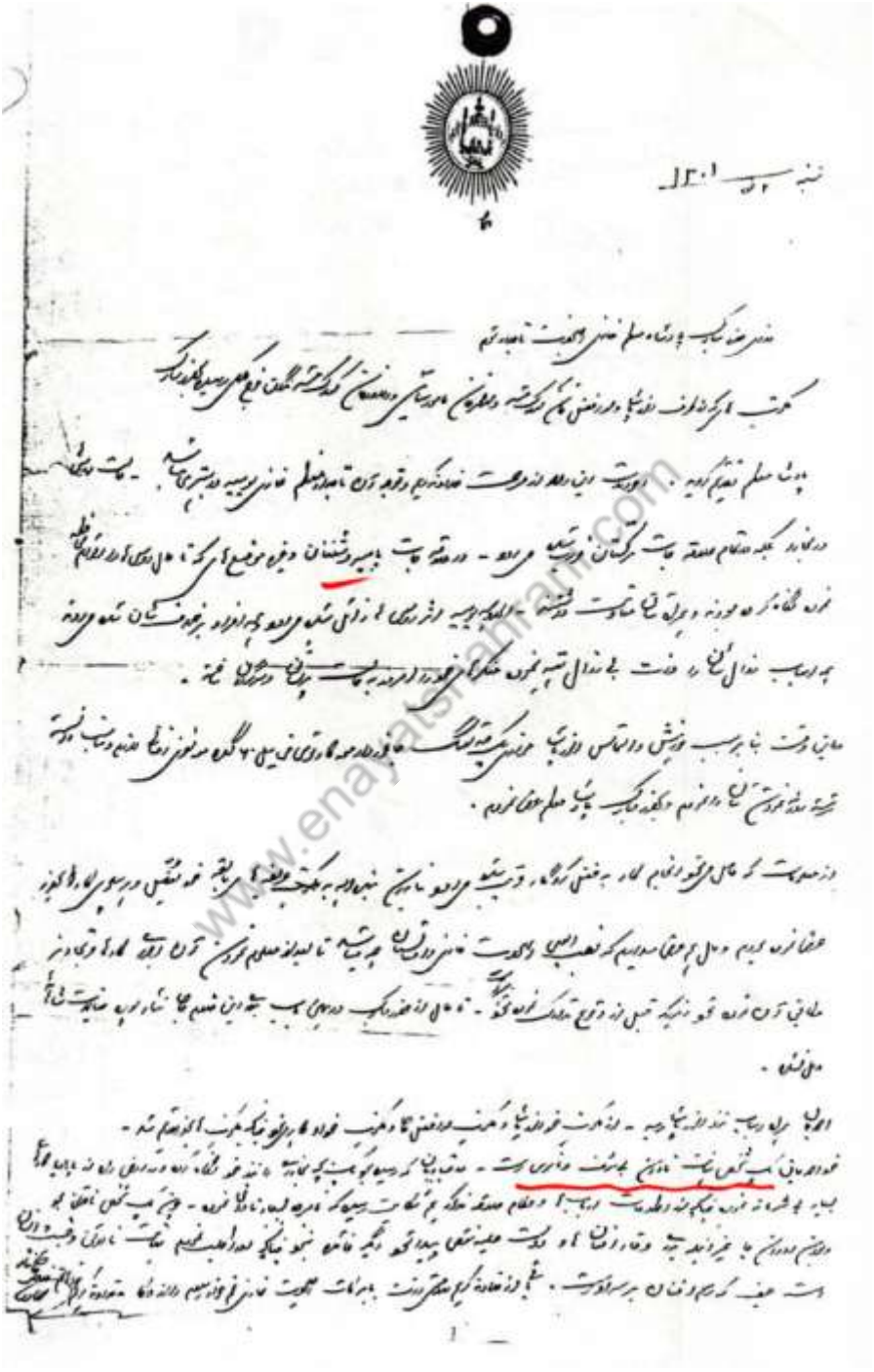

www.enayatshahrani.com

ترجمه مکتوب مورخه ۲۲ ماه ربیع الاول

شفیق من ماده‌ای - من بتازگی نامه‌ای نقل [illegible] مجلس [illegible] - من [illegible]

جمعیت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] - [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

گمان میکنم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

www.enayatshahani.com

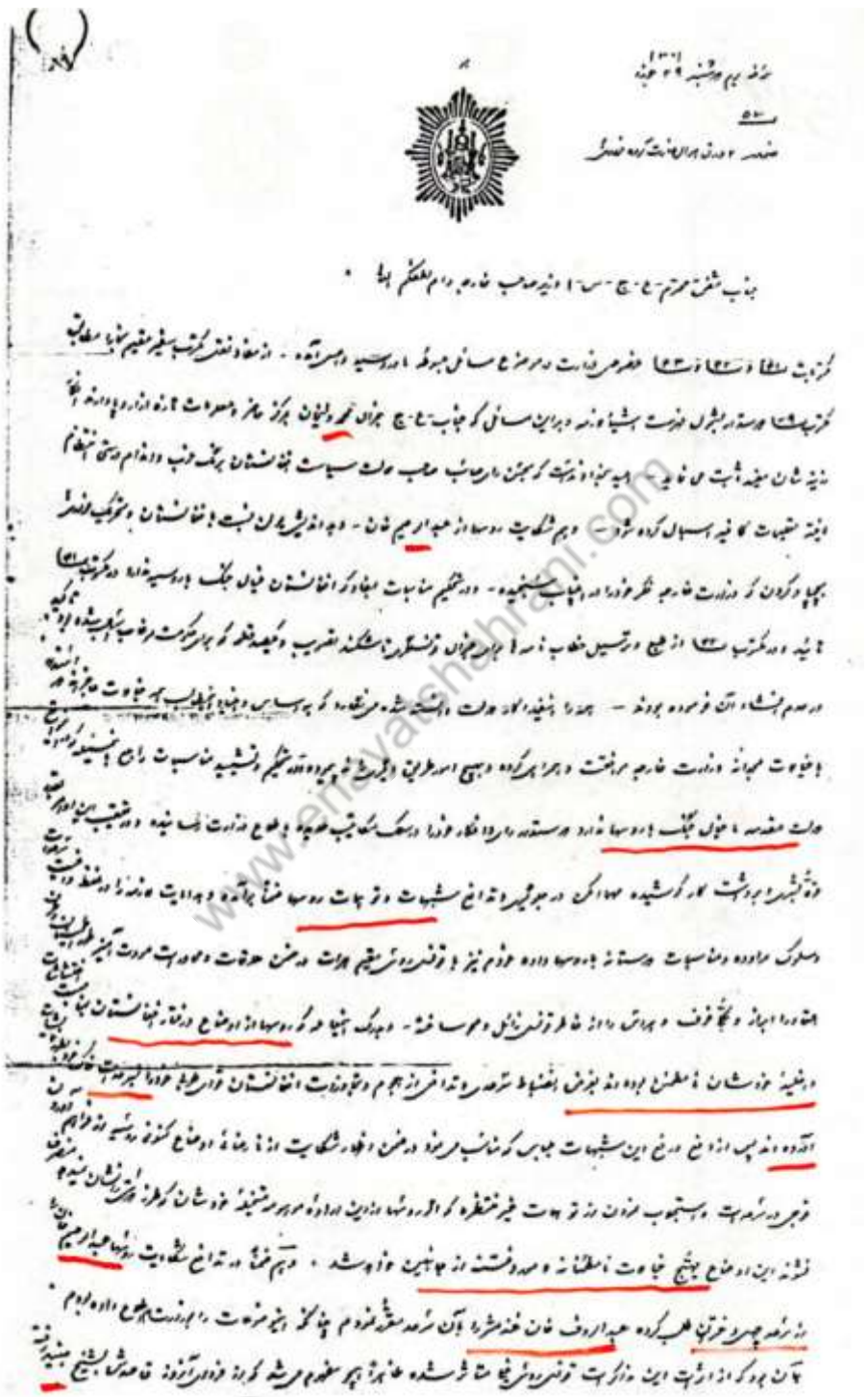

www.enayatshahrani.com

ابداً معتقد کرده در طرف چهل روزه روسها اوضاع خود را خیالات بدرنده باز داشته کم کرده‌اند معلوم که کمک به طرف شرق
بنا با مساعدت فعلی به خواهد بوده باشند - از قول خبر از سرحد که تقریباً چند نفر در پنجده و یک هزار یک نیم هزار نفر در
شیخ جنید نامده باشند - اما از قرار که روسها خیلی با این امر است خود استاده و پوشیده‌ها ملاحظه می‌کنند بنا و وثوق در کمک دادن
نفر روسها در شیخ جنید و پنجده این خبر را نشده و ما بدان اوضاع شان از شیخ جنید و پنجده هر معتقد که بوده باشند همت دارد و از خبر
مزاوره و در قرائن اوضاع معلوم می‌شود که واقعاً نفر خود را از شیخ جنید و پنجده کم کرده بوده‌اند - و هم خبر را تایید می‌کند و بدل می‌شود که از
مذکره ما در شرق بنا بر کمک فعلی هم خواهد بوده باشند فقط هیچ ثابت شده تا حالت امر خیلی صحت روسها بکلی فعلی و مناسبت با پاشان
نظام چیز شود - چنانکه این خبر را ما جنید پرسته ضرورتیه بهار ما جنید صاحب جمعیه - و حاج وزیر صاحب حدیه هم اجتماع دادم مسبوق
و منتظر بوده و حفظ و حیثیت مرحمت متعلقه خود شان کوشان باشند •

و فقط اوضاع این سرحد با روسها طرف غیب ظاهر می‌نماید و طرفین رفتار هر دسته را که ما سابق دادیم و ما بجهت این اوضاعات گزینه که
این هر دسته در حفظ سرحد است و بجهت تعیین و انسداد از مفت چه ما فرسا و چیزی نفت بهر سرحد و در این خود مان رقیه کرده بودیم باز بنا بنا
بر این فرسا را جبر داده در طرف این روزها فرسا با بار تفنگ و غنایت با تفنگ ها گذاشته اند چنانکه صورت وقایع خود که دو نفر کرده بودیم
و دولت می‌شود که اجتماع فرموده و هم همه روزه فرسا و تحریک بر این بنا شده پیشه‌ها خود را و دوام دارند . اگر چه فرسا روسی مذاکرات
انجام شده و سرحد دارها با این مرجع کرده هیچ نتیجه نداده فقط این که نفس او و بنیاد است و فرسا را گرفت داشته و با فرسا اهالی بهانه
می‌شود خاصه بر این نیز است که ما دایره در سرحد نا محافظ در هم نیستیم انجام مقاومت خود او وقت یافته خیلی این شهادت بعضی روزها
می‌افزاید چنانکه چند واقعه دیگر هم تازه در سرحد است خروج و چیزی واقع شده که صورت آن نرسیده که واقعه این منبعه شود تا به شهید صدقی
شده • اگر اجتماع می‌شود که این دو فرسا بنیم در است هر دو عوض می‌شوند اما در موقع نفر از حضور دولت ام جب زود بوده
جب خواهد داشت زیرا که اینها و نفر در وظائف امریت خود خیلی جدیت داشته‌اند و مشکل مخالفت پیدا کرده‌اند
و تکمیل نشر خطاب نامه‌ها - و خطاب نامه‌ها از چیزی که بخط و خط روسی در مخالفت مشرکی و بشرکی طبع و نشر در حکم رسیده اند و ما
دولت بنا نیده بودیم خیلی بطور محافظانه و خیلی نیز صبر آمده و در روسی و هیئت ما در پیشرفت بهر مقام صدمه و نه از کار و اجتماعی شرکی
و خیلی کوشش خوق اراده کرده‌اند اما آنچه انتظام آن را منتظرم تا هر چه خداوند خواسته باشد . مثل حضرت دولت پناهی روزی دین رجحان آنچه
و مطمئن باد - إنّ توکلت علی الله و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد ۴۴

www.emayatshahrani.com

ترجمه مکتوب انوبهای مورخه ۱۰ مئی ۱۹۲۲

عزیزم – ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[

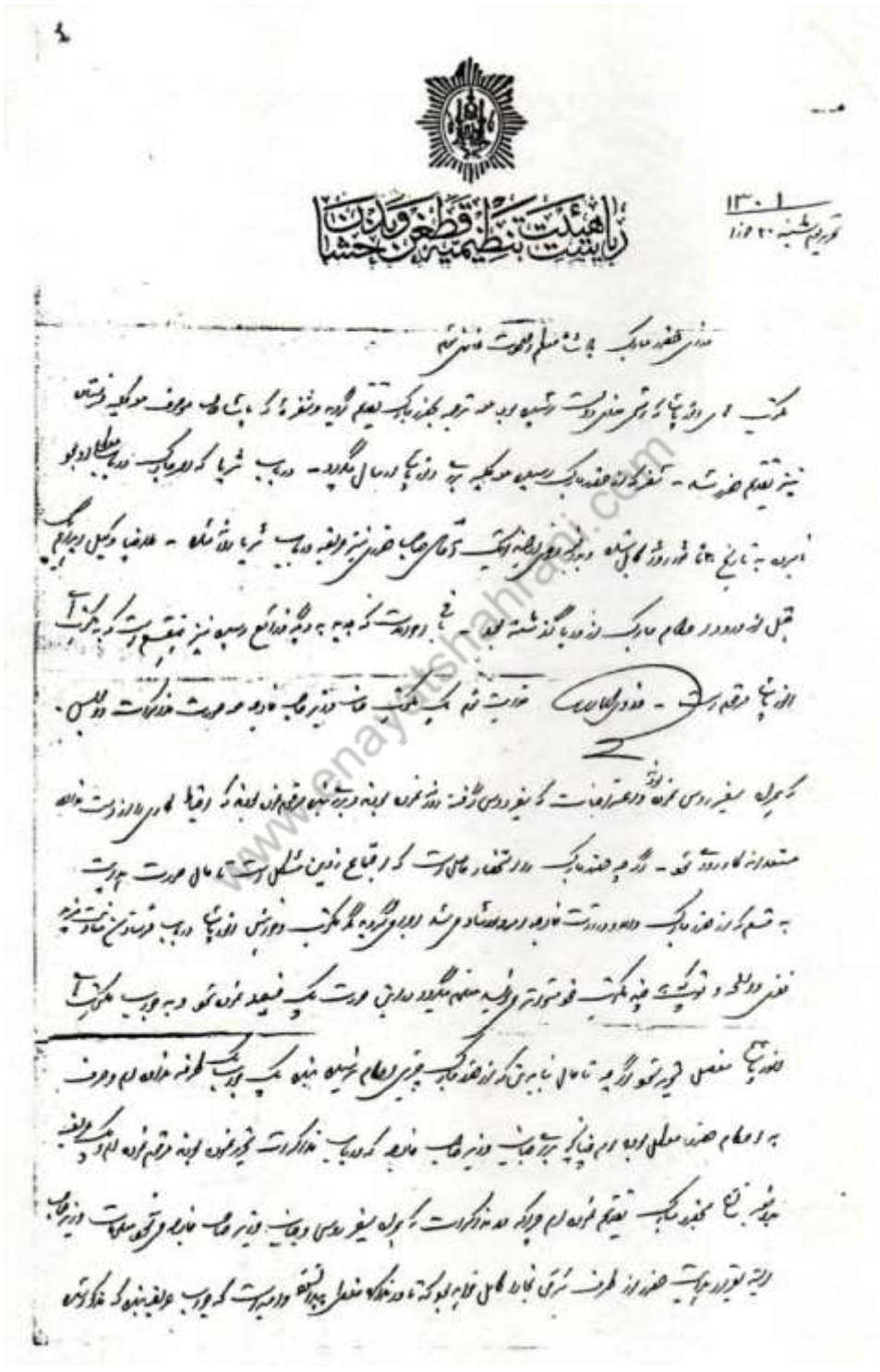

هیئت تنظیمیه قطعنامه وحدت

۱۳۰۱

تهران پنجشنبه ۲۰ [illegible]

مدرس قضیه مادبک با ثبات مسلم و صورت مذاکرات

مکتب ما در روز پنجشنبه که قرار مذاکرات تشکیل بود مدت ترتیب بلغه مادبک تقدیم گردید و نظر ما که با بیان مطلب موقوف موکول فرستاده
نیز تقدیم حضور شد - آنقدر که از قضیه مادبک رسیده موکول به روز پنجشنبه روز پنجشنبه مادبک روز پنجشنبه مطلب اولی بود
امروز به تاریخ ۱۳ شوال روز کامل شده و بعد از روز پنجشنبه تمام مطالب حضور نیز و قضیه دیپلمات ثریا تلاقی شده - علاوه وکیل بریتانیا
قبل از ورود در مقام مادبک روز دیگر گذشته بود - تا آخر روز است که چه به دیگر وقایع رسیده نیز تقدیم است که به مکتب آ
از آنجا مرقوم است - [illegible] ضرورت تمام مکتب خاص وزیر خارجه مادبه صورت مذاکرات دو پلیس.

که بر اساس سفیر روس نموده و در اعتراضات که بنیاد روس گرفته روز نموده بوده و بنیاد تنبیه مرقوم نموده بوده که رقبا که در مالاوزت مادبه
مستعد از کار روز تمام - اگر چه قضیه مادبک در انتظار عالی است که اجتماع زدین مشکل است تا عالی صورت جواب
به قسم که از قضیه مادبک داده و در دست نموده و رسیده شاد و مشد ادا و گردیده که مکتب دو آنجا از آنجا دیپلمات فرستاده شده
نفس و اسلحه و توپخانه نموده مکتب نموده متواتر و ظاهر منهم بگیرد در این صورت یک فیصله نموده تمام و به جواب مکتب آ

قضیه آنجا منفصل خواهد شد اگر چه تا عالی بنا بر این که از قضیه مادبک چیزی اعلام نشده بنده یک جواب مختصر نموده ام و صرف
به اعلام حضور معلوم بوده ام چنانچه بر جواب وزیر خارجه مادبه که در جواب مذاکرات تحریر نموده بوده مرقوم نموده ام و در مکتب
جدید نیز تمام مجدد مادبک تقدیم نموده ام و اگر که در مذاکرات که بر اساس سفیر روس و جناب وزیر خارجه مادبه و تحریر مطالب وزیر خارجه
رشته تحریر در جواب است حضور از طرف ترکی بنا بر عالی خواهد بود که تا در مذاکره منفصل پیدا نشده و امید است که جواب عالی بنده که مذاکره

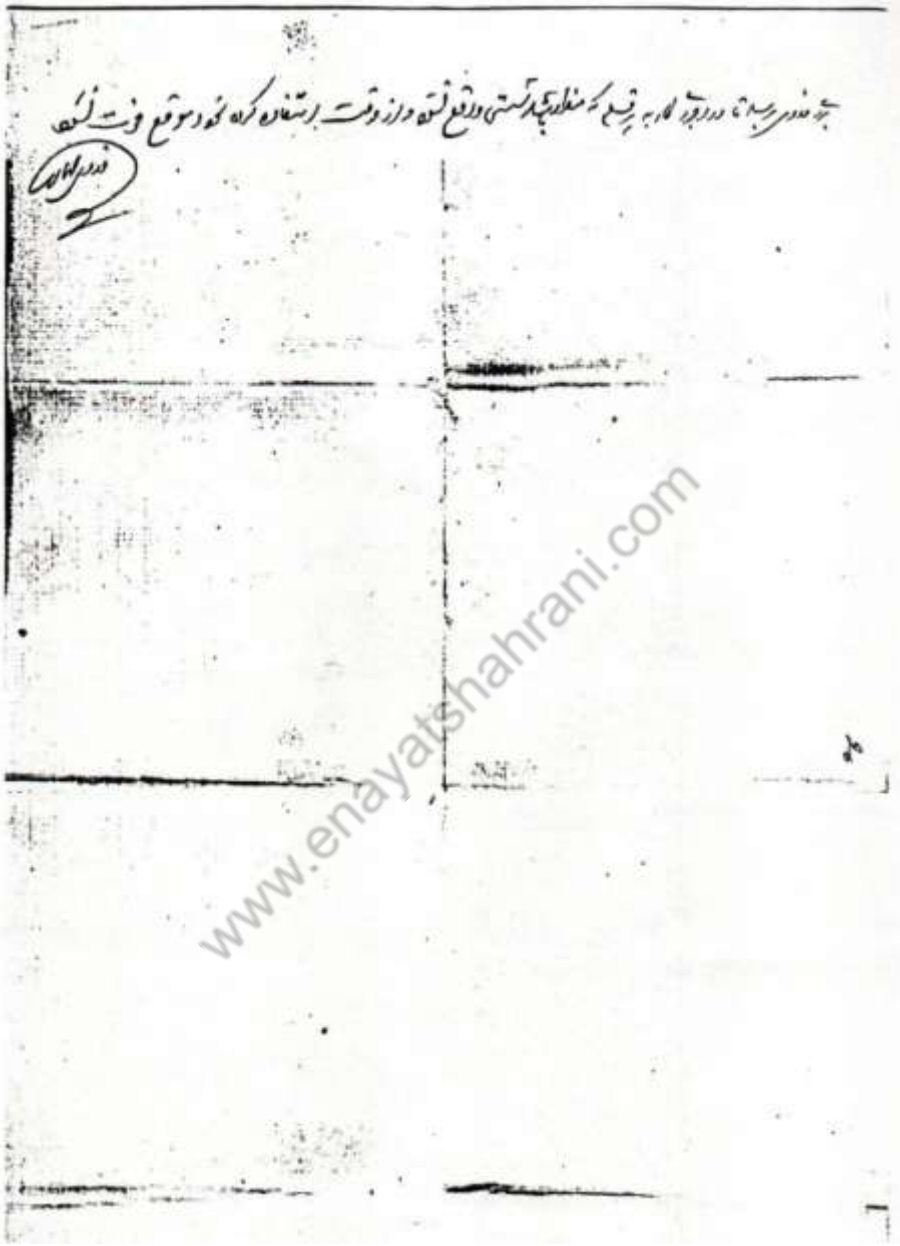

www.enayatshahrani.com

شوکت‌بازی بادرم اقدم
۱۳۰۱ ثور ۳۱

بدرستم که سنت حمید بدوفوت کلان روسها از بالیون پائین آمده رفته است. بنابران صبح روز شنبه بمواضع روسها تعرض
نمودم. مطالبم این بود که هم قیمت حربیه قوتیکه بدست من است معلوم کنم و هم روسها اگر ضعیف بود شهر را ضبط کنم
هجوم مذکور صبح شب بسیار وقت و بطرز شبخون اجرا شده است. در هجوم مذکور قهرمان افغان اولاد جان شما
بیک سکوت و اعتدال که حقیقتاً خارقه شمرده میشود مواضع روسها را ضبط نموده پیشرفت کردند.
مگر ولی‌ها و غازی‌ها که در جناح راست بودند کامیاب نشده بعد از یک محاربه بسیار
اندک و کوتاه بموضعهای قدیم خود عقب و پس آمدند. بنابران بعد از یکه تعرض روسها بالکل مردود شد قهرمانهای
افغان را نیز واپس آوردم. و خودم بالذات تا آنکه نفر آخرین واپس آمد منتظر گردیده بعده
به پیشقره قولهای خود پیش‌ها آمدم. نظر به اعتراف خود روسها شصت نفر روسی مردار شده
زخمی‌های شان البته باید که دو چند باشد. از طرف ما مع التأثر پنج نفر قهرمان افغانی شهید
و چهار نفر زخمی شد. و از ولی‌ها تنها سه نفر زخمی شد. چنین محاربه برای دوست و دشمن
آنشان داد که افغانها چگونه قهرمان اند و چگونه عسکر مکمل و منتظم است. سیاهه شهیدها و
مجروحین را تقدیم میکنم. هیچ یک از قهرمان کم قوماندانهای شان محمد افضل خان و دلاور خان است
از قوماندانها الی نفر آخرین شان بدرجه مردانه و فوق العاده چنین محاربه کردند که شهامت و
شجاعت یکی را از دیگر تفریق و تمیز کرده نمی‌توانم. یعنی همه شان مکمل به التفات شاهانه
لایق و مستحق اند. اگر از چنین قهرمان‌ها بیشتر می‌بود آنها را نفر می‌بود روسها را در هر جا زیر
و زبر میکردم کردن؛ چنان کاری نمی‌بود. باقی هر کس به امر من مطیع است. کافه بدوها
و رعیت داخله اینجا مکمل است. بدون ابراهیم باقی هر کس به اجرای معاونت شروع کردند.
شیکه به ولایتها [سوای ولایت جهارآ] تعیین و مقرر شدند در خصوص به اجرای معاونت و به هر کس مراجعت میشود
ابراهیم. نائب خود را که بنفس آخرینش رسیده است نمی‌خواهد که واگذار شود و به هر کس مراجعت میشود
کرده می‌رود. ابراهیم مذکور بعد از آنکه فضل مابین عسکر فضل الدین بخدمت فضل الدین از بهر جمع نمودن
فساد و جبه اناخت از ترس من گریخته بود خیال میکرد که او را حبس میکنم. فضل الدین بعده ابراهیم
عسکر تکراره بمملکت خود رفته بود. بنابران فضل الدین خودش تنها یعنی بدون
عهد کرد که ملاقات نموده بهم حرف بزنند. لکن ابراهیم او را گرفتار و حبس کرانید. بنابرین برای اینکه ابراهیم
آدم وجیزه بمحل ملاقات رفت.
و هم برای اینکه بهمراه روسها خوبتر جنگ کرده بتوانیم از سپهسالار بنده شما
عقلش بسرش بیاید و نود مجاهد افغان اگر ممکن باشد تخصیص
علاوه بر چهل تخصیص
نفر دیگر و مستاده شود تا هم بوجه داخله حاکم باشم و هم بمقابل روسها ضعیف نباشم. و هفتصد نفر مذکور
بمقابل روسها استعمال نمیکنم. بلکه صرف برای نگاهبانی داخله استعمال میکنم. لهذا از سپهسالار
بنده شما التماس کردم که برای اینها چهار عدد طوپ جبلی علاوه داده شود. و نیز سپهسالار

[illegible] دو عدد [illegible] متر السوز [illegible] برایش
که بفرستند. بخیال خودم بعوض اینکه پارچه پارچه معاونت شود اگر هر قدر قوت که [illegible]
شود همه را یکجای دفعةً به این طرف بفرستند من حساب خود را نظر به آن میکنم. چراکه
باشد همه حساب خود را هم در دل و هم مقابل روسها مجبوراً نیم میکنم.
روسها در بالجون برای تعرض پنجصد پیاده و هفت صد سواری جمع کرده بودند. [illegible]
خالی برآمد. لهذا الحال پنجصد پیاده و یکصد و پنجاه سواری مانده باقی آنها رفت.
در طرفهای کرکی، چارجوی و بخارا مجدداً محاربه‌های شدید جاریست. لهذا
طرفها یک قسم از عسکر فوق خواهند فرستاد. این خبر را [illegible] نفر روسی که
دیروز اسیر شد [illegible] گفت. در بالجون [illegible] الآن غلبه پنجم و دوازدهم
پنجصد نفر موجود دارد. [illegible] باشند. [illegible]
نظر به یک روایت ضعیف گویا روسها [illegible] عساکر خود را در تیرمیز جمع
و ام دریا را طولاً اشغال [illegible] خواهند کرد و بدینگونه مواصلهٔ افغانستان را قطع
مینمایند. لکن بخیال من اینگونه تشبث آنها فی الحال خیلی محتمل نیست.
از امیر بخارا یک خط آمد برای ابراهیم بک یک خط آمد که اطاعت من مرا عاجز
سوای ابراهیم بک همه روسا. ایشان سلیمان، دولتمند بی، عبدالجبار و اولیاقول
و اخواه‌ها و ... الخ تماماً و فعلاً به امر من منقاد اند. ابراهیم نیز ظاهراً منقاد
مطیع است. لکن تا الحال به اجرای حیله و اطاعت ظاهری کوشان است. همچنین و
عرض تحیات مینمایم. برادر شما
انور

Mr. Samuel

[illegible] محمود سامی پاشا

۹۶

Paulhakian
The 16. 3. 1922

My dear Nadir Khan!

I send to you a man from the fierly engagement in the Raisum country on ~~behalf~~. We have anything carefully against we have captured 13 man (an detachement Kommandant), 16 rifle, 10 horse and 4 dog. The Kommandant said that the 7 regiment has received order to go to Kerkat from Raisum. In Russia the famine is terrible.

The all soldiers will not stand this.

Your

Emir

Today is arriving 200 Soldia from Dushanbe ~~and~~ (50 rifle) and other soldiers in in the way.

۹

براد امجوم شهار غازی افتدم
بعد از خط اخیر ، چیزی تبدلات در احوال واقع نشده . تنها دیروز روسها بهمراه هشت عدد
اتومبیل زرهدار این موتور زرهدارها و عسکر به تعداد کثیر عسکر بر عساکر شاهانه که در بخارا
بوده به زیر حکم ملا عبدالقهار بی اند . در نور آتا هجوم کرده اند . هوا دود ناک بود
لهذا طالع حرب به روسها رخ داده عساکر اسلام ~~هر کس بیک طرف~~ مجبور شدند که هر کس
بیک طرف بگریزد . عبدالقهار بی و بیگباشی عثمان بیک به سوی بیابان اورگنج
پریده اند . روسها اگرچه آنها را تعقیب نموده اند مگر آنها از گیر روسها
خلاص شده آمدند . محمد میراخور و یولیموتچی ایشمراد میراخور بهمراه یکصد نفر و دویست
یولیموت در بیشگاه بایصون به اردوی ما آمده صحیح و سالم رسیده اند . هیئت لشکرباشی
در جوار باشقورد کار قوس وی خلاص شد لهذا مجبور گردید که از پیش روسها
بگریزد . مگر این حرکت ها هیچ تاثیری بر وضعیت عمومیه ندارد . عسکرهای عبدالجبار بی
لشکرباشی شهرسبز و عسکر اولیاقول بی لشکرباشی غوزار را به او طرفها فرستادم .
چراکه عسکریکه به باصمچی گری آموخته باشد اگر مدت دیده در بیک اردوگاه نشیند
دق میشود و باصمچی گری خود شروع کرده به غریبها ظلم میکنند برای اینکه اینچنین
واقع نشود ~~آهسته آهسته~~ عسکر باقیمانده را آهسته آهسته به ترتیب آن آغاز
نمودم . والآن از هر قورغان تخمیناً دو صد الی چهارصد از بچه های
جوان گرفته عسکر میکنم . وچنین حکم ~~قرار شود~~ وقاعده گذاشتم که از نوکرها
هم ~~شلوار~~ الی الشیک آقاسی باید که هر کدام تفنگ تدارک کرده باشند
یا خودشان بالذات یا توبا عوض ~~آنها بیایند~~ خودها را بفرستند . واز طوغتمه
و میراخورها هر دو نفر باید که یک تفنگدار ~~بیک عسکر میکن~~ ~~والخ~~
~~اکنون هر نوع نظام زیر حکم وارین دراوده~~ اکنون سه عدد یولیموت
~~هر صورت نظام~~ مکلف زیر حکم من است موجود میباشد .
و یکهزار تفنگدار که ~~هر صورت نظام~~ زیر حکم من است موجود میباشد .
اگر ابراهیم بی بنده شما سرکشی میکرد و تجاوزات به هر طرف میکرد و عسکر فضل الدین را
خراب میکرد و بهمراه دولتمند بی گذران خوب میکرد همین عسکر به سه هزار
میرسید . الحاصل پنج قورغان به فرمان همایون آخرتی شما اطاعت نموده

-۲-

زکات و خراج خود را به خزینهٔ همایونی شما داده می‌روند. همچنین حاضلات مذکور
آهسته آهسته برای عسکر لباس میدهیم و فی نفر دو لک نیم یعنی شش تنکه
پادشاهی میدهیم. و به ضابطان آنها نیز همچنین نسبت به تنخواه
دادن شروع نمودم. و تنخواه نخستین را در روز اول عید داده برای
ذات همایونی شما دعا گرفتم. ابراهیم بک تا الحال نمی‌خواهد که عسکر بفرستند
عسکرهای تاجیک و رفقه دیروز به قارلق آمده امروز انشاء الله میخواهند
گردیده بهمراه محمد علی داخواه و دولتمند بی داخواه قره طاغی و عبدالرحمن بی
لشکرباشی دوشنبه وغیره سرکرده‌ها داخل اردوگاه خواهند شد.
اکنون در بخارا بیست و هفت سواری که از چهار قول مرکب است تشکیل یافته است
و هفت مذکور چهار صد تفنگدار بوده بزیر قوماندهٔ یعنی بزیر حکم قائمقام
فاروق بی میباشد و مشقها تعلیم میکنند. مکتب حربیه که در دیناو است نیز
نفر دارد. بعد از چند روز به کار خود شروع میکنند. و بعد از چهار ماه
منصرف شده داخل اردو میشوند. و نیز در دیناو دو ماشینخانه‌ها
در روزی یکهزار کارتوس و البسه و بوت وغیره ساخته میشود.
هفده نفر روسی که تا الحال اسیر گرفته‌ایم درین ماشینخانه‌ها
به کار انداختیم. قلعهٔ دیناو را تعمیر کردم. و در آنجا باروت، جبخانه،
وغیره مالزمهٔ حربیه نگاه میکنم. هرگاه ولایت حصار مودوع بدست
دست خوب بیاید و به جلدها و دوستهای ابراهیم بک بندهٔ شما نهایت داده
البته خودم کافهٔ قوت و لمن را تدبیر میکنم. و قصد کرده می‌توانستم
امروز بدو قسم بدر اقلی لاقاتیها تماماً آماده فرمان همایونی شما اند.
لکن ابراهیم بک آنها را تهدید میکند. شما جدیدی شدید میگویید. و حتی بخواست
که عام مردان بی داخواه را گرفتار کند. بعده این بندهٔ عاجز رسیدم و آدمهای
ابراهیم بی گریختند. و فردای آن روز عام مردان بهمراه عسکر خود نزد ابراهیم
بی رفته سبب آن را که پرسان کرد ابراهیم بی مطلع خود است.

-۳-

ابراهیم بی عکم خود به قره تکین رحمة الله بی مرقه بی و یک مقدار عسکر لاقتای و یک تعیین
نمود لهذا همه تاجکها یک جا شده آماده می کردند که آنها را از دروازه
خارج کنند. الحال آینده ابراهیم بی عقلش به سرش آمده نامناسبی ها واقع نخواهد
شد. احوال خود را می خواستم که بنویسم چراکه شما را دق میکند. مگر نرسیدم
که مبادا از دیگر جاها شنیده زیاده تر دق بشوید گفته تحریر کردم. ما خود
آن همین احوال هیچ اهمیت ندارد. انشاء الله بعد از یکی ماه وضعیت
داخل ~~خوب خواهد شد~~ بقرار خواهش شاهانه شما میشود. چون احمد بی
احمد بی هرگونه احوال را برای شما می نویسد لهذا هر روز مستقیماً تحریر
خطوط نمیکنیم لهذا ~~احمد~~ مناسب نمیخواهم. چراکه هر روز محاربه داریم و همیشه در
سنگرها میباشیم و علاوه بران سرشته دشمن خیلی وقت نخواهد. لکن
خاطرجمع باشید که همه خیالاتم اینست که حقتعالی برای شما دعای خیر کنند.
برای شما معلوم بوده باشد که از باصمچی گری و بی باشی گری آهسته آهسته
دولت شده میرویم. لهذا کارهای خیلی زیاده داریم
جناب حق به سایه دعای شاهانه شما برای همه ما قوت و نصرت بدهد
و برادر تا جدارم را هم به عافیت و اقبال بوده برو لمن سایه دار بدارد آمین.

برادر شما
انور

کافرون ٤ می ۱۹۲۲

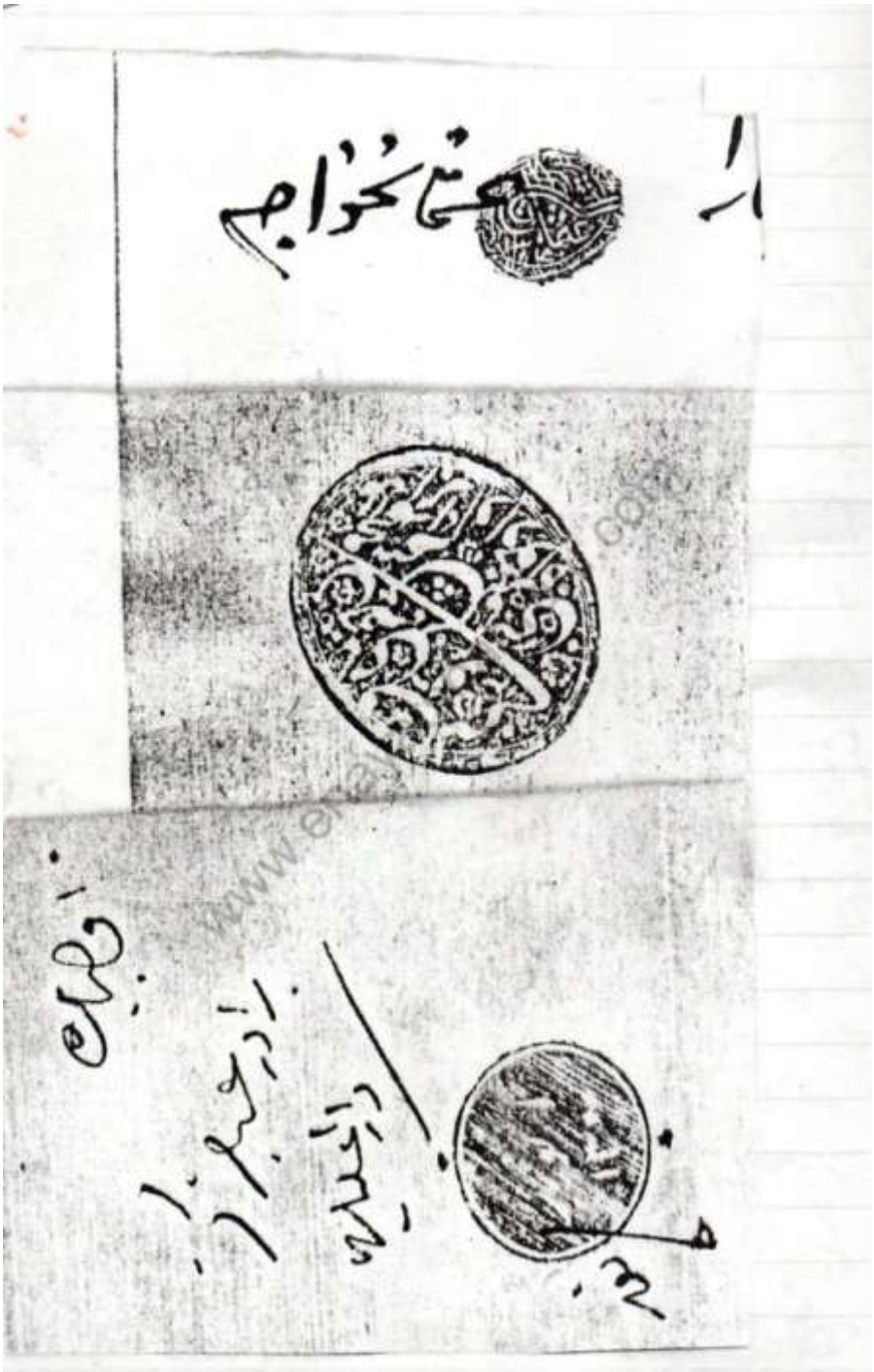

www.enayatshahrani.com

www.enayatshamrani.com

۱۲ . جمال‌مینه کابل)

۱۲ . جمال‌مینه کابل)

۱۱ . جمال‌مینه کابل)

yatshahrani.com

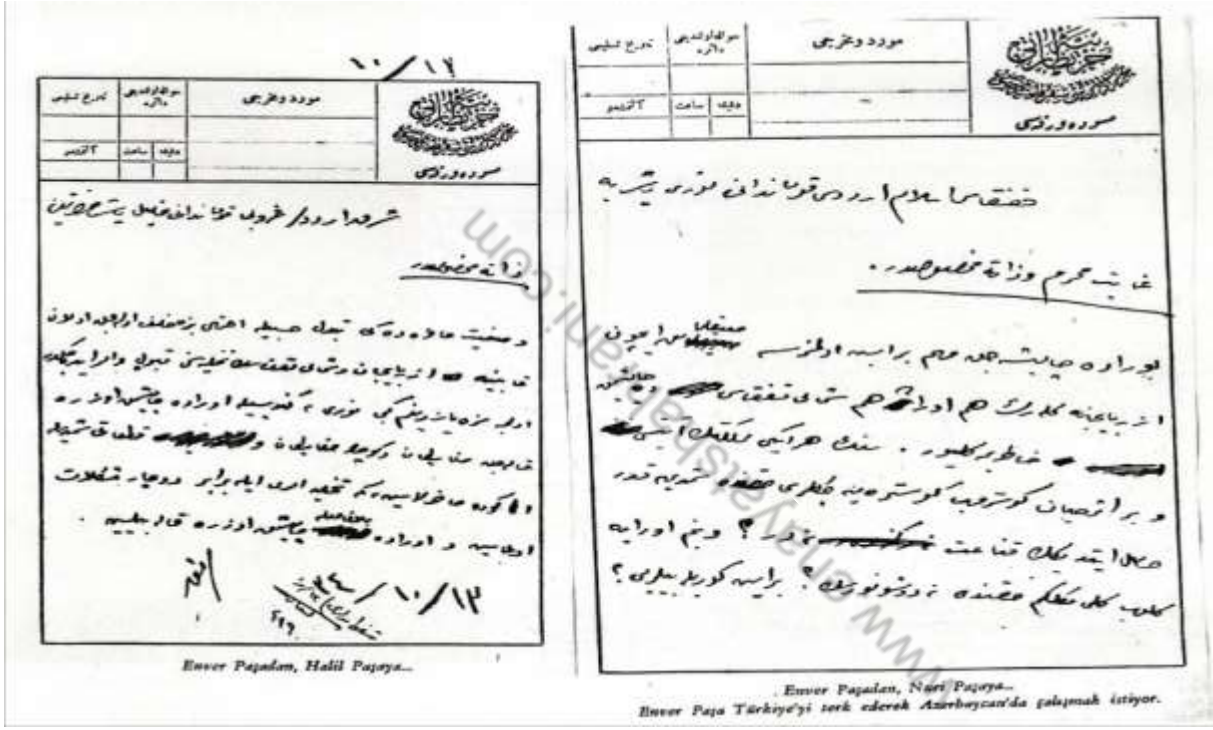

Enver Paşadan, Nuri Paşaya...
Enver Paşa Türkiye'yi terk ederek Azerbaycan'da çalışmak istiyor.

Enver Paşadan, Halil Paşaya...

از جانب انورپاشا به نوری پاشا زمانی که انورپاشا تورکیه را ترک میگفت در آذربایجان میخواست به کار شروع کند

از جانب انور پاشا به خلیل پاشا

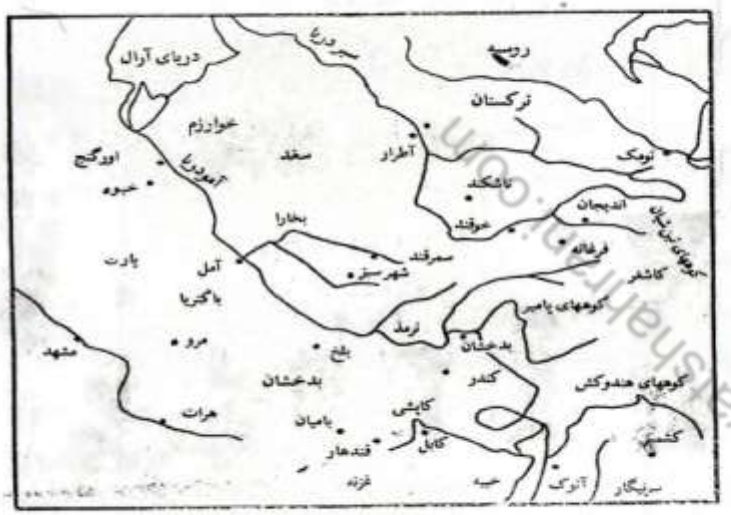

قسمتی از منطقهٔ ترکستان و پیرامون همجوار

Halil Paşadan, Enver Paşaya...

Halil Paşa, Enver Paşaya cevabında, Azerbaycan'a gelmemesini, orada bir şey yapmasının imkânı olmadığını bildiriyor. Ve bu görüşünün sebeplerini sayıyor. Bu cevap Enver Paşada, elbette ki, derin hayal kırıklıkları yaratacaktır.

از جانب خلیل پاشا به انور پاشا،خلیل پاشا از انور پاشا خواسته بود که به آذربایجان نیاید زیرا در آنجا امکان کارکردن وجود ندارد.

۱۲۱

۹۰

کافرستان - بارچون

عزیزم در پاغمان اقامت ۱۶ نیسان ۱۹۲۲

بتاریخ ۲۶ مارس ۱۹۲۲ تاریخی را بورکزی الهام.

۱ - هاتف افغانستان کشف روسی صفا ایشیکی

فقط هاتف افغانستان حکمت ایشیکی بخارا ده سلطنت ایستدی.

۲ - روسلرک بخارا ایکی قوتلری ایچ یاره آکلاری [بلوقلری

موجود وسطی اوتوزنظر] ایکی سواره آکلاری [...] قلچ

و سازلرله اطلیورلر ایچلری بسه یوز نفردر.

۳ - هیاره کلمه‌سی کوردکدن صکره بنام صنی دد.

دوشنده رانیال اولوزه نظاید کلمه‌سی. تمدن برابره در

۴ - قزه تکیه عسکری ایکی بیک یوز موجود در

فضل کیه محذوم قلعه‌سنده در که کوچ کلمه کچنه

۵ - امیر ایبراهیم بیک بیک یوز موجودیه و اهالی

۶ - فضلیه یوزنده ایبراهیمده ایکی یوز سلاح وارد

125

۷ - ایکی گون قدر بوزلمک لازم گلدیکی تقدیرده افندینک
قزیانه سنده ایلک فرصتده تشکلاتیمز جمعیتی
یکی بلاغ ایله تبلیغ ایدیلک . سلام و محبت
و فتکرلر افندیم - -

۸ - فندیم بنم چیاره بنم ایچون برکده بولنیور .

۹ - مذاکره لرینیزده ترجیحکز مقدم عدلیه وجهه نظرینی
بازدیم . مسئله اولدقجه جلب ایدیور . حرکتده
مقدم اولدقده تشکلات مقدمه ایله کیفیت تدارک
انتظارنده هر قطعه ده هاله نرکنده آرزو حرکتده
اولیارنده هنوز تکرلیکز .

۱۰ - نجیا اطرافنده کی قوتلرک اداره ایده جکی اولدیغی
قناعتنده یم اولدقجه بکلیاتی عثمانی افندی کوندرلدی .

۱۱ - کسانی طرفنده ایکی بچه شیوخ زاده فرقی واردر
مجاهدک اوچ بیلیوت آلمشدر .

۱۲ - نجیا اوده عثمان بیک ۵ ظم بچه عیسی ایدلمشدر .

www.emiryashahraki.com

۱۲ - دائرهیه برابر معاودت

باقند

Kâfirun - Baysun
16 Nisan 1922

Garbi Ümmü Derya kumandanlığına

Numara 3 ve 26 Mart 1922 tarihli raporunuzu aldım.

1 — Haşim Efendinin Efganistana gitmesini Ruslar menettiği fakat Haşim Efendinin hareket ettiği Buharadan bildirilmişti.

2 — Rusların Buharadaki kuvvetleri üç piyade alayı [bölüklerin mevcudu vasati 30 nefer] iki süvari alayı [400 kılıç ve saireden olmak üzere üçbin beşyüz neferdir].

3 — Cebbar geldi. Görüştük. Tamamile bizimle müttehittir. Dün de Danyal otuz muhafız ile geldi. Şimi beraberimdedir.

4 — Karatekin askeri ikibin beşyüz mevcutlu Fuzeyleddin Mahdum kumandasında dört gün evvel geldi.

5 — İrteye (yarın) İbrahim Bey bin beşyüz mevcudile vasıl olacaktır.

6 — Fuzeyl'de beşyüz İbrahim'de ikiyüz silâh vardır.

7 — İki gün evvel yüz seksen mevcutlu Faruk Efendinin kumandasında ilk nizamiye kıt'ası teşekkül etti. Hepsini yeni silâhla teslih ettik. Silâh ve fişenkler kâfidir.

8 — Halil Bey Cebbar Bey ile birlikte bulunuyor.

www.nayatbahani.com

— 127

9 — Mezarı Şeriften terbisiniz hakkında Adliye ve Harbiye nazırlarına yazdım. Müsaade olunacağı tabiidir. Hareketinize müsaade olundukta levazımatı seferiye tedariki intizarından sarfınazarla derhal Türkmenler arasına hareketle oralarını da gayrete getiriniz.

10 — Buhara etrafındaki kuvvetleri idare edecek olmadığından kumandan olarak binbaşı Osman Efendi gönderildi.

11 — Kâsan tarafında ikibin beşyüz Rus kuvveti vardır. Mücahitler üç pilimot (metralyöz) almışlardır.

12 — Buharada Osman Bey Kâzım Bey hapsedilmişlerdir.

13 — Danyal Bey beraberimdedir.

Enver

www.enayatshahrani.com

Kardaşım Sami

Oraya gelmek için iki kâğıdımı aldım. Ali Rıza Beyin de kâğıdını aldım. Benim şimdi gelmem imkânı yok. İnşaallah yarın geleceğiz. Siz icap eden tertibatı yapınız. İbrahim Bey oradadır. Nusret Bey de keza. Onlarla görüştürünüz. Muhafaza edilsin.

Enver

Enver Paşanın Kerki cephesi baş kumandanı Ali Rıza Beye kendi el yazısile gönderdiği beş mektup:

www.tarihtarihi.com

Pulubakiyan Baysun
29 Mart 1922

Türkmen orduları baş kumandanlığına

1 — 1 numaralı ve 2 Mart tarihli mektubunuz geldi.

2 — Suikast ve harekâtınızı tefessüh hakkındaki ihbaratınıza teşekkür ederim.

3 — Bence raporlarınızın resmen kabulünde ısrarda masa yoktur. Sizh eman hareket ediniz ve orsdan namıma göndereceğiniz hatlar her halde bana varır. Zaten benimle Köhiten ve Kerki üzerinden münasebet tesis edebilirsiniz. Ve yolun en kısası da budur.

4 — Resulof karşıdan (Bihlundi) sekizyüz tüfenkli ile mubakkak olarak çıkacaktı. Bugün yarın bekliyorum.

5 — Kerki tarafında altı kul Toksaba yüz tüfenkli ile hareket ediyordu. Kilif'teki Ruslar kaçtı.

6 — Köhiten'de şimdilik Abdülerkhar ve Danyal var ise de onlar yanıma geliyorlar.

7 — Köhiten ve Guzar revanibi leşkerbaşısı Berdiyar Tokksabu'dur. Ve bizim adamımızdır.

8 — Baysun önündeyim.

9 — Karatekin'den altıdan asker geliyor.

10 — Hisar askerlerinden Sirmi lakayle müsellah yüz Tacik geldi.

11 — Dihnev ve Riger taraflar askerleri birledir. Mahsus selâm eder ve sür'atle işe başlamanızı dilerim kardaşım efendim.

Enver

Cenabıali (Buhara Emiri) niyabeten Buhara umurunu idare etmek üzere umum askerlerin emiri olmamı rica etti. Ben de hidmeti din ve Hüda diye kabul ettim. Şimdi her taraf memnun ve hamdolsun işler pek yolundadır. Hüda elbette islâma nusret verecektir.

www.kitabevi.com

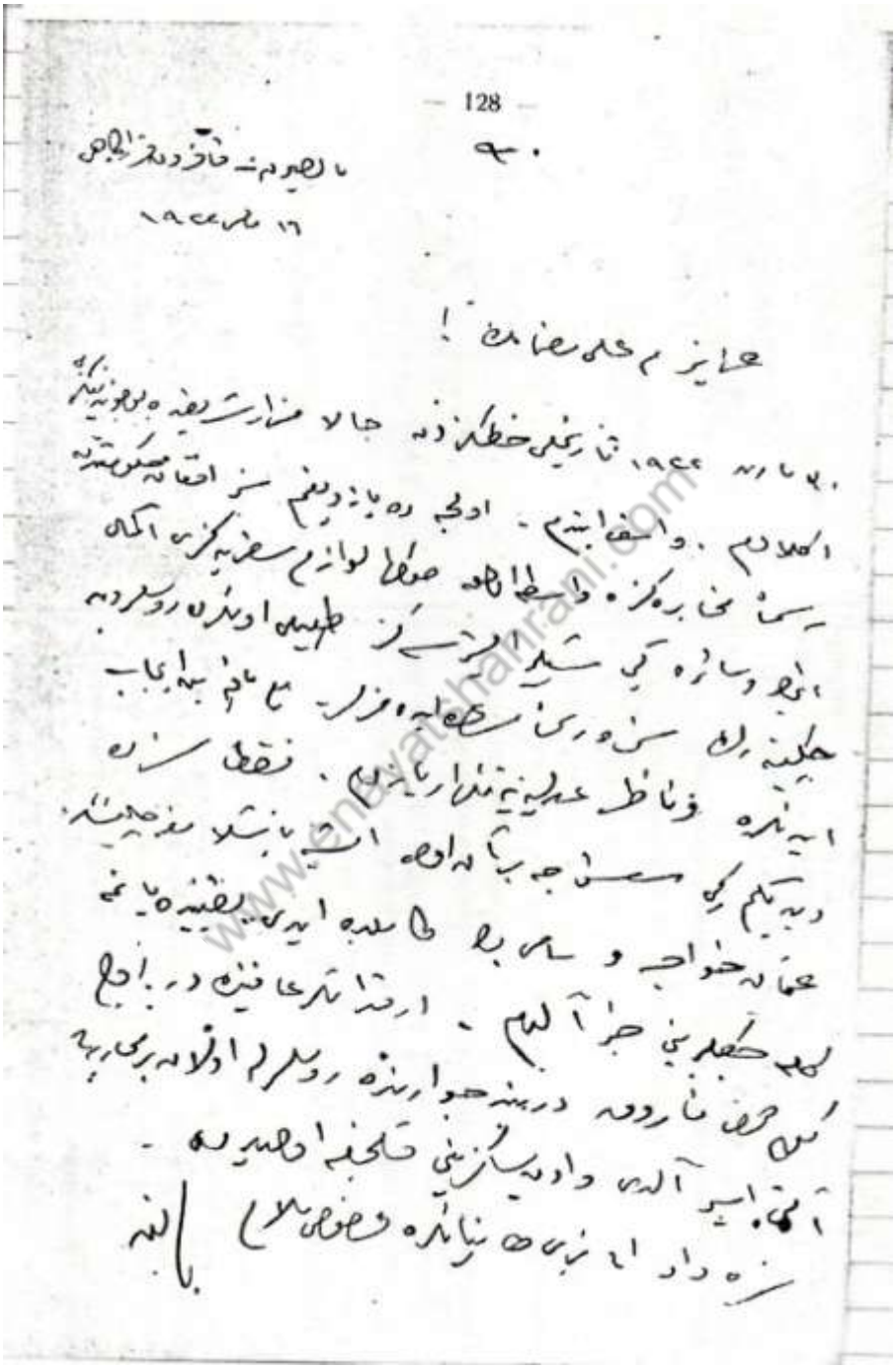

— 128 —

ق.

پاکیزه شد خاتون دختر الحاج

۱۶ مارچ ۱۹۶۶

عزیزم علی صاحب!

۲۰ مارچ ۱۹۶۶ تاریخی خط کہ جو مہربانی سے لکھا تھا مل گیا۔ اور
اس کا شکریہ ادا کرتا ہوں۔ اور جب وہ پاکستان پہنچیں گی تو اس کا
اطلاع دیں گے۔ واضح رہے کہ ہم نے اس کے بارے میں کوئی خبر نہیں
پائی۔ ہم نے اس کے بارے میں کوئی خبر نہیں پائی۔ ہم نے اس کے
بارے میں کوئی خبر نہیں پائی۔

Enver Paşanın mühür ve imzasını havi diğer iki mektup:

Baysun civarında Puluhâkiyan kışlağı
20 Mart 1922

Türkmenistanda emiri leşker naibi Miralay Ali Rıza Beye

Azizim

Bugün Ruslar Pettekeser, Şirabat ve Baysundadırlar. Karargâhım şimdilik Baysun civarında Puluhâkiyan'dadır. Binbaşı Halil Bey, Zeki Velidi, Danyal, Abdülcebbar Şehriseb tarafindadırlar. Halil Beye Ümmü Derya'ya kadar olan garp kısmının idaresini şimdilik verdik. O taraflarda işler pek yolunda gitmektedir. Buhara ve Kermine arasında Hocaicihan taraflarında 6 000 silâhlı ve 10.000 silâhsız hazırdır. Merv, Aşkabat taraflarında da işler tanzim edilmiştir. Bunları idare edenler Merv'de Kasım İşan ile Kokahan Berdiyef'dir. Bunlarla ve bizimle muhabere edebileceğiniz şifreyi gönderiyorum. Aşkabat'tan Ferit Efendi ve Merv'den Fuat Bey Kerki ile Koşka arasında Sayramkuduk nam mevkide Mümin Sofu nam Türkmen leşkerbaşısı yanına varacaklardır. Size gönderilen şifre ile bunlarla da muhabere edebilirsiniz. Nöbetof ile Kulmehmedof sizinle beraber Mümin Sofu yanına varsınlar. Kendilerine de Hanıit Efendi tarafından yazılmıştır. Kerki taraflarında kuvvetli Türkmen harekâtı başladığı hakkında Ruslara resmi malûmat gelmiştir. Ruslar Kerki'ye Enver Paşa askeri geldi diye resmi yazdılar. Bundan başka Hocacanbaz'dan altı kul Toksaba yuz kadar Miltıklı Türkmen askeri ile harekete başlamıştır. Kongurat'lardan Birdikabil de bununla birlikte hareket etmektedir. Siz sür'atle hareket ederek bir ân evvel işe başlamanız lâzımdır. Ve minnallahittevfik.

Enver

Türkmen oluğlarına gönderilen özbekce bir mektup sureti :

Türkmen biraderlerimizin oluğlarına:

İşbu hat bilen (mektup ile) siz muhterem biraderleri mizğe beyan olunur ki bizler munda (burada) yani düşenle etrafında lakay, tarik, marka hülasa bilumum ehli islâm bir bulup (bir olup) mücahidin ordusu bilen (ile) Rusları (Rusları) ormakdamız. (ormakdayız) hüdavendkerimni lutuf ve merhameti bilen (ile) Ruslardan miltık (tüfenk) pilimot (*) ve patron (**) ve diğer levazımat harbiye hem kolumızğe (elimize) düşülbdür. (düşmüşdür.) İşbu hattımızı (mektubu) siz biraderlerimizğe körsatici (gösterici) Kumandan Miralay Ali Rıza Beyge islâmiyetni (islâmiyeti) ve şeriatı Muhammediyeni (Muhammediyeyi) muhafazası ugrunda kollarımızdan (ellerimizden) kilganca (geldiği kadar) yardım birmağımız (vermeniz) selâmeti umumiyei islâm namına rica olunur deb (diye) kol koydum (el koydum).

24 Rebiülahır 1340
Damad Halifei Müminün

Enver

(*) Mitralyez'in ruseası.
(**) Fişenk'in ruseası.

www.enayakitabevi.com

Enver paşanın mücahitlere vermiş olduğu yarlıklardan (rütbelerden) birinin sureti:

جان محمد خان

شمدیه قدر دین و دولت اغورنده

کوسترمش و دیگاه غیرتکه مکافاتا معدود

بنکباشلیق رتبه سنی توجیه ایدلدی کمال غیرتله

فداکاری ایله هر یرده ایفای وظیفه قلسن

بایسون شهر جوارنده ٦ مایس ١٩٢٢

کافرون قشلاغی قرارگاهی ٩ رمضان ١٣٣٠

Can Muhammed Han (*)

Şimdiye kadar din ve devlet uğrunda gösterdiğin gayrete mükafatan öhdene binbaşılık rutbesi tevcih edildi. Kemali gayret ve fedakarı ile her yerde ifayı vazife kılasın.

Baysun şehir civarında 6 Mayıs 1922
Kâfirun kışlağı karargâhı 9 Ramazan 1330

(*) İşbu resmi mühür aslında karşı sahifede görülen mühür arka tarafındadır.
(**) Efganlı gönüllü bir subay.

www.enayatshahrani.com

Türkmen oluğlarına gönderilen özbekce bir mektup sureti :

Türkmen biraderlerimizin el

İşbu hat bilen (mektup ile) mizge beyan olunur ki bizler etrafında lakay, tacik, marka bö bulup (bir olup) mücahidin ordu ları) ormakdamız. (ormakdayız) merhameti bilen (ile) Ruslarlan ve patron (*) ve diğer levazımat mize) düşüldür. (düşmüşdür.) biraderlerimizge körsatici (gösta Rıza Beyge islâmiyetni (islâmiyeti yeni (Muhammediyeyi) muhaf (ellerinizden) kilganca (geldiği (vermeniz) selâmeti umumiyei (diye) kol koydum (el koydum).

(*) Mitralyez'un rusca.
(**) Fişek'le rusca.

www.anadolustudies.com

Sarıyol
30 Rebiyülevvel 1341

Muhterem kardeşim Ali Rıza Beye

Vaziyetimiz fevkalâde iyi ve muhkemdir. Gerimizde f ne ve fesada sebebiyet verenlşan Sultanı idam edip kör Ş mehmed'i askerinin bir kısmile Efganistan'a ilticaya mecb ettik. Kâşgar'a kadar olan yolu temin ettik. Alay Kırgız'l rile Fergana mücahidini dairei ittifakımıza girdi. Şugnan m selesi lehimize halledildi. Bu hususlarda İsmail Bey kardeş miz size tafsilât verecek ve yedindeki yevmi vukuatı da kursanız vaziyetimiz hakkında malûmatı lâzımeyi alırsını Binaenaleyh sizin her halde gelmenizi beklerim. Bu anay tanımız sizin gibi cevval ve fedakâr arkadaşların himmetiı muhtaçtır. Ailenizi Karatekin'e göndeririz. Bâki ihtiram i sür'atle gelmenize muntazırım kardeşim.

Meryem Hanıma selâm ve ihtiram küçük Aliyenin gö lerinden öperim.

Hacı Sami

www.osmanlitarihi.com

عریضهٔ مهاجرین مسلمان تورکستان بحضور پادشاه افغانستان با امضای صدها تن از مهاجرین

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس و ثنای بی قیاس مر حضرت واجب الوجودی را سزاست که دنیا و ما فیها علوی و سفلی از کلک قدرت و بدایع فطرت او نگونه ایست لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر و درود نامعدود مر حضرت رسالت پناهی را که سرور کائنات و مجموعه موجودات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات آنجناب حامل خواص اعظم و اکرم بنی آدم منور لطیف وجود شریف او زیبا است لولاک لما خلقت الافلاک خلقت علویت و کسوت مفاخرت بر تن بنی آدم بشرافت ذات او حسن یافته گردید که اساس بنی آدم رحمت شمیر و شفاعت علیه او بر قرار است سینه کونین و اسلام که نور رسالت او رحمة للعالمین اظهار جوت و آثار رحمت نشر انعام عالم باحیاء امامت ملت دین اسلام و ایجاد اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوا الامر منکم بعد از محمد و درود و عبودیت و بندگی و بجا آوری دعا گویی و اعتراف عجز و فروتنی و قبول و کلاء و اعیان ترکستان مجامات او لیه گوش ترا کاول از صاحب مجاب اعلیحضرت ... و خلافت مرحمت مکرم زلفه سلاطین کرام قدوه خاقانین عظام ملجا اعتماد مؤمنان و معین امید گاه اسلامیان نجوم الهدی و الدین اصال ظلال رحمة فی العالمین اعنی داعی آن گونه تحریر و ادب و فتوت و امیدواری با امید قبول و کرم که صاحبجان پناه با تصدق سر عزیز مبارک و قدای قدوم مرحمت لزوم مبارک جناب اعلیحضرت شجاعت غیور غازی و متعالیت مکنت اسلام پناه صاحبجانا هزاران هزار مرتبه شوم ما عرضه داشتگان حضور لامع النور مبارک و امید آورنده گان درگاه اسلامیت که اساس خود باد و ذیل عرض نموده بودیم و کیل از طرف قبیله کوره چهار لک قاذ و از ترکمانه میباشیم یاد آوده و مقدرات خداوندی که در تصیبه با مسلمانان مقدر بوده است از دولت و سعادت تدبیر اعلیحضرت و طلوع محاربه واقع شده هجوم عمومی و کثرت زحمت رسانی دشمن قوه ما اسلامیان منهزم و منهدم شده بنابر تمسک دیانت و ایفا حمیت اسلامیت جناب عالی امیر بابایان تشریف بدولت خداداد مستقلا علت آورده و نعمت ... گاه بجهت

حمد و سپاس و ثنای بی قیاس مر حضرت واجب
الوجود و نامعدود و مر حضرت رسالت پناهی را که
خلاصة الافلاک خلاصة کیونت و مفاخر
العالمین اظهار نبوت و آثار رسالتش
دعاگویی و اعتراف عجز و فروتنی از قبیل و کلا و اعیان
ایمان اعتماد مومنان و متقین اسیدگاه اسلامیان
صاحبجهان بنا تصدق سر عزیز مبارک و فدا
ما عرضه داشتگان حضور لامع النور مبارک و
میباشیم باراده و مقدرات خداوندی
قوه ما اسلامیان منهزم و منهدم شده بباز تمسک
محافظت وطن طریق مونسا و مدارا پیش گرفته و
و فزونی عز و جلال داریم که خداوند تبارک و تعالی
نبوت و اقتضا تبلیغ رسالت قائم مقام پادشاه

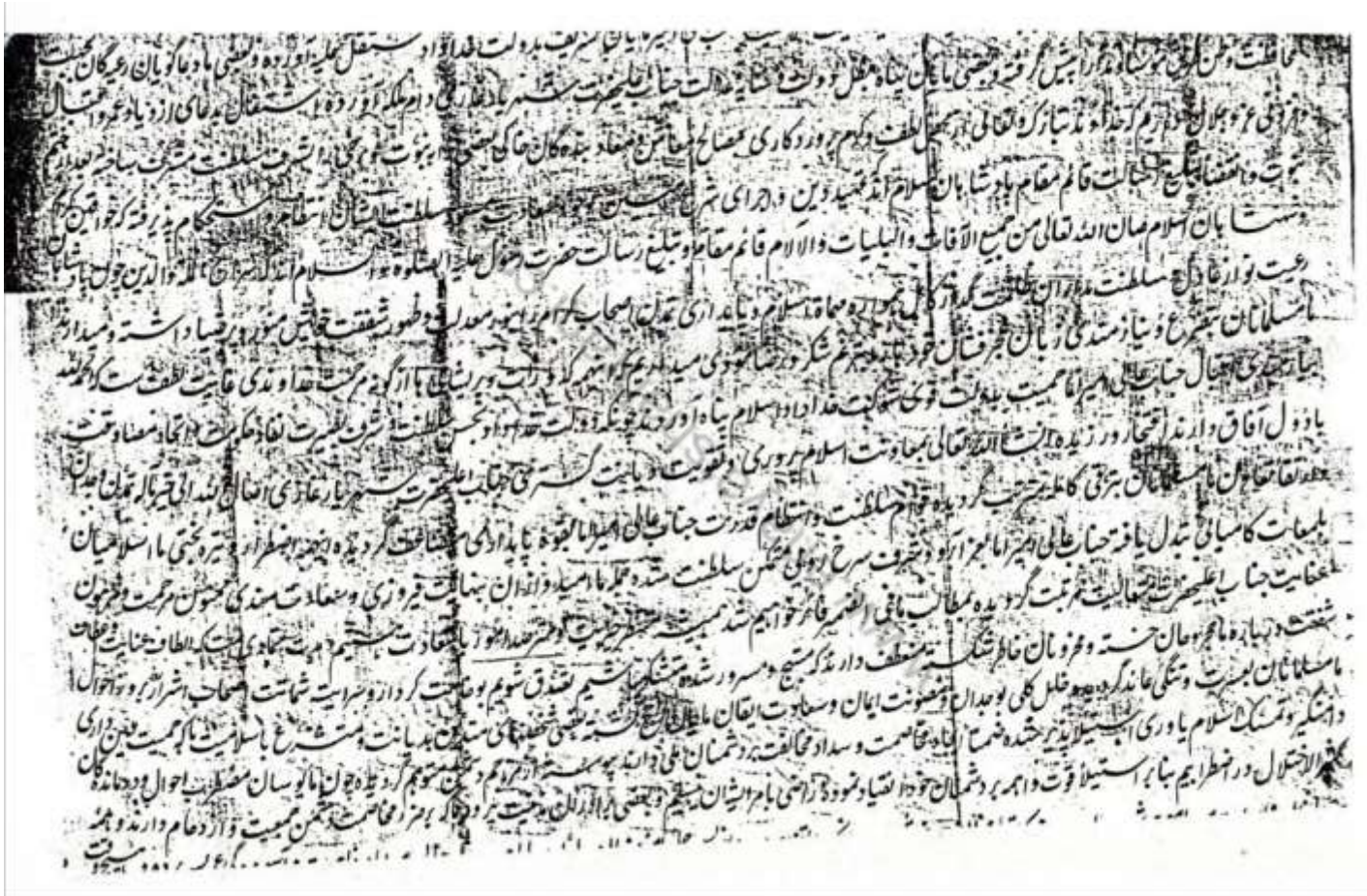

وتمنا بان اسلام صان الله تعالی عن جمیع الآفات و البلیات
رعیت نواز عادل و سلطنت مدار آن ظلمت گداز کامل همواره مهاد اسلام و پایه آرای تمدن اصحاب کرام را بنور معدلت و ظهور شفقت خویش منور و پرضیا داشته و میدارد
تا مسلمانان بتضرع و نیاز مندی زبان عجز فشان خود بادب ترنم شکر و رضا نمودی امید داریم که از انیهمه کدورات و پریشانی با از کوه مرحمت خداوندی غایت لطف ست که الحمد لله
بیاز مندی اقبال جناب عالی امیر اما حمیت بدولت قوی شوکت خداوند اسلام پناه اورد و چونکه دولت خداداد سلطنت و شرف بصیرت نفاذ حکومت و اتحاد مصادقت
باذول آفاق دارند افتخار ورزیده انشاء الله تعالی بمعاونت اسلام پروری و تقویت و یاینت گستری جناب حضرت شهریار غازی اصال الله الی خیر مآل تمدن و جدان
و در تقاضای ان با مسلمانان بترقی کامله مترتب گردیده قوام سلطنت و انتظام قدرت جناب عالی امیر اما بقوه پایداری مضاعف گردیده اینهمه اضطراب و تیره بختی ما اسلامیان
بلمعات کامیابی تبدیل یافته جناب عالی امیر اما بعزت و شرف سرخ روی متمکن سلطنت شده جمله ما امید وار ان بنایت فیروزی و سعادت مندی مشحون مرحمت و مرهون
عنایت جناب علیحضرت تعالیت مرتبت گردیده بمطالب ما فی الضمیر فایز خواهیم شد امیدست منتظر خیریت و مترصد اصول سعادت شویم و هدایت بمادی است که الطاف عنایت و عطات
شفقت و نیازه ما مجرمان خسته و محزونان خاطر شکسته متلطف دارند که منتج و مسرور شده متشکر باشیم تصدق شویم بوضاحت گرداز و سرایت شماتت اصحاب اشرار و تزاحم احوال
مسلمانان بعسرت و تنگی ماند که بوده خلل کلی بوجدان و مصونیت ایمان و سعادت ایقان ما طالبان تمدن بقصد تعصب مقدمات مقدمین بعبادت و مشترع با اسلامیت اگر حمیت دین داری
و دامنگیر و تمسک اسلام یاوری آب سیلاب پذیر شده شما بعلاوه مخاصمت و سداد مخالفت بدشمنان ملی دانند بیم ستم از ابرام دشمن متوهم گردیده چون ما بوسال مضطرب احوال بوده مانده
کثیر الاختلال و در اضطرابیم بنا بر استیلا قوت و اهمیت دشمنان قوه اعتقاد نموده راضی با جرا ایشان نیستیم و بعضی با اراذل بدمیت و حرمان بر مخاصمت و دشمن حمیت و از دعام دارند و بمرد
مسلمانان و لایات مسلمانان هوش بدان دارند که سینه مخالفت فرقه جدید را بجوش نتوانیم دیده از بس جمله مومنان بنام سلطنت جناب عالی امیر اما بر قاهمیت و آسوده گی عمر بسر برده و مسرت
کامزیانه خوف ندیده و خطاب و اهمیت مسلمانان خود بالشانیده از تمتع قوه ولی بی بهره بودیم الحال فرقه جدید که دولت قوی شوکت قوی حمیت
گاه دیده رفت او افکار مشکفته آنها کامیابان مصادقت کلی و حمیت دین و دوه کی مستولی شده طاقت ندهد با و فرمان بر و داری جدید تا ندارد
بمخوش رو و سعادت و ذی حسن باشرافت بوده ست که مسلمانان مال جان خود با راه دین و امرای
مسلمانان تمتع سلطنت و بهره گیری دولت با عدالت او و بسیم در جوار آن خدمت بقدر تا توانی ادنا عمران رسیده تا جناب
ناموس او فدا سازیم با امرای حکومت قدیمی بوده جناب عالی بندگی با مسلمانان میسر گردیده و از انجا که مادر مخاصمت
اسلام دارند که ما عالیجنان افتخار نموده

رعیت نواز عادل و سلطنت مداران ظلمت گداز کامل همواره حماة اسلام و پایه‌داری تمدن اصحاب کرام را بمودت و معدلت و سورهٔ سعیه‌ی دربر
ما مسلمانان بتضرع و نیاز مندی زبان عجز فشان خود بار دیگر ترنم شکر و رضا نمودی میدارم که انهمه کدورات و پریشانی با از گوشه رحمت خداوندی غایت لطف است که حمد
بیاد مندی اقبال جناب عالی امیر اما حمیت بدولت قوی شوکت خداوند اسلام پناه او روند چونکه دولت خداوند او جلیس سلطنت و شرف بصیرت نفاذ حکومت و اتحاد مصادقت
باذول آفاق دارند افتخار ورزیده انشاء الله تعالی بمعاونت اسلام پروری و تقویت دیانت گستری جناب اعلیحضرت شهریار غازی اصال الله الی خیر آله تمدن و عدل
و در تقاضای من ما مسلمانان بترقی کامله مترتب گردیده قوام سلطنت و انتظام قدرت جناب عالی امیر اما بقوه پایداری و استقامت گردیده و بهمه اضطراب و تیره بختی ما اسلامیان
بلمعات کامیابی تبدل یافته جناب عالی امیر اما بعزت و شرف سرخ روی و تمکن سلطنت شده جملهٔ ما امید وار آن هستیم که بغایت فیروزی و سعادت مندی محفوظ مرحمت و مرهون
عنایت جناب اعلیحضرت متعالیست مرتبت گردیده مطالب باطنی الضمیر ظاهر خواهیم شد همیشه منتظر حضرت و مترصد صدور
شفقت و نیازمندی ما مجرمان خسته و محرومان خاطر شکسته متعطف دارند که مستمع و مسرور شده متشکر باشیم تصدق شویم بوجاهت کردار و سرایت شهامت اصحاب اشرار و تراحم احوال
ما مسلمانان بعسرت و تنگی ماند گردیده و قلیل کلی بوجدان و مصونیت ایمان و سعادت ایقان ملطفان تاج و تخت بعضی تخت‌های مقدس دیانت و متشرع با اسلامیت که حمیت دین داری
دستگیر و تمسک اسلام یاوری آن بسیار پذیر شده ضمناً علاوه خاصیت و سداد و مخالفت بر دشمنان ملی و اندیشه سعیه شرارت مرام دشمن تسویم گردیده چون ما بیسان مضطرب احوال و درمانده گان
کثیر الاختلال و اضطرابیم بنا بر استیلا قوت و اجبر بر دشمنان ما و تصادم نموده و اراضی ما جرا ایشان نیستیم و بعضی بلاد ارالی بدست
مسلمانان ولایات مسلمانان هوش بدان دارند که تیه مخالفت فرقه جدید را بکوه تسلیم دیده از پس جملهٔ ما مسلمانان بایام سلطنت جناب عالی امیر اما از رفاهیت و آسوده گی عمر بسر برده و بیشتر
کار زیاد خوف ندیده و خطاب و اجبر بمسلمانان خود بانشانیده از متمتع و تندرستی کلی بهره بودیم الحال فرقه جدید که دولت عظمی است
گردیده رقت و افکار متکفره آنها کامیابان سعادتیست کلی و حمیت دین و دولت مستولی شده طاقت مدارا و فرمان بزرگواری جدید تا نوار
بر خوش روز سعادت و زهی حسن باشرافت بوده است که
خلاصهٔ متمتع سلطنت و بهره گیر سعادت دولت با عدالت او
ناموس او فدا سازیم و بالفرض امرای حکومت قدیمی
اسلام دار الحمد لله که جناب اعلیحضرت شهریار غازی بر قوه قدرت و تمکن سلطنت معین دین و ملت اسلامیان اند جهد جزئی اسلام دارند که ما علی الزمان افتخار نموده

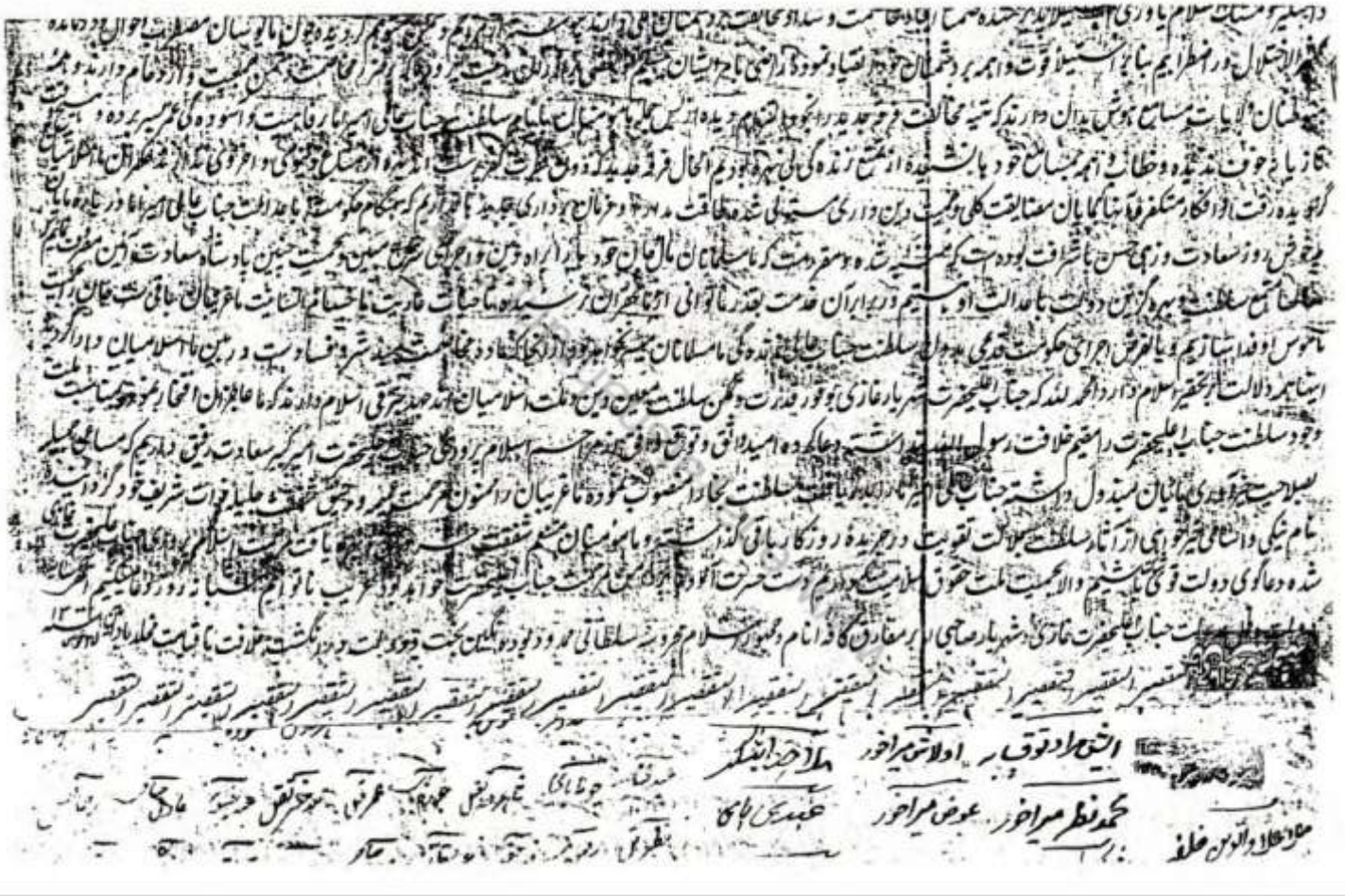

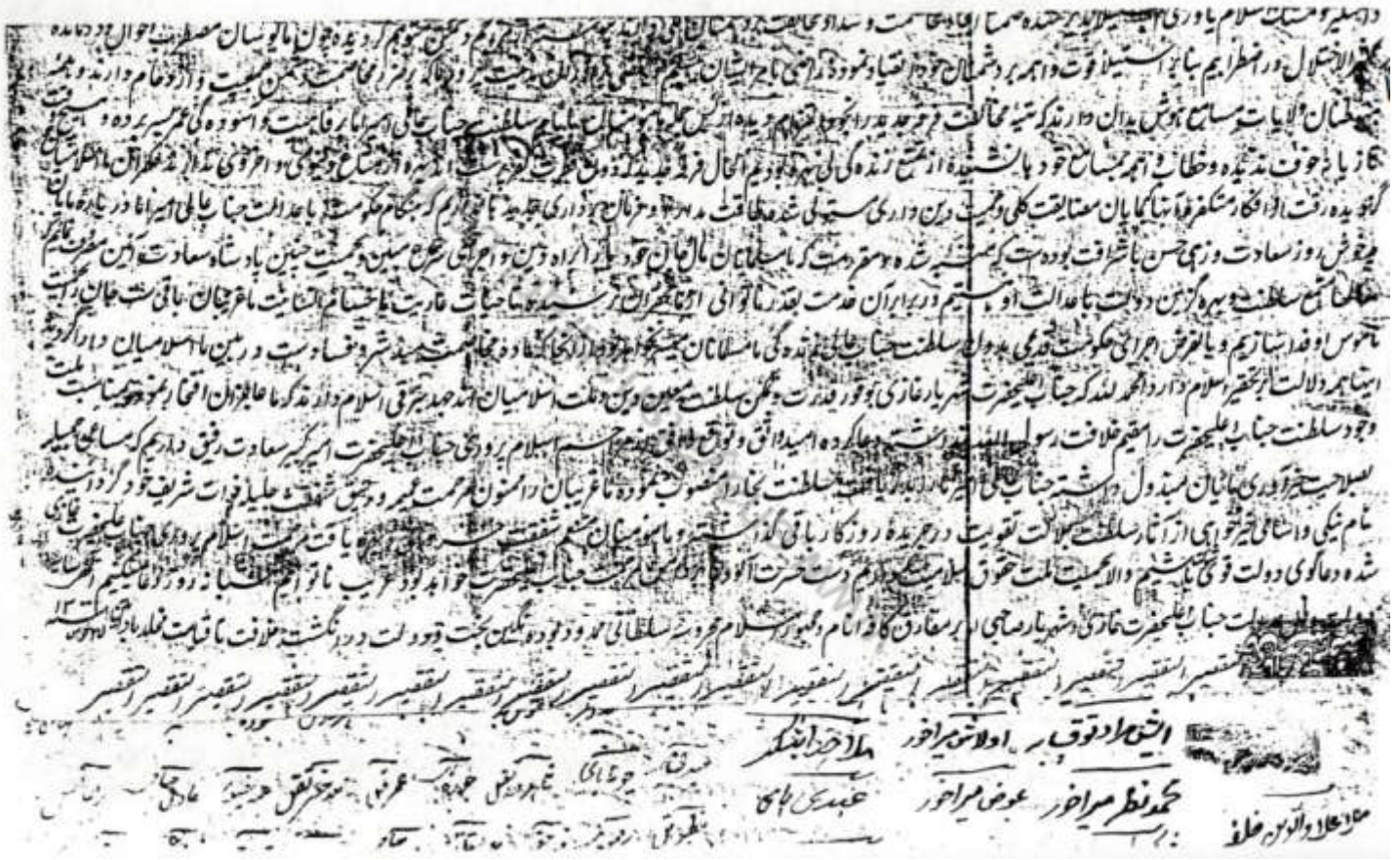

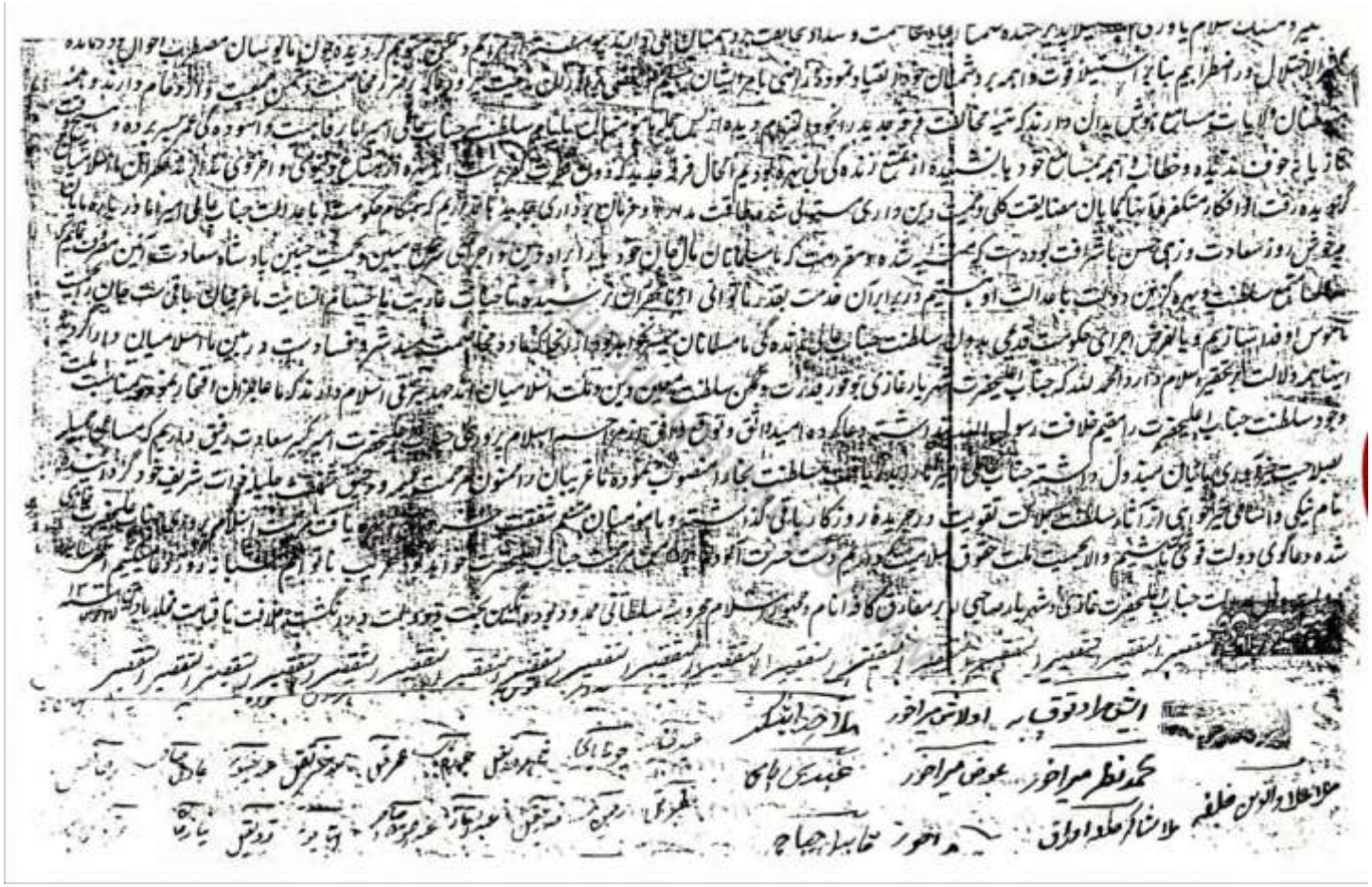

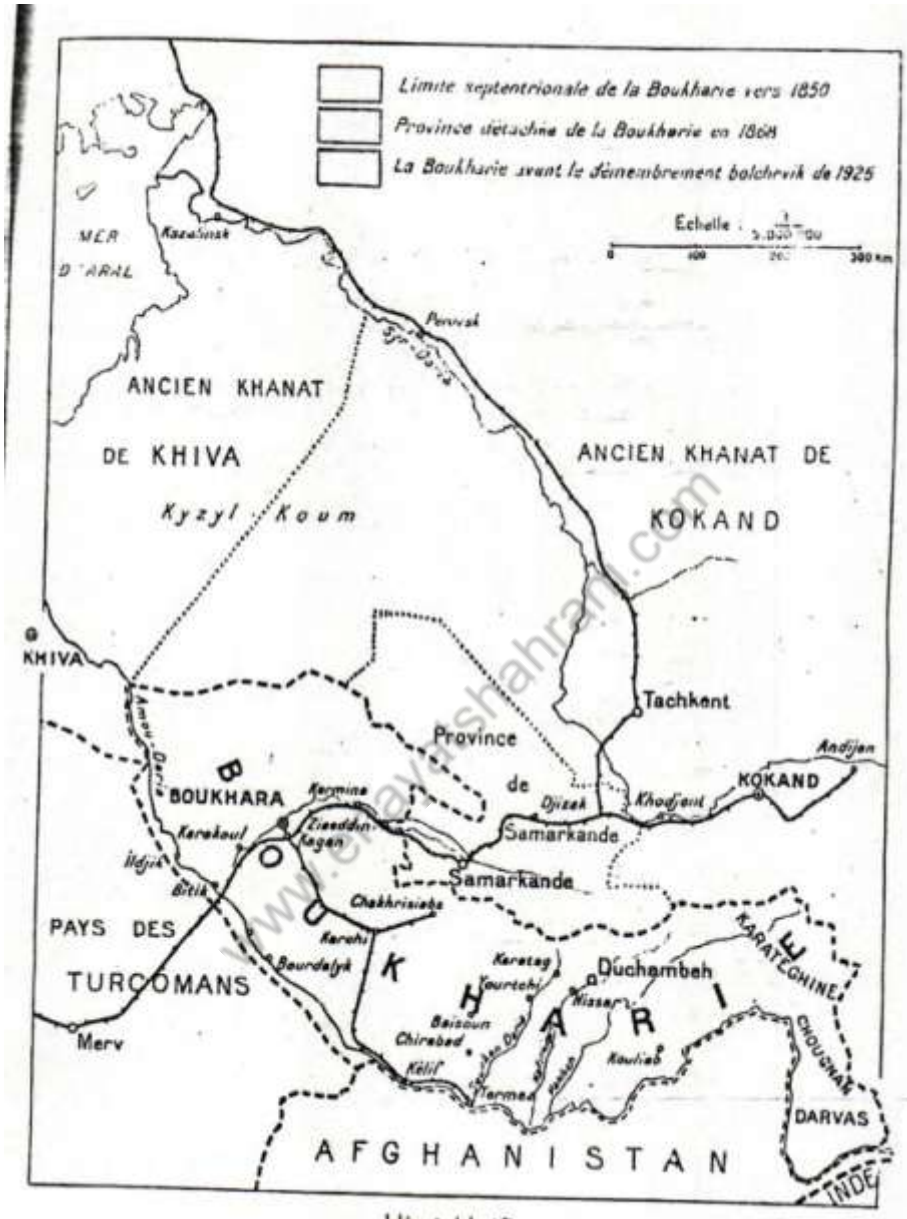

نقشه امارت بخارا

ای اسلامی آسیای مرکزی

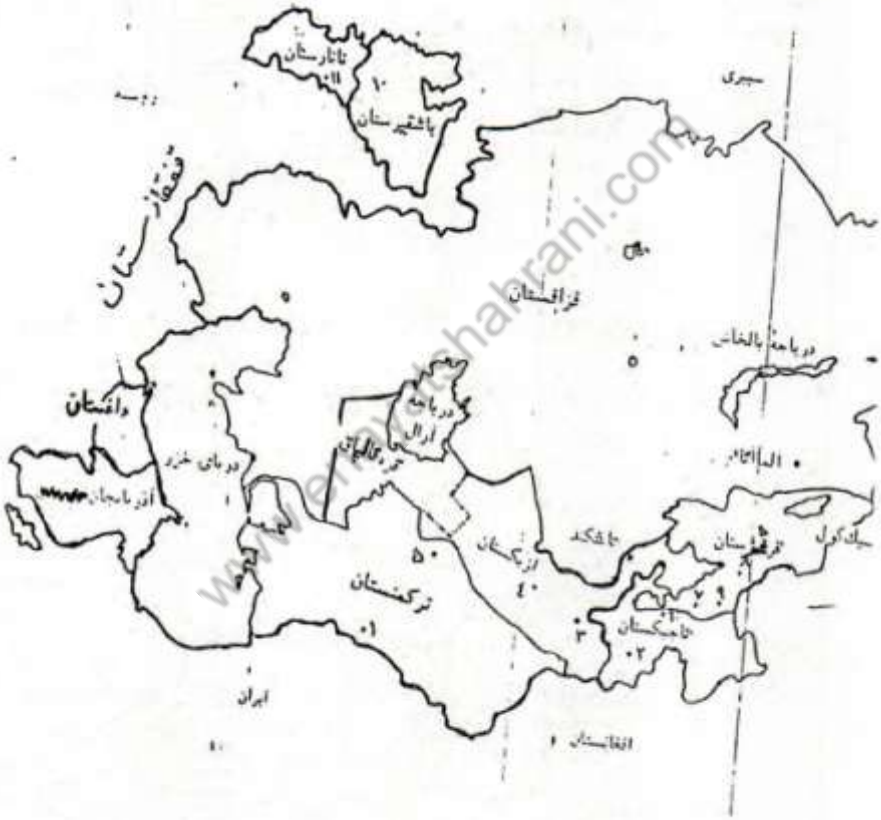

www.ermaktshahrani.com

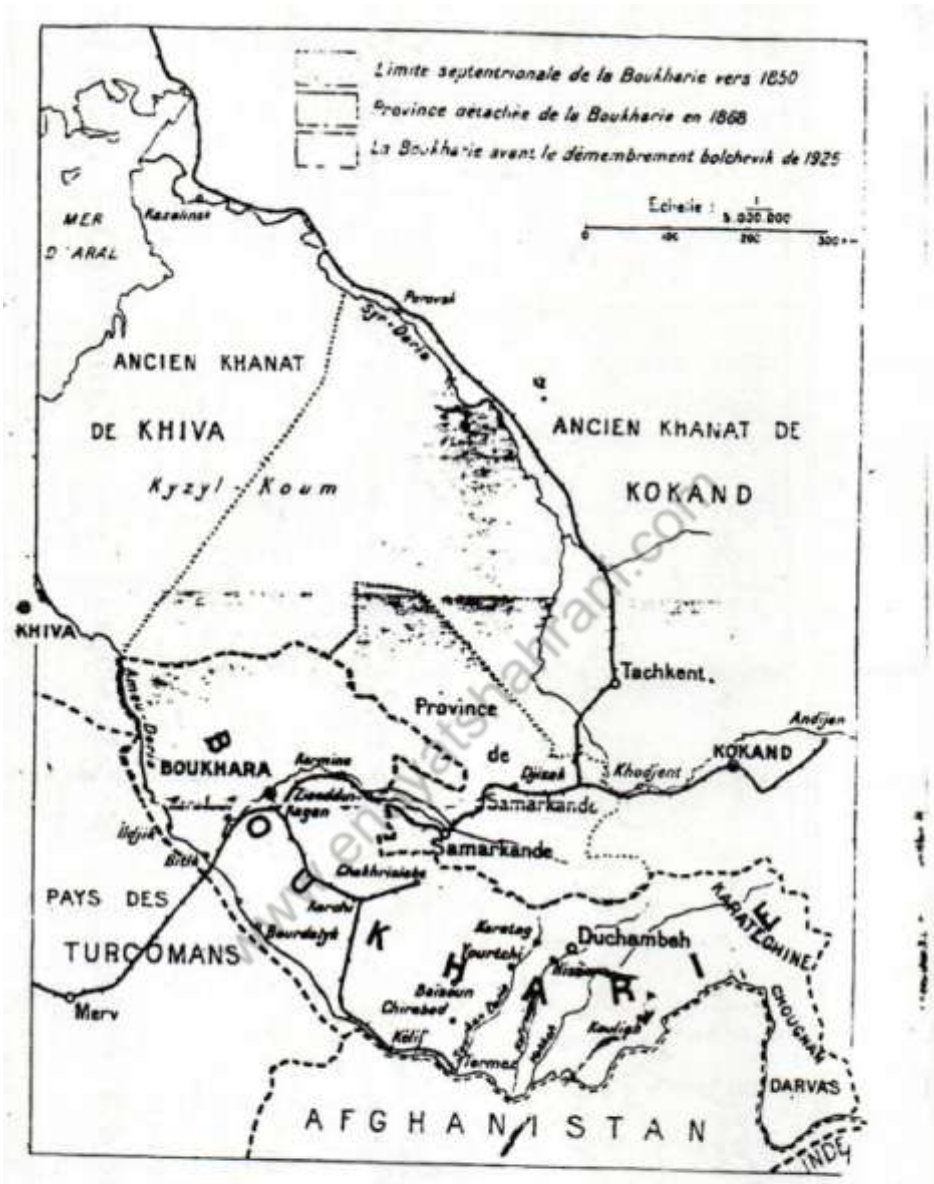
Limite septentrionale de la Boukharie vers 1850
Province détachée de la Boukharie en 1868
La Boukharie avant le démembrement bolchevik de 1925
Echelle : 1/5.000.000
0 100 200 300 km
MER D'ARAL
Kazalinsk
Perovsk
Syr-Darya
ANCIEN KHANAT DE KHIVA
Kyzyl-Koum
ANCIEN KHANAT DE KOKAND
KHIVA
Tachkent
Province de Samarkande
Andijan
KOKAND
Khodjent
Djizak
BOUKHARA
Samarkande
Chahrisabz
Karchi
Bourdalyk
Karatag
Kourtchi
Duchambeh
Baisoun
Chirabad
Kélif
Termez
Kaudjak
KARATEGHINE
CHOUGHAN
DARVAS
PAYS DES TURCOMANS
Merv
AFGHANISTAN
INDE

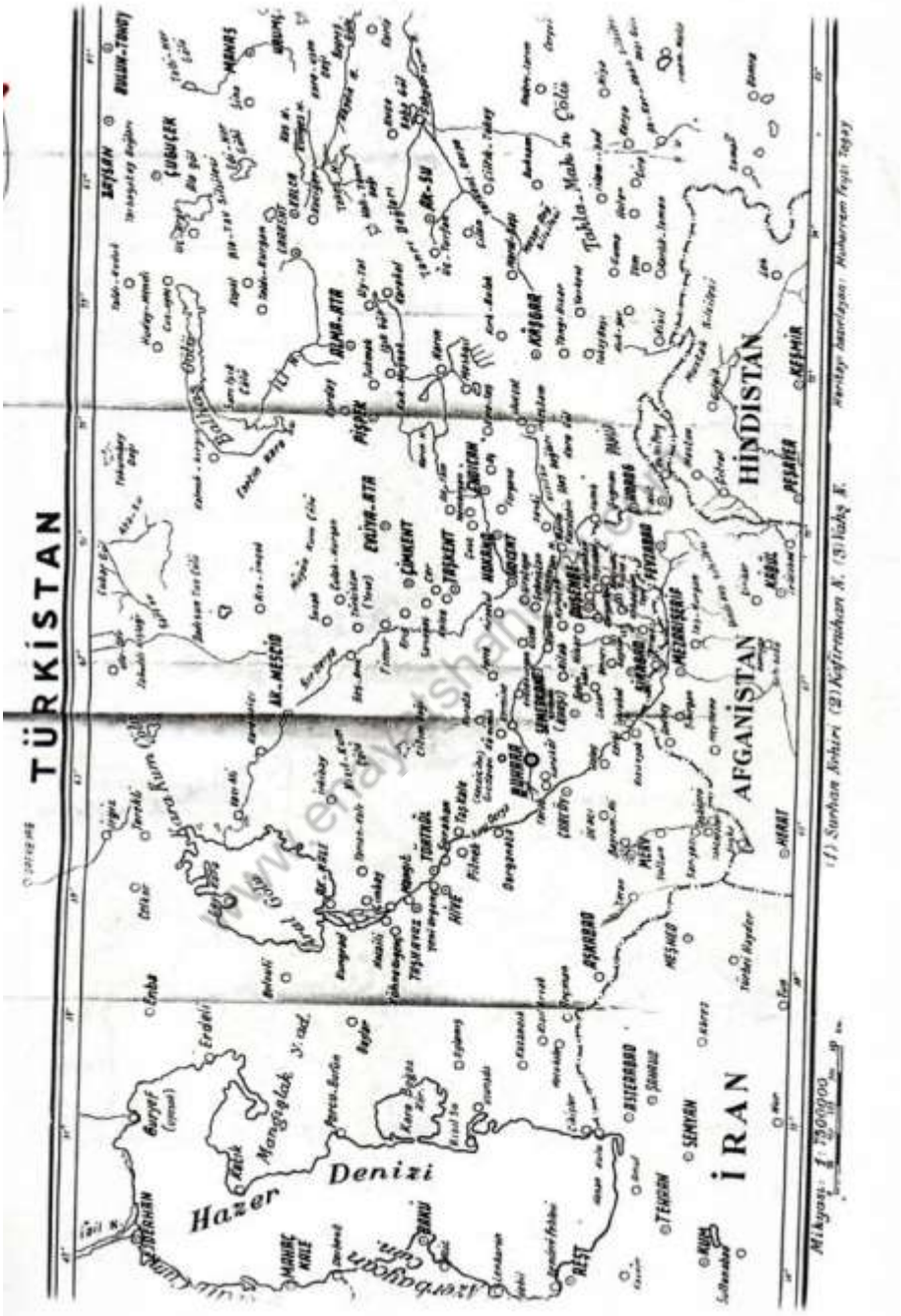
TÜRKİSTAN
İRAN
AFGANİSTAN
HİNDİSTAN
Hazer Denizi
Mangıştak
Yarımadası
Kara Boğaz
Kara Kum
Aral Gölü
Tahta-Mahe Gölü
Hindukuş
Mikyas: 1:1500000
(1) Sarhan Şehri (2) Kafirnahan Ş. (3) Vaşş Ş.
Harita tasnifiyan: Muharrem Feyzi Tayşy

منابع و مآخذ

- الگیلانی. دکتر نجیب‌الله (۱۳۶۴خورشیدی) سر گذشت تورکستان یا کارنامه سیاه روس و چین، مترجم حسین علی انصاری، مشهد: انتشارات هجرت؛
- امیر سید عالم خان (۱۳۷۳خورشیدی) حزن‌الملل بخارا به کوشش محمد اکبر عشیق، پشاور؛
- امیر سید عالم خان (۱۹۲۰-۱۹۱۰میلادی) تاریخ حزن‌الملل بخارا، خاطرات اعلیحضرت امیر سید عالم خان به کوشش و تصحیح محمد اکبر عشیق کابلی، ناشر اتحادیه نویسنده‌گان افغانستان آزاد؛
- اندیشه، حاتم بیک چگونه به شهادت رسید (حوت ۱۳۷۲خورشیدی) مزارشریف: شماره (۷)؛
- اندیشه. ابراهیم بیک و سرنوشت درد انگیز وی (دلو ۱۳۷۲ خورشیدی) مزارشریف: شماره (۵)؛
- انصاری، حسین علی، سرگذشت تورکستان، کارنامه سیاه استعمار روس و چین، مشهد: انتشارات هجرت؛
- اولوس، نشریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، (۱۳۸۳خورشیدی): شماره (۲۶)؛
- ایمیل، ربیچکا، در کشور خدا داد افغانستان، ترجمه رتبیل شامل آهنگ و سید روح الله یاسر؛
- بار تولد، و. و. (۱۳۵۲خورشیدی) تورکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز، در دو جلد، بنیاد فرهنگ ایران: موسسه انتشارات آگاه؛
- حامدی، خلیل احمد، در تاریکی‌های سرخ. لاهور- پاکستان: انتشارات دارالعروبه للدعوة الاسلامیه المنصوره؛
- حنیف بلخی، مولوی محمد حنیف، پرطاووس، شعر فارسی در آریانا؛
- چاه آبی. قاری عبدالله عارف (۱۳۷۳ خورشیدی) دیوان عارف چاه آبی به اهتمام محمد ابراهیم چاه آبی. لاهور؛
- ریچارد، ن. فرای (۱۳۶۵خورشیدی) بخارا دست‌آورد قرون اوسطی، ترجمه محمود محمودی، ایران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی؛
- سارلی، اراز محمد (۱۳۶۴ خورشیدی) تورکستان در تاریخ، تهران.
- سید عبدالمؤمن، السید اکرم، اضواء علی تاریخ توران تورکستان؛
- شهرانی، دکتور عنایت‌الله. (۱۳۹۵ خورشیدی) زنان برگزیدهٔ خاورزمین، هرات: مطبعهٔ مهر حبیب؛
- طوغان، زکی ولیدی (۱۳۶۸خورشیدی) قیام باسمه‌چیان، ترجمه علی کاتبی، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی؛
- عالمی، سید منصور (۲۰۰۳میلادی) تاریخ تکرار می‌شود، ترکیه؛
- عالمی، سید منصور (۱۹۹۶میلادی) بخارا گهوارهٔ تورکستان، پشاور؛
- عزمی، سید عبدالکبیر (۱۳/۷/۱۳۷۶ خورشیدی) امیر بخارا؛

www.enayatshahrani.com

- عفیفی، محمد ابراهیم (۲۰۱۴ میلادی) پیغام جاودان، به اهتمام نصیر مهرین، هالند؛
- غبار، میرغلام محمد (۱۳۵۹ خورشیدی) افغانستان در مسیر تاریخ، قم- ایران: موسسه چاپ کتاب پیام مهاجر؛
فرهنگ، میر محمد صدیق. افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ پشاور؛
- فرهیخته، جلال (۱۳۶۹ تا ۱۳۷۰خورشیدی) سه امام (غازی ملا محمد، حمزه بیک، شیخ شامل) میثاق خون، ترجمه شماره‌های هشتم، نهم و دهم، پشاور؛
- فرهیخته، جلال (جوزا و سرطان ۱۳۶۶خورشیدی) تورکستان مستعمره، ترجمه، میثاق خون، دوره دوم نشرات، سال دوم شماره سوم و چهارم، نمبر مسلسل ۳۳ و ۳۴، پشاور؛
- فیض‌زاد، محمد علم (دلو ۱۳۷۳خورشیدی) مجاهد قهرمان ابراهیم بیک لقی، پاکستان؛
- فیضیوف، تورغون (۱۳۷۲خورشیدی) ملکه‌های تیموری، ترجمه انجینر احمد؛
- کاسانی، سید مبشر سلیمان (۱۳۹۲خورشیدی) تاریخ آسیای میانه ترجمه برهان‌الدین نامق، کابل؛
- محمودوف، قزاق‌بای (۱۳۹۲خورشیدی) تاریخ تورکان قدیم مترجم عبدالله رویین؛
- مروت، فضل‌الرحیم (۱۳۶۳ خورشیدی) تاریخ جنبش اسلامی و ملی مسلمانان آسیای میانه در مقابل کمونیزم روس، مترجم عبدالجبار ثابت، پشاور: انتشارات کمیته فرهنگی اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان؛
- هاشمی، پوهاند سید سعدالدین (۲۰۰۴میلادی) نخستین کتاب دربارهٔ جنبش مشروطیت‌خواهی در افغانستان، ایران؛
- یسوی، شهاب‌الدین اسماعیل شیخ اوغلی (۱۹۸۸میلادی) اوقوغیل بیل غیل، ترکیه؛
- یسوی، شهاب‌الدین اسماعیل شیخ اوغلی (۱۹۹۸ میلادی) تورکستان اچیق حقیقت‌لری، تورکیه؛

- Les Basmatchis by Joseph Castagne Pasis -۱۹۲۵-۲۰۰۴
- Les Basmatchis Joseph Castagne Pasis
- Turkistan Milli Hareketleri
- Abdullah, Receb Baysun Istanbul
- Central Asian Emigres in Afghanistan: First wave (۱۹۲۰-۱۹۳۱) by: Kamol Abdullaev, Central Asia Monitor, No:٤-۱۹۹٤.

Intellectual History Islam Civlization b

www.ensayatshahrani.com